

# گِل برای درمسال

(مجموعه از خاطرات و یادداشتهای یک جاسوس چند جانبه)

## جمعه خان صوفی

برگردان و تلخیص: محمد قاسم آسمایی

پخش: انتشارات راه پرچم

# گِل برای درمسال

(مجموعه از خاطرات و یادداشتهای یک جاسوس چند

جانبه)

جمعه خان صوفی

شناسنامه کتاب:

عنوان: گِل برای درمسال (مجموعه از خاطرات و

یادداشت‌های یک جاسوس چند جانبه)

نویسنده: جمعه خان صوفی

برگردان: محمد قاسم آسمایی

پخش دیجیتال: نشرات راه پرچم نومبر ۲۰۲۰

## فهرست

أ	در مورد برگردان کتاب
۵	<b>بخش نخست</b>
۵	طفولیت و کودکی
۴	دوران کودکی و مکتب عالی/لیسه
۱۰	نخستین دیدار با اجمل ختک
۱۱	<b>بخش دوم</b>
۱۱	<b>نوجوانی: کالج اسلامیة و پوهنتون</b>
۱۷	نخستین سفر من به کابل:
۲۵	آموزگاری (۱۹۷۰ - ۱۹۷۳)
۲۵	ایجاد حزب کمونیست در صوبه
۲۷	مهمانداری میراکبر خیبر
۳۰	<b>رفتن مخفی به مسکو</b>
۳۷	<b>بخش سوم</b>
۳۷	سخن نخستین
۴۱	مهاجرت من و فعالیت‌های پشتون زلمی
۵۳	قتل حیات محمد خان شیرپاو
۶۰	کمپ دیکان
۶۷	جبهه بلوچ ها
۸۸	مهمانداری جنبش جی ایم سید سندهودیش [سند آزاد]
۹۰	قصه غلام مصطفی کهر
۹۱	<b>حزب کمونیست، ما و پرچم</b>

- ۱۱۳ اطلاعات و معلومات در مورد روابط افغانستان و پاکستان
- ۱۳۵ برداشت‌های شخصی، معاملات و مشکلات
- ۱۵۳ ارتباط با رفقای شوروی
- ۱۸۰ هندوستان و ما
- ۱۸۷ آموزش پشتون زلمی و ما
- ۱۸۷ پروگرام رادیویی پشتون‌ها و بلوچ‌ها
- ۱۹۴ محلات زیست ما در کابل
- ۲۰۰ بخش چهارم
- ۲۰۰ انقلاب ثور و ما
- ۲۰۹ یادداشت‌های ثبت شده در مورد این دوران
- ۲۲۷ گروه کاری
- ۲۴۱ آمدن بیرک کارمل و ما
- ۲۴۴ کار با کمیسیون روابط بین‌المللی حزب
- ۲۴۷ سفر به بلغاریا و بازدید از کشورهای سوسیالیستی
- ۲۶۲ سفر چکسلواکیا، فرانسه، انگلستان و شوروی
- ۲۸۰ سفر به عدن
- ۲۸۱ دوران کارمل و نجیب:
- ۲۸۱ یادداشت‌های پراکنده
- ۲۸۳ منطق ولی‌خان در کابل (مارچ ۱۹۸۲)
- ۲۸۴ وعده‌ که نه تنها ایفا نشد بلکه بی وفایی نیز صورت گرفت
- ۲۸۶ بخش پنجم
- ۲۸۶ برگشت از افغانستان: رفت و آمد
- ۲۹۹ معضله بلوچ‌های مری

۳۰۸

مهاجرت به لندن و رفت و آمد

۳۱۴

مشرف، اجمل و ایجاد نشنل عوامی پارٹی پاکستان

۳۲۶

ایزی اُود و کِلہ عزیز نعیم

۳۳۵

حیف و میل پول و سلاح

۳۳۷

قسمت ششم

۳۳۷

سخن آخر

## در مورد برگردان کتاب

"گل برای درمسال" برگردان و تلخیص کتابی است به زبان پشتو با عنوان "درمسال له ختی" که توسط جمعه خان صوفی نگاشته شده و نویسنده آن را "مجموعه از خاطرات و یادداشت‌ها" دانسته است.

با نام جمعه خان صوفی قبل از سقوط دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان/ جمهوری افغانستان آشنا و می‌دانستم که وی سکرتر و سپس معاون اجمل ختک و کارمند شعبه روابط بین‌المللی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و از جمله مقریین خاص و همنشین گرمابه و گلستان بعضی از بلندپایگان حزب و دولت و داماد محترم سلیمان لایق است. گاهگاهی حین گردش‌های عصرانه او را با جمعی دیگر در میکروبیون می‌دیدم که با تبختر و سوار براسپ مراد، گشت و گذار می‌کرد.

سال قبل برحسب تصادف در یکی از سایت‌ها مطلبی را در مورد مصاحبه موصوف با رادیو مشعل خواندم که در آن نامبرده خود را پاکستانی دانسته و بر دولت‌های افغانستان از ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۲ انتقادات شدید نموده بود. این مطلب سبب شد که در مورد موصوف کنجکاوی بیشتر نمایم، تا اینکه توانستم ترجمه صفحات اخیر کتاب او را با عنوان "گل برای درمسال" از قلم محترم نجیب سرغندوی بخوانم. در آن نوشته کوتاه اما جالب، نکاتی بود که انگیزه شد برای پیدا کردن کتاب. برای این منظور به دوستان زیادی مراجعه کردم؛ تا اینکه رفیق شفیقم اکبر کرگر که همیشه از لطف رفیقان اش در مورد هدیه کتاب بهره مندم، آن را برایم ارسال نمود؛ ضرور است که در مورد این لطف او، سپاس بی‌پایان خویش را ابراز نمایم.

بخش عمده محتویات کتاب "گل برای درمسال" اگر از یکطرف حاوی فعالیت‌های نشنل عوامی پارتی و سایر گروه‌ها و گروه‌های مخالف دولت پاکستان، در داخل افغانستان و افشای کمک‌های پولی، نظامی و سیاسی

دولت‌های افغانستان با آنهاست؛ از طرف دیگر جمعه‌خان، فعالیت‌ها، مصروفیت‌ها و مناسبات خویش را در داخل افغانستان به تفصیل نگاشته است.

به ملاحظه صفحات کتاب، نامبرده از سال ۱۹۶۷ با شهید داکتر نجیب‌الله آشنا و از مهمان نوازی، دوستی، رفاقت و صمیمت خانواده او برخوردار و برعلاوه مدتی طولانی آموزگار او در زبان‌های انگلیسی و اردو نیز بوده است.

جمعه‌خان صوفی در سال ۱۹۸۲ با دختر محترم سلیمان لایق عضو کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو بیرونی سیاسی و معاون حزب وطن، ازدواج نموده و رفیق، همنشین و همراز شماری از بلندپایگان حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بوده و به گفته خودش با آنها "گپ و شب" داشته است.

نکته عمده محتویات کتاب این است که جمعه‌خان صوفی در سال (۱۹۷۲) توسط سفارت شوروی در کابل طور مخفی و بشکل خاص (با نام آرنی پرویز مخمدوف تبعه اتحاد شوروی و پاسپورت آن کشور) از طریق افغانستان (شیرخان بندر) با همراهی سه نفر تبعه شوروی غرض "آموزش‌های اختصاصی؟! " به شوروی انتقال و بعد از ختم کورس، دوباره به پاکستان برگشته شده است.

این گونه افشاگری در نوع خود از جمله نادرتهای حساب می‌آید. آن‌های که کتاب‌ها و مقاله‌های را در باره فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی خوانده اند، با من هم‌نوا خواهند بود که کمتر اتفاق افتاده است که یک اجنت استخباراتی به تفصیل نحوه استخدام، آموزش و چگونگی اطلاع دهی خود را به "صاحبش" با جزئیات آن بیان نموده باشد. البته موارد خاص مربوط به کارمندان ادارات اطلاعاتی که با ایفای وظایف نهایت خاص و دشوار در مقاطع معین تاریخی اطلاعات سرنوشت سازی را از قلب دشمن بدست آورده و سرنوشت جنگ و حوادث تاریخی را دیگرگون نموده اند مجزا است. کارنامه‌های چنین کشفان و جواسیس برای ابراز نیرومندی ادارات کشف، گه‌گاهی در اختیار همگان قرار داده می‌شود، البته آن‌هم با وارد آوردن تغییرات معین که حافظ و محافظ شیوه‌های کار و فعالیت ادارات اطلاعاتی باشد.

جمعه‌خان بعد از آن روابط بلاوقفه، مستحکم، مستقیم و خاص با ادارات



اطلاعاتی شوروی داشته و منبع مهم خبرچینی و گردآوری اطلاعات برای آنها بوده و تحت حمایت آنها قرار داشته است.

توضیف بعدی جمعه خان بعد از سال ۱۹۸۰ در شعبه روابط بین‌المللی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (نکر این نکته ضرور است که موصوف عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را نداشت) و پیوند خویشاوندی موصوف با خانواده یکی از بلندپایگان حزب و دولت در راستای اجرای همان وظایف قبلی او بوده است.

به ملاحظه صفحات کتاب، می‌توان گفت که محور اساسی کار و فعالیت او در افغانستان و سفرهای بی شمارش به خارج از آن در حول همین روابط با دستگاه اطلاعاتی شوروی بوده که نویسنده گاهی به شکل مستقیم و گاهی هم در لفافه از آن پرده برداشته است. برعلاوه روابط موصوف با سفارت هند و اداره اطلاعاتی آن کشور را نیز باید جز و تابع همین وظیفه دانست.

با ذکر مختصر فوق، آنچه را که جمعه خان صوفی در کتاب "گل برای برمسال" در مورد معضله پشتونستان و نیروهای مربوط به آن و تعرض بر شخصیت‌های مطرح جنبش و کمک‌های افغانستان، نوشته است، بیشتر به مطالب دستوری اداره اطلاعاتی می‌ماند که به منظور خط کشیدن بر اعمال قبلی و سپید ساختن موصوف است تا بتواند در پناه چنین "موضعگیری تازه" و به حیث پاکستانی "تاب"، ماسک جدیدی به رخ بکشد و برای ایفای نقش تازه آماده گردد. سفر بدون پاسپورت، بدون ویزه و بدون تکت و وی با شماری دیگر با استفاده از طیاره مخصوص مربوط به ک.گ.ب در آستانه خروج قوای شوروی به مسکو و جابجایی آنها در لوکسترین هتل و ملاقات با استادان اولی و کارمندان ارتباطی اداره استخباراتی شوروی، بیانگر مطالبی بیشمار و ادامه همان انتقال دادن مخفی نخستین وی به مسکو است.

آینده نشان خواهد داد که جمعه خان به حیث مهره از "بازی بزرگی" از سال ۱۹۷۲ تا حال، بیشتر برای شوروی/ روسیه، هند و یا پاکستان و یا هم ... خدمت کرده و منافع که‌ها را بیشتر و بهتر ترجیح داده و تأمین نموده است؟

با مطالعه محتویات کتاب، حیفم آمد تا هموطنان از نقش و کارنامه‌های شخصی که به حیث دوست بسیار نزدیک شماری از خانواده‌های رهبران حزب و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و کسی که دو دهه با پول مردم افغانستان زیست و اروپا و آسیا را پل و گز کرد و از همه امکانات دولتی در سطوح بسیار بالا برخوردار و صاحب خانواده و خانه شد و چند جلد نوشته‌ها و ترجمه‌هایش با پول وزارت اقوام و قبایل چاپ و تکثیر و در دهه‌ها کنفرانس و گردهم‌آیی بین‌المللی به حیث نماینده افغانستان صاحب نام و نشان گردیده؛ با سقوط دولت جمهوری افغانستان به گفته «نمک خورد و نمکدان شکست»؛ با یک جمله: «اوس پاکستانی یم / حال پاکستانی هستم» بر همه اخلاصمندی‌ها، نیکی‌های دوستان شخصی و خانوادگی و کمک‌های بی حد و حصر مردم، حزب و دولت‌های افغانستان خط بطلان کشیده و بر علاوه تمام رازهای دولتی را که معمولاً بنابر ملحوظات منافع ملی تنها با گذشت دهه‌ها از جانب دولت همگانی می‌شوند، افشا نموده است؛ بی‌خیر بمانند.

علت تلخیص کتاب حین ترجمه و صرف نظر کردن از بعضی مندرجات آن این است که نویسنده در مواردی بی‌شماری از جمله دوران طفولیت، کودکی، نوجوانی و روابط کاملاً شخصی و خانوادگی و مناسبات نات‌البینی و شخصی بین افراد گوناگون، مطالبی فرعی را با جزئیات و تفصیل آورده و ذکر آن سبب حجیم بودن کتاب می‌گردد؛ اما مطالب مهم مربوط به افغانستان و مناسبات با جنبش مترقی آن طرف سرحد، بدون کم و کاست، با امانت داری کامل آورده شده است.

نامها و پیشوند شخصیت‌ها و افراد ذکر شده در کتاب، با امانت‌داری کامل و نقل‌بانقل همانند متن کتاب است.

قبل از مرور کتاب، توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنم:

**«نوشتن خاطرات یک جاسوس نیز جزء ماموریت اوست.»**

## بخش نخست

### طفولیت و کودکی

پدرم امبارس خان نامداشت و فرزند خواجه محمد و نواسه اول خان بود. ما به قوم کرم خیل و در کرم خیل، تور کرم خیل هستیم.

تاریخ تولدم در اسناد شمولیت مکتب، ۱۵ نومبر سال ۱۹۴۸ قید شده، اما مادرم گفته که سال تولدم سال ۱۹۴۷ "سال پاکستان" و ماه می - جون است.

خواهرم (زرمهاله) و برادرم (زیارت خان) بزرگتر از من، و سه برادرم (رسول خان، محمد افضل و بختیار علی) و دو خواهرم (ماه رحلت و فریده) کوچکتر از من هستند.

همه خانهای نامدار کرم خیل از جمله مسلم لیگ‌های مشهور بودند؛ اما پدرم از جمله رفقای باچاخان و کانگریسی (خدایی خدمتگار) بود، به همین جهت با اودرزاده‌های خویش مناسبات حسنه نداشت. چنانچه باوجود داشتن مسجد مشترک با سپین کرمخیل، حجره‌های ما جدا بود و پدرم تا دم مرگ پا به حجره سپین کرمخیلی‌ها نگذاشت.

بعد از ایجاد پاکستان و دوران حکومت قیوم خان، شماری زیادی از کانگریسی‌ها در اثر شهادت مسلم لیگی‌ها روانه زندان می‌شدند؛ اما پدرم به این علت از زندان نجات یافت که مامای ناسکه او، شیرداد بابا، شخص دلاور و جنگی بود و با خدایی خدمتگارها همدردی داشت؛ نامبرده اخطار داد که هرگاه کسی بر علیه خواهرزاده اش شهادت دهد، سروکارش با او خواهد بود.

پدرم زمیندار و یگانه پسر پدر بود؛ به همین خاطر نسبت به سایر اودرزاده‌ها، مالک زمین بیشتر بودیم.

قریه ما مانیره نام دارد که متشکل از دو قریه مانیره بالا و مانیره پایین است؛ اگر چه حال از آن ضلع [واحد اداری معادل ولسوالی] تشکیل شده است.

در آن وقت در سرتاسر مانیره یک مکتب ابتدایه بود و مکتب عالی تنها در صوبایی موقعیت داشت. در تمام قریه تنها چند نفر، چند صنف محدود درس خوانده و هیچ کس تعلیم مکمل نداشت. برای دختران زمینه هیچ گونه تحصیل موجود نبود و مانند سایر مناطق قبایلی با تأسیس مکتب ابتدایی برای دختران مخالفت صورت می گرفت و تنها در دوران حکومت صوبایی قیوم، مکتب دخترانه بنیاد نهاده شد.

من زیاد کوچک بودم، شاید تنبان نمی پوشیدم که برق به قریه ما آورده شد. تا این وقت مردم از شمع و یا شونتی [در دادن چوب جلغوزه برای روشنی منزل] استفاده می کردند. ما زیاد خوشبخت بودیم که از چراغ لاتین [اریکین/ لمپه] استفاده می کردیم که زیات شی قیمتی دانسته می شد.

من از طفولیت یاغی و باغی بوده و اکثراً همراه پدر خویش دعوا می نمودم. او گاهی بالایم قهر می شد و گاهی هم می خندید. پدرم طبیعت سخت داشت، اما من همراهش بحث و گفتگو می کردم. گاهی که مرا لت و کوب می کرد، مادر کلانم حامی من بود و مرا نجات می داد. مادر کلانم با وجود که با او شوخی می کردم، با من مهربان بود، این شکل آزادی و مناسبات با پدرم تا آخر باقی ماند.

من بر عکس برادر بزرگم، با همسالان در بازی های فولکلوریک و محلی و جنگ ها شرکت می کردم و شبانه ناوقت به خانه می آمدم. پدرم بی سواد و زمیندار بود و در سال ۱۹۷۵ زمانی که من در افغانستان بودم، درگذشت.

در آن وقت مدرسه و دارالعلوم بسیار کم و تقریباً نادر بود. آموزش بطور عنعنوی در مسجد صورت می گرفت. چلی ها و طالب ها در مسجد می بودند. پدرم مرا نیز در طفولیت به مسجد فرستاد. در آنجا نماز یاد گرفتیم و سپس سپاره و قرآن را ختم و پنج گنج را نیز شروع نمودم.

به یاد دارم که به مسجد ما علما آمده بودند و پرسش های از ما کردند. درس آموخته من مورد پسند آنها قرار گرفت و از پدرم تقاضا کردند تا من را با آنها همراه سازد و گفتند عالم بزرگی از من بار خواهد آمد؛ مگر پدرم قبول نکرد. پدرم می خواست

تا ما به مکتب رفته و آموزش عصری را فرا گیریم. علت آن این بود که پدرم تا اندازه آدم سیاسی بود و سایر مردم محل، معتبران و خان‌ها بودند.

پدرم دوستی بنام عبدالرحیم از قوم مومند داشت که در قریه ما خیاطی می‌کرد. در آن زمان او شخص تعلیم یافته بود و زبان فارسی می‌دانست. برادر بزرگش از جمله ناقلین بود و در کندز [افغانستان] می‌زیست. در آنجا برادرزاده اش نظیف‌الله نهضت، از جانب حفیظ‌الله امین به حزب خلق جذب شده بود. نظیف‌الله نهضت بعد از انقلاب، نخست در هرات و بعداً در غزنی والی شد و در دوران آخر دولت حفیظ‌الله امین، سفیر افغانستان در کیوبا بود.

چگونگی سنت شدنم به خاطرم باقی‌مانده است؛ آن زمان، نه داکتر نبود و نه مردم شیوه دیگری ختنه کردن را می‌دانستند. به همین جهت ختنه کردن پسران توسط دلاک صورت می‌گرفت. مراسم ختنه کردن توام با جشن بزرگی همراه بود. من و زیارت خان در یک وقت ختنه شدیم. به خاطر دارم که پدرم دو میش یا گوسفند نر را حلال کرده بود. دلاک، طفل را بر ظرفی می‌نشانید و برایش می‌گفت که بطرف بالا ببیند که گنجشگک طلایی و یا طیاره پرواز می‌کند. با نگاه کردن طفل به طرف بالا، دلاک با سرعت با تیغ تیز، گوشت اضافی آلت تناسلی را می‌برد و توام با آن صدای مبارک، مبارک حاضرین بالا می‌شد و سپس طفل را سوار بر دلی به خانه می‌بردند.

ختنه شدنم به این جهت بخاطرم است که در اثنای بریدن گوشت اضافی آله تناسلی، یک قسمت جناحی آن را نیز بریده بود و زخم به زودی التیام نیافت. جهت تداوی مرا در بین آب روان می‌نشانند و ماهی‌ها از آله تناسلی ام گندگی را می‌خورند و این کار مرا بسیار آزار می‌داد.

زمانی که برق به قریه آورده شد، مردم در ماه رمضان و یا برات، نعت خوانان و علما را می‌آوردند. در مورد استفاده از لودسپیکر، علما دودسته تقسیم شده بودند؛ یک گروه می‌گفت که پیامبر اسلام بر سجاده استاده و وعظ کرده است، به همین جهت وعظ و نصیحت توسط لودسپیکر مکروه و عمل غیراسلامی است؛ اما گروه دیگر، استفاده آن را جایز می‌دانستند.

به گمان اغلب در سال ۱۹۵۳ مرا در مکتب ابتدایی دولتی (تا صنف چهارم) مانیری پایان [منطقه به فاصله تقریباً ۱۰۳ کیلومتری شرق پیشاور] شامل ساختند. من در درس مکتب لایق بودم، به واسطه قلم نی بر روی تخته نوشته می‌کردیم و از طفولیت با خط علاقه داشته و خوش‌خط بودم.

سرود فعلی پاکستان در سال ۱۹۵۶ توسط حفیظ جان جالندهری نوشته شد و قبل از آن ما سرود "ساری جهان سی اچها پاکستان همارا" را می‌خواندیم.

صبح وقت تمام اطفال مکتب برای سرودن ترانه و دیدن نظافت در لین ایستاده می‌شدند؛ هر استاد خمجه چوب داشت و شاگردان متخلف را میزد. بر علاوه مکتب رفتن، من با پدر خود در زمینداری نیز کمک می‌کردم، علف را درو و آن را به خانه می‌آوردم و گاهی هم گوسفندها را می‌چراندم.

بار اول که من لندن رفتم، چای سبز در هیچ سوپرمارکت پیدا نمی‌شد و تنها در دکان بوته‌های طبی (Herbal Medicine) می‌توان آن را خرید. به همین ترتیب در زمان طفولیت ما، در زمستان زمانی که مبتلا به رزش و زکام می‌شدیم مادرکلانم چای سبز را برای ما می‌داد و برای ادرار شبانه ما، زیر چهارپای ظرفی را می‌گذاشت و تا صبح ناوقت، ما رابه بیرون از خانه نمی‌گذاشت.

در قریه ما، آموزش دیده‌ها بسیار کم بود، مردم عوام این را قبول نداشتند که باران از ابر می‌بارد، بلکه همه بر این باور بودند که باران از آسمان می‌بارد و آسمان هم چند طبقه است.

زمانی که رادیو تازه آمد و بسیار کلان بود، مردم فکر می‌کردند که در بین این ماشین کسی نشسته است. گرفتن نام ساینس کفر شمرده می‌شد، جهالت همه گیر بود، مگر مردم بسیار با حوصله بودند و ممکن این نتیجه زیست مشترک چندصد ساله ما با هندوها بوده باشد.

#### دوران کودکی و مکتب عالی/لیسه

با فراغت از صنف چهارم و ختم مکتب ابتدایه، دوران کودکی من نیز به پایان رسید. در این وقت من ده یا یازده سال داشتم. البته جداکردن دوران کودکی و نوجوانی و کشیدن خط فاصل بین هر دو، کاری است دشوار و اینکه تصور کرد با

عبور از مرحله کودکی، شخص کاملاً تغییر یابد و علاقمندی‌های دوران کودکی را فراموش نماید، هرگز چنین نیست؛ بلکه تمام آن بازی‌ها، مزاح‌ها، شکار، گشت و گذار و کارهای فراگرفتگی در دوران نوجوانی، کماکان ادامه یافته و رشد می‌یابد و با آموختن مطالبی نو، علاقمندی‌های تازه ایجاد گردیده، ذهن شخص و ساحت دید وی شگوفان شده و در عمق و سطح وسعت می‌یابد و توأم با آن، دلچسپی‌ها نیز از دیداد می‌یابد.

به تصورم در سال ۱۹۵۸ من در مکتب عالی دولتی صوابی شامل صنف پنجم شدم. تا جایی که به خاطر منده است در آن زمان شاگردان صنوف پنجم و ششم لیلیه بودند و بچه‌های قریه‌های دوردست در آن می‌زیستند. آموزش عام نبود، مگر خانواده‌های بودند که برای تعلیم اهمیت قایل بودند و به همین منظور اولادهای خود را شامل لیلیه ساخته بودند. رفتن به صوابی، سبب وارد شدن تغییر تازه در زندگی ام شد و ذهنم رشد کرد و با تجارب تازه مواجه گردیدم.

بازی‌های ما همچنان ادامه داشت. در این زمان دسترسی به برق همگانی شده بود و خاصتاً در دوران مارشال لایوب‌خان که در خانه‌های ما زنان آن را "مشرلا" می‌گفتند، تغییراتی بزرگی رونما شد؛ برق به منازل قریه توزیع و سرک‌ها نیز توسط پایه‌های برق تنویر گردید و به این شکل ساحه و محل ساعت تیری‌ها و بازی‌های ما از دیره به کوچه نقل یافت و بزرگان حجره از مزاحمت‌های ما راحت شدند.

منزل ما قبل از "مارشال لا" و یا اندکی پس از آن صاحب برق شده بود و من کارهای خانگی مکتب را در روشنی آن انجام می‌دادم. در دوران کودکی و آغاز نوجوانی من، هنوز تیپ ریکارد، تلویزیون، ویدیو و دی‌ویدی نبود؛ مگر جامعه بسیار سیکولار بود و خیراندیشی‌ها هم زیاد.

بازی‌ها وسیل ساعت تیری و سرگرمی‌ها نیز گوناگون و متعدد بود. اشتراک رقاصه‌ها و مجلسی‌ها در مراسم نامزادی‌ها، عروسی‌ها و ختنه سوری‌ها، معمول بود و آنها در مقابل پول، محافل را گرمی و رنگینی می‌بخشیدند. در ماه رمضان برای دیدن قوالی‌خانی به حجره میراحمدشاه بابا که از صوابی و شاید پیرو طریقه نقشبندیه بوده باشد؛ می‌رفتیم و زمانی که می‌دیدیم مریدان او به حالت خاصی میرسند، لذت می‌بردیم. این گونه قوالی‌خوانی تا حال ادامه دارد.

دوران ایوبخان، مرحله رشد صنعتی پاکستان بود و وضع زمینداران نیز بهبود یافت. پروگرام امریکایی کمک به قریه‌ها، نیز موثر بود و در نتیجه آن در شیوه زراعت تغییر به میان آمد. زرع تنباکو، ایجاد گدام‌ها، تکثیر بوته‌های تنباکو ویرجینیا، بازار تنباکو و مخصوصاً ارسال تنباکو به بازار پاکستان شرقی [بنگله دیش کنونی] سبب از دیاد عواید کسانی شد که در صوابی به آن مصروف بودند.

قبلاً مردم ما در زمستان، جواری و در تابستان بیشتر جو می‌خوردند؛ زیرا حاصل کشت گندم کم و از جو زیاد بود. لذا خوراک مردم غریب، نان جوین بود. زمانی که تخم گندم میکسی پک از امریکا آورده شد، حاصلات گندم از دیاد یافت و مردم بر آن نام "نیستی پاک" [محو کننده فقر] گذاشتند. حال جواری و جو کم یافت اند و جو برای صحت مخصوصاً برای قند و مریضی شکر بسیار مفید است.

در اوایل با آوردن تنباکو، ملاصاحبان با آن مخالفت می‌کردند و بعضی شان می‌گفتند هرکسی که این بوته نجس را در زمین خویش کشت نماید، چهل سال حاصل آن حرام است. مگر در مقابل ضرویات معیشت و منافع اقتصاد، کی مقاومت کرده می‌تواند؟

در آغاز کیوران CURERS و گریدرکاران و سایر ماهرین رشته از آنطرف اتک می‌آمدند. بعدها، مردم محل شیوه‌های مربوط را فرا گرفته و گردانندگی این شغل‌ها را به دست خویش گرفتند.

برگ‌های رسیده تنباکو در گرد، باید چیده شده و در خمچه‌ها بسته گردیده تا سپس برای پخته شدن در کوره جابجا می‌گردید. اکثراً این خمچه‌ها توسط اطفال بسته می‌شد و من هم مدتی مصروف این کار بودم، زیرا در موسم رخصتی‌های گرمی اکثر بچه‌های مکتب از این طریق جیب خرج خود را بدست می‌آوردند. من علاوه بر آن در کار ثبت سورت بندی دسته‌های تنباکو (نوع اول، دوم، سوم و چهارم) و مقدار آن در فورمه‌های مخصوص نیز مصروف بودم.

طوری که قبلاً تذکر دادم پدر من طرفدار باچاخان و عضو نهضت خدایی خدمتگار بود، اما در دوران ایوبخان تعدادی زیادی از خدایتگاران به زندان افتیده بودند و مردم از سیاست بیزار شده و سیاست ترعیب و تهدید ایوبخان حکمروا و در نظام بنیادی جمهوریت، تقریباً اکثریت مردم سهم می‌گرفتند.



نخستین سر و کار عملی من با سیاست، زمانی آغاز شد که دوست ما، شیرین خان از یک حوضه انتخاباتی شامل قریه‌های کرمخیل، شیرزادخیل، طاوسخانی و غیره برای عضویت در بی دی کاندید شد و در مقابل آن محمد حیات طاوسخانی که دوست پدر من هم بود، قرار گرفت. سمبول انتخاباتی شیرین خان تبر و از محمدحیات پیاله بود، من به طرفداری شیرین خان بر دیوارها با خط‌زینا نوشته‌های کردم و این شعری را نیز سرودم «بیاورید بیاورید تبرچه را تا بشکنیم پیاله را» در انتخابات شیرین خان پیروز گردید و محمد حیات باخت.

بعداً در انتخابات اسامبله قومی و ایالتی پاکستان غربی، بعضی از اودرزاده‌های ما از جمله شیرداد بابا و پسرانش پیردادخان و صاحب‌داد از نوابزاده عبدالغفور هوتی و شیرین خان از محمدعلی‌خان هوتی حمایت می‌کردند. همدردی ما با امیرزاده خان بود. دقیق بخاطر ندارم که نخست از طرف بی دی برای اسامبله ملی امیرزاده‌خان رفت یاخیر؟! به گمانم اکثریت خدایی خدمتگاران در زندان بودند.

زندگی پشتون‌ها توام با اودرزادگی و دشمنی است؛ ما همیشه تلاش کردیم تا خود را از اینگونه جنجال‌ها بدور نگه داریم. پدرم به عوض اینکه تفنگ گرفته و باغاصب پلوان و زمین خویش بجنگد، به مرجع عدلی رفته و حق خود را اعاده می‌کرد. اگر چه با بزرگ شدن ما کسی بر ما تعرض ننموده و نه ما برای کسی زمینه را مساعد ساخته ایم.

در مکتب عالی از یک طرف دیگرگونی در زندگی ام به میان آمد و امکانات بازی‌ها و گشت و گذار وسیع گردید و از طرف دیگر تجارب و مطالعات نو حاصل شد و بارفقا و استادان نوی آشنا شدم.

در مکتب در جمله شاگردان لایق بودم و اسناد مکتب شاهد آن است. اما در مرحله، از درس خواندن دلسرد شدم. اکثراً از مکتب گریز می‌کردم. علت آن جذابیت سرگرمی‌ها و بازی‌ها بود و من به بهانه مکتب از خانه بیرون می‌شدم و کتاب‌ها را در جایی می‌گذاشتم و ساختن گُر را تماشا و یا در اده/ هده گشت و گذار می‌کردم و گاهی هم با کمان شکار می‌نمودم.

استادآنکه من و زیارت خان را می‌شناختند، برای بزرگان ما شکایت کردند. من نه با نصیحت و نه با فشار، آماده رفتن به مکتب شدم. در این وقت در صنف هشتم

بودم. سرانجام پدرم مجبور شد که مرا با خود در کار زراعت مصروف ساخته تا با کارهای ثقیل از کار بر سر زمین خسته و دوباره به مکتب رجوع کنم. اما نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و سرانجام بعد از یکی دو هفته، با زدن چوب و به جبر مرا دوباره به مکتب فرستاد.

من علاقه به مکتب نداشتیم و تلاش می‌کردم تا به شکلی از اشکال خود را از مکتب خلاص نمایم. آن زمان در امتحان سالانه شیوه چنین بود که تنها شاگردانی حق اشتراک داشتند که در امتحان مقدماتی کامیاب شده باشند. من برای اینکه ناکام شوم در پارچه امتحان به عوض جواب‌های اصلی لندی و چهاربیتی می‌نوشتیم. مثلاً در امتحان تقریری ساینس گفتم: عصر ترقی و ساینس را کار ندارم، زمان قبلی، شب‌های تیرشده و ایام گذشته را برایم بدهید. اما زمانی که نتایج ابلاغ شد من کامیاب شده و حسرت کسانی را می‌خوردم که ناکام شده بودند. به این شکل از روی مجبوریت به مکتب ادامه دادم و در امتحان سالانه نمرات عالی گرفتم.

در صنف نهم، رشته‌های ساینس و اجتماعیات جدا می‌شد و من نتوانستم شامل رشته ساینس شوم و فکر می‌کنم این آغاز بدقسمتی نخست من بود.

بعد از این رفتن من به مکتب منظم شد. دوران دیوانگی صنف هشتم را عقب گذاشتم و علاقه به کتاب و مکتب پیدا کردم. در خانه نیز برای درس خواندن محل جداگانه‌یی را مشخص ساختم و به خواندن اخبار شروع کردم. این زمانی بود که جنگ ویتنام به شدت ادامه داشت. من بریده‌های اخبار و عکس‌ها را نزدیک چپرکت خویش بر دیوار الصاق می‌کردم و با سیاست دلچسپی ام پیدا شد.

**نامزدی من:** زیارت خان در قریه سلیم خان نامزد شده بود و مطابق رسوم پشتون‌ها که غم زن گرفتن باید در کودکی شخص خورده شود و بر همین اساس نامزدی و عروسی بر اساس توافق بین دو فامیل صورت می‌گرفت. در مورد این توافق نه تنها از دختر بلکه از پسر نیز پرسیده نمی‌شد. این شیوه تا حال معمول است. در مورد من نیز چنین شد و پدرم باوجود مخالفت من، قول و قرارها و توافقات نمود و مرا نامزد ساخت.

در صنف نهم و دهم با شوق و علاقمندی درس می‌خواندم و منظم به مکتب می‌رفتم. در امتحان ماه مارچ سال ۱۹۶۴ من بلندترین نمره (۶۳۶) را در تمام مکاتب

صوابی حایز شدم.

## کالج صوابی

بعد از امتحان و گرفتن نتیجه خوب، مرحله دیگری در زندگی من شروع شد. من بالغ شده بودم و خواستار آزادی بودم و می‌خواستم دوستان تازه و محلات جدید را پیدا کنم.

اده صوابی برای اهالی مانیری، صوابی و قریه‌های اطراف آن حیثیت جاده آکسفورد، شانزه لیبسی، مال رود و جاده جناح را دارد. پای من هم به این اده باز و دوران طفولیت و کودکی فراموش شد.

زیارت خان بعد از فراغت از صنف دوازدهم شامل کالج اسلامیہ پیشاور شده بود و من شامل کالج صوابی شدم. تقریباً یک سال در کالج صوابی ماندم و دوستانی تازه پیدا کردم، و همزمان با سیاست فعال دلچسپی ام پیدا شد. گاهی که پیشاور می‌رفتم حتماً سینما رفته و فلم می‌دیدم. تا آن وقت نمایش فیلم‌های هندی ممنوع نشده بود؛ زیرا هنوز بین هند و پاکستان جنگی صورت نگرفته بود.

در فضای سیاسی پاکستان تغییراتی رونما شده بود. در انتخابات جمهوریتهای بنیادی تقریباً هشتاد هزار عضو بی‌دی انتخاب شده بودند. آن عده خدایی خدمتگاران یا رهبران و کارکنان نشنل عوامی پارٹی که در اثر مخالفت با یکجا شدن صوبه با "ون یونت" ایالت پاکستان غربی زندانی شده بودند رها شده و یا در حال رهایی بودند. در جمله اینها کوکو کاکا هم آزاد شده بود. من با نعیم و سلیم به حجره او می‌رفتیم و با چهره‌های دیگر آشنا می‌شدیم؛ اکثر آنها طرفداران باچاخان بودند. علاقه من به سیاست رو به افزایش بود.

بر اساس قانون سال ۱۹۶۲، در جنوری سال ۱۹۶۵ انتخابات صدارتی اعلان شد؛ در این زمان رهبری نشنل عوامی پارٹی را سیاستمدار مشهور بنگال، مولانا عبدالحمید بهاشانی به عهده داشت. ولی‌خان را در سیاست پاکستان کسی نمی‌شناخت؛ شهرت او تنها بنام فرزند باچاخان بود.

نیپ [نشنل عوامی پارٹی (National Awami Party (NAP) در مقابله با مارشال ایوب‌خان، از محترمه فاطمه جناح، خواهر قاید اعظم محمدعلی جناح

پشتیبانی می‌کرد و نام او را هم مولانا بهاشانی تجویز کرده بود. انتخابات سرگرمی‌های سیاسی را تندتر ساخته بود. من برای بار نخست عرض اشتراک در جلسه حزب اختلاف [حزب مخالف دولت]، به مردان رفتم. در جلسه بزرگ که در کمپنی باغ بود، بهاشانی صاحب و سایر رهبران حزب مخالف شرکت داشتند. تمام جلسه را نیپ سازماندهی نموده بود. در جلسه عوض قیوم خان، خانم او صحبت کرد زیرا وی براساس قانون از فعالیت سیاسی منع شده بود.

این جلسه یک نمایش بزرگ بود، اما فیصله انتخابات در اختیار مردم نه بلکه در دست هشتاد هزار نماینده منتخب جمهوریت بنیادی بود که به سهولت زیر تأثیر قدرت و پول قرار می‌گرفتند.

من از طرف نیپ به جرگه‌ها و جلسات می‌رفتم. به طرفداری ایوب‌خان کرنیل غفورخان، کرنیل امیرخان نوابزادگان مردان و دیگران قرار داشتند.

#### نخستین دیدار با اجمل ختک

غالباً سال ۱۹۶۴ بود و من امتحان صنف دهم را سپری، اما دقیق به خاطرم نموده است که نتیجه آن را گرفته بودم یاخیر. ما در هتل خیرولی که در گوشه از اده صوابی واقع بود؛ نشسته بودیم. این اده ملکیت خانواده فردوس خان کوکو با سایر شرکایش بود. در پهلوی تنور نانوايي پیروز مصروف صحبت بودیم که جوان زیبا، قد بلند و کلاه قره‌قلی بر سر آمد. اشخاصی که در آنجا نشسته بودند، گفتند این شخص اجمل ختک است. این نخستین دیدار من با شخصی بود که در تعلیم، سیرزندگی و سرنوشت من چنان تأثیر گذاشت که می‌توان آن را به کشتی تشبیه کرد که در بندر از لنگر جدا شده و در موج‌های بحر طوفانی رها و کسی پیدا نشود که برای مهار آن اقدام نماید و حامل کشتی، تنها بر رحم و کرم موج‌ها امیدوار باشد.

حال که سنم از شصت سال تجاوز کرده، خود را مانند همین کشتی احساس می‌کنم و به تفصیل در این مورد در بخش دیگری صحبت خواهم کرد.

## بخش دوم

### نوجوانی: کالج اسلامیة و پوهنتون

زیارت خان در صنف سیزدهم کالج اسلامیة پیشاور شامل شده بود و من هم دلگرمی بیشتری در قریه نداشتیم، همچنان رفت و آمد به کالج و دروس استادان چنگی به دلم نمیزد. سرانجام پدرم موافقه کرد که من نیز شامل کالج اسلامیة شوم.

اشرف درانی پرنسپل کالج اسلامیة و داکتر نذیر از قریه گلی، دوست اجمل ختک و معاون خزانه دار آن کالج بود. اجمل ختک برای داکتر نذیر سفارش کرد و من یکجا با او نزد اشرف درانی رفتیم. سوابق تعلیمی، نمره‌های حاصله و سفارش نذیر سبب شد که اشرف درانی به شمولیتم در کالج اسلامیة موافقه نماید. بگمان اغلب ماه اپریل یا می سال ۱۹۶۵ بود و من از صنف دوازدهم فارغ و به خاطر عملیات گلو در شفاخانه داخل بستر بودم اما هنوز عملیات صورت نگرفته بود و در سینمای فردوس فیلم هندی (زندگی هی یا کویی طوفان) را تماشا کردم. بعداً در ماه سپتمبر جنگ هند و پاکستان واقع شد و نمایش فیلم‌های هندی ممنوع گردید.

من شامل لیلیه شدم. در این زمان بعد از نماز خفتن دروازه لیلیه بسته می‌شد و کسانی که بعد از وقت معین خارج لیله دیده می‌شدند مورد مجازات قرار می‌گرفتند. فیس لیلیه چهل و یا چهل و پنج روپیه بود. آوردن مهمان در لیلیه در صورتی که مسئول لیلیه در جریان قرار داده می‌شد، منع نبود و چند نفر مهمان نیز می‌توانستند از نان لیلیه استفاده کنند. اما ما برای مهمانان خویش از بازار کباب می‌خریدیم. در این زمان گرامافون و ریکارد پلیبر معمول و شنیدن آهنگ‌های فلمی هندی و نوشیدن چای، عیاشی کامل شمرده می‌شد.

با ختم رخصتی‌های گرمی سال ۱۹۶۵ و بازگشت به لیلیه، پاکستان در کشمیر مداخلاتی را شروع کرد و شماری از افراد خویش را در پوشش اهالی کشمیر بدانجا اعزام نمود که از طرف حکومت هند دستگیر شدند. حکومت ایوب‌خان چنان محاسبه کرده بود که در صورت وقوع جنگ، میدان آن خاک کشمیر خواهد بود،

اما هندوستان با آگاهی از پلان پاکستان، در ششم سپتمبر ۱۹۶۵ بر پاکستان حمله کرد. هانری مایکل کلوز پروفیسور زبان انگلیسی در کالج اسلامیة که از جمله اشتراک کنندگان جنگ دوم جهانی بود، به منظور حفاظت از بمباردمان هوایی، شاگردان لیلیه را به حفر پناهگاه‌ها تشویق می‌کرد و از طرف شب هم‌زمان با بلند شدن صدای آلام خطر حمله هوایی، ما به سرعت به پناهگاه، پناه می‌بردیم. کلوز شخصاً همه جا را کنترل می‌کرد و کسی را در اطاق‌های لیلیه نمی‌گذاشت.

در دوران جنگ، نامبرده دوبار ما را غرض کار به پایگاه هوایی پیشاور برد و در آنجا، ما بوجی‌های ریگ را در اطراف طیارات جابجا می‌کردیم. چون پایگاه هوایی بسیار نزدیک یونیورستی بود، از طرف شب در مورد خاموش نمودن چراغ‌ها بسیار تأکید صورت می‌گرفت. بعضی شاگردان از لیلیه فرار و به قریه رفتند، آفریدی‌ها همه به خیبر منتقل شدند.

بعد از هفده روز جنگ، آتش بس صورت گرفت و ما از خطر حمله هوایی و دویدن به پناهگاه‌ها و خاموش ساختن چراغ‌ها خلاصی یافتیم. باوجود که جنگ به ضرر پاکستان انجامیده بود مگر تبلیغ چنان می‌شد که گویا پاکستان فاتح جنگ و هند مجبور به خاتمه آن شده است.

تمام احزاب پاکستان به شمول نیپ به طرفداری و حمایت اقدامات جنگی پاکستان صحبت‌های رادیویی نموده و در دفاع از آن مطالبی را نشر می‌کردند. اشعار اجمل ختک در توصیف اردوی پاکستان از طریق رادیو پخش می‌گردید و مجموعه‌ای از آن با عنوان باتور نیز چاپ شد.

به گمانم باچاخان در کابل بود و برضد جنگ موضعگیری نموده بود. جنگ و صحبت‌های هیجان انگیز ذوالفقار علی بوتو وزیر خارجه پاکستان در جلسه شورای امنیت، سبب ارتقای شهرت و حیثیت او شده بود. جنگ با وجود که جلو رشد و پیشرفت را گرفت؛ اما برای مدت کوتاهی پرستیژ و هم‌زمان ترس از حکومت ایوب‌خان را بیشتر ساخت؛ اما عقد معاهده تاشکند که در دهم جنوری سال ۱۹۶۶ صورت گرفت، تأثیر منفی بر آن نمود.

مرگ ناگهانی لعل بهادر شاستری صدراعظم هند در تاشکند به نفع ایوب‌خان تمام شد و چنان تبلیغ گردید که گویا قلب وی از مواجه شدن با ایوب‌خان و مجبور به

امضا شدن معاهده، ایستاد شده است.

در کالج اسلامیة و یونیورسیتی خاموشی حکمفرما بود. پسران خدایی خدمتگارانکه در کالج اسلامیة و یونیورسیتی بودند صدای خود را نمی‌کشیدند. تنها ما چند نفر فعال بودیم.

انتخابات برای اتحادیه خیبر بر اساس تفکر و نظریات سیاسی صورت نمی‌گرفت و کالج به دو گروه چارسده و صوابی تقسیم شده بود و سایرین شامل یکی از آنها بودند. در گروه چارسده به شمول شاگردان مردان، اکثریت با فرزندان خان‌ها بود و اکثراً موترهای شورلینت بزرگ عقب آنها می‌آمد. در گروه صوابی اکثراً فرزندان طبقات متوسط، بیروکرات‌ها و تاجران شامل بودند.

برای اتحادیه خیبر که بار نخست انتخابات صورت می‌گرفت، شاگردان به دو گروه تقسیم شدند: صوابی‌ها از مسعودالرحمن وزیر و چارسده وال‌ها از قاسم جآنکه از پرانگ چارسده بود، حمایت کردند. این شخص بعدها رئیس فدراسیون پشتون ستودننس یونیورسیتی شد. در نتیجه انتخابات، مسعودالرحمن پیروز شد. ما تلاش کردیم تا این شیوه را تغییر داده و انتخابات را بر اساس نظریات سیاسی برقرار سازیم.

با آمدن در کالج اسلامی، من با مطیع‌الله ناشاد، محصل طب کالج خیبر آشنا شدم. ناشاد فرزند شخص لایق و غریب بود و پدرش در لندی کوتل استاد بود. مطیع‌الله ناشاد به پشتو، اردو و انگلیسی مسلط بود. بر علاوه، نویسنده، رفیق‌دوست و متلون مزاج بود. در سیاست دید چپ داشت و قوم‌گرا بود. وی بر هیچ اصول و پرنسپ متعهد نبود. ناشاد با اجمل براساس شاعری و مهتری و کهتری مناسبات زیادی داشت. ناشاد صاحب عادت خراب داشت وقتی از کسی پول می‌گرفت، تصمیم پس دادن آن را نداشت. اکثراً زمانی که باهم در شهر روان می‌بودیم، بخاطر او از راه‌های می‌رفتیم تا با قرضدارانش مواجه نشویم. ناشاد در سیاست بسیار فعال و دهنش مانند قیچی در حرکت بود.

بالاخانه افضل بنگش محل گردهم‌آیی همیشگی ما بود و دیگران در بازار صدر، گوری بازار یا ارباب رود چکر می‌زدند. افضل بنگش رییس صوبایی نشنل عوامی پارتی بود و اجمل ختک یکجا با وی می‌زیست و همچنان محمد خان کاکا از تهکال،

تا ناوقت‌های شب در آن مصروف کارهای سیاسی می بود.

باری من با مطیع‌الله روی موضوعی جنگ کردم و مناسبات ما خراب شد. او برایم گفت که دیگر نباید به آن بالاخانه بیایم. من برایش گفتم که این بالاخانه از پدربزرگ نیست. بنگش صاحب که شخص بسیار صریح‌الوجه بود و پروای هیچ‌کس را نداشت، برای ناشاد گفت که خارج شو و بار دیگر اینجا نیایی، تو اشخاص را از دفتر ما منع می‌نمایی. کيفش در این بود که بعد از آن من در بالا می‌نشستم و ناشاد صاحب در پایین روان می‌بود و دندان خایی می‌کرد تا اینکه اجمل صاحب شفاعت او را کرد و دوباره پایش به بالاخانه آزاد شد. صفت خوب ناشاد این بود که کینه را به دل نمی‌گرفت.

بالاخانه بنگش صاحب صرف دفتر صوبایی نیپ نبود؛ اگر چه فعالیت صوبه [واحد اداری معادل ولایت] رسماً خاتمه یافته بود؛ اما تشکیلات نیپ از تشکیلات پنج صوبه پاکستان ایجاد شده بود و به همین جهت در دفتر، کدرهای جنبش خدایی خدمتگار، نمایندگان نیپ از مناطق مختلف و هم چنان سایر رهبران ترقی‌خواه پاکستان و شخصیت‌های ادبی جمع می‌شدند. باری چند شاعر مشهور اتحادشوروی نیز در این دفتر مهمان بودند و شرف‌الدین دعوتی چای را در منزلش برای آنها ترتیب نموده بود که ما نیز در آن دعوت شده بودیم.

حکومت ایوب‌خان با اتحادشوروی و چین معاهدات فرهنگی را عقد کرده بود که براساس آن کتاب‌های ادبی آنها آزاد شده و سفارت چین کتاب‌های زیادی را برای دفتر می‌فرستاد. آویختن نشان با تصویر ماوتسی تونگ در سینه، به حیث وسیله فیشن تبدیل شده بود.

ما هنوز دقیقاً از افتراق بین چین و شوروی آگاه نبودیم و بنگش صاحب آگاهانه به راه سیاست چین روان بود. روابط و تماس ما بیشتر با اجمل ختک بود، زیرا او کار و بار نداشت و زندگی اش وقف ادب و سیاست بود؛ به همین جهت ما بیشتر با او نشست و برخاست داشتیم. بنگش صاحب بر علاوه سیاست، در وکالت خویش نیز غرق بود. اجمل صاحب گاه ناگاه به لیلیه ما هم می‌آمد. نسبت سردی فضای سیاست، محافل ادبی بسیار گرم بود و نشنل عوامی پارتهی در گوشه و کنار میتینگ‌های رادایر می‌کرد.



در این زمان مراکز زیاد سیاسی و ادبی در پیشاور فعال بود و شمار آن به ۱۶ می‌رسید که مهمترین آنها، اینها بودند:

۱. بالاخانه بنگش که تمام گنجشک‌های بالاخانه‌ها در آن جمع می‌شدند؛ مانند محمد افضل بنگش، اجمل ختک، ارباب سکندر، عاصی هشتنغری، مهدی شاه باچا و... دیگران
۲. بالاخانه ارباب سکندر خان: ارباب صاحب مشر نیپ بود و تمام خدایی خدمتگاران و خصوصاً اعضای ضلع‌های جنوبی به دور آن جمع بودند. تمام امور تنظیمی صوبایی از طریق بالاخانه بنگش اداره می‌شد و پس از بیرون شدن بنگش از حزب، آن بالاخانه مرکز ما شد.
۳. دفتر ضلعی نیپ در چوک یادگار بود و فدا در آن اقامت داشت. شماری از خدایی خدمتگاران هشتنغر بدانجا می‌رفتند.
۴. دفتر ضلعی نیپ در چارسده رود قرار داشت و مهدی شاه باچا در آن مقیم بود. شماری از خدایی خدمتگاران ضلع و بعضی شخصیت‌های ادبی در آنجا جمع می‌شدند.
۵. بالاخانه دوست محمد خان کامل محل گردهم‌آیی شخصیت‌های ادبی و سیاسی بود.
۶. اخبار خیبرمیل که توسط شخصیت مشهور عسکر علی شاه اداره می‌شد و بر موصوف اتهام افشای توافق پندی وارد می‌شد، اما شاه صاحب شخص خوش صحبت و آگاه بود و ما گاه‌گاهی با او دیدارهای می‌داشتیم. او در روزهای اول بعد از انقلاب ثور (۱۹۷۸) به کابل آمد و در منزل ما با هم ملاقات کردیم. او برایم گفت که «گرفتن کابل به معنی این نیست که بر همه افغانستان تسلط پیدا کرد.» این نمونه از مطالعه و تجربه او بود.
۷. یونیورستی بُک اجنسی که مالک آن مولا فضل منان بود و کتاب‌های را به زبان پشتو چاپ می‌کرد و با افغانستان روابط زیادی داشت. همچنان با شاعران، نویسندگان و شخصیت‌های سیاسی مناسباتی داشت. اجمل صاحب نیز روابط نزدیکی با موصوف داشت و کتاب مشهور او «د غیرت چغه» که بعداً ممنوع شد، طور مخفی از طریق او فروخته می‌شد.

نسبت حاکمیت اختناق و فشار در فضای سیاسی، محافل مشاعره بیشتر دایر می‌شد و شاعران دردهای دل خود را در آن بیان می‌کردند. مشاعره رحمان بابا که خوشبختانه تا حال ادامه دارد، بهانه مناسب برای بیان این چنین مطالب بود.

از آنجای که روابط ما بیشتر با اجمل ختک بود، لذا نان و چای ما اکثراً آنجا می‌بود. برای نان چند انه انداز می‌کردیم؛ دال و یا سالن ساده می‌آوردیم. گاهگاهی با کرایه و کباب نیز عیاشی می‌کردیم.

شاید هنوز در صنف دوازدهم بودم (۱۹۶۶) از بتلر به لیلیه عثمانیه تبدیل شدم. دقیق بخاطر ندارم شاید ماه اگست سال ۱۹۶۶ بود که با پروفیسور غفران‌الله به سیر علمی کراچی رفتیم. ما دوازده نفر بودیم؛ در اثنای رفتن و یا برگشتن در ستیشن کراچی، ذولفقار علی بوتو را دیدیم و او را حلقه نمودیم. او گفت که به زودی به پیشاور می‌آید و ما را می‌بیند. او تا هنوز حزب را تأسیس ننموده بود. (حزب مردم در ۳۹ نومبر ۱۹۶۷ تأسیس شد)

اجمل صاحب و بنگش صاحب با آزاد شدن کتاب‌های چین و روس مقابل دروازه شرقی شفاخانه لیدی رینگ و در آغاز بازار زرگری، برای فروش کتاب‌های مترقی یک دکان و یا غرفه را از چوب ساختند و نام آن را مکتب افکار نو گذاشتند. ما زیاد آنجا می‌رفتیم و من نمایندگی آن را در اده صوابی در دکان حبل‌الورید باز کردم و به این ترتیب این مرض را در آنجا نیز پخش نمودم. اما مدتی زیادی سیری نشده بود که قاضی عصمت‌الله خان که از زمان انگلیس‌ها، قاضی رسمی انتظامی بود، در نماز جمعه فتوا صادر کرد که در دکان حبل‌الورید کتاب‌های کفری می‌فروشد. من به مزاج قاضی آشنا بودم و برای حبل‌الورید گفتم چند جلد قران شریف را نیز آنجا بگذار و قاضی صاحب را در هوتل به نان دعوت کن. او چنین کرد و جمعه آینده قاضی صاحب فتوای خود را رد و گفت اطلاع غلط بود؛ آنجا قران شریف نیز فروخته می‌شود.

اختلافات ایدیالوژیک چین و شوروی، بر نهضت مترقی پاکستان نیز تأثیر منفی وارد کرد، اگر چه عده استدلال می‌کردند که این جنگ را نباید به خانه خویش منتقل سازیم، اما شقاق در اینجا نیز ایجاد شده بود.

مولانا عبدالحمید بهاشانی که رئیس نیپ بود و قبلاً بر ضد ایوب‌خان، از فاطمه جناح حمایت کرده بود، برخلاف تعهد قبلی و فیصله حزب، در انتخابات از ایوب‌خان طرفداری کرد. زمانی که علت این اقدام از او پرسیده شد، گفت که برای من چو ان لای (صدر اعظم چین) گفت که از ایوب‌خان طرفداری کن. با این اقدام نیپ عملاً به دو بخش تقسیم شد.

افضل بنگش می‌دانست که جدا ساختن راه به نفعش نیست؛ به همین جهت در ظاهر امر با نیپ بود و از طرف دیگر شماری را در "کمپته کسان" جمع کرده بود.

در جنبش ترقی‌خواه پاکستان مبارزه برای توضیح مراسم‌ها ادامه داشت. سرانجام نیروهای ترقی‌خواه طرفدار شوروی، فیصله نمودند که راه خود را علناً جدا نمایند و به این منظور در سال ۱۹۶۸ در هوتل تازه افتتاح شده رایل پیشاور، کنوانسیون نشنل عوامی پارتنی تدویر یافت و در اثر پافشاری بنگالی‌ها، ولی‌خان رئیس نشنل عوامی پارتنی سراسر پاکستان شد و محمودالحق عثمانی جنرال سکرتر کراچی، محمود علی قصوری رییس پاکستان مغربی و پروفیسور مظفرالدین احمد رییس پاکستان شرقی آن حزب تعیین شدند.

مرحله تازه مبارزه آغاز گردید، بهاشانی نیپ را (چین نواز) و ولی نیپ را (روس نواز) خطاب می‌کردند. بعداً در جلسه صوبایی مردان برای افضل بنگش گفته شد که یا باید در نیپ باقی ماند و یا "کمپته کسان" را انتخاب کند. او کمپته کسان [مزدور کسان پارتنی] را برگزید و از نیپ اخراج شد.

مانند دیگران من هم در دهه شصت میلادی قرن گذشته تحت تاثیر افکار رادیکال قرار داشتم. در کالج و یونیورسیتی آثار ممنوع و مواد تبلیغاتی را در بین محصلین توزیع و شبنامه‌های ضد دولت را شبانه در اطاق‌های محصلین می‌انداختیم.

### نخستین سفر من به کابل:

باوجود که کابل پایتخت افغانستان است<sup>۱</sup>؛ اما من از جهت دگیری در مورد یادآوری می‌کنم؛ زیرا رابطه من با کابل از زمانی آغاز شده است که عبدالغفار فراهی از خانان فراه، سکرتر فتنسلگری [افغانستان] در پیشاور بود. او دوست نزدیک بنگش صاحب بود و همیشه به بالاخانه می‌آمد و ما همراهش صحبت می‌کردیم. بعداً شاه‌محمد دوست فتنسل شد و بارنخست من ویژه [افغانستان] را از نزد او گرفتم. دقیق بخاطر ندارم اما ممکن سال ۱۹۶۷ و زمان رخصتی تابستانی ما بود. ارباب سکندر خلیل برای یک کارمند DSP [معاون اداره پولیس] سی آی دی (اداره تحقیقات جنایی) سفارش کرد تا پاسپورت سرخ (Red Pass) را که توسط انگلیس‌ها غرض سفر بین پاکستان و افغانستان معمول شده بود، برایم تهیه نماید.

من نامه‌های را از اجمل صاحب گرفتم که شمار زیاد آن عنوانی رهبران پرچم بود.

جی تی اس [بس مسافربری پاکستانی] روزانه یکبار به جانب کابل می‌رفت و همچنان یک بس افغان پست نیز در راه پیشاور در تردد بود.

حین رسیدن به کابل در جیبم دوصد و پنجاه - سه صد کلدان بود و این مبلغ هنگفتی شمرده می‌شد. بار اول بود و من در کابل کاملاً نابلد بودم. در جوار مقبره تیمورشاه و عقب سینما تیمورشاهی، مقابل دریای کابل اطاقی را در هوتلی کرا گرفتم. بعد به شهرنو رفتم و محمدالله متخصص زراعت از قریه تولاندی که دوست من و صلاح الدین بود و آمریت نمایندگی کمپنی سویسی سیبا را در کابل به عهده داشت؛ پیدا نمودم. او در جوار سفارت پاکستان، در آپارتمان یک محمدزایی زندگی می‌کرد و من به منزلش منتقل شدم. مقابل آپارتمان او، هتل کاروان بود که در آنجا نان و چای می‌خوردیم.

بعد به ترتیبی، نجیب (داکتر نجیب الله بعدها رئیس جمهور افغانستان) را از آمدن خویش خبر ساختم. او و شوهر همشیره اش نیک محمدخان با موتر فولکسوآگون خویش مرا با خود بردند. آنها در دامنه کوه در کارته پروان زندگی می‌کردند. پیشتر از آنها به طرف کوه، منزل سلیمان لایق بود. من سروده‌های اجمل صاحب را که در کتاب مجموعه شعری "د غیرت چیغه" شامل نبود و به قلم من نگاشته شده بود برای نجیب دادم و سپس موصوف آن را برای لایق صاحب سپرد.

کابل برایم جالب بود. در این وقت پیشاور پیشرفت زیاد نکرده بود، اما در کابل زن‌ها به آزادی دست یافته بودند و شهرنو مزه و رنگ دیگری داشت. در ظاهر آزادی زیاد بود. هیپی‌های (Hippies) اروپایی و امریکایی با لباس‌های رنگارنگ، موهای انبوه و کثیف و مشتاق کیف به طرف افغانستان روان بودند و هتل‌ها، کوچه‌ها و سرک‌ها پر از آنها بود و شبانه در این جاها بوی چرس استشمام می‌شد. این نسل آزاد و یاغی و کابل ارزانتترین و باامن ترین شهر دنیا برای آنها بود. آن وقت نمی‌دانستم که کابل مجموع افغانستان نه بلکه جزیره در این کشور است.

بعد از جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵، نمایش فیلم‌های هندی در پاکستان ممنوع شد و فیلم‌های پاکستانی نیز کیفیتی نداشتند. تاپ ریکاردر تازه معمول شده بود، اما ویدیوپلیبر هنوز نبود. مردم گروه گروه از سند، کراچی، پنجاب و لاهور برای دیدن فیلم‌های هندی به کابل می‌آمدند. گاهی به شکل گروپ‌های کلان همه سینما را ریزرف می‌نمودند. در فصل گرمی اینجا ازدحام و بیروبار زیاد و هتل

جمیل در پل باغ عمومی مالامال از پنجابی‌ها و باشندگان کراچی می‌بود.

نجیب مرا با تمام رهبران پرچم آشنا ساخت. مقابل شاروالی، دفتر پرچم بود. باچاخان را که در سرک دارالامان می‌زیست چندبار ملاقات کردم. یک سخن باچاخان تا حال بیام است که در مقابل یک سوال من عکس‌العمل نشان داد و گفت که (در ذهن تو تشدد است و تشدد). در این وقت میجر دوست محمد، آشنای من و اودرزاده حاجی نادرخان نیز موجود بود. نه او و نه من می‌دانستیم که بعدها به دستور پسر وی به غرض اجرای اعمال تشدد به افغانستان مهاجر می‌شویم و او لُق لُق طرف ما خواهد دید.

برعلاوه ببرک کارمل، استاد خیبر، سلیمان لایق، نوراحمد نور و داکتر اناهیتا رهبران پرچم، شماری زیاد از فعالین پرچم را نیز ملاقات کردم. با صداقت خان، حاجی نادرخان، نیک محمد، اخترمحمد خان پدر نجیب و برادرش صدیق و تعدادی زیادی دیدارهای داشتیم.

با رشید وزیر که مانند نجیب، محصل طب و در نزدیکی دهمزنگ با سایر وزیری‌ها اطاقی را کرا گرفته بود و داکتر عبدالحق اودرزاده حاجی نادرخان و داکتر غلام وزیر که فکر می‌کنم هر دو محصل بودند و در یک خانه عقب دهمزنگ زندگی می‌کردند؛ معرفی شدم.

در مهمانخانه قبائل رفته و بعضی قبایلی‌ها به اصطلاح پشتونستانی‌ها را به شمول کوثر صاحب دیدم. در جشن سهم گرفتم. با همه اعضای خانواده نجیب آشنا شدم و از مهمانی‌های آنها لذت بردم. نجیب در پوهنتون رهبری پرچم را به عهده داشت و تازه شامل فاکولته طب شده بود.

فکر می‌کنم قبل از رفتن به کابل با مجید سربلند و عبدالوکیل، زمانی آشنا شدم که آنها از راه پاکستان غرض تحصیل به هند می‌رفتند و اجمل صاحب مرا فرستاد تا آنها را مصروف سازم. بعدها خادم صاحب نیز پاکستان آمده بود و مانند مجید سربلند و وکیل در هوتل اباسین و نیلاب بودوباش داشت و به بالاخانه می‌آمد و صحبت‌های می‌داشت.

قیام‌الدین خادم شاید در این وقت سناتور بوده باشد. روزی در بالاخانه بنگش صاحب من از او پرسیدم: خادم صاحب، ظاهرشاه به پشتو صحبت کرده می‌تواند؟ با زبان

زشت گفت: با این "شی" من کرده می‌تواند. برایم بسیار عجیب بود که افغان با چنین عبا و قبا، چنین جوابی نامناسب دهد. اما خادم صاحب چنین عادت داشت.

من باردیگر در تابستان سال ۱۹۶۹ به کابل رفتم و مهمان داکتر نجیب بودم. کتاب‌های زیادی برای وی برده بودم. باز هم با رهبران پرچم ملاقات و در بعضی اجتماعات آنها شرکت کردم. از دفتر پرچم، مقابل تعمیر شاروالی کلکسیون پرچم را برای رفقا این جا آورده بودم. در این دوره‌ها، من برای نجیب درس اردو و انگلیسی می‌دادم و بر علاوه سیاست، با زبان‌های اینجا، او را آشنا می‌ساختم.

در فضای سیاسی پاکستان تغییراتی در جریان بود. از جمله در پاکستان شرقی، عوامی لیگ بیرق محرومیت بنگالی‌ها را با موفقیت بلند و برابری پاکستان شرقی را برخلاف سیاست مرکز محور، با آجندای شش فقره‌ی مطرح ساخته بود. شیخ مجیب‌الرحمن محبوبس بود و بنگالی‌ها بر ضد طبقات حاکم پاکستان غربی قیام نموده بودند و خواستار نظام فدرالی پارلمانی و اصل یکنفر - یک رای بودند.

ولی‌خان بعد از گزینش به مقام ریاست، باز دید موفقانه را در پاکستان شرقی انجام داد و با مطالبات بنگالی‌ها و سایر اقوام کوچک پاکستان غربی مانند پشتون‌ها، بلوچ‌ها، سندی‌ها در مورد حقوق ملی و صوبایی آنها، هم‌صدا گردید.

دولت‌فار علی بوتو از حکومت برکنار و به تاریخ سی ام نومبر حزب مردم پاکستان را بنیاد نهاد و خواست‌های ضد شونویستی پنجاب هند و طبقات محروم و زحمتکشان را مطرح ساخت. نیپ فعال شده بود. سازمان محصلین بلوچ در بلوچستان در حال ایجاد بود و همراه با آن پشتون‌های بلوچستان مانند بسم‌الله کاکر و دیگران در حال جمع شدن به دور برنامه فدراسیون محصلین پشتون بودند.

از بین بردن ون یونت خواست عمده صوبه ما بود [طرح ون یونت توسط دولت پاکستان به رهبری محمد علی بورگه، در ۲۲ نوامبر ۱۹۵۴ راه اندازی شد. بر اساس این طرح، چهار ایالت غربی پاکستان در یک واحد اداری ادغام گردید و تا سال ۱۹۷۰ باقی ماند. مترجم] و با این مطالبه سیاستمداران بنگال، سند و بلوچستان نیز هم‌نوا بودند. مخالفت با ون یونت بار نخست از صوبه ما بلند شده بود.

باچاخان هر سال در بیانیه به مناسبت روز پشتونستان خواستار از بین رفتن ون یونت و طرفدار خانه مشترک برای هر پنج برادر با حقوق برابر بود. (باچاخان

هیچگاه در مورد نفی خط دیورند و وحدت لر و بر صحبتی نکرده است.)

از طرف دیگر در منطقه پشتون‌ها تنها یک یونیورسیتی موجود بود که آنهم نسبت کاهش کمک Grant از جانب حکومت مرکزی با مشکلات مالی فراوان مواجه بود. تمام قشر تعلیم یافته و پشتون‌های شاغل در دولت زیر تأثیر مرکز لاهور قرار داشتند و مشکلات خویش را به دشواری حل می‌کردند.

چنین فضا، زمینه را برای ما محصلین مساعد ساخت تا در فدراسیون محصلین پشتون گردهم آییم. مطالبات اساسی ما در ظاهر امر غیرسیاسی بود، زیرا مطالبه ما در مورد لغو ون یونت، تنها برای رفع مشکلات تعلیمی ما بود و می‌خواستیم تا محصلین بیشتری را زیر این چتر گردهم آوریم. بر همین اساس عبدالسیحان و امیر شاد (بعدها با قیوم خان یکجا شده و سازمان غازی پشتون را ایجاد کرد) و شمشیرجنگ (که تحت تأثیر حضرت علی باچا قنسل مسلم لیگ قرار داشت) با ما پیوستند. مدتی بعد انورکمال مروت، پسر حبیب‌الله خان وزیر امور داخله در حکومت ایوب‌خان که رئیس سراسری [Pukhtoon Students Federation] PSF پاکستان بود، نیز آماده شد. سایر رهبران عبدالسیحان و نثار شنواری بودند. رهبری را در پوهنتون به قاسم جان از چهار سده دادیم. تمام راز و نیاز ما با نیپ و مخصوصاً با اجمل ختک بود؛ اما بطور علنی از هرگونه ارتباط سیاسی با آنها انکار می‌کردیم.

در اینجا باید نام محصل دیگری را ذکر نمایم که با آمدن او در شهر و سیاست و بصورت مشخص در سیاست نیپ دیگرگونی حاصل شد. این شخص عزیز بلور محصل کالج ایدوردز بود که برادر مهترش حاجی غلام احمد بلور در بازار دالگران دکان پرچون فروشی داشت. این شخص را ما بعد از ایجاد PSF، رئیس آن در کالج ایدوردز ساختیم. اینها تاجران شهری بودند و در نشترآباد خانه داشتند و ما به آنجا می‌رفتیم. رفتن اجمل ختک به منزل آنها نیز براساس همین روابط شروع شد. به برکت عزیز بلور مناسبات اجمل ختک و نیپ با بلورها ایجاد شد.

عزیز بلور بعد از فراغت از پوهنتون بیروکرات شد؛ اما تمام فامیل وی در نیپ، NDP و ANP پهلوانان سیاست شدند. سیاست بر اقتصاد آنها و بالمقابل آنها بر سیاست تأثیر گذار شدند.

من وظیفه داشتم که تمام دستگیر را از نیپ اخذ، اما پیشاپیش دیگران قرار نگیرم. من باید تمام ارقام، اعداد و احصایه‌ها را از خزانهدار پوهنتون، داکتر نذیر گردآوری و بر اساس آن تبلیغات گروه یونیورسیتی را تنظیم نمایم. تا حال به خاطر دارم که در آن وقت گرانت [بودیجه تحصیلی] پوهنتون پیشاور ۴۸ لک روپیه بود؛ در حالی که در لاهور یک کالج احتمالاً ۵۲ لک روپیه گرانت داشت و به این ترتیب ظلمی بزرگ در حق آموزش منطقه ما صورت می‌گرفت.

در این وقت اجنت‌های حکومت ایوب‌خان نیز فعال بودند و تلاش داشتند تا در بین جنبش محصلین نفوذ نمایند. من از قاسم جان تشویش داشتم که سی‌ای دی او را گمراه نسازد. از تمام روابط علنی و پنهانی او باخبر بودم؛ اما یک مطلب برایم غیرقابل فهم بود و اینکه زمانی که به شهر می‌رفتیم، او در قصه خوانی از نزدم گم می‌شد تا اینکه دریافتم که به غرض نشه و چلم کشیدن به جهانگیر پوره می‌رود، اینگونه رهبران موقتی زیاد بود.

افراسیاب احتمالاً در این وقت در کالج بنو به فدراسیون پشتون ستودنتس پیوسته بود و هنوز جوان بود. بعدها فعالین و رهبران دیگری پیداشدند. فدراسیون پشتون ستودنتس بزودی پیشگام همه یونیورسیتی شد و کالج‌ها را به تحرک واداشت. مگر مانند سایر مناطق، جادو و کرشماط بوتو به پوهنتون نیز رسید؛ قاضی انور در فاکولته حقوق تدریس می‌کرد و به نفع حزب مردم بوتو و برضد حکمروایی ایوب‌خان هر شب در هر لیلیه در جلسات محصلین صحبت و در بین حامیان PSF درز عمیقی را ایجاد کرد.

ما برای تخریب او فیصله کردیم تا او را بی‌اعتبار سازیم. برای این منظور در بین محصلین می‌گفتیم که او از دی سی آمده و پول هنگفتی گرفته است و یا می‌گفتیم که قاضی انور در تعمیر سی دی دیده شده و پول زیاد گرفته است. ما برای تخریب قاضی انور هرگونه تلاش کردیم؛ زیرا او مانع بزرگی در راه محبوبیت PSF بود.

محصلین، غنی خان را به پوهنتون دعوت می‌کردند و من شناخت قبلی با او داشتم. زمانی که ولی‌خان رئیس شد ما جهت دیدارش به ولی باغ یا در بالاخانه ارباب صاحب یعنی دفتر صوبایی نیپ می‌رفتیم. قبلاً نوشتیم که در سال ۱۹۶۸ زمانی که افضل بنگش نیپ را ترک کرد، مرکز از بالاخانه او به نزد ارباب سکندر خان خلیل که رئیس ایالتی نیپ بود منتقل شد.



بعد از ایجاد PSF تنظیم‌های متعددی دیگر نیز ایجاد شدند. لطیف افریدی فیدریشن پاکستان ستودنتس را ایجاد کرد که شماری از فعالین چپ در آن بودند. حزب مردم نیز فیدریشن پیپلز ستودنت را به وجود آورد و جمعیت‌الطلبا اسلامی نیز قبلاً موجود بود، اما به جز چند محصل طب، بر دیگران تأثیری نداشت.

در نتیجه اقدامات ما بر ضد یونت، احتجاج‌های زیادی صورت گرفت. در این دوران، اخبار بانگ حرم وقف تبلیغات پشتون ستودنتس فیدریشن شده بود و ما خبرها و مضامینی را در باره PSF می‌نوشتیم و به اخبار بانگ حرم می‌سپردیم.

در این دوران احزاب مخالف، اتحادی را با نام (DAC) DEMOCRATIC ACTION COMMITTEE ایجاد؛ اما پیپلز پارٹی بوتو و نیپ بهاشانی صاحب در آن شامل نبودند. ایوب‌خان مجبور شده بود میزگردی را غرض مذاکرات با این اتحاد دایر نماید. بوتو و بهاشانی با این میز مفاطعه نمودند، اما نیپ تحت رهبری ولی‌خان، عوامی لیگ شیخ مجیب‌الرحمن و مسلم لیگ ممتاز محمدخان در موضعگیری خویش پافشاری نموده و مذاکرات آنها در پندی ادامه داشت.

بوتو در جلسه در پارک جناح، شکستن ون یونت را توطئه خلاف پنجاب دانست که سبب آزردن شدن ما شد و به همین علت در صدد شدیم که تا بر ضد وی به اقداماتی بپردازیم. به همین خاطر در دفتر بانگ حرم، من، مطیع‌الله ناشاد و سلیم شوکت صحبت‌های داشتیم و ماستر صاحب از عقب میز ناظر گفت و شنود ما بود و با عجله تفنگچه را از جعبه میز بیرون و گفت بچه‌ها بگیرید و او را بزنید. ما سکوت کردیم. ما خواستار برهم زدن جلسه بوتو بودیم اما نه به قیمت کشتن موصوف.

قبل از این شخصی بنام هاشم در پارک جناح بر ایوب‌خان فیر نموده بود. ما از طرح ماستر صاحب در هراس شدیم که مبادا ما را به مصیبتی دچار سازد.

روز دیگر قبل از اینکه بوتو به جلسه بیاید، PSF سٹیژ را تصرف و ما شعارهای در مخالفت با یک یونت سر دادیم. بوتو با درک فضا، با شعارهای ما همنوایی کرد. روز دیگر در پندی حین ملاقات با ولی‌خان مورد تمجید قرار گرفتیم.

ولی‌خان شرط اشتراک در میز مدور را مربوط به شرکت شیخ مجیب‌الرحمن که محبوس بود، نمود. سرانجام شیخ مجیب رها و میز مدور دایر، اما اشتراک کنندگان

به توافق نرسیدند و کنفرانس ناکام شد.

ناکامی کنفرانس میز مدور و فعالیت‌های بوتو در پاکستان غربی و مولانا بهاشانی در پاکستان شرقی زمینه ساز برای کودتا شد و به تاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۶۹ جنرال یحیی‌خان قدرت را بدست گرفت و قانون نظامی را حاکم ساخت.

در نتیجه پیشرفت صنعتی دوران حکمروایی ایوب‌خان، به کمک امریکا انستیتوت پیشرفته ماستر آف بیزنس ایدمنستریشن (MBA) در کراچی ایجاد شده بود و هر سال تعدادی انگشت شماری بر اساس امتحان تحریری و تقریری از پوهنتون‌های مختلف در آن پذیرفته می‌شدند. من نیز به آن مراجعه و در امتحان موفق شدم. در مورد رفتن به کراچی از اجمل ختک طالب مشوره شدم و او برایم گفت که در کراچی چی خواهم کرد؟ بهتر است همین جا در پوهنتون به درس ادامه دهم و من نیز چنین کردم.

چون مارکسیزم - لنینیزم خوانده بودم، در امتحان ورودی اقتصاد کامیاب شدم و علاوه بر آن باید امتحان سوشیل ورک را نیز سپری می‌کردم اما نسبت مصروفیت در کارهای سیاسی نتوانستم در آن اشتراک نمایم و به این ترتیب از ادامه تحصیل در اقتصاد بازماندم و به تحصیل انگلیسی ادامه دادم.

جنرال یحیی با کسب قدرت گامی مهم برداشت و یک یونت را لغو و سوات در صوبه سرحد مدغم گردید و بلوچستان به حیث صوبه جداگانه تشکیل گردید و برابری بین پاکستان غربی و شرقی ختم شد.

پیامد شکستن یک یونت، جدایی عبدالصمدخان اچکزی از نیپ شد و بنام پشتونخوا نیپ حزب جداگانگی را ایجاد کرد. موصوف با سیاست نیپ در مورد اینکه بلوچستان صوبه مشترک پشتون و بلوچ گردد، مخالفت کرد و می‌خواست پشتون‌های صوبه سرحد و بلوچستان در یک صوبه متحد شوند.

یحیی‌خان قوانین و فرامین ایوب‌خان را لغو و پاکستان در مسیر دیگری روان شد و با شکستن یک یونت هم‌نواپی بنگال، پشتونخوا، بلوچستان و سند را نیز جلب کرد. در چنین فضا من هم برای ادامه تحصیل فرصت یافتم.

رشید وزیرری از کابل آمده بود و با اجمل صاحب در تماس بود، یک شب را با من

نیز سپری کرد و من یونیورسیتی را برایش نشان دادم. روابط من با کابل زیاد بود و همیشه از طریقی با آن در تماس بودم و چند بار نیز با اعضای فامیل حاجی نادرخان بدون پاسپورت کابل رفتم.

### آموزگاری (۱۹۷۰ - ۱۹۷۳)

در ماه جولای ۱۹۷۰ در امتحان ایم - ای موفق شدم و سپس در سوپریور ساینس کالج به حیث آموزگار زبان انگلیسی وظیفه گرفتم. بعد از مدتی به کالج صوابی و سپس به پوهنتون پیشاور آمدم و در کالج اسلامیة به حیث آموزگار انگلیسی مقرر شدم اما بعد از مدت کوتاهی به انجیرنگ کالج تبدیل شدم.

چون آموزگار بودم در هاستل کالج اسلامیة آپارتمانی را گرفتم که مرکز فعالیت شد و دوستانی زیادی بدانجا می‌آمدند. آنجا دشواری زمانی ایجاد می‌شد که نازش می‌آمد. موصوف همیشه مریض بود و پیهم سرفه می‌کرد و از همه بدتر که وی زندگی مخفی داشت و نمی‌توانستم او را به دیگران معرفی نمایم و یا به هوتلی آن را ببرم. با آمدن موصوف آزادی من سلب می‌شد و مجبور بودم از دوستان خود را کناره سازم و اگر کسی تصادفی می‌آمد بهانه می‌کردم که از دوستان کراچی من است. البته افشا شدن و یا افشا کردن او، خیانت به انقلاب پاکستان تلقی می‌شد.

### ایجاد حزب کمونیست در صوبه

من با جنبش ترقی‌خواه از دوران کالج رابطه داشتم و اولین آموزش من در بالاخانه افضل بنگش واقع خیبربازار شروع شده بود. در آن محل عناصر ترقی‌خواه به شمول خدایی خدمتگاران، اعضای رهبری نشنل عوامی پارتی و اعضای عادی آن همیشه در رفت و آمد بودند؛ زیرا قرارگاه اجمل ختک نیز در آنجا بود.

این زمانی بود که هنوز اختلافات اندیشوی روس و چین به بالاخانه نه رسیده بود. در اوایل ادبیات مترقی به مشکل پیدا می‌شد و زمانی که محدودیت بر آن رفع شد، سفارت چین کتاب‌ها و جزوه‌های به زبان‌های انگلیسی و اردو و نشانک‌های با عکس ماوتسونگ را به بالاخانه می‌فرستاد؛ ما این نشانک را با افتخار بر سینه می‌زدیم.

زمانی که اختلافات اندیشوی روس و چین به جنبش کمونیستی پاکستان سرایت

کرد، در نشنل عوامی پارٹی جناحی به ریاست مولانا عبدالحمید بهاشانی چین نواز و متباقی روس نواز شد.

کمونیست‌ها و سایرین در سال ۱۹۶۸ تحت ریاست خان عبدالولی خان نشنل عوامی پارٹی را ایجاد کردند. افضل بنگش چین نواز بود اما هنوز انشعاب نکرده بود، زیرا فعالیت او با نیپ شریک و او اکثراً در هشتنغر می‌بود. او همزمان رئیس کمیته کسان نیز بود و مطابق اصول یک شخص نمی‌توانست همزمان عضویت دو حزب سیاسی را داشته باشد و بنگش صاحب حاضر نبود از کمیته کسان استعفا نماید به همین جهت، این بهانه عاملی برای اخراج او شد.

عده تلاش زیاد نمودند تا اجمل ختک را نیز به خط چین نوازی بکشانند اما موفق نشدند. علت اصلی اینکه اجمل صاحب در خط اندیشوی چین قرار نگرفت، از یک طرف افراطی بودن اندیشه آنها بود و مسأله ملی را قبول نداشتند و قومپرستان را عوامل بورژوازی می‌دانستند و از طرف دیگر اجمل ختک تحت تاثیر خانواده باچاخان و ولی خان قرار داشت و نمی‌توانست آنها را رها سازد؛ لذا در تشکیلات صوبه باقیماند.

شاید سال ۱۹۷۰ بوده باشد که ما اولین هسته حزب کمونیست را در دفتر اخبار شهباز واقع در آپارتمانی در نظرباغ ایجاد کردیم. اجمل ختک اکثراً در آنجا بود و باش داشت. امام علی نازش [از رهبران حزب کمونیست پاکستان] هم آمده بود و در این هسته اجمل، صوفی، سیدمختار باچه، سرن زیب و عاصی هشتنغری شامل بودند. امام علی نازش در ختم جلسه این موفقیت تاریخی را برای همه ما تبریکی داد. شام همان روز سرنزب نامه طویلی نوشت و به اجمل داد و بر موجودیت عاصی هشتنغری اعتراض کرده و نوشته بود که نامبرده شخص مطمئن نیست و ممکن راز ما را به حکومت افشا سازد. اعتراض دومش این بود که من مسلمان هستم و به خدا و رسول عقیده دارم و کمونیسم با مذهب سازگار نیست و من از عقیده خویش منصرف نمی‌شوم و به همین جهت از شرکت در جلسات حزب کمونیست معذرت می‌خواهم.

سرنزب بعد از جلسه موسس با ما یکجا نشد و عاصی هشتنغری نیز در حزب باقی نماند. بعدها افراسیاب نیز در این هسته شامل شد. در واقعیت این کمیته صوبایی شد و جلسات اکثراً در اطاق من دایر می‌گردید.

## مهماندارى مىراکبر خیبر

من پروفیسور و در لیلیه بیچلر بودم. غالباً اطاق شماره دوازدهم بود. مولانا آمده بود، میخواست که با حزب افغانستان یعنی پرچم رابطه مستقیم برقرار نماید. حزب خلق [جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان] از قبل با حزب مزدور کسان پارتی افضل بنگش ارتباط داشت. به گمانم تا آن وقت در صوبه حکومت مختلط نیپ و جمعیت تشکیل نشده بود. آنها به راه جمهوریت عوامی و ما طرفدار جمهوریت قومی بودیم. من و اجمل از سابق با پرچم رابطه داشتیم و پرچم در کابل از باچاخان و نیپ پشتیبانی می نمود.

من توظیف شدم تا طور مخفی به کابل رفته و رهبران پرچم را ملاقات و نامه اجمل ختک را به آنها تسلیم و سایر مطالب را شفاهی برای آنها بیان نمایم. زمستان سختی بود و من با چادر و کلاه بر سر و پیراهن تنبان عادی، با دوست محمد که از اودرزاده‌های ملک نادر ذخه خیل بود، بعد از سپری کردن یک شب در قریه آنها که آن وقت قریه اشرف نامیده می شد و حالا قریه نادرخان نامیده می شود، کابل رفتم.

کابل برف پوش بود و هوا سرد و من تنها با لباس قبایلی ملبس و چپلی به پا داشتم. ما مستقیماً به منزل ملک نادرخان در کارته سه رفتیم. خانواده نادرخان در رخصتی های زمستانی به جلال آباد می رفت و تا آن زمان خانه خود را در کارته پروان آباد نکرده و در کارته سه در منزل کرای می زیست.

من به بهانه از دوست محمد خود را جدا ساخته و در کارته پروان به منزل نجیب رفتم. متأسفانه نجیب جان در منزل نبود و من به دفتر پرچم در میکروویون رفتم (آن زمان هنوز میکروویون دوم، سوم و چهارم ساخته نشده بود). من نمی دانستم که دفتر پرچم در کدام بلاک و آپارتمان واقع است. با توکل به میکروویون رفته و بین بلاکها با چپلی به پا می گشتم که از تصادف نیک با میراکبر خیبر مقابل شدم؛ او از خانه جانب دفتر روان بود و با دیدن من تعجب کرد. یکجا دفتر رفتیم؛ آنجا ببرک کارمل، اناهیتا راتبزاد و فکر می کنم نور احمد نور موجود بودند. من نامه اجمل صاحب را دادم و آن را باهم خواندند و زیاد خوشحال شدند و از من قدردانی نمودند.

من دوباره به منزل حاجی نادرخان رفتم. برای دوست بهانه کردم که کسی را کار داشتم، نیافتم. به گمانم در همان روز دوباره به جلال‌آباد آمدم و بعد از سپری کردن شب، صبح وقت به سواری سرویس از طریق تورخم برگشتیم. من به یونیورسیتی آمدم و او به منزلش رفت.

تقریباً یک ماه سپری نشده بود که برادرزاده‌های میراجان سیال کودخیل سرفراز و سلیم که هردو پرچی بودند با خیبرصاحب یکجا به اطاق من داخل شدند. آنها پای پیاده از راه مهمند به شبقدر و سپس نزد من آمده بودند. مسئولیت بزرگی بر عهده من گذاشته شد؛ زیرا آمدن خیبرصاحب باید مخفی نگه داشته می‌شد و افشای آن برای حزب و خاصتاً برای من شرمندگی بزرگی ایجاد می‌کرد.

به اطاق من افراد زیاد و گوناگون از هم‌قریه‌ها، دوستان، اعضای PSF، همکاران و با اضافه مهمانان ناخوانده رفت و آمد داشتند. محل مصئون و مطمئن دیگری نبود، من بر داکتر نذیر که آنوقت خزانه دار بود، چندان اعتماد نداشتم. لذا تا خبر شدن رهبران و پیدا کردن راه حل، مجبور شدم خود را با او بندی سازم و مجبور بودم بعد از برآمدن از اتاق و یا رفتن به کالج، دروازه را از قفا بررویش قفل نمایم. و زمانی که هردو در اطاق می‌بودیم؛ باز هم دروازه را از بیرون قفل می‌نمودم.

چند روز بدین منوال گذشت و من روزنامه‌ها و کتاب‌ها را برای خیبرصاحب تهیه می‌نمودم. او رادیو می‌شنید و مواد خوراکی کافی بود. یک بار با فرارسیدن تاریکی او را برای چکر در یونیورسیتی و جاده‌ها نیز بردم. این زمانی بود که انتخابات صورت گرفته و بوتو به قدرت رسیده بود. تا این وقت حکومت صوبایی مختلط نیپ و جمعیت ایجاد نشده بود.

سرانجام نازش (سکرت‌رجنرال حزب کمونیست) آمد و او را به منزل داکتر نذیر انتقال داد. در آنجا اجمل صاحب، مولانا و دیگران با او بحث‌ها، میتینگ‌ها و فیصله‌های داشتند. مسئولیت من رفع و به سید مختار راجع شده بود. بعد از بودن با داکتر، چند شب را در شهر با دوست‌های سرفراز و سلیم سپری کرد. مختار باچه او را در سوات گردش داد. شبی را با فتح محمدخان جوری سپری کرده و بعد از دید و بازدیدها با اندیوال‌های خویش از راه کودخیل دوباره به کابل برگشت.

به نظر من ضرور است که بخاطر اقامت میراکبر خیبر در آپاتمان ۱۲ لیلیه بیچلر

باید تخته یادگاری نصب شود؛ البته این زمانی ممکن است که اولیای امور کالج اسلامیة یونیورسیتی با من توافق نمایند. این مطلب بخاطر اینکه تمام مصیبت‌های جاری در افغانستان و منطقه و جنگ بیش از سی سال از خون او شروع شده است.

میراکیر خیبر یگانه سیاستمدار مدبر و تیوریسنی بود که می‌گفت به هر قیمتی که می‌شود باید از داودخان پشتیبانی شود ولو اگر مخالف ما هم شود. کودتا برخلاف او جفای تاریخی و جبران ناپذیر است. این سخن او تا حال بخاطرم است که در سال ۱۹۷۴ در جواب سوالی برایم گفته بود: دور ساختن داود و کسب قدرت برای ما کار چند ساعت است، مگر این خیانت به مردم افغانستان خواهد بود، مردم ما را نمی‌پذیرد.<sup>۲</sup> پیشبینی او کاملاً صحیح ثابت شد.

## رفتن مخفی به مسکو

حزب کمونیست پاکستان در حالت اختفا قرار داشت و در حالت مخفی بودن نیز مخفی بود. مطالب آشکارا و علنی را نیز به شیوه مخفی کاری حل و فصل می‌کرد. وضع واقعاً بحرانی بود و حزب تحت فشار قرار داشت و اختناق حکمفرما بود؛ اما مبالغه در آن نیز از عقل و معقولیت دور بود.

برایم دستور داده شد که باید برای اشتراک در یک کورس به مسکو بروم، من با آن موافقه نمودم؛ زیرا چاره دیگری نداشتیم. من تابع بودم و عاشق انقلاب. این دستور را اجمل صاحب برایم ابلاغ کرد.

سال ۱۹۷۲ بود و من در کالج انجینیری آموزگار بودم. هدایت چنین بود که از این مطلب یک گوش تا گوش دیگر، هیچ کس، حتی نزدیکترین خیرخواهان حزب نباید خبر شوند.

برای من کسی معلومات نداد که کورس برای چه مدتی خواهد بود، اجمل صاحب نیز خبر نداشت و این مطالب خارج تصور او هم بود.

هیچ‌کسی مرا رهنمایی نکرد که از وظیفه رخصتی اخذ نمایم، استعفا دهم و یا اینکه زود بر می‌گردم و ضرورت به رخصتی نیست؟

وقت رفتن مصادف با رخصتی‌های گرمی تابستانی بود و من هم ساده و naiev بودم و در مسائل حساس دست نمی‌زدم و تصور می‌نمودم که شخصیت مهمی هستم و بدنبال کار مهمی در تاریکی روان هستم و از قول خویش هم نمی‌توانستم برگردم.

زمان تعویل هدایت رسید؛ به گمان اغلب تاریخ شانزدهم ماه اگست [۱۹۷۲] بود. ما دو نفر بودیم. باسط میر از لاهور نیز با من همراه شد. من پاسپورت آماده کرده بودم و برایم گفته شده بود که آن را باید با خود داشته باشم. ما هردو به جانب کابل حرکت کردیم. هدایت چنین بود که ما هردو در وقت معین باید در مقابل کابل ننداری قدم بزنیم؛ به خاطر من نیست که در دستم گل گلاب و یا مجله باید باشد؟ یک روسی از موتر جیب پایین می‌شود و برایم می‌گوید که:

Are you Juma from Peshawar?



( تو جمعه و از پیشاور هستی؟) و من برایش میگویم Yes یعنی بلی. با او در جیب بالا می‌شویم و او رهنمای ما خواهد بود.

به کابل رسیدیم، به فاصله کمی در شمال شرق مسجد پل خشتی و بر لب دریا در بازار شعبه [سرای شعبه] در هوتل عادی بنام شاه فولادی اقامت کردیم. طبق وعده، روز دیگر در وقت معین (به گمان اغلب ۵ بجه عصر) بطرف کابل ننداری رفته، از چمن حضوری تیر شده مقابل کابل ننداری گشت و گذار کردیم؛ اما کسی نه آمد و پس برگشتیم. باسط میر متردد بود و روز دیگر به پیشاور برگشت. من بکس خود را گرفته به منزل نجیب شان در کارته پروان رفتم.

چند روز را در کابل سپری و فیلم‌ها را دیدم، با سیاستمدارها ملاقات کردم، نزد باچاخان رفتم و خوب چکر زدم. کمی سودا نیز خریدم از جمله دو جوهره عینک آفتابی بعداً زمانی که از برگشت بازماندم، آن را برای برادر آن کهتر نجیب احمدزی و روشن دادم.

آماده دوباره برگشت بودم که نجیب برایم گفت که کارمل صاحب ترا طلبیده است. فکر می‌کنم که کارمل صاحب در دفتر پرچم در میکروریون بود، برایم گفت که شوروی‌ها ترا جستجو می‌کنند. من گفتم که خوب است و وعده گذاشتم.

نجیب و دیگران را خیر نکردم، تنها روشن و احمدزی در خانه بودند، بهانه کردم که دوباره میروم. عینک‌ها را به آنها دادم. عصر روز با بکس برآمدم، دونفر شوروی در جیب بر سر سرک عمومی کارته پروان منتظرم بودند، با آنها در جیب نشستم و مرا به خانه‌یی در جمال‌مینه بردند که در آنجا شوروی‌ها زندگی می‌کردند. بعدها در کابل خبرشدم که این خانه اصلاً از داکتر محمد حسن شرق و در کرایه شوروی‌ها بود. [این تعمیر در کوچه عقب ریاست شرکت برق کابل قرار داشت]

فهمیدم که در روز ملاقات در مقابل کابل ننداری اشتباه صورت گرفته و تیر و بیر شده بودیم. دو روز را در خانه شرق صاحب سپری کردم و روز سوم با سه تبعه شوروی که یکی آنها ویلیو گابریلویچ اوسادچی بود که با آمدن شوروی‌ها سرمشاور رئیس جمهور ببرک کارمل شد و مدتی بعد در اثر سکنه قلبی در مسکو و یا سوچی فوت کرد.

به واسطه جیب، جانب شیرخان بندر حرکت کردیم، در مسیر راه دقیق بخاطرم

نیست در سالنگ و یا تیرشده از آن و نارسیده به پلخمري در کنار دریا نان خوردیم و نوشیدیم و غذا یک نوع گوشت سرد بود که به مزاجم خوش نخورد و آن را استفراق کردم. آنها بر سرم خندیدند و گفتند قابل تشویش نیست عادت خواهی کرد.

من تحت پوشش یک آذربایجانی و با پاسپورت شوروی با نام پرویز مخمدوف سفر می‌کردم؛ ظاهراً چهار شوروی در بین جیب بود که یکی آن پرویز مخمدوف آذربایجانی بود.

بعد از ظهر و قبل از عصر به بندر شیرخان رسیدیم، مامورین سرحداری افغان و شوروی در کانتینرها و اطاق‌های موقتی چوبی کار می‌کردند. بی جنجال از امیگریشن افغانی تیر شدیم. اموال شوروی در کشتی‌ها انتقال داده می‌شد و در کنار دریای آمو در یک کشتی کوچک نشسته و عبور کردیم.

آن طرف منطقه خودی بود، آنجا چای نوشیدیم. دو نفر شوروی که در جیب همراه ما بودند، در شیرخان بندر باقی‌ماندند. موتر حرکت کرد و در مسیر راه از قریه‌های خورد و کلان و شهرک‌ها گذشتیم.

به خاطر ندارم که در تاجکستان کسانی با ما در موتر نشستند. شاید شب را در لنین آباد سپری کرده و یا ناوقت به دوشنبه مرکز تاجکستان رسیدیم. در مهمانخانه عصری و بزرگ حکومت تاجکستان اقامت کردیم. در مهمانخانه خوراک، نوشیدنی، میوه و آب معدنی فراوان مهیا بود. یک اطاق بزرگ نانخوری داشت که غذا و نوشیدنی‌ها از جانب دختران زیبای روسی بنوبت آورده می‌شد.

چندروزی در دوشنبه ماندم، در شهر مرا گشتانند. نزدیک دوشنبه در بین کوه‌ها و پهلوی دریا میله جاهای برای تفریح در فصل گرمی بود؛ آنجا نیز مهمان شدم. فلم نه، بلکه فیلم‌ها را دیدم. تقریباً یک هفته - ده روز ماندم. از مسکو نماینده شعبه پاکستان در کمیته مرکزی رفیق (احتمالاً پلیشوف) آمده بود. روزی با او به میدان هوایی رفتیم. به گمانم که این اولین سفر من در طیاره بود و قبل از آن تنها میدان هوایی را دیده بودم و در طیاره بالا نشده بودم.

بعد از کم یا زیاد شش ساعت به میدان هوایی مسکو رسیدیم، میدان هوایی داخلی، شاید دومیدووه بوده باشد. مهمان معتبر بودم؛ از طریق سالون وی آی پی یا به روسی دیپوتاتسکی زال در والگای سیاه نشستم و به هوئل قبلی اکتوبر مربوط کمیته

مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی در عقب تعمیر وزارت خارجه در سکاچرسکی پیری اولک رفتیم. ( در آن وقت هنوز هتل نو اکتوبر، مربوط کمیته مرکزی در جاده اکتوبر ساخته نشده بود.) گم وٲم روسی را که یاد گرفته بودم، به دردم خورد. البته تفصیل [موقعیت منطقه و هتل] موضوع را بعدها حین رفت و آمد به مسکو دانستم.

در هتل اکتوبر چند روزی ماندم. در هتل هیچ چیز کمبود نبود. بر علاوه مرا به دیدن محلات تاریخی، موزیم‌ها و کنسرت‌های شبانه بردند. همچنان بقایای طیاره و لباس گاری پاورز پیلوت امریکایی را که طیاره او در سال ۱۹۶۰ از پیشاور پرواز و توسط روس‌ها سقوط داده شده بود، نشان دادند. پذیرایی گرمی از من صورت گرفت.

این زمان، روزهای اول ماه سپتیمبر بود، روزی مرا در موتری نشانده و خارج شهر مسکو در منطقه زیبایی زاگورسک که کلیساهای زیادی تاریخی دارد، بردند. کمی دورتر از شهر در وسط جنگل محل مخفی آموزش اعضای احزاب مخفی ترقی‌خواه بود و مکتب حزبی یا پارتی شکول نامیده می‌شد. در آنجا شاگردان دیگری هم بودند. در این تعمیر بزرگ، اطاق‌های درسی، لابراتوار، لیلیه، اطاق غذاخوری، زال سپورت، سینما، میزهای بیلیارد و خلص از هر جهت مجهز بود. من در آنجا بنام افغان و نامم احمدشاه ثبت شد.

شاگردان مکتب در حالت تبدیل شدن و رفت و آمد بودند؛ بیشترین آنها از گیانا برتانوی، افریقای جنوبی و سومالیا بودند. از گیانا بیست شاگرد بود. در آن کشور، سیاهپوست‌ها با مردم هندی نژاد گندمی رنگ همانند ما یکجا زندگی می‌کنند و در بین محصلین دختر صدراعظم گیانا چیدی جگان (هندی نژاد) با معشوقش نیز بود. در این وقت در گیانا قدرت در دست دولت سیاه پوست برنم برنم که راستی و هواخواه امریکا بود، قرار داشت و چیدی جگان رهبر حزب چپ بود.

مرا با سیاه پوستی از گیانا در یک اطاق جا بجا ساختند. در اتاق تشناب موجود بود اما محل دوش گرفتن در گوشه بی از لیلیه قرار داشت و همه بصورت کاملاً برهنه در آن دوش می‌گرفتند. البته محل دوش گرفتن دختران جدا بود. هم اطاقی من از گرفتن دوش چندان خوشش نمی‌آمد و هر صبح به شیوه ترکی غسل می‌کرد و آنهم

به شکل که با جان‌پاک مرطوب، اعضای بدن خویش را پاک می‌کرد و البته محل تر کردن آن نیز دستشوی تشناب اطلاق خواب بود.

در سپتمبر درس‌های ما شروع شد؛ تدریس به زبان روسی بود و توسط ترجمان‌ها به انگلیسی ترجمه می‌شد و در فهمیدن آن مشکلی نداشتم. اقتصاد سیاسی، کمونیسم و فلسفه از جانب استادان جداگانه تدریس می‌شد. آموزگار اقتصاد سیاسی یک کمونیست خشک بود و زمانی که با او بحث می‌کردم، آزرده می‌گردید.

بر علاوه این کلاس، برای من طور اختصاصی در صنف جداگانه شیوه عکاسی، چاپ و شیوه تبلیغات در شرایط مخفی و زیرزمینی نیز آموزش داده می‌شد.

درس ادامه داشت اما من در غم وظیفه و توجیه غیابت خویش بودم. لذا در جستجوی بهانه بودم و برای این منظور عریضه رخصتی شش ماهه بی‌معاش عنوانی یونیورسیتی نوشتم. اما با خانواده خویش چه می‌کردم؟ اینجا بود که من نامزد بی‌خبر، معصوم و بی‌گناه خود را قربانی کردم. برای خانه نامه نوشتم که من در کراچی هستم و نمی‌خواهم با این دختر عروسی نمایم و طلاق خط را هم نوشتم. در غیاب من همه خواست‌هایم عملی شد. زیارت خان در جستجویم به کراچی رفت اما مرا نیافت.

نامه‌های مرا شوروی‌ها از کراچی به آدرس منزل ما پست می‌کردند و این یگانه شیوه بود که غیابت خویش را توجیه می‌کردم و در واقعیت امر من لادرک بودم.

هم زمان با درس‌ها، هر هفته از طرف شب در پروگرام‌های هنری می‌رفتیم؛ گاهی در بلشوی تیاتر رقص بالت را می‌دیدیم و گاهی هم به سرکس مسکو می‌رفتیم، گاهی ما را به اوپرا می‌بردند و گاهگاهی در قصر شوراها کنسرت هنرمندان مشهور و گاهی دانش و موزیک را می‌دیدیم. در داخل مکتب نیز روزهای تاریخی تجلیل می‌شد و محافل موسیقی و دانش دایر و غذاهای فوق‌العاده سرویس می‌شد.

از طرف روز ما را به دیدن کلخوزها و سوخوزها و فابریکات گوناگون می‌بردند. در داخل سینمای مکتب، فیلم‌های گوناگون در روزهای رخصتی و مناسبت‌های گوناگون نمایش داده می‌شد.

پنجاه و پنجمین سالگرد انقلاب اکتوبر فرا رسید، سالروز انقلاب اکتوبر در سراسر

شوروی جشن سرور و شادی است. این انقلاب که در سال ۱۹۱۷ به رهبری ولادیمیر ایلیچ لنین صورت گرفت؛ واقعه مهم تاریخی است و تجلیل از آن در شوروی حایز اهمیت زیاد می‌باشد و براساس تقویم جدید به تاریخ هفتم نومبر در میدان سرخ در جوار قصر کرملین با رسم گذشت شاندار عسکری و مارش میلیونی کارگران، دهقانان، زحمتکشان، محصلین، استادان، نویسندگان، شاعران و هنرمندان و در مجموع نمایندگان اقشار گوناگون صورت می‌گرفت.

در لوژ مقبره لنین، رهبران حزب کمونیست و دولت شوروی ایستاده بودند و به سلام نظامی‌ها و اشتراک کنندگان مارش جواب می‌دادند. مرا هم به این رسم گذشت دعوت نمودند و در محل مخصوص مهمانان ایستاد شدم.

یک روز قبل از رسم گذشت، در داخل محوطه کرملین در قصر کنگره‌ها لیونید ایلیچ بریژنوف در محضر اشتراک هزاران شخصیت عالی مقام حزبی و مهمانان خارجی صحبت می‌کرد، تمام رهبران حزب و دولت شوروی در سنیژ جا داشتند و من مقابل بریژنوف در جناح چپ سالون در بین سایر مدعوین نشسته و صحبت‌های او را که هم‌زمان به زبان‌های متعدد ترجمه می‌شد گوش می‌دادم و طبعاً این یک روز تاریخی برایم بود.

برداشت من این بود که با گذشت سه ماه، من دوباره برگشت خواهم کرد؛ اما با گذشت این مدت کسی جوای احوالم نشد. من دق آورده بودم و عواقب غیابت من نامطلوب و افتضاح می‌بود. غیب شدن پروفیسور یونیورسیتی که ظاهراً از صحت جسمی و روانی برخوردار بود، سوال‌های زیادی را چون چگونه غیب شد؟ کجا رفت؟ آیا کسی او را اختطاف کرد؟ خلق می‌کرد و این مطلب ناآرام می‌ساخت.

من برای شوروی‌ها گفتم که برایم کفایت می‌کند؛ من باید پس بروم. اما کسی به سخنان من گوش نمی‌داد. من نمی‌دانستم که مولانا و حلقه محدود او در غیاب من چه فیصله نموده است. شوروی‌ها برای من گفتند که باید آموزش نظامی نیز ببینم، ولی من دوپا را در یک موزه کرده و خواستار برگشت بودم. یکی دوماه دیگر نیز به بهانه‌یی مرا ننگه داشتند. آخر الامر من احتجاج کردم و آنها را مجبور ساختم که به خواستم تن دهند.

دقیق بیادم نیست احتمالاً ماه جنوری سال ۱۹۷۳ بود که مرا از طریق تاجکستان،

شیرخان بندر، کندز، کابل تا جلال‌آباد رسانیدند. در جلال‌آباد نزد داکتر رؤف ننگرهاری پسر محمد اسرارخان (رئیس صاحب) و برادر خورد دوست من نثار لالا که محصل طب بود؛ رفتم.

داکتر رؤف نفهمید که من کجا رفته بودم، ممکن شک کرده باشد. روز مابعد ذریعۀ پاسپورت از راه تورخم به تاریخ ۲۴ جنوری به پیشاور رسیدم و به این شکل سفر مخفی و آموزش نظریات مترقی و ماجراجویی خاتمه یافت. اما هنوز واقعات بی‌شماری دیگری پیشرو باقی‌مانده است.

## بخش سوم

### سخن نخستین

جنايات و حوادثی که در منطقه و خصوصاً افغانستان و پاکستان اتفاق می‌افتد و از جمله جریان خونبار که بیشتر از سه دهه در افغانستان جاری است از طرف نویسندگان و تحلیل‌گران گوناگون بررسی و چگونگی پیدایش و عوامل آن بیان شده است. تمام تحلیل‌گران عامل عمومی آن را جنگ سرد قبلی تحت رهبری امریکا و شوروی می‌دانند که تمام حوادث دنیا تحت تأثیر آن قرار داشت. اما در مورد تاثیرگذاری عوامل داخلی بر آن نظرهای موافق و همگون ندارند.

تحلیل‌گران افغانی به سه بخش تقسیم شده اند:

الف - آنهای که کودتای داودخان و سقوط سلطنت را عامل بی‌ثباتی دانسته و اینکه این اقدام زمینه را برای کودتاهای بعدی هموار کرد.

ب - آنهای که انقلاب ثور ۱۹۷۸ را پدیده‌ی نحس شمرده و آن را زمینه‌ساز خونریزی و دعوت قوای شوروی می‌دانند.

ج - آنهای که عامل همه‌ی بدبختی‌ها را آمدن قوای اتحادشوروی می‌دانند.

تحلیل‌گران راست‌گرای پاکستانی نیز همانند فوق می‌اندیشند، اما آنها مقصر اصلی را کمونیسم و اتحادشوروی می‌دانند که خواستار اشغال افغانستان و رسیدن به آبهای گرم از طریق پاکستان بود.

از طرف دیگر تحلیل‌گران آزاد و چپ به دو بخش تقسیم شده اند:

الف - آنهای که عامل اصلی وضع را ایجاد کمپ‌های نظامی و تربیه و تجهیز گلبدین حکمتیار، برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود و دیگر عناصر اخوانی از جانب پاکستان می‌دانند.

ب - شماری انقلاب ثور، قوای شوروی و در مخالفت با آن ایجاد کمپ‌ها، تربیه و تسلیح مجاهدین را عامل بحران و وابسته به همدیگر می‌دانند.

با گذشت زمان شمار تحلیل‌گران ازدیاد یافته و حتی راستگراها، حالا عامل اولی را مهم و اصلی می‌دانند.

اما همه عامل اصلی را که عبارت است از نشنل عوامی پارتی و فیصله رهبر آن عبدالولی‌خان مینی بر آغاز جنگ بر علیه ذولفقار علی بوتو در سال ۱۹۷۳ از نظر دور می‌اندازند. این فیصله، حکومت داودخان را در مقابل عمل انجام شده قرار داد و پاکستان و افغانستان را به جنگ کشانید و از طرفی پاکستان به بی‌ثباتی مواجه شد. در نتیجه سبب تحریک جناح راست و تقویت موقف جنرال‌ها در پاکستان گردید و سرانجام سبب تضعیف هردو دولت شده و خودش بر غنّدی خیر نشسته و شعار دادن عدم تشدد را تکرار کرد.

دلچسپ این است که در افغانستان انقلاب خونین به میان می‌آید و آن حکومت با اداره کنندگانی از بین می‌رود که باید عوامل ناکامی خود را برای مردم برجسته می‌ساخت. حاکمیت تره‌کی و امین با اتن به پیروزی می‌رسد و هنوز به پا ایستاد نشده، با اتن از بین می‌رود. به عبارۀ دیگر هنوز به حال نه آمده سرنگون می‌گردد. دولت کارمل و نجیب باز هم به همین رهبری محتاج می‌شود و تاج خود را بر سر آن می‌گذارد.

از طرف دیگر در پاکستان بوتو بطور فزیزی محو و به عوض آن حکومت نظامی ضیاء به کمک اینها به قدرت رسیده و مدتی طولانی محتاج آن می‌باشد. به این صورت هردو طرف داستان های خویش را ناگفته مانده و عامل اصلی پنهان باقی می‌ماند.

از اعمال و کردار حکومت بوتو کسی چشم پوشی کرده نمی‌تواند. اما این هم حقیقت است که نشنل عوامی پارتی بدون موافقۀ غوث بخش بزنجو به تشدد پرداخت، بلوچ‌ها به کوه بالاشدند و جوانان پشتون، به شمولیت در سازمان جوانان پشتون تحریک گردیدند. در نیپ با این فیصله، بزرگان بلوچ و کمونیست‌ها نیز هم‌نوا بودند؛ مگر فیصله اصلی مربوط به ولی‌خان به حیث پسر باچاخان بود که نزد حکومت افغانستان اعتبار داشت و باچاخان در این فیصله سهیم نبود، اما رفقای متردد او خاموش نشستند و مانع آن نشدند.



این مبارزه نیپ، پس تاریخ چهارده فیروزی سال ۱۹۷۳ زمانی شروع شد که گورنرهای صوبه سرحد (خیبر پشتونخوا) و بلوچستان برطرف و حکومت صوبایی بلوچستان تحت ریاست عطاالله مینگل منحل گردید و در صوبه ما حکومت مفتی محمود به رسم احتجاج مستعفی شد.

برداشت ولی‌خان چنین بود که با آغاز مبارزه فعال، افغانستان مجبور خواهد بود که حامی ما گردد. به همین جهت حین وضع قیود بر نیپ از جانب حکومت نظامی یحیی خان، اجمل ختک به افغانستان فرستاده می‌شود و با برطرفی یحیی‌خان و به قدرت رسیدن بوتو، محدودیت بر فعالیت نیپ ملغی و اجمل ختک دوباره بر می‌گردد و به این ترتیب همه به خاموشی می‌گذرد.

تاریخ پشتون‌ها عجیب است، جای افسوس است که تاریخ ما را دیگران می‌نویسند و آنها به داستان‌های ما گوش فرا نمی‌دهند. علت آن این است که ما نه حوصله نوشتن و نه حوصله شنیدن حقیقت را داریم و کار ما به توکل است و عواقب آن را نمی‌سنجیم و نه قبول می‌کنیم. ولی‌خان در کتاب (باچاخان و خدایی خدمتگاری) در مورد این وقایع و عواقب ناگوار چنین فیصله‌های غلط، چیزی ننوشته است.

در آستانه ایجاد پاکستان و هندوستان، تحت رهبری غنی خان، سازمان پشتون زلمی برای این ایجاد شد که بخاطر آزادی بجنگد. اما نه غنی خان چنین جنگ را پیش برد و نه کانگرس و خدایی خدمتگار از آن حمایت کرد و در نتیجه یگانه کار سودمند آنها محافظت منازل و دکان‌های هندوها از باندهای مسلح مسلم لیگ بود و آنها در مقابل پول. پولی که بصورت مخفی از جانب رهبران اخذ می‌شد.

واقعه مشابه به تاریخ ۶ می ۱۹۷۰ در جلسه نیپ در شاهی باغ پیشاور اتفاق افتاد و طی این جلسه بار دیگر پشتون زلمی اعلان و ولی‌خان بر علاوه ریاست نیپ در راس آن قرار گرفت. موصوف برای این مقام مناسب نبود و وی به اساس پالیسی موروثی، کسی دیگری را شایسته آن نمی‌دانست. بعد از این اعلان، انتخابات صورت گرفت و پاکستان دو پارچه شد و بنگله دیش از آن جدا گردید.

در نتیجه مذاکرات طاقت فرسا با بوتو، حکومت صوبایی نیپ و جمعیت‌العلمای اسلام ایجاد گردید و در اپریل ۱۹۷۲ در بلوچستان و صوبه ما، حکومت ائتلافی نیپ تشکیل و در سال ۱۹۷۳ توسط بوتو منحل گردیدند و حکومت صوبایی ما نیز

به رسم احتجاج مستعفی گردید. در چنین وضع، پشتون زلمی بار دیگر به یاد آنها آمد و ولی‌خان مسئولیت تنظیم آن را به افضل خان لالا حواله کرد.

در نیپ، غوث بخش بزنجو به عوض بابای بلوچستان، بنام بابای مذاکرات شهرت یافت؛ بخاطر اینکه موصوف سلسله مذاکرات را با بوتو قطع نکرد. او گفته بود: جنگ با بوتو، ما را خراب خواهد کرد، پشتون‌ها در زندان انداخته خواهند شد، بلوچ‌ها به کوه بالا خواهند شد، کمونیست‌های کراچی و پنجاب با سرکشیدن پیاله‌ها و پخش شبنامه‌ها انقلاب می‌آورند. در آخر، ما به احزاب مرتجع مانند جماعت اسلامی زانو خواهیم زد و به جنرال‌ها دعوت خواهیم داد. سرانجام نه بوتو خواهد ماند و نه ما.

گذشت زمان، صحت این تحلیل را ثابت کرد. شخصیت‌های بصیر، همیشه قربانی بی‌وفایی تاریخ می‌شوند. بزنجو تنها ماند و منطق ولی‌خان و یارانش پیروز شد. سیر حوادث بیشتر از تحلیل بزنجو پیش رفت، بوتو نیست شد و در نتیجه ضیاءالحق، عنصر ضد انقلاب وارد صحنه شد. افغانستان نیز قربانی انقلاب ثور گردید. هر دو باهم جنگیدند و سر انجام ضد انقلاب پیروز گردید و خاک ما غرق در خون شد. هر آنچه بنام پشتون بود؛ به ضرر پشتون انجامید. خانواده بهرام خان بر غندی خیر صحیح و سلامت نشست و بر ثروت آن افزوده شد و برای لر و بر به دادن درس عدم تشدد آغاز کردند.

مرحوم اجمل ختک در تمام زندگی، سرحد راست و دروغ را نه یافت و من خود را مسئول می‌دانم تا آنچه را دیده و شنیده و یا هم بر من گذشته است؛ بیان نمایم تا رویم در تاریخ سپید باشد.

اما در مورد افغان‌ها؛ برداشت من این بود که با آمدن کرزی صاحب تاریکی‌ها دور خواهد شد. اما آنها نیز به همان راهی رفتند که دیگران در آن کوبیده و غارت شده بودند. زمامداران افغان برای قانونیت حاکمیت خود، مجبور هستند تأیید پشتون‌های آنطرف سرحد (خانواده‌ها) را حاصل کنند و به سوال‌های داخلی جواب دهند.

مردم لر و بر دقیق نمی‌دانند که حمایه، تربیه نظامی و تسلیح اخوانی‌ها در سال ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ به جواب فرستادن جوانان به منظور تربیت و مسلح ساختن آن

بود. عملیات خرابکارانه بر ضد حکومت داودخان به جواب اقدامات تخریبی پشتون زلمی و قتل حیات محمد شیرپاو بود.

ذکر این نکته نیز ضرور است که بعد از تقسیم هند، حکام افغان برای تناظر معضله کشمیر بین هند و پاکستان، مسأله پشتونستان را مطرح ساخته اند که به نفع افغانستان نبود و این کشور عقب‌مانده توانمندی داخلی و حمایه بین‌المللی را نداشت تا حمایت پشتون‌ها و جامعه بین‌المللی را کسب کند و خود را در جنجالی درگیر ساخت که توانایی بیرون رفت از آن را ندارد.

من توجه افغان‌ها را به حقیقتی دیگری معطوف میدارم، آنها بر پاکستان اتهام وارد می‌کنند که آنها در امور داخلی افغانستان مداخله می‌کنند و متوجه نیستند که این بازی را نخست کی آغاز کرده است؟ لغو یکجانبه معاهدات انگریز - افغان به شمول دیورند، سبب باز شدن دروازه مداخلات بوده است.

#### مهاجرت من و فعالیت‌های پشتون زلمی

در مورد فرستادن اجمل ختک به افغانستان قبلاً فیصله شده بود و اقدامات بوتو پروسه فرستادن او را حتمی ساخت. این تصمیم پس از غور و تعمق زیاد از طرف ولی‌خان گرفته شد و باچاخان هم تا اندازه با آن موافق بود. پهلوان میدان ولی‌خان بود و تمام حزب را حامی سیاست خویش ساخته بود. حزب کمونیست نیز در این تصمیم شریک بود؛ زیرا به قول آنها در پاکستان انقلاب بورژوا دموکراتیک بدون فعالیت مسلحانه به میان آمده نمی‌تواند.

گلوله باری حکومت بوتو به تاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۷۳ بر جلسه حزب اختلاف در لیاقت باغ که نیپ جز اساسی آن بود، بهانه شد برای رفتن اجمل ختک به افغانستان که سرکتر جنرال آن بود. موصوف از راه باجور به افغانستان رفت.

رفتن اجمل به افغانستان مورد استقبال حکومت قرار گرفت و نامبرده در هوتل معتبر کابل جابجا گردید. در این وقت موسی شفیق سیاستمدار زیرک اما طرفدار غرب، صدراعظم افغانستان بود. نامبرده خواستار حل و فصل اختلافات تاریخی افغانستان با پاکستان و ایران بود و ادامه آن را به نفع افغانستان نمی‌دانست و به همین جهت از دادن کمک به نیپ خودداری می‌کرد و نظر ولی‌خان مبنی بر اینکه افغانستان مجبور است از آنها پشتیبانی نماید، مورد تائید قرار نگرفت.

موسی شفیق می‌دانست که همنوایی افغانستان در سال ۱۹۴۷ با باچاخان به ضرر آن کشور تمام شده و به همین لحاظ تلاش داشت تا از جنجال‌های داخلی پاکستان خود را کناره‌نهدارد؛ اما بصورت کل نیز از آن انکار کرده نمی‌توانست.

داودخان از آمدن اجمل به کابل آگاه و طرفدار سیاست نیپ بود. از جانب دیگر پرچمی‌ها از سابق با باچاخان، ولی‌خان، نیپ و خصوصاً کمونیست‌های داخل نیپ در تفاهم بودند.

اطرافیان ظاهرشاه از قبل در مخالفت با سردار محمد داود قرار داشتند و در راس آنها سردار عبدالولی قرار داشت. بالمقابل داودخان نیز از قبل در صدد سرنگونی سلطنت ظاهرشاه بود و با استفاده از سفر ظاهرشاه به روم و غیابت او، با یاران نزدیک و ماجراجویان چپی به تاریخ هفدهم جولای سال ۱۹۷۳ کودتا نمود و با لغو سلطنت، اعلان جمهوریت نمود که مورد استقبال گرم مردم افغانستان قرار گرفت.

داودخان از قبل طرفدار داعیه پشتونستان بود و وی بار دیگر سرنوشت افغانستان را با خانواده بهرام خان و به نمایندگی از آنها با ولی‌خان گره زد.

تا این وقت افغانستان، "مسأله پشتونستان" را یگانه مانع در مناسبات با پاکستان می‌دانست؛ اما با پیروی از سیاست نیپ، این اصطلاح و اختلاف را به "حق خود ارادیت مردم پشتون و بلوچ" مبدل ساخت. ریاست مستقل قبایل که مستقیماً زیر اثر صدراعظم و صدارت بود به وزارت سرحدات ارتقا داده شد. سردار صاحب با سیاست عبدالصمدخان اچکزی موافق نبود و صمدخان اچکزی به خاطری از باچاخان و ولی‌خان و نیپ آزردگی داشت که آنها پشتون‌ها را به رحم و کرم بلوچ‌ها، در صوبه بلوچستان رها کردند.

جمهوری افغانستان در مجموع تابع سیاست نیپ شد. برای اجمل منزل جداگانه، محافظین، خدمتگاران، دربور و موتر داده شد و او را به حیث مرکز مراجعه تبدیل ساختند. داودخان بر اساس سیاست خویش برای اجمل ختک مقام غیرسیاسی قایل شد که بالاتر از اعضای کابینه او بود و به همین جهت افغانانی بی‌شماری که خواستار امتیازات و مرحمت جمهوریت بودند، به اجمل مراجعه می‌نمودند.

از طرف دیگر در پاکستان سلسله گرفتاری‌های رهبران نیپ ادامه داشت. چند

ساعت بعد از انفاذ قانون ۱۹۷۳ به تاریخ ۱۵ اگست، غوث بخش بزنجو از محل اقامت مخصوص اعضای اسامبله در اسلام آباد دستگیر شد و در عین شب خیربخش و عطاءالله مینگل نیز در کوئته گرفتار شدند.

بوتو می‌خواست با بزنجو روابط خود را حفظ نماید و به این منظور M.B KUTTY دوست بزنجو را جهت مصالحه و سازش نزد او فرستاد. اما بزنجو به خاطر ولی‌خان و سایر رهبران پشتون و بلوچ از ملاقات با بوتو خود داری کرد. این موقف با وجود که اصولی بود، اما در نهایت امر سبب اختلافاتی زیاد شد و به ضرر طرفین انجامید.

در صوبه ما، فعالیت تنظیم پشتون زلمی ادامه داشت؛ اما سالار و قوماندانی که بتواند جنگ آینده را سازماندهی نماید، موجود نبود. البته فعالیت‌های تخریبی شروع شده بود. بلوچ‌ها تا اندازه در مورد وارد و آثاری را در مورد جنگ‌های گوریلابی و آزادی‌بخش خوانده بودند؛ اما پشتون‌ها در وضعیت خوب قرار نداشتند و زمانی که میدان عمل رسید، قوماندان‌های کمی به میدان حاضر شدند و تمام مسئولیت‌ها به عهده یوسفزی و ممدزی افتاد.

بعدها به جز افراسیاب، تمام ختک راه پراگماتیک را در پیش گرفتند. (و آنهم به عوض جنگنده‌ها، در ردیف جنگ اندازه‌ها). در ضلع‌ها، تنها در صوابی، مردان، چارسده، پیشاور و تا اندازه نوشار، سوات و دیر جوانان به میدان آمدند و آنهم به اندازه نمک در بین آرد. تنها در بلوچستان گروه نیرومندی از محصلین پشتون برای جنگ آماده شدند.

در این زمان من در کالج انجیری (حال یونیورسیتی مستقل) یونیورسیتی پیشاور پروفیسور و در سیاست نیز فعال بودم. من با اجمل ختک در کابل رابطه داشته و تقریباً مسئول عمده ارتباط بودم و دستور اکید داشتم تا این ارتباط به هیچ‌وجه افشا نگردد و در حالت افشا شدن نباید به جنگ پولیس بیاقتم و باید مخفی شوم.

من و اجمل در یک راه روان بودیم؛ طوری که یک پای ما در کشتی ولی‌خان و پای دیگر ما در جاله حزب کمونیست قرار داشت. باید گفت که آغازگر جنگ بر علاوه اقدامات بوتو، ولی و بعضی رهبران بلوچ و عناصر ترقی‌خواه بودند و

تنها غوث بخش بزنجو در این میان متردد بود؛ مگر نظریات او را هر دو طرف رد نموده بودند.

از یک طرف نپ و خاصتاً ولی‌خان، داودخان را در مقابل عمل انجام شده قرار داده بود و از طرف دیگر سازماندهی پشتون زلمی برای اجرای عملیات تخریبی ادامه داشت. اکثریت قوماندان‌ها آموزش نه دیده بودند و توانایی جنگ‌های طولانی گوریلابی را نداشتند.

در ذخه خیل افریدی، خانواده نادرخان یک خانواده سیاسی و بیدار بود؛ از باچاخان تا پایین همه با اعضای این خانواده روابط داشتند و من هم بدون پاسپورت به کمک آنها به افغانستان می‌رفتم. این خانواده با ملک ولی‌خان کوکی خیل در رقابت قرار داشت و به این ملحوظ هر دو گاهی طرفدار افغانستان و گاهی هم طرفدار پاکستان می‌شدند. اما خاندان نادرخان تمایل بیشتری سیاسی به باچاخان داشتند.

از اعضای خانواده نادرخان به حیث یک کانال ارتباطی به شمول ارتباط با اجمل استفاده می‌شد. یک بار من اسناد حزب کمونیست را که در آن تحلیل وضع، و وظایف و در پرتو آن هدایات برای اجمل و فهرست شماری از قوماندانان بلوچ شامل بود و با اضافه اسناد جلسه بابرہ را با نامه خویش به برادر کوچک نادرخان، محمد دادم. این همه اسناد در تورخم از نزد نامبرده بدست پولیس افتاد. نمی‌دانم کی مطلب را افشا ساخته بود؛ قریش گل گفت که در جلسه بابرہ من به آواز بلند برای محمد گفتم کابل که می‌روی، نامه مرا هم با خود ببر. ممکن اجنت‌های موجود در جلسه شنیده باشند.

برای من از چندین کانال اطلاع رسید تا خود را کناره سازم. من دو راه داشتم یا خود را به پولیس معرفی و "انقلاب" و "آزادی" را به خطر اندازم و یا مخفی شده، کراچی بروم و یا به افغانستان رفته و کارها را پیش ببرم. سرانجام هدایت رهبران چنین بود که به افغانستان بروم.

من به کمک گل ولی که مصروف انتقال مال قاچاق بود از راه گردی غوث به جلال‌آباد رسیدم. بخاطرم ندارم که شب را در جلال‌آباد سپری کردم و یا راساً به کابل رفتم. احتمالاً روز دیگر مستقیماً در کارته پروان به منزل داکتر نجیب رفتم؛ به گمان اغلب رسیدن من به کابل به تاریخ ۲۵ اگست ۱۹۷۳ بود. فردای آن به

منزل اجمل ختک در جمال‌مینہ رفتیم. در آغاز او با تردید برخورد کرد و از احتیاط کار گرفت، اما زمانی که مطمئن شد؛ برایم مشوره داد تا در کابل نیز مخفی بمانم. ممکن اجمل از منابع داخلی و خارجی در مورد من معلومات حاصل می‌کرد. نامبرده مرا به حزب پرچم سپرد. پرچم هنوز در حمایت از داودخان قرار داشت.

پرچم مرا به داکتر فاروق سپرد که خانه او در مقابل میکروریون کهنه، زیر تپه نادرخان و درسمنت خانه قرار داشت. فاروق با پدر و سه برادرش زندگی می‌کرد و منزل کاکایش نیز متصل خانه آنها بود. مقابل منزل آنها در حویلی بزرگ ساختمان با سه اطاق موجود بود که هر روز صبح بزرگان پرچم به منظور سپورت بدانجا می‌آمدند و من نیز در همین جا مسکون شدم. پدر فاروق علاقه دار و شخص خوش برخورد بود و رابطه برادرانش نیز با من صمیمی بود. اکثر رفقای پرچمی نزد من می‌آمدند و بحث می‌کردیم و خدمت من نیز به وجه احسن می‌شد. برای اختفای هویت، من ریش گذاشتم و به همین خاطر اجمل صاحب بالایم نام صوفی را گذاشت و با همین لقب معروف شدم.

در حکومت داودخان پرچمی‌ها شریک و همه خوش بودند. فیض محمد خان مسیت (وزیر داخله)، جیلانی باختری پسر خاله کارمل صاحب (وزیر زراعت)، ضیا مجید (قوماندان گارد جمهوری) اعضای پرچم بودند و با آنها شماری دیگر از هواخواهان آنها نیز در وزارت خانه‌ها در مقامات بالایی وظیفه داشتند.

بر علاوه پرچمی‌ها، پاچاگل وفادار (وزیر سرحدات) و شماری دیگری از افسران خلقی و اعضای ملکی آن در قدرت سهیم بودند؛ اما نقش آنها برابر پرچم نبود. با اینهمه این به معنی این نیست که گویا داودخان از افکار ناسیونالیستی و پوزیشن افغانی خود دور شده بود و به همین خاطر عناصر دست راستی و میانه رو نیز در جمله رفقای او قرار داشتند.

او در اولین بیانیه خویش "خطاب به مردم" که از طرف پرچم ترتیب شده بود؛ مسأله پشتون‌ها و بلوچ‌ها را یگانه اختلاف سیاسی با پاکستان دانسته بود و به همین خاطر مناسبات بین دو کشور تیره شده و در تبلیغات ضد پاکستان افزایش بعمل آمده بود. در پاکستان نیپ و بصورت مشخص رئیس آن خان عبدالولی‌خان تند گردیده بود. چنین تصور می‌شد و عموماً پرچمی‌ها تبلیغ می‌کردند که عقب رژیم

نو جمهوریت افغانستان، اتحادشوروی و نظام سوسیالیستی قرار دارد. در این رابطه، با مبارزه ما نیز همدردی وسیع موجود بود.

بلوچ‌ها و بصورت مشخص قبیله مری به کوه‌ها بالا شده و نسل جوان بلوچ‌ها تحریک و صدای آزادی‌خواهی را بلند کرده و جنگ ادامه داشت. در بلوچستان چون تنظیم پشتون زلمی فعال نبود و نه شکل منظم داشت؛ لذا محصلین پشتون که ارتباط با فدراسیون محصلین پشتون داشتند نیز به این نهضت پیوسته و همبستگی خود را از مبارزه بلوچ‌ها اعلان کرده بودند.

عبدالصمدخان کاکا، نسبت سیاست مجزای خود خلاف این حرکت بود و در دفاع از حکومت بوتو قرار داشت. از طرف دیگر ولی‌خان رهبر ائتلاف حزب متحده مخالف، در اسامبله در دسری برای حکومت بوتو بود.

در افغانستان مدت پروگرام رادیویی پشتونستان که بر خلاف پاکستان تبلیغات را پیش می‌برد، بنام پروگرام پشتون و بلوچ تغییر نام کرده و در مدت پخش آن افزایش بعمل آمد.

منزل اجمل ختک اهمیت زیاد یافته بود؛ کارمندان بالامقام و پایین مقام حکومت داودخان، پرچمی‌ها، خلقی‌ها، افغان ملتی‌ها، روشنفکران آزاد داخلی و خارجی، رهبران و جوانان قبایلی، محصلین پوهنتون و شاگردان لیسه‌های خوشحال‌خان و رحمان بابا به آن مراجعه می‌کردند.

رفت و آمد با داودخان زیاد و چنین تلقی می‌شد که اجمل صاحب بخشی غیررسمی از حاکمیت جدید است. اجمل صاحب بر حسب ضرورت به یک دربار ضرورت داشت و این را شادروان داودخان برای او مهیا و موافق طبیعت او بود.

دقیق بخاطرم نیست، چیز کم و یازیاد مدت دوماه را با داکتر فاروق سپری کردم و در ماه اکتوبر ۱۹۷۳ به منزل اجمل صاحب در جمال‌مینه منتقل شدم. در اینجا صلاحیتدار همه امور تورلالی بود و نقش من به حیث شخص کوچکتر، بی‌دانش و موجود بیکاره شمرده می‌شد؛ زیرا تورلالی نمی‌گذاشت و تحمل نمی‌کرد کسی بین او و اجمل حایل باشد. تورلالی بر هر چیز آگاه بود و در هر مورد صاحب نظر دانسته می‌شد و این همه از سادگی او بود.



داودخان بعد از حصول اطمینان از امور داخلی، تعیینات ضروری و استحکام نسبی، آمادگی خود را برای کمک عملی با جد و جهد نیپ آغاز کرد. این وظیفه به دوش من گذاشته شد تا بصورت مخفی رفته و با ولیخان این مطلب مهم را مطرح سازم. به این منظور از راه کندهار و چمن به کچلاک رفته و پیشاور آمدم.

برای دیدن ولیخان به شاهی باغ رفتم و آن زمان ولی باغ احداث نشده بود. وضع بحرانی بود. پیام داودخان را که البته پیام اجمل بود در مورد آمادگی افغانستان برای آموزش نظامی جوانان و دادن سلاح، به ولیخان رساندم.<sup>۳</sup>

ولیخان برایم گفت: خوب شد که خودت آمدی ورنه من خان حیدر زمانخان را از مهمند آماده ساخته بودم تا برود و به داودخان بگوید که شماری از پیلوتان پشتون آماده شده تا با طیارات جت خود به افغانستان بروند، به این شرط که دوباره تسلیم داده نشوند. فکر می‌کنم کود (شفر) حیدر زمان انگشت بود. این تقاضای ولیخان نامناسب و درگیر ساختن بی موقع افغانستان بود.

در همان ایام با امام علی نازش و سید مختار باچا نیز ملاقات و معلومات خویش را با آنها شریک ساختم. بعد از چند روز پندی رفته و از آنجا ذریعۀ ریل به کویته رفتم. در اثنای بازگشت از راه چمن و کندهار در کنار دریای ترنک، ریش را از بیخ تراشیدم و به این ترتیب ریش از بین رفت، اما نام صوفی برایم باقی ماند.

برعلاوه قبایلی‌ها، رفت و آمد عناصر سیاسی شروع شده و با بلوچستان رابطه برقرار شده بود. حزب کمونیست دو نماینده خویش سائین عزیزالله و روف وارثی را فرستاده بودند تا ارتباطات خود را برقرار ساخته و با پرچم به فیصله برسند. این هردو با ما رحل اقامت افکندند.

در پیشاور، پشتون زلمی شایعاتی را پخش می‌کرد و می‌گفت مردم باید مواد خوراکی و اشیای ضروری را ذخیره نمایند تا در آینده حین نافرمانی مدنی به مشکلاتی دچار نشوند. اما مردم به آن اهمیت نمی‌دادند و تحلیل نیپ تنها براساس خوشبینی بود. علت این امر تدویر جلسات بزرگ از جانب ولیخان و صحبت‌های بلند پروازانه او بود و بر اساس آن چنین برداشت می‌کرد که پشتون‌ها به جنبش افتاده و عقب او ایستاده هستند.

حال من از حالت اختفا برآمده و در منزل اجمل صاحب مسئول دفتر شده بودم. حزب نیپ در صوبه ما به شکل عنعنوی فعالیت می‌کرد و دفاتر آن نیز به همان منوال بود و فعالیت ما هم در افغانستان نیز به همان شیوه صورت می‌گرفت زیرا ادارات آن کشور نیز با سیستم مودرن عیار نشده بود. پس در چنین شرایط عقمانده، دفتر چی مفهوم میتوانست داشته باشد؟ یکی پادشاه بود و دیگری وزیر و در همین خلاصه می‌شد.

به هر حال دفتر صاحب تایپ تحریر، میز و الماری شد و تا اندازه منظم شد. البته جنبش آزادی و انقلاب همیشه توسط چنین دفاتر سازماندهی می‌شود.

دفتر تلاش داشت تا روابط داخلی و خارجی را تنظیم و اسناد را آرشیف سازد. اجمل مطالبی زیادی را شخصاً می‌نوشت و بعضی مطلب را من ثبت می‌کردم.

در ختم سال ۱۹۷۳ ولی‌خان به بهانه تداوی چشم در لندن، به کابل آمد و تمام فعالیت‌های تربیوی و تخریبی را شخصاً بررسی و در مورد فیصله کرد. با آغاز آب شدن برف‌ها و فرارسیدن بهار، در ماه مارچ سال ۱۹۷۴ آمدن جوانان پشتون و بلوچ برای آموزش شروع شد.

آنها در گروپ‌های جداگانه می‌آمدند. در راس بلوچ‌ها، رازق بگتی و صوفی خالق و در راس پشتون‌ها، عالم زیب که همزمان قوماندان عمومی نیز بود، قرار داشت. اینها در مرکزی نزدیک چهار آسیاب دوره آموزش جنگ‌های چریکی را که شامل بخش‌های تیوریک و عملی بود، سپری کردند.

ولی‌خان حین برگشت از لندن در طول راه از طرف والی‌ها و مامورین مورد استقبال گرم قرار گرفت و ما نیز به پیشواز او در منطقه میدان وردک رفتیم. در این محفل با شکوه، شماری از اعضای کابینه نیز اشتراک کرده بودند و به این ترتیب داودخان بصورت علنی سرنوشت رژیم خویش را با نیپ مربوط ساخت. ولی‌خان در مراسم رسم گذشت جوانان آموزش دیده نیز اشتراک و با آنها ملاقات نمود.

ولی‌خان در قصر صدارت اقامت گزید و در آنجا وزرا، جنرال‌ها، مامورین عالی‌رتبه، سیاستمداران و رهبران قبایلی نزد او می‌آمدند. دعوت‌ها از جانب داکتر حسن شرق معاون صدارت، فیض محمد وزیر داخله، پاچاگل وفادار وزیر

سرحدات، لوی درستیز و دیگران ترتیب داده می‌شد. ولی‌خان بر علاوه با سفرای هند و عراق و سفیر شوروی نیز ملاقات نمود.

ملاقات‌ها با رئیس جمهور محمد داودخان حتمی بود. در این ملاقات‌ها، ولی‌خان به داودخان اطمینان داد که همه پشتون‌ها و بلوچ‌ها با نیپ همدست و جوانان پشتون و بلوچ آماده جنگ هستند و مورال اردوی پاکستان نسبت شکست از جانب اردوی هند، ضعیف است و در مقابل نیروی مشترک پشتون و بلوچ مقاومت کرده نمی‌تواند.

در کابل خواهر کلان بی‌بی، زبیده، گلالی و شماری دیگری نیز یکجا شدند و از تشریفات شاندار بهره می‌بردند. تا جایی که به حافظه ام است؛ در ماه جون ولی‌خان برگشت و بی‌بی و گلالی مدتی دیگری همانجا باقی‌ماندند.<sup>۴</sup>

جوانان آموزش دیده از راه‌های مختلف دوباره برگشت نموده و با خود سلاح، مهمات و مواد منفجره انتقال دادند. گروه‌های دیگری برای آموزش تربیت نظامی و فعالیت‌های گوریلابی اعزام شدند. سلسله از فعالیت‌های تخریبی و سیوتاز آغاز شد. پرتاب بم بر بانک، پسته‌های پولیس، انفجار خط ریل، پل، تاسیسات دولتی و قطع لین تلفون و برق جز از فعالیت‌های آنها بود. در صوبه نیز فعالیت‌های تخریبی و کشتن افراد بی‌گناه ادامه داشت.

حکومت نیز دست زیرالاشه نه نشسته به گرفتاری‌ها و شکنجه‌ها آغاز کرد و به پولیس صلاحیت‌های بیشتری داده شد. با آغاز دستگیری جوانان، هدایت چنین بود که نباید آنها خود را به جنگ پولیس دهند. آنها را که به جنگ پولیس افتادند مورد شکنجه قرار گرفتند و حتی فامیل‌های بعضی از آنها به ادارات پولیس آورده شده و مورد بی‌حرمتی و بی‌عزتی قرار گرفتند.

در بلوچستان برخلاف قوای نظامی عملیات آغاز شد و دولت از هلیکوپترهای که از جانب دولت ایران در اختیار آنها قرار داده شده بود به بمبارد قبیله مری پرداخت و راه‌های عبور و مرور آنها را مسدود و مری‌ها را محاصره نمود. در جنگ تلفات جانی و مالی زیادی بر قوای پاکستان نیز وارد شد.

ترس از بمبارد سبب شد که مردم به افغانستان مهاجر شوند؛ چنانچه در آغاز هشتصد فامیل بلوچ در مناطق کوکران قندهار و قلات زابل در کمپ‌ها جابجا شدند.

بعدها شمار آن به هفت هزار نفر رسید و کمپ قلات به هلمند انتقال یافت.

همزمان با ازدیاد فعالیت‌های گوریلابی در بلوچستان و فعالیت‌های تخریبی فدراسیون محصلین پشتون در صوبه، مناسبات پاکستان و افغانستان نیز تیره می‌شد و به مرحله رسید که صدراعظم پاکستان بوتو، حین بازدید از مناطق قبایلی سخنان حتی ضد اخلاق را بر علیه داودخان بکار برد.

دولت سعودی تلاش داشت تا به میانجی‌گری بپردازد؛ در این سلسله سفیر آن که عضو خاندان سلطنتی بود، با ما مناسبات حسنه برقرار کرد و اکثراً ما را به منزل خود دعوت می‌کرد.

حسن التهامی تبعه مصر سرکتر جنرال سازمان اسلامی به کابل آمد و در پروسه مذاکرات با دولت مصروف شد. دولت افغانستان می‌گفت که ما در دفاع از پشتون‌ها و بلوچ‌ها که حقوق آنها غضب شده است قرار داریم و هرگاه آنها به حقوق خویش نایل شوند؛ ما نیز در مورد موافق خواهیم بود. حسن التهامی چندبار به منزل ما نیز آمد و با اجمل صاحب ملاقات کرد؛ اما به نتیجه نرسید. مواضع نیپ و حزب مردم پاکستان بسیار از یک دیگر دور بود و رهبران نیپ مخصوصاً ولی‌خان بسیار قاطع بود و وساطت به نتیجه نرسید.

چگونگی فعالیت‌های تخریبی پشتون زلمی را من ثبت و در مورد اوراق تبلیغاتی را تهیه و به سفارتخانه‌های کشورهای دوست و آژانس‌های خبری می‌فرستادم.

ما روابط خویش را با قبایل وسعت داده و دوستان فعالی را برای حمایت سیاست خویش پیدا می‌کردیم. از طرف دیگر فضا برای قوماندانان فعال پشتون زلمی محدود گردیده و برای مخفی شدن و گذشتاندن شب جایی نمی‌یافتند. رهبران و کارکنان نیپ نسبت ترس، خود را از این مبارزه دور نگه می‌داشتند. فضا مختق و گرفتاری‌های جوانان ادامه داشت و آنها مجبور شدند برای حفظ جان و ادامه فعالیت به منطقه قبایلی و افغانستان بروند و دستور ولی‌خان نیز چنین بود.

در افغانستان نیز سلسله فعالیت‌های ضد داودخان ادامه داشت. در ماه جون ۱۹۷۴ پلان کودتای عناصر اخوانی ناکام و فعالیت‌های تخریبی آنان موقتاً خنثی شد. دکتر نیازی با جمعی از رفقای دستگیر و گلبدین حکمتیار، برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود، مولوی یونس خالص، مولوی محمدنبی محمدی، قاضی امین وقاد با شماری

دیگری به پاکستان فرار کردند و تحت حمایت جماعت اسلامی قرار گرفتند. در جمله اینها افسران افغانی نیز شامل بودند. صبغت الله مجددی که مخالف سرسخت محمد داود بود، در دنمارک اقامت گزید. بر علاوه آنها، شماری از ماوویست‌ها نیز به پاکستان فرار کردند. همزمان با فرار آنها، شماری از رهبران قبایلی نیز به پاکستان کوچیدند.

این وضع، بهترین زمینه را برای حکومت بوتو مهیا ساخت. نصیرالله بابر که مبالغه‌های زیادی در مورد کارکرد خویش دارد؛ مدعی سازماندهی این افراد است، اما معلومات دقیق را در مورد کرنیل سلطان مشهور به امام داده است. آغاز این کار در ماه اکتوبر سال ۱۹۷۴ صورت گرفت. حکومت پیپلز پارتی برای اینها زمینه آموزش نظامی و فعالیت‌های تخریبی را در چوکات سپیشل فورس مساعد ساخت.

در اول اپریل سال ۱۹۷۹، با ایجاد کمیشنری برای مهاجرین افغان امور مربوط به اینها که در اول ۹۸ تن بود و با فامیل‌های شمار شان به ۱۳۳۱ تن می‌رسید؛ محول شد.

اینها بعداً معضلاتی زیادی را برای دولت داودخان ایجاد کردند. اگر چه در سال ۱۹۷۴ فعالیت‌های تخریبی کوچکی توسط اینها سازماندهی می‌شد اما بعد از قتل حیات محمدخان شیرپاو در اواسط سال ۱۹۷۵، در فعالیت‌های تخریبی آنان افزایش بعمل آمد؛ چنانچه در کنر، غزنی، پکتیا، بدخشان و کابل عملیاتی توسط اینها صورت گرفت و از جمله عملیات پنجشیر سبب وارخطایی حکومت داودخان گردید.

امور مربوط به آموزش نظامی، گروپ بندی، تهیه ضروریات نظامی، فعالیت‌های عملی و محلات اختفای پشتون زلمی از دایره کار من خارج بود و من تنها در مورد رفت و آمد و فعالیت‌های آنها به حیث مسئول دفتر آگاهی می‌یافتم و مسائل آنها را حل می‌کردم.

با محدود شدن فضا برای جوانان، در آغاز ما آنها را در مناطق قبایلی بین طرفداران خود جابجا می‌کردیم. در سالارزی باجور، قریه شنگر گل مربوط عشم خان (تور ملک) به مرکز ما تبدیل شد و رهبری آن را عالمزب به عهده داشت.

در مهند نماینده ما سحرگل عیسی خیل بود و دومین مرکز مهم ما محسوب می‌شد. در خیبر، منزل نادرخان ذخه خیل مرکز ما بود و اعظم خان هوتی امور آن را سازماندهی می‌کرد و همانند آن در مناطق مختلف مراکز فعالیت فعال بود. از طریق این مراکز تماس و تهیه تجهیزات صورت می‌گرفت. عالمریب بعدها در دانگام کمر مرکزی را ایجاد کرد.

با افزایش فشار پاکستان بر قبایل، شمار جوانان نیز افزایش یافت و در اوایل سال ۱۹۷۵ و یا اواخر سال ۱۹۷۴ بر اساس مشوره حکومت در شهر جلال‌آباد در جوار ریاست قبایل، کلوپ مطبوعات تخلیه و به کمپ دائمی جوانان مبدل شد. قوماندان عمومی آن هدایت‌الله عرف باچه و اعظم خان هوتی نیز با او بود. قبل از ایجاد این کمپ جوانان با ما در کابل می‌بودند و یا در کمر و جلال‌آباد در مهمانخانه قبایل اقامت داشتند.

در کابل برای تمام جوانان اسمای مستعار گذاشته شد؛ چنانچه ولی‌خان به نام باز، بی‌بی نسیم به نام شیر (خان دلاور) و حاجی نادرخان به نام همیشه یاد می‌شدند و دیگران نیز همه نام‌های مستعار داشتند و البته گذاشتن نام مستعار در چنین شرایط امر معمول شمرده می‌شود.

قوماندان ضلع دیر گمبیرخان بود که بعد از آغاز آموزش جون و جولای ۱۹۷۴ اکثریت جوانان از طریق وی رفت و آمد می‌کردند که از طرق باجور و سپس به کمر می‌رفتند. در ماه اگست گمبیر افشا اما موفق به دستگیری او نشدند. موصوف نزد شیر محمد خان رفت و بعد از مدتی نزد شیرمحمدخان که شخص شومی بود به تنگ آمده و بر اساس مشوره ولی‌خان به افغانستان رفت. تمام سلاح توسط شیرمحمد خان ضبط و ادعا کرد که بالای وی مصرف نموده و دولت افغانستان باید آن مصارف را بپردازد.

انفجارات در دیر افزایش یافت و دستگیری عام رهبران نیپ آغاز گردید. هدایت ولی‌خان این بود که نباید به دستگیری تن در داد و به طرف افغانستان عبور کرد.

ملک نیاز محمد ملک دانگام و ماما صفر سالارزی با جوانان زیاد کمک می‌کردند و هم چنان این جوانان از حمایت و اخلاص حاجی محمد خمکنی لوی ولسوال کمر و صاحب جان صحرايي مدير قبایل برخوردار بودند.

## قتل حیات محمد خان شیرپاو

شام هشتم فیروزی سال ۱۹۷۵ آژانس‌های خبری از قتل حیات محمدخان شیرپاو وزیر صوبه سرحد، وزیر داخله و رئیس ایالتی حزب مردم پاکستان خبردادند. موصوف حین صحبت در یونیورسیتی پیشاور در اثر انفجار بم کشته شد. با نشر این خبر رئیس جمهور داودخان شخصاً به اجمل ختک تلفون کرد و پرسید که آیا این کار شما است؟! اجمل صاحب در مورد نه تنها اظهار بی‌خبری کرد، بلکه کاملاً منکر شد. این قتل پیامدهای زیادی برای حزب سیکولار و مترقی نیپ، روابط افغانستان و پاکستان و سرنوشت وحدت پشتون و بلوچ خواهد داشت.

با وجود انکار از عمل متذکره، روز دیگر هردو عامل قضیه که من برایش غمازها خطاب می‌کردم، یکجا با بُلاخان (حبیب الله) و برادرش معز الله به افغانستان آمدند.

جریان از این قرار بود که انور و امجد می‌خواستند بمی را که در بین تیپ ریکاردر گذاشته بودند به تاریخ ۷ فیروزی زمانی که شیرپاو در کالج تخنیک با محصلین صحبت می‌کرد، جابجا و منفجر سازند؛ اما در عین روز افراسیاب رئیس فدراسیون محصلین پشتون نیز بر سر سٹیژ حاضر بود و به همین ملحوظ آنها از تصمیم خویش منصرف شدند. روز دیگر به تاریخ هشتم فیروزی زمانی که شیرپاو در محفل ادای سوگند اعضای منتخب اتحادیه محصلین دپارتمنت تاریخ اشتراک می‌نماید؛ انور و امجد تیپ ریکاردر مورد نظر را نزدیک میکروفون جابجا و بعداً انفجار داده می‌شود. به ارتباط قتل شیرپاو در جمله افراد دیگر، انور و امجد هردو در چهارسده دستگیر، اما در اثر وساطت بُلاخان رها می‌شوند و زمانی موصوف که از وخامت قضیه آگاه می‌گردد، با برادر خویش معز الله با هردو یک جا از طریق مهند به افغانستان می‌آیند.

انور و امجد چند روزی را در کندز و جاهای دیگر مخفی می‌شوند. اما نسبت عدم تحمل شرایط نامناسب بودوباش، بعد از چند روزی به کابل آمده و تلوک گردن ما شدند.

پولیس در جریان تحقیق به هویت قاتلین پی می‌برد و اسم نسیم بی‌بی، اسفندیار و نثار محمدخان نیز در رابطه به قتل ذکر می‌گردد. نثار محمدخان عضو پیپلز پارٹی بود؛ اما با حیات شیرپاو اختلافات و رقابت شخصی داشت. پولیس با شکنجه از

اسفندیار و نثار محمد خان اعتراف می‌گیرد.

بر اساس گفتار قوماندان هدایت‌الله، ولی‌خان در سال ۱۹۷۳ تأکید می‌کرد که اسفندیار و افراسیاب باید از فعالیت‌های پشتون زلمی خبر نه شوند.

بعد از شهادت شیرپاو محدودیتی بر فعالیت نیپ وضع گردید و ستره محکمه نیز آن را تایید کرد. رهبران نیپ زندانی و اختناق افزایش یافت و محاکمه آنها در محکمه نظامی حیدرآباد صورت می‌گیرد.<sup>۶</sup>

فعالیت جوانان ما کم شد و برعکس در افغانستان، فعالیت اخوانی‌ها و عناصر مخرب تربیه شده در پاکستان افزایش بعمل آمد و افغانستان تحت فشار داخلی و خارجی قرار گرفت. شماری از خانواده‌های مشهور از کنر، شینوار، مهمند، خوگیانی، منگل، خروت و اچکزی به پاکستان کوچیدند.

سخن جالب این است که اجمل صاحب زیر عنوان "انقلاب ملی دموکراتیک در پاکستان" نوشته‌ی را تهیه و به کمک دوستان هندی چاپ شده بود. این جزوه را من به انگلیسی ترجمه و فعالیت تاریخ‌وار پشتون زلمی را با آن ضمیمه ساخته و مقدمه بر آن نگاشته بودم. عنوان آن "مرمی به جواب مرمی" بود و به گمانم آن را بشپیر مته انتخاب کرده بود.

ما این کتاب را برای داکتر خورشید عالم در انگلستان داده بودیم تا آن را در آنجا چاپ نماید. این جزوه هنوز در انگلستان چاپ نشده بود که قتل شیرپاو صورت گرفت. داکتر خورشید با عجله سایر فعالیت‌های پشتون زلمی از جمله کشتن شیرپاو را نیز ضمیمه آن جزوه ساخته و به شکل کتاب چاپ می‌گردد و این سندی اثبات کننده بود. کتاب تا زمانی که از طریق دوستان هندی به دست ما می‌رسد، داکتر خورشید چند صد جلد آن را توزیع و به این شکل در دسترس حکومت پاکستان قرار می‌گیرد و به حیث سند در محکمه عالی ارائه می‌شود و بوتو نیز در محافل عمومی آن را به حیث سند خیانت نیپ شمرده و از من و اجمل صاحب نام می‌برد.

بعد از اینکه این جزوه برای ما رسید، اجمل صاحب دستور داد تا بخش مربوط به قتل شیرپاو از جمله فعالیت‌های پشتون زلمی قطع شده و این توضیح علاوه گردد که این مطلب توطئه آمیز توسط اداره امنیتی فدرال (FSF) و بصورت مشخص از جانب سعید احمدخان در جزوه علاوه شده و خواسته اند که با قتلی که توسط



خود آنها صورت گرفته است، ما را متهم سازند. اما این ادعای پوچ بود و کسی بر صحت آن تایید نمی‌کرد.<sup>۷</sup>

وضع بحرانی شده بود و پاکستان مسئولیت قتل شیرپاو را متوجه ما و افغانستان ساخت. در همین راستا به تاریخ ۱۵ فبروری اجمل صاحب نامه عنوانی سرمنشی ملل متحد نگاشت و من آن را ترجمه و تایپ نموده و در اختیار وزارت خارجه قرار دادم تا آن را به ملل متحد بفرستد. در همین روز از ارگ، آمر کشف عبدالخالق [عبدالحق] تلفون و گفت که ما ماشین سایکلو ستایل تهیه و بعد از این مطالب مربوط را ما برای شما تهیه می‌کنیم. سهولتی در کار ما به میان آمد.

ما می‌خواستیم از فعالیت حکومت بوتو در بین قبایل جلوگیری نماییم. یعنی پشتونستان آزاد را از تاثیرات مخرب پاکستان محافظت نماییم. برای این کار، اجمل صاحب و یا من زیر عنوان "فیصله قومی" بر روی گاغذ گستنتر می‌نوشتیم و تفنگ را نیز رسم و آن را به ارگ می‌پردیم. داودخان هر متن را مرور و بعد از کمی و زیادی دوباره فرستاده می‌شد و بعد از تصحیح، به تکثیر آن اقدام و از طریق افراد ارتباطی غرض پخش در بین قبایل فرستاده می‌شد. گاهی متن عنوانی قبیله مشخص می‌بود و حاوی جملات تحریک کننده در مورد غیرت، شجاعت و مقاومت آنها در برابر انگیس‌ها می‌بود تا در مقابل حکومت پاکستان قیام نمایند.

سیاست افغانستان در مورد قبایل سال‌ها بر همین منوال بود و به تقلید این سیاست غلط، شمار قوم پرستان پشتون نیز چنین عمل نموده و قبایل را در تاریکی نگه می‌داشتند.

به تاریخ ۱۷ فبروری سال ۱۹۷۵ اجمل صاحب در رابطه با حالت ایجاد شده بعد از مرگ شیرپاو، نامه عنوانی مجیب الرحمن نوشت و در همین روز سفیر شوروی به وزارت خارجه افغانستان رفت تا از جریان وقایع اطلاع حاصل و مشوره نمایند. شام ۱۷ فبروری، اجمل به درخواست سفیر مصر به منزل او رفت.

معلومات بیشتر در مورد فعالیت‌های پشتون زلمی توسط اجمل ثبت می‌شد و معلومات دقیق درباره، نزد هدایت‌الله، اعظم و یا عالمزبیب موجود است. من تنها مطالبی را می‌نویسم که در اختیارم است و یا به من مربوط است.

در مورد یگان‌بار رفتن مخفی بی‌بی نسیم به کابل خبر می‌شدم؛ اما اطلاع دقیق در مورد ملاقات‌های موصوف ندارم. آنها بر علاوه با داودخان بدون آگاهی اجمل نیز روابط خود را حفظ نموده بودند. آنها از چپی‌ها هراس داشتند و اجمل را نیز از جمله آنها می‌دانستند. بعدها احساس کردم که اجمل در مقابل سوال آنها، از من نام می‌برد که این کارها را من انجام نمی‌دهم و هیچ‌گونه ارتباط با آن ندارم. من حیثیت بوجی سنگج را داشتم.

۲۶ فیروزی: اجمل صاحب به ارتباط این مسأله به منزل سفیر هند رفت و معلومات و برداشت‌های خود را با آنها شریک کرد. هند از همه بیشتر در مورد چنین مطالب علاقه داشت.

۲۵ اپریل: شماری از خانان آماده شدند که دوباره بروند و جنگ نمایند. زیرا همیشه به بهانه دستگیری افراد تربیه شده در افغانستان و پیدا کردن سلاح بر قریه‌های دره اطرافی حمله کرده بودند؛ اما چیزی را بدست نه آورده و ناکام شدند.

۵ جون: در منزل سفیر بنگله دیش دعوت بود. نماینده‌های سفارت‌خانه‌ها و نماینده دفتر پروتوکول وزارت خارجه افغانستان نیز بود و ما را نیز دعوت کرده بودند.

۷ جون ۱۹۷۵: اجمل در جرگه ماموند، سالارزی و چارمنگی‌ها در جلال‌آباد اشتراک کرد و فیصله‌های بر ضد حکومت پاکستان صورت گرفت.

۲۱ جون: برای ایم. کی جنجوعه نامه اجمل و تفصیل واقعات را فرستادم تا آن را چاپ کند.

۷ جولای: یونس غزنی کتاب جنگ گوریلابی را که از انگلیسی ترجمه شده بود آورد تا من آن را مرور نمایم. موصوف می‌گوید که همانند آن مسائل دیگری را نیز ترجمه خواهد کرد. برای همیش خلیل نامه شفری را در باره عالمزب ختک نوشتم.

۹ جولای: دفاعیه جام ساقی را برای محکمه حیدرآباد تایپ کردم.

جنجوعه مریض و در شفاخانه بستر است. در مورد ژورنال و دفاعیه ولی خان چه خواهد شد؟ من از این دفاعیه و دفاعیه بزنجو مطالبی را نقل و برای جنجوعه فرستادم.

۲۶ جولای: مواد دیگری برای جنجوعه فرستادم.

وزارت خارجه افغانستان مضامین گاردین، لیموند و دانتونی میسکیر نهاس را به شکل پامفلت چاپ که به تاریخ سوم اگست چند کاپی آن را اخذ نمودم.

به تاریخ ۱۲ اگست محمد گل جهانگیر مدیر شعبه اول وزارت خارجه برایم تلفون کرد که وکیل التجار اختر محمد خان در مقابل پولی که ما برایش داده شده بودیم؛ پنج جلد کتاب تاریخ مرصع را فرستاده است؛ آن را اخذ به خانه آوردم. یکی کاپی آن را به عبدالحی حبیبی، یک جلد را به پشتو تولنه و جلد سومی را به داکتر عارف عثمانوف دادم.

۲۶ اگست: نورلالی و عالمزیب جلال آباد رفتند تا جنجال ایجاد شده در کمپ را حل نمایند.

۳۱ اگست ۱۹۷۵: فلک شیر شاکی است که مثال‌های از آن را نقل می‌کنم: در کمپ برخورد امتیازی صورت می‌گیرد؛ هرکس گروهی را ایجاد کرده است. باچا، اعظم هوتی و عالمزیب هر یک گروه خود را دارند. برای فامیل‌های خویش پول و تکه می‌فرستند. عالمزیب برای خود لباس، چیلی و لوازم می‌خرد و در قصه ما نیست. بچه‌ها مایوس اند و علاقمند کار نیستند.

برای حل این معضلات، اجمل برای چند روزی جلال آباد خواهد رفت. از طرف دیگر فلک شیر نیز مایوس است و از من خواهش کرد تا یک تفنگچه برایش پیدا و یک رادیو خوب بخرم. وی از نان کمپ هم شکایت داشت.

۳۱ اگست: روز پشتون و بلوچ تجلیل شد و اجمل صاحب بیانیه ایراد کرد و طبق معمول در هوتل کابل دعوتی با موسیقی برپا شده بود.

جنجوعه ماهنامه پاکستان دموکراتیک را فرستاد. دهم سپتمبر ۱۰ شماره آن را در وزارت خارجه برای جهانگیری صاحب دادم.

۱۳ سپتمبر: برای جنجوعه متن انگلیسی صحبت در روز پشتونستان را پست نمودم.

محکمه قیود بر نیپ را قانونی دانست و به تعقیب آن گرفتاری رهبران و کارکنان آغاز شده است. بوتو گفت که حال ثابت شده است که اینها خائنین واقعی هستند.

حکیم آریویی، جنرال قونسل افغانی در کراچی آمد و نامه از نسیم بی بی آورده بود. زیات معطل نشد و حین رفتن برآیم گفت که اجمل در مورد من غیبتی نموده است. من خبر شده ام اما نمی‌توانم آن را برای رئیس دولت و وحید عبدالله بازگویی کنم؛ زمانی که ولی‌خان از زندان رها شد در مورد با او صحبت خواهم کرد.

۱۳ دسمبر ۱۹۷۵: اجمل، تور لالی، بشیر با اولادهایش قندهار و هلمند رفتند. اجمل از کمپ‌های بلوچ‌ها دیدن خواهد کرد و دیگران تفریح خواهند نمود.

در سال ۱۹۷۵، تقریباً فعالیت‌های تخریبی پشتون زلمی تحت کنترل قرار گرفت. دو واقعه، قتل بی‌موجب حیات محمدخان شیرپاؤ و انفجار در واپدا هوس لاهور که خسارات جانی و مال به همراه داشت، عملی شد. سازماندهی قتل حیات شیرپاؤ مستقیماً از جانب رهبری صورت گرفته و در انفجار واپداهاوس، نور محمد اچکزی متهم شد اما به گمان اغلب آن را همدردان پنجابی انجام داده بودند و اینگونه عملیات بزرگ و عالی خارج از عقل و فکر پشتون زلمی بود.

بعد از جد و جهد زیاد، مهاجرین پشتون زلمی در حالت انتظار قرار داشتند و قوماندان‌های آنان نیز دل‌تنگ شده بودند. به یادم است که در روز عید چشمان هر دو قوماندان از اشک سرخ شده بود که عید را در حالت بی‌وطنی و تنها تجلیل می‌کنیم.

افغانستان نام‌شده و لاف و پتاق ولی‌خان بیهوده ثابت شد. (NDP) [National democratic party] نشنل دموکراتیک پارتی از حمایه نیپ خودداری کرد. اجمل نیز خود را فراموش شده احساس می‌کرد و وضع در جهت مخالف ما قرار گرفت. اجمل صاحب توسط روزگل بطور مخفی نامه برای باچاخان فرستاد.<sup>۸</sup> بر اساس روایت روزگل، باچاخان گفته بود که من برای آنها گفتم که از شیوه تشدد بپرهیزید اما آنها (ولی‌خان و دیگران) نشنیدند و نتیجه آن را دیدید.

نشنل دموکراتیک پارتی نه تنها در جهت مخالف نیپ قرار گرفت، بلکه با جنرال‌ها نیز در زد و بند شده بود و می‌خواستند از جنبش پی این ای بخشی را جدا سازد و طبق خواست جنرال‌ها عمل کند. در این دور پی این ای (پاکستان قومی اتحاد) در وضعیت نیرومند قرار داشت؛ بی‌بی نامه را برای اعظم خان در جلال‌آباد فرستاده

بود تا آن را در غیاب اجمل به رئیس جمهور داودخان برساند. موصوف این کار به عهده دیر گاما کاکا گذاشت. کاکا کابل رفت و چاره تسلیمی نامه را نه یافت و نامه را به اجمل آورد. در آن زمان ماشین فوتوکاپی و وسیله دیگر در دسترس نبود تا کاپی آن را بردارم. اما متن خط سطر به سطر در یاد روزگل است که چنین بود:

رهبر بزرگ سلامها!

راه سی ساله را ترک کردیم برای اینکه راه دیگری نیست. من با وردی و الا رابطه دارم. در مذاکرات پندی ذکری از طوطی‌های جلال‌آباد و شیران حیدر آباد نیست. سه چهار روز بعد از خبر خوشی آگاه خواهید شد. زره ورخان

این خوش‌خبری در مورد سرنگونی بوتو بود و طوطی‌های جلال‌آباد اشاره به جوانان پشتون زلمی در کمپ جلال‌آباد و منظور از شیران حیدرآباد، رهبران و اعضای محبوس نیپ در حیدرآباد بود. مذاکرات پندی بین جنرال‌ها صورت می‌گرفت.

این نامه، ضربه دیگری بر فرق داودخان بود و بر همه تلاش‌هایش خط بطلان می‌کشید. زیرا سردار صاحب قبلاً با بوتو در مورد خط دیورند، حتی به شمول کنفدراسیون به نتیجه‌ی رسیده بود و برای بهبود مناسبات جانبین تدابیری زیرکار گرفته شده بود.

این مطلب پنهان نیست که در فهرست ملاقات کنندگان ضیاءالحق بعد از کودتا، اسم ولی‌خان و بیگم نسیم ولی در صدر قرار داشت. باچاخان هم چندین بار با ضیاءالحق ملاقات کرد و ضیاءالحق، باچاخان را یک وطن‌دوست پاکستانی می‌دانست.

در اولین روزهای بعد از انقلاب ثور، ولی‌خان برای ضیاءالحق، فضل حق و سایر جنرالان در باره رهبران انقلاب معلومت ارائه داد.<sup>۹</sup>

ذکر این حقایق ضرور است؛ زمانی برای داودخان لاف ولی‌خان آشکار شد که بدون مشوره او شیرپاو به قتل رسید. نیروی لشکر ولی‌خان عملاً موثریت خود را از دست داد و سران قبایل را پاکستان خرید و در مقابل، اخوانی‌ها در پاکستان آموزش دیدند و افغانستان را درگیر معضلات داخلی ساخت.

در چنین وضع ولی‌خان سیاست تاریک و گنگ را در پیش می‌گیرد، گاهی قانون ۱۹۷۳ را به سینه می‌زند و گاهی هم زنجیر تورخم را بر اتک می‌گذارد. در نتیجه آن افغانستان تجرید و هیچ‌کس با آن هم‌نوا نمی‌گردد. شوروی نیز از تایید صرف بنام خط دیورند بعد از طرح دوکتورین بریژینف در باره امنیت دستجمعی آسیا (COLLECTIV ASIAN SECURITY) و محترم شمردن سرحدات موجود عقب نشینی کرد و هند نیز خود را میراث‌خوار تمام معاهدات، وجایب و وظایف هند برتانوی دانست.

در چنین وضع داودخان بر سیاست قبلی خویش خط بطلان کشید و با بوتو در مورد خط دیورند به یک تفاهم وسیع رسید و در نتیجه مهاجرین پشتون و بلوچ را جواب داد. این سیاست معقول داودخان بسیار ناوقت بود و در نتیجه سبب از بین رفتن خودش شد.

#### کمپ دیکان

جنبش ملی جنگ آوران پشتون بلوچستان بر عکس صوبه ما، مرکب بود از جوانان تحصیلکرده که رابطه با پشتون ستودنتس فیدریشن داشتند. در منطقه آنها سازمان همانند پشتون زلمی ۴۸ - ۱۹۴۷ سابقه نداشت. آنها نه تنها قوم پرست بلکه صاحب نظرات مترقی نیز بودند. آنها نیز مانند پشتون زلمی در آموزش سهم گرفتند و به اصطلاح در جنبش آزادی ملی بیش از همه فعال بودند و با بلوچ‌ها شانه به شانه در فعالیت‌های تخریبی و سبوتاژ و جنگ‌های گوریلابی سهیم بودند.

کمپ آنها در منطقه دور افتاده سرحد شرق ولایت زابل در منطقه بنام آسو مرغه در توبه کاری غر واقع بود. راه‌های مواصلاتی تا آن جا بسیار خراب و ارسال و مرسول نامه‌ها صرف توسط اشخاص ممکن بود که مدتی طولانی را دربر می‌گرفت.

می‌خواهم در مورد تربیه، سلاح، پول و فعالیت‌های آنها روشنی اندازم و اطلاعات ثبت شده را در مورد نقل کنم:

آموزش نظامی، نقل و انتقال مواد انفجاری و سلاح و اجرای عملیات تخریب و سایر اقدامات در سال ۱۹۷۴ غیر منظم و فاقد دسپلین بود. فعالیت هدفمند، بالاتر از فهم پشتون زلمی و بالاتر از آن از رهبری نیپ بود.

قبل از ایجاد این کمپ، ما تمام فعالیت‌ها را از کندهار سازمانده می‌کردیم و رفقا بدان جا می‌آمدند. آنچه را من در مورد ثبت نموده ام اینجا باز نویسی می‌گردد:

۲۸ اپریل ۱۹۷۵: فضل دین سیلاب، بیست پن و دیتیناتور مانده از نورمحمد اچکزی را با خود به قندهار برد تا آن را برایش بسپارد.

۱۱ می ۱۹۷۵: نورمحمد اچکزی پیشنهاد ذیل را ارائه نمود:

۱. برای ما گفته شده بود تا ناآرامی‌های را ایجاد کنیم؛ آن را اجرا کردیم.
۲. به تعقیب آن قوای نظامی به منطقه خواهد آمد و چنین شد.
۳. حال راه‌های ما برای انفجارات مسدود گردیده و افرادی زیادی را دستگیر نموده اند. ضرور است که ما فعالیت نمایم و گروه‌های مسلح را ایجاد کنیم، مردم منطقه با ما کمک می‌کنند.
۴. هرگاه ما بدون فعالیت در کمپ قرار داشته باشیم، قوای نظامی می‌تواند بر ما حمله کند؛ در چنین حال مسئول کی خواهد بود؟
۵. بر تعداد ما هر روز افزوده می‌گردد، زیرا مردم تحت فشار قرار دارند و به ما مراجعه می‌کنند.
۶. با وجود ازدیاد تعداد ما، همان ۵۰۰۰ کلدان کمافی سابق برای ما تادیه می‌گردد که از جمله هزار کلدان برای رفقای زندانی و تحت محاکمه فرستاده می‌شود.
۷. سایر امکانات پولی ما نسبت دستگیری داکتر عنایت‌الله، داکتر ارباب یوسف، سردار عبدالصمد پانیزی، صوفی شیر و غیره قطع شده است.
۸. به این ترتیب با ارسال هزار کلدان، و مبلغی هم برای رفت و آمد، پول ناچیزی باقی‌مانده، برای تعدادی زیاد ناکافی است.
۹. ما می‌خواهیم گروه‌ها را منظم و به فعالیت بپردازیم و مقابله نماییم. در نتیجه انفجارات بی‌موجب مردم صدمه می‌بینند. بهتر است سلاح داده شود و اجازه تا جنگ نماییم.
۱۰. یگانه راه باقی‌مانده یا باید بجنگیم در غیر آن محو می‌شویم. در غیر آن بهتر است مانند کمپ جلال‌آباد بنشینیم و فعالیت را متوقف سازیم. این فیصله همه رفقا است.

تبصره: این مطالب جدی و بر دلایل معقول استوار است. باید در باره آن فکر کنیم و منابعی را دریابیم.

۳۱ می ۱۹۷۵: من با بسم‌الله کاکر و خدایدوست نزد سلیمان لایق رفتیم و صحبت کردیم. برای بسم‌الله در باره بعضی مطالبی تنظیمی مطالبی را گفت. بر تنظیم فشار زیاد وارد شود.

۸ جون ۱۹۷۵: گروپ ملا سلام و محمد حسن صاحبزاده در قره باغ غزنی از جمله مریدان حضرت در دهلی هستند و در زابل، غزنی، هلمند و خروتی پکتیا و سرحد طرفدارانی دارند. ملا سلام در قمردین و کویته صاحب نفوذ است و مخصوصاً در بین ناصری‌ها، سلیمانخیل، خروتی و دوتانی‌ها که در دو طرف سرحد زندگی می‌نمایند، زیاد تأثیر دارند. اینها ضد پاکستان، ضد ملای شوربازار، طرفدار جمهوریت و حامی پشتونستان هستند. بسم‌الله با اینها تماس خواهد گرفت و رفقای آنها را خواهد شناخت و در مورد محل شب‌باش و نان، کمک و رهنمایی خواهد کرد. بسم‌الله در جریان صحبت‌ها معلومات خویش را در مورد آنها تکمیل و اینکه تا چه حد و چگونه میتوان با آنها کمک شود.

این مردم با پرچم در رابطه هستند، بر اساس معرفت لایق صاحب، قادرمل (از مقرر) با اینها می‌بیند. قادرمل در بخش پشتو اخبار خارجی آژانس باختر وظیفه دارد. این اشخاص تحت تأثیر شخصی لایق صاحب اند.

با بهاء‌الحق سابق وکیل شورا ملاقات صورت گیرد. نامبرده در شورا در مورد مسأله پشتونستان زیاد کمک نموده است. بسم‌الله به قادرمل رابطه تلفونی را حفظ و در مقرر با این مردم خواهد دید.

۱۲ جون ۱۹۷۵: قادرمل و ملا عبدالسلام با اجمل صاحب ملاقات نمودند. مولانا آمده است تا برای رفقای بسم‌الله خدمت نماید؛ اما پیش از آن خواستار صحبت با بسم‌الله در محضر پنج - شش نفر از معتمدین خویش است تا نزد آنها شک و شبه ایجاد نشود.

۶ جولای ۱۹۷۵: نورمحمد و پروفیسور عزیزالله آمدند. با خود نشریه محاذ جمهوری انقلابی مورخ ۱۷ می و ضمائم آن و دفاعیه جام ساقی را در ستره محکمه آورده بودند. نورمحمد می‌گوید که عزیزالله سائین آمدنی است. آنها در اصل در جمله کسانی (تریزین و ناصر) شامل اند که حکومت پاکستان غرض انفجارات فرستاده اند و در جمله آنها افسران پولیس پاکستان شامل اند. این افسران توسط آنها



دستگیر و اقبال از نزد آنها اعتراف گرفته که نه نفر بوده و طی بیست روز در داخل باید انفجارات را سازماندهی کنند؛ اما حکومت افغانستان و پولیس در مورد نیرنگ افراد دستگیر شده نمی‌دانند. با آنها دو رفیق دیگر نیز است.

۷ جولای: هیچ کس راضی شده نمی‌تواند. نورمحمد آمده بود و پرسید کجا باید بخوابم (می‌خواست که در اطاق من باشد). برایش گفتم که در پایین بخوابد، آنجا چپرکت‌ها است. چه باید کرد؟ همین قدر حوصله باقی مانده است. یا باید بنویسیم و بخوانیم، یا برای بودوباش آنها دفتر و اطاق خویش را در اختیار آنها قرار دهیم تا خوشحال شوند. تا اندازه‌ی تقصیر آنها نیز نیست. اما اگر خود را برای آنها حلال نیز کنیم، خوشحال نمی‌شوند؛ پس چرا بی‌مورد جای خود را تنگ سازیم.

۱۲ جولای: برادر بسم‌الله و اودرزاده اش رسیدند. بس آنها با چهار همراه شان به تاریخ ۶ جولای توسط موتزی با سمبول نظامی توقف داده شد. در آن دو میجر، یکی پنجابی و دیگری کاکر و دو ملیشه بود. آنها را پایین و در همین اتنا لاری ملیشه رسید و نسبت بند بودن سرک، آنها به مطلب پی برده و فیر نمودند. سربازان مجبور شدند دو میجر را بقتل برسانند. در نتیج فیر ملیشه ۶ سرباز نیز کشته شد و متباقی با دشواری نجات یافتند.

۲۵ جولای روز جمعه: نورمحمد، عبدالرحمن با رفقای شان آمدند. باچا، عاصی و صابر از چغه سرای رسیدند. گمبیرخان با پسران و برادرزاده‌های خویش آمد. همه جا پر شد، نه چپرکت ماند و نه بستره. نورمحمد و عبدالرحمن مدتی اینجا خواهند بود. خواهند خورد و نوشید و با وضع خود را آشنا خواهند ساخت و مطالباتی را مطرح خواهند کرد. آنها مطالب نوشته شده را انتقال خواهند داد.

برای تبلیغات کمپ بسم‌الله از ماشین گستنتر غصب شده استفاده می‌کردیم. توسط این ماشین، ماهانه و گاهی در هر دوماه جریده‌ی با عنوان صدای جوان را به زبان‌های پشتو، اردو و انگلیسی نشر و در پاکستان پخش می‌کردیم. مضامین آن را من و یا اجمل صاحب می‌نوشت. تمام ترجمه‌ها توسط من صورت می‌گرفت. بعضی مطالب جزئی کمپ جوانان را نیز چاپ می‌کردیم. این نشریه از کنترول و آگاهی دولت افغان و پاکستان خارج بود و ما تنها نظریات خاص خویش را نشر می‌کردیم.

۶ سپتمبر ۱۹۷۵: من، بسم‌الله، علی‌خان محسود و انور باچا در مورد ایجاد پشتون ستودنتس فیدریشن (انقلابی) بحث کردیم. هدف این بود تا چنان تنظیم مخفی را ایجاد کنیم که در آن دانش آموزان به تبلیغات پرداخته و به پخش نشرات و شبنامه‌ها اقدام و جوانان را به فعالیت انقلابی آماده سازند. بسم‌الله دردها، شکایات و گילה‌های خود را اظهار داشت که شماری آنها واقعی و عده دیگر بی‌بنیاد و ناشی از مشکلات عام جنبش و برخی دیگر نیز دروغ مطلق بود.

در مورد این نکته نیز بحث شد که افراسیاب و شماری دیگر با چنین جنبش انقلابی PSF مخالفت می‌کنند. وی فعالیت جاری را از طریق ولی‌خان و نسیم سازش امریکایی می‌پندارد؛ اگر چنین تنظیمی ایجاد شود با رهبری موجود در تصادم قرار می‌گیرد.

بسم‌الله از تبلیغ چنین برداشت کرد که ما سبوتاژ را چگونه مطرح سازیم؟ زیرا اکثریت بچه‌ها آن را مردود می‌دانند. بعداً به این دلیل قانع شد که ما تنها حقایقی را در مورد وقایع و حوادث و فشارهای که بر پشتون و بلوچ وارد می‌گردد؛ بیان می‌کنیم. این پروپاگند در چوکات خط عام سیاسی ما، در مورد هر موضوع صورت گرفته می‌تواند.

از طرف دیگر انور باچا می‌خواست که رهبری این گروه باید در اختیار ما باشد. وی تشویش از این داشت که مبدا رهبری به علی‌خان داده شود. ما بصورت عام در مورد جنبش صحبت کردیم، بعضی نکات واضح و شماری دیگر تاریک ماند و به همین خاطر از طرف شب با اجمل صاحب در باره صحبت را ادامه دادیم.

در مورد این پرسش بسم‌الله که برای پیشبرد تدریجی و موفقانه جنبش، چه ضمانتی وجود دارد که ضروریات آن مطابق نیاز اکمال گردد؛ اجمل گفت که اینگونه ضمانتی برای وی داده نشده و خودش نیز نمی‌تواند چنین تضمین بدهد.

۲۸ سپتمبر: چند روز قبل ده رفیق بسم‌الله آمده بودند و آنها از وی آزرده و سلسله شکایاتی را مطرح ساختند از جمله:

۱. اینکه وی دیکتاتور است و با کسی مشوره نمی‌کند و در هر مورد خود تصمیم می‌گیرد.

۲. تخصیص پولی کمپ برای غذا و سایر ضروریات را خودش مصرف می‌کند و کسی نمی‌تواند در مورد سوال نماید.
۳. ما کمیته ۶ نفره را ایجاد کرده بودیم که از جمله صوفی شیر و عبدالوهاب در زندان و متباقی چهار نفر خان میر، عزیزالله، شکور و بسم‌الله موجود اند اما با آنها مشوره نمی‌شود.
۴. تمام مسایل را بسم‌الله به تنهایی انجام داده، نمی‌گذارد که ما با افراد سیاسی بلوچ، پشتون زلمی و سایر اشخاص سیاسی رابطه برقرار و مذاکره کنیم. او خودخواه است و می‌گوید باچاخان شخص اوتویپایی (خیالی)، ولی خان اجنت خان‌ها و اجمل تنها یک شاعر است و تنها خودم کمونیست هستم و روابط بین‌الاقوامی دارم. هرگاه تمام راه‌ها مسدود هم شود، راهی را که من برگزیده ام امکان بستن آن نیست.
۵. علت عدم همکاری نیپ با ما در بلوچستان، بسم‌الله است، زیرا آنها موصوف را خوب نمی‌بینند به دلیل اینکه، آنها را تخریب می‌کند.
۶. با بزرگانی که به کمپ (آسو مرغه) می‌آیند، برخورد نامناسب می‌نماید و ما را در بین مردم تضعیف می‌سازد.
۷. زمانی که ما اهدافی مهمی را برای انجام عملیات تخریبی در ضلع پشتون برای جوانان تثبیت می‌کنیم، وی برخلاف آن، مناطق دیگری را در ضلع خویش برای عملیات انتخاب می‌کند تا بدینوسیله برای خویش لیدرشپ را ایجاد نماید.

شماری مطالب دیگری را نیز گفتند. حقیقت موضوع زمانی آشکار خواهد شد که بسم‌الله بیاید و روبرو مطالب مطرح گردد. اما یک نکته ثابت است که :

۱. بسم‌الله با وجود رفت و آمد زیات به حیث رهبر در باره بسیاری مطالب ما را در تاریکی نگه داشته است.
۲. برداشت بسم‌الله چنین است که همه رفقا در حمایت وی اند و تنظیم قوی را در اختیار دارد و مدعی تنظیم کمونیست است که این ادعا کاملاً غلط است.
۳. با استفاده سوء از حوصله و اجازه ما اینجا از ملاقات با رفقای پرچم، برای خویش بهره برداری نموده است.
۴. تا حال دروغ‌های زیادی را برای ما گفته و برخورد نادرست داشته است. برخورد دوگانه دارد. همه چیز بنام رفقا برایش داده شده و صحبت نیز بر همان اساس صورت گرفته است.

اینها نورمحمد را در همه مطالب شریک بسم‌الله می‌دانند و از جمله در حیف و میل کمک‌های که صورت می‌گیرد.

ممکن رفقای آزرده نیز در بعضی موارد مقصر باشند، اما آنچه گفتند بی‌اساس هم نیست. یک علت آن نیز مشکلات عام جنبش است که همه رفقا افسرده، آزرده اند و بهانه می‌پالند.

امشب هر ده رفیق به شمول من، تورلالی و شاه جهان مهمان داکتر پکتیال بودیم. تلاش کردیم که بین آنها تفاهم و توافق صورت گیرد که نتیجه نداد و نمی‌خواهند یکجا زندگی نمایند. به این نتیجه رسیدیم که باید آنها به کمپ زلمی پشتون در جلال‌آباد اعزام شوند.

۱۹ اکتوبر: بر مبنای اختلافات در کمپ بسم‌الله، اصولنامه وضع شد و مسئولیت و مکلفیت هرکس معین شد.

۴ مارچ ۱۹۷۷: بسم‌الله، نورمحمد اچکزی را فرستاده تا رفقای آزرده خاطر خود را ببیند. چنین معلوم می‌شود که انگیزه اصلی سلاح است و نورمحمد و بسم‌الله اختیاردار آن اند و در این مورد شریک نمی‌پذیرند. پس توقع سازش از جانب نورمحمد محال است.

این گروه مطابق توان خود فعالیت‌های تخریبی و سبوتاژ را در مناطق خویش انجام داده اند. اما ادعای نورمحمد در مورد انفجار دادن و پداهاس لاهور که خسارات و تلفاتی زیاد داشت، درست نیست و بعداً معلوم شد که آن انفجار توسط رفقای مخفی پنجاب صورت گرفته بود.

رفقای آزرده خاطر کمپ دیگان بسم‌الله تقریباً دو سال در کمپ جلال‌آباد باقی ماندند و بعد از تفاهم حاصله بین حکومت افغانستان و پاکستان و تغییر فضای سیاسی پاکستان و اعلان عفو عمومی، پشتون زلمی از همه اولتر و کمپ اسو مرغی دیگان از همه آخر برگشتند. ما فیصله کردیم که قبل از رفتن آنها، باید تمام آنها متحد و سپس برگردند و در مورد موفق نیز شدیم.

زمستان سال ۱۹۸۷ و ماه جنوری بود، فیصله شد که من باید همین رفقای آزرده را تا کمپ همراهی کنم و بعد از جابجایی اموال کمپ آنها را با اتفاق هم به کندهار

بیاورم.

ما ذریعه سه، چهار جیب که در بعضی جاها نسبت بر فیاری آن را تیله می‌کردیم به کمپ رسیدیم. دوسه روز سپری نشده بود که بسم‌الله از طرف شب ذریعه دو شتر مربوط میراخان، تمام سلاح مشترک کمپ را که بخش زیاد آن ۳۰۳ بور رافایل، تفنگچه، مواد منفجره و شاید هم مارتر، میز ایبل و غیره بود، طور مخفی بار و انتقال می‌داد. رفقا مرا از خواب بیدار و به چشم سر شاهد آن صحنه بودم. من نگذاشتم که رفقای آزرده به جنگ متصل و خونریزی صورت گیرد. مطلب را به تفصیل برای اجمل ختک نوشتم. همه تاریخ پشتون‌ها از نظرم گذشت؛ جنگ را با اتفاق هم می‌کنند، خون شان مشترک می‌ریزد، اما در اثنای غنیمت، میدان را می‌بازند. مدیر عبدالجلیل سرتور نیز هم شاهد این ماجرا بود.

### جبهه بلوچ‌ها

بلوچ‌ها به کوه بالا شده بودند. زد و خورد ادامه داشت. در اوایل ۱۹۷۴ حکومت افغانستان تربیت نظامی جوانان بلوچ را آغاز کرده بود. اجمل ختک مسئول عمومی جبهات بود. بلوچ‌ها از طرف خویش میراکرم بلوچ از خانواده گل خان نصیر و میرلونگ خان را فرستاده بود. وی نماینده عطاالله مینگل و غوث بخش بزنجو و جبهات مربوط آنها بود که با اجمل ختک کمک می‌کرد. اما فشار زیاد جنگ بر قبایل مری تحت تأثیر خیربخش مری بود و قبایل زیادی نسبت بمبارد شدید به افغانستان مهاجر شده بودند.

اولین گروه مری‌ها شامل ۸۰۰ تن بود و به زودی تعداد شان به ۳۰۰۰ نفر رسید. (در آخر این رقم به هشت هزار بلند رفت) آنها نزدیک شهر کندهار در کمپ کوکران و کمپ دیگری در نزدیک قلات مرکز ولایت زابل جابجا شدند. کمپ قلات تقریباً بعد از یک سال به هلمند کوچید.

مسئول کمپ کوکران یعقوب‌خان بجرانی بود که با بهرام خان مری (بجرانی) که مخالف خیربخش بود نیز ارتباط داشت. خزان سال ۱۹۷۴ و یا شروع سال ۱۹۷۵ بود.

میراکرم بلوچ، بر علاوه مهاجرین و جنگجویان مری، نماینده سایر بلوچ‌ها نیز بود. بعداً حکیم لهری با او پیوست و مسئولیت بعضی بخش‌های کمپ را عهده دار شد.

موصوف شخص جنجالی بود و زیاد می‌نوشتید. روابط آنها در خارج از زندان با رهبران نیپ از جمله احمد نواز بگتی و عبدالواحد کرد بود.

پشتون زلمی تابع یک ساختار بودند؛ اما بلوچ‌ها با وجود که بنحوی تابع نیپ بودند؛ اما نسبت ساختار خاص قبایلی خود خصوصیت جداگانه داشتند.

مری‌ها نیز با دیگر بلوچ‌ها تفاوت‌های داشتند؛ موجودیت عناصری چپی با تمایلات فکری ترسکی، وضع را بیشتر پیچیده ساخته بود. آنها نه تنها عملاً جنگ را رهبری می‌کردند بلکه ارتباطات خارجی نیز در اختیار آنها بود. اسد رحمان، راشد رحمان، محمد علی تالپور، نجم سیتهی، احمد رشید و شماری دیگری از جمله فعالین آن بودند. اسد رحمان، برادرش راشد رحمان، محمد بها و محمد علی با مری‌ها در افغانستان بودند.

در آغاز محمد بها<sup>۱۰</sup> که در کابل بنام مراد بلوچ شهرت داشت به نمایندگی آنها به افغانستان فرستاده شد. بعداً با آمدن میرهزارخان رحمکانی (بجارانی) که از دوران مارشال ایوب‌خان تا بوتو قوماندان ورزیده مقاومت بود؛ وضع تا اندازه تغییر کرد. اما موصوف به غیر از بلوچی، هیچ زبانی دیگری را نمی‌دانست و بی‌سواد بود، لذا امور وی نیز در اختیار چپی‌ها بود.

جنگ اصلی گوریلابی توسط بلوچ‌ها پیش‌برده می‌شد و تقاضاها و مطالبات آنها نیز زیاد بود و افغانستان توانایی آن را نداشت که با دست باز جنگ را پیش ببرد. حکومت سردار محمد داود در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود؛ زیرا این جنگ نه به مشوره او بلکه در مقابل عمل فاشیستی بوتو و ماجراجویی رهبری نیپ آغاز گردیده بود. داودخان بر اساس تعهدات قبلی و تفکر و آرمان‌های ملی مجبور بود از آن حمایه نماید.

مسافرت اواخر سال ۱۹۷۳ و ماه می - جون ۱۹۷۴ اولی‌خان به کابل اورا مطمئن ساخته بود که بر خلاف بوتو جنبش واقعی در جریان است و اردوی پاکستان بعد از تجزیه آن ناتوان و فاقد مورال است و نمی‌تواند در مقابل نیروی مشترک پشتون‌ها و بلوچ‌ها مقاومت نماید. اما واقعیت چنین نبود.

تا جای که به خاطر م است، بعد از میراکرم، با مهاجرین و جنگجویان بلوچ، محمد بها یعنی مراد بلوچ و میرهزار خان آمده بودند.

برای میراکرم، در میکروریون آپارتمان کوچکی داده شده بود. زمانی که مراد آمد و بزودی فامیلش با او یکجا شد، آپارتمانی را به کرایه گرفت. خانواده میر هزار در کمپ قلات بود و برای وی آپارتمان دو اتاقه داده شده بود.

بزودی شمار گوریلاها و قوماندانان مهاجر بلوچ زیاد شد و با گذشت زمان و کمک‌های عملی حکومت افغان، سرعت بیشتری گرفت.

از یک طرف جبهه پشتون‌ها و زلمی پشتون بود و در طرف دیگر جبهه بلوچستان که سازماندهی و تنظیم هر دو کار سهلی نبود. من به حیث مسئول دفتر جبهه انقلابی جمهوری با هر دو بخش ارتباط داشتم و بر علاوه اجمل صاحب، روابط بلوچ‌ها و مسایل روزمره آنها را نیز من تنظیم می‌کردم.

در هبری چپ مسلط بر جبهه مری، برای من موقع نمی‌داد که در مسایل آنها مداخله نمایم و آنها مستقیماً مطالب را با اجمل صاحب مطرح می‌ساختند. اما مشکلات و معضلات سایر گوریلاها و قوماندانان بلوچ به جز از وساطت من امکان حل نداشت. اما این به معنی آن نبود که من نماینده و مسئول رسمی آنها بودم؛ بلکه عملاً مسایل آنها بار دوش من شده بود و من مجبور بودم که با در نظر داشت وحدت بلوچ - پشتون به اندازه توان خویش از آنها وکالت نموده و روابط خوب را حفظ نمایم.

در اینجا بعضی مطالب را درباره مشکلات، معضله‌ها و اشخاص بررسی می‌کنم که ما در جبهه داغ بلوچستان با آن مواجه می‌شدیم. نوشته‌های من حاوی همه مطالب نیست؛ زیرا راپورها، گذارشات، اطلاعات و ارتباطات فعال را اجمل صاحب در بخش خویش می‌نوشت. آنچه را من نوشته‌ام و یا بخاطر من مانده است؛ آن را نقل می‌کنم و این مکلفیت تاریخی من است و می‌خواهم آن را ادا نمایم.

در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۴ با آمدن مهاجرین بلوچ، ما در باره جابجایی، خرچ و خوراک، مسایل آموزش، اسلحه و امنیت آنها مصروف بودیم. برای این کار اجمل صاحب به قندهار رفت و با مقامات مربوط به فیصله‌های رسید.

۱۰ می ۱۹۷۵: منظور بلوچ به کابل آمد. میراکرم خان و مراد از ملاقات با او ابا ورزیدند. ما نیز در مورد اطلاع نداریم، لذا با احتیاط در مورد برخورد می‌کنیم.

۱۷ می ۱۹۷۵: گل محمد هوت از هندوستان رسید. موصوف سفیر سیار بلوچها است.

۲۱ می ۱۹۷۵: اجمل صاحب کندهار رفت تا با مهر الله مینگل برادر عطاالله مینگل و شماری دیگر قوماندانان و مشران بلوچ که آمده اند ملاقات و آنها را با خود بیاورد.

منظور بلوچ با ما می‌زیست و زمانی که مراد بلوچ آمد؛ وی را شناخت که این شخص همان محمد بها بها ماوویست است که با شبکه‌های بین‌المللی رابطه دارد. از آنجای که ماویسم به حیث جریان مخالف تجزیه پاکستان، ضد شوروی، ضد هند، ضد پشتون و ضد افغانستان محسوب می‌شد؛ در مورد نزد ما نیز تشویش ایجاد شد که موصوف چرا و برای کدام منظور به افغانستان آمده است؟

۷ جون ۱۹۷۵: توقعات منظور بلوچ زیاد است، اما مایوس شده است و شکایات زیاد دارد. باوجود که شکایات او بجاست، اما ما در مورد اقدامی کرده نمی‌توانیم. زیرا ما نمی‌توانیم از مجرای دیگری جز رهبری بلوچ کمک نماییم در غیر آن رهبری بلوچ آزرده و داودخان نیز مشکوک می‌شود. موصوف می‌گوید:

۱. از طرف عبدالواحد کرد برای کشتن خیرجان تلاش‌های صورت گرفته است.
۲. برای ما یک مرمی نرسیده و هدفمند از آن محروم شده ایم.
۳. از هر هشت نفر آموزش دیده سازمان محصلین بلوچ (بلوچ ستودنتس اورگانیزیشن BSO)، شش نفر غیر فعال است، برای اینکه اسلحه موجود نیست و رهبری بیرونی سعی می‌کند تا ما را تجرید نماید. برای رهبران زندانی، تنها واحد کرد و دیگران مهم است.
۴. برای کشتن سائین عزیزالله و عبدالخالق تلاش‌های شده است. چنانچه شخصی که واحد کرد برای کشتن آنها بم داده بود، خود نزد آنها آمده و جریان را گذارش داده است.

تبصره: چنین معلوم می‌شود که جنبش بلوچ خراب و مضحمل می‌شود زیرا سلاحی که بنام بلوچها فرستاده شده بود، طور مطلوب تقسیم نشده است و آگاهانه برای BSO یا جوانان مترقی داده نشده و تنها برای قوماندانان بلوچ و آنها بر اساس



وابستگی قبیلوی توزیع شده است. همچنان دشمنان زیادی در آن نفوذ و در جایی مهمی چون افغانستان وظیفه حساس برای مراد بلوچ (محمد بها بها) داده شده است.

۷ جون ۱۹۷۵: خیرجان بلوچ، مهرالله مینگل و برادرش ضیاءالله مینگل، میرگوهر خان زرکزی و مراد بزنجو و دیگران آمدند و آنها را در پغمان به کلوب عسکری بردند. مهرالله مینگل و دیگران نیز در پغمان جابجا شده اند.

۹ جون ۱۹۷۵: با خیرجان و منظور فیصله شد که آنها در آپارتمان ۵ بلاک ۵۳ جابجا می‌شوند و اسلحه جمع شده در شوراک را به جبهه منتقل و سپس جوانان را برای آموزش و انتقال سلاح دیگر می‌فرستند. رفقای متباقی آنها که در هوتل بامیان در کندهار موجود هستند، فردا به کابل می‌رسند.

میرگوهر زرکزی و مهرالله مینگل خواستار آپارتمان جداگانه در میکروریون هستند. دو خانه برای آنها تخلیه و بعد از تهیه سامان خانه به آنجا منتقل خواهند شد.

۱۰ جون ۱۹۷۵: خیرجان، منظور و اسلم گچکی از کندهار رسیدند. این گروه رفقای مترقی هستند. محمدخان مینگل رهبر BSO در بلوچستان نیز با آنها بود. به تاریخ ۱۱ جون برای این رفقا ده دست لباس از بازار خریدیم و نسبت کمی پول، هشت جوره کمبود شد.

منظور و خیرجان برایم گفت که مراد خان بزنجو شخص مترقی است و باوجود که زمیندار کلان است؛ برخلاف سایر سرداران و نوابان با دهقانان خویش برخورد عاطفی داشته و به همین خاطر تمام دهقانان با او مساعدت می‌کنند. به همین علت سران نیپ با آنها در مخالفت قرار دارند. منظور از متصدی امور غوث بزنجو و خسر پسرش است.

مراد بزنجو آزاده است. زیرا حین آمدن، سائین عزیزالله برایش گفته بود که اجمل ختک از ما است و حال می‌گوید که برداشت من غلط ثابت شد. زیرا در اینجا با سرداران (میرگوهرخان و مهرالله) برخورد جداگانه صورت می‌گیرد. با این برخورد همه رفقای من که زحمتکشان اند مایوس و من نزد آنها بی اعتبار شدم.

تا اندازه او حق بجانب است، اما ما از کجا می‌دانستیم که او از جمله خودی‌ها است و به همین خاطر همانند سایرین با او برخورد صورت می‌گرفت. ما ولی نبودیم که

وی را می‌شناختیم.

علاوه بر آن، شکاری شخص مطلوب و اسلم گجکی قوماندان جبهه ما است و در منطقه مری، وزیرخان نیز با آنها مربوط است. مراد در منطقه بزنجو پایگاه قوی را ایجاد کرده می‌تواند. فیصله شد که محمدخان مینگل رهبر صوبایی BSO جبهه جدید را می‌گشاید.

۱۲ جون ۱۹۷۵: خیرجان و مراد بزنجو با رفقا ببرک کارمل و استاد میراکبر خیر ملاقات نمودند.

مراد بزنجو کیست، با کدام سطح با رفقا صحبت کرده می‌تواند؟ با وی چگونه برخورد صورت گیرد؟

همه این سوال‌هایی جواب مانده است. مادر مورد موصوف هیچ نمی‌دانیم. برخورد دوگانه دارد. برای سرداران یک چیزی و برای خیرجان چیزی دیگری می‌گوید. چه باید کرد. باوجود نزاکت‌ها و احتیاط‌ها، خیرجان به عوض منظور، خلاف فیصله‌های قبلی خواستار خوشحال ساختن مراد است که سبب افشا شدن خودش و ما می‌شود. به همین علت من از نشستن و صحبت کردن با وی خودداری کردم.

۱۳ جون: اجمل ختک برای رفع مشکلات بلوچ‌ها از راه هوا به کندهار رفت. من داکتر حبیب‌الله حبیبی غرض میله به قرغه و پغمان رفتیم.

۱۴ جون ۱۹۷۵: ضیاء مینگل برادر کوچک عطاءالله مینگل رونده لندن است. پاسپورت و تکت آماده گردید و مبلغ پنجاه پوند را به امضای خویش از وزارت سرحدات برایش گرفتم. در اثنای امضاء احساس گناه می‌کردم. ضیاء تقاضای ۲۰۰ پوند و سه دست دریشی نموده بود و با ۵۰۰۰ افغانی سه دست دریشی نا ممکن است. دو دست دریشی، بوت، پیراهن، نکتایی و جراب از بازار برایش خریده شد.

۱۷ جون ۱۹۷۵: خیرجان می‌خواهد که با وی و مراد بزنجو در باره بلوچستان، جنگ، ستراتیژی و تکنیک‌های آن مذاکره نماییم. من برایش گفتم که شما نخست بین خود به تفاهم برسید و بعداً صحبت خواهیم کرد. برای اینکه تا حال نمی‌دانیم که مراد بزنجو بازی دوگانه می‌کند یا چطور؟ زیاد مورد اعتماد نیست و ما نمی‌خواهیم افشا شویم.

۱۹ جون ۱۹۷۵: خیرجان از زبان مراد بزنجو روایت کرد که :

۱. مهرالله، گوهرخان و میراکرم برای رهبران خویش می‌نویسند که اجمل کمونست است و با رفقای خویش از جمله خیرخان و دیگران برخورد متفاوت دارد و در صدد رشد آنها است. (خوی بد را بهانه بسیار)
۲. رفقای مراد بزنجو و گروپ‌های مهرالله بعداً اعزام شوند. برای خوشنود ساختن آنها باید با آنها کمک و لباس برای شان تهیه شود.
۳. برای ما مارتز دوانچ، مواد پلاستیکی و برای ۱۹ تن چیلی و برای پنج تن لباس بکار است.

چه باید کرد؛ از خود و بیگانه با پول خوشحال می‌شوند؛ اما اینقدر پول را از کجا کرد؛ ما اصراف نکرده و گذاره می‌کنیم. برآورده کردن مطالبات آنها دشوار است.

۲۰ جون ۱۹۷۵، برداشت من: چنین معلوم می‌شود که رهبری بلوچ خارج زندان بی‌ایمان، سردار پرست، دروغگو و وسیله در دست دیگران اند زیرا:

۱. مراد مری، مری نه بلکه بلوچ است و ماوویست را برای نمایندگی در افغانستان فرستاده است.
۲. خیرجان بلوچ زمانی که در گروپ شهزاده عبدالکریم فرزند آغا سلیمان بود؛ میگفت که سلاح تان را به سلیمان تسلیم کنید و خیرجان شان به آن ضرورت ندارند.
۳. در مورد خیرجان و رفقای آن در BSO که بگانه نیروی سیاسی با شعور بلوچستان است مشکلات خلق می‌کند و آنها را اجنت‌های مهاجر خطاب کرده نه تنها از دادن سلاح خودداری بلکه خرج و خوراک نیز نداده است.
۴. از طریق میرسفرخان تلاش کرده تا خیرجان را بقتل برساند.
۵. بدون آگاهی افغانستان، افراد خویش را برای اخذ کمک پولی و سلاح به خارج فرستاده است.
۶. اسلحه را که افغانستان برایش داده به هدف نرسانده و برعلاوه آن را به گروپ‌های خویش نیز نداده و چنین وانمود می‌کند که افغانستان با بلوچ‌ها کمک نمی‌کند.
۷. سرداران یعنی مهرالله و میرگوهرخان در اینجا (افغانستان) می‌خواهند همانند سردارها زندگی کنند و مطالبات بزرگی را مطرح و تلاش دارند که افغانستان را آزرده و با آزردگی دوباره مراجعت کنند و سپس همانند حکیم لهری چنین تبلیغات کنند که افغانستان با بلوچ‌ها کمک نمی‌کند.

۸. افغانستان باوجود کمک همه جانبه با پشتون‌ها، پشتون‌ها، بلوچ‌ها را به نظر خوب نمی‌بینند و سخنان عبدالصمد خان کاکا را تکرار می‌کنند و همه تلاش‌های سیاسی ما را برای برای اتحاد بلوچ - پشتون نفی می‌کنند.
۹. رئیس جمهور داودخان را در موقفی قرار می‌دهند که عبدالصمدخان اچکزی مطرح نموده و آن را از موضع نیپ دور سازد.
۱۰. محصلین بلوچ که بعد از آموزش با سلاح برگشته بودند، خلع سلاح شده و اسلحه آنها برای مراد بخش مری و آغا سلیمان فرستاده است.
۱۱. از جمله آموزش دیدگان مربوط BSO شش تن را خلع سلاح و آنها را مایوس ساختند.
۱۲. میرسفرخان اسلحه و پول انتقال آن را نیز با خود برد، اما اسلحه در شورواک ماند و پول انتقال آن را حیف و میل کرد. نتیجه گیری از این گونه اقدامات دشوار نیست.

۲۰ جون ۱۹۷۵: امروز منظور بلوچ آمد و گفت که ما بیشتر از این با سرداران خویش گذاره کرده نمی‌توانیم. از این تشویش داریم که امکانات افغانستان نیز بر روی ما مسدود شود.

من برایش گفتم که مشکلات ما این است که ما از نیپ نمایندگی می‌کنیم. حکومت افغانستان تنها نیپ و رهبری بلوچ‌ها یعنی خیربخش، عطالله مینگل و غوث بخش بزنجو را به رسمیت می‌شناسد. از طرف دیگر در مقابل رفقای خویش نیز تعهداتی داریم و تحت هیچ شرایط داودخان را آزوده ساخته نمی‌توانیم و موصوف نیز بگونه دیگری عمل نمی‌کند و سیاست مترقی ما نیز خلاف آن اجازه نمی‌دهد. ما در سه کشتی نشسته ایم، کشتی اساسی، اصلی رفقای ما است و متیقین هستیم که راه انقلابیون حقیقی بلوچستان را کسی نمی‌تواند مسدود سازد. اگر احياناً چنین حالتی پیش آمد بعداً در مورد خواهیم اندیشید و راه دیگری را جستجو خواهیم کرد. حال باید گذاره کرد و مشکلات را شناخت.

۲۱ جون: محمد بخش با ۱۵ تن در منطقه خاران فعالیت‌های گوریلابی انجام می‌دهد. تعداد افرادش مربوط به سلاح است و پول برای مصارف ندارد. قمردین با بیست تن در منطقه بزنجو، جهان وان فعال است و وی نیز از لحاظ خرچ و خوراک در مضیقه قرار دارد. اسلم کجگی همیشه بیست نفر دارد و می‌تواند شمار آن را به هفتاد تن برساند. موصوف در مکران و جهاوالان سفلی فعالیت دارد.

با محمودخان ده تن است و تا حال گروپ را تشکیل نداده و برای جابجایی آن تلاش نکرده است. وی در ساحه سیند - بلوچستان جهاوالان علیا یعنی کرخ و زهری فعال و ما را مطلع خواهد ساخت. وزیرخان مری با تعدادی زیادی در منطقه مری مصروف است. وی مخالف شیرمحمد مری است و بر وی اتهام می‌بندد که مرمی‌ها را بفروش می‌رساند. انگیزه این اتهام ناشی از ارتباط موصوف با خیرجان و مخالفتش با سرداران است.

۲۳ جون ۱۹۷۵: زمینه برای خیرجان و رفقاییش مساعد و از آپارتمان پنجم بلاک ۵۳ به آپارتمان دهم بلاک ۲۶ منتقل می‌شوند.

سرانجام حکومت موافقه کرد تا برای سفر خرچ و بارگیری پول تادیه نماید. قبل از آن سفرخان یک بار پول را اخذ اما حیف و میل شد.

محاسبه:

مادر این خانه بیست نفر نانخور هستیم و گاهی تعداد ما به چهل تن می‌رسد. با یک کیلو گوشت گذاره می‌کنیم و گاهی مطابق تعداد نفر آب در دیگ علاوه می‌کنیم. خیرجان روزانه برای بیست نفر چهار کیلو گوشت تقاضا دارد و ترکیاری و سبزی را خوش ندارد. جالب است که بلوچ‌ها از دوران وحشت بیرون نشده اند. اما این جا که می‌آیند، مستی می‌کنند. کسی با دوستی و کسی هم به بدمعاشی دلخواه خویش را به دست می‌آورند. خیرجان به قیمت پنج هزار افغانی برای خود تفنگ چرهبی روسی خریده است.

۲۵ جون ۱۹۷۵: مراد بزنجو با مراد بلوچ و میرگوهرخان عصر روز آمدند و برای من گفت که اجمل صاحب در محضر گوهرخان و مه‌الله گفته است که کمونیست‌ها همه اجنت اند. وی گفت که در موجودیت گوهرخان بیان چنین مطالب مطلوب نیست. برای اینکه در هر حالت آنها بر اجمل اعتماد نمی‌کنند و در غیاب وی مطالبی را می‌گویند که من از گفتن آن عاجزم.

این چه معامله است که ما از آن سر در نمی‌آوریم. مراد را ما نمی‌شناسیم. بلوچ‌ها مردم عجیبی هستند، تفریق خود و بیگانه در بین شان دشوار است. هرگاه گروه گوهرخان بر علیه اجمل صاحب چنین زهر افشانی می‌کنند، در مقابل وی نمی‌تواند

نیز افترا آتی را مطرح سازد. بر علاوه مراد چرا در این مورد بسیار دلچسپی دارد؟ ما چرا در چنین موقع حساس بین بلوچ‌ها فرق نماییم.

۲۶ جون ۱۹۷۵: مراد بزنجو می‌گوید نباید با مهرالله، گوهرخان و مراد مری (بهابها) مطالب سیاسی را مطرح ساخت و نیاز و راز کرد. زیرا آنها از آن بهره برداری غلط می‌نمایند و بیشتر مشکوک می‌شوند. از جمله روز قبل سخنانی در رابطه با سندی‌ها و رابطه بین‌المللی جاوید (حکیم لهری) نباید با آنها مطرح می‌شد. مراد آزرده خاطر است و می‌گوید که اجمل صاحب برای خوشنودی چنین اشخاص بر گلوی رفقای خویش کارد می‌گذارد.

۲۸ جون: من برای سامان آلات منزل و مصارف میرگوهرخان، پنج هزار افغانی مصرف نمودم.

اول جولای ۱۹۷۵:

۱. منظور بلوچ از پنج - شش روز به اینطرف نان نه خورده است. پول نداشت. وضع دوستان که چنین باشد، از بیگانگان چرا باید گلیله کرد؟ ضرور بود تا برای ما میگفت. زیرا ما از یک طرف زیاد مصروف هستیم و از طرف دیگر چنان فکر می‌کردیم که از جمله چهارده هزار افغانی که برای مهرالله، گوهرخان و مهرالله داده شده بود، برای موصوف نیز پول رسیده است. اما دیروز در تلفون برای من گفت که برایش هیچ مبلغی داده نشده است. شام روز با اجمل صاحب به منزلش رفتیم تا با وی صحبت و برایش پول بدهیم.
۲. تورلالی از وزارت سرحدات ۲۵ هزار افغانی اخذ و آن را برای مصارف خانه و شماری تادیه نمودیم.

یادداشت: رهبران بلوچ و سایرین ناراض اند و خواستار پول بیشتر. ما از خود بودیجه نداریم و حکومت افغانستان حاضر به تادیه بیشتر نیست. هردو راضی نیستند تا رابطه مستقیم بین خویش برقرار نمایند تا ما مورد الزام قرار نگیریم. ما تنها در بین رابط هستیم و گلیله آنها نیز از ما است. هرگاه آزرده بروند، همه زحمات ما برای اتحاد بلوچ - پشتون صدمه خواهد دید و مسئولیت آن نیز متوجه ما خواهد شد.

۵ جولای ۱۹۷۵: به گفته اجمل صاحب، رهبران خواستار برگشت عاجل مراد

بخش مر (محمد بها بها) اند. خوب شد که از این در دسر نجات یابیم. این نتیجه نامه ما برای ولی خان (باز) است که در مورد وی نوشته بودیم.

برای مهرالله، گوهرخان، میراکرم، مراد بزنجو و دیگران ۵۴ هزار افغانی ضرورت است که از جمله ۲۵ هزار را حکومت تادیه می‌کند و متباقی را ما باید تدارک نماییم (ممکن از جانب ولی خان هدایت رسیده باشد تا به هر وسیله آنها را خوشحال نگه داریم)

در مورد منظور بلوچ برایم گفت که می‌خواهد نزد قادربخش نظامانی به لندن برود. در مورد ما آگاهی نداشتیم. جمال به ملاحظه نامه نظامانی این مطلب را گفته است.

بلوچ‌ها مردم عجیبی هستند و اعتبار بر آنها دشوار است. هر قدر صمیمی و رفیق هم شوند؛ باز هم نمی‌توان بر یکدیگر اعتماد کرد. این تجربه گران بها است. تا زمانی که مولانا (نازش) هدایتی خاصی ندهد، در مورد همه باید محتاط بود.

۸ جولای ۱۹۷۵: گل محمد هوتی پس از دوره شرقمیان و خلیج از بیروت مراجعت کرده است. موصوف گفت که به تاریخ پنجم می از کراچی رفته بودم. در ممالک عربی بر علیه پاکستان پروپاگند وجود ندارد، ضرور است تا در آنجا مطالب و مسائل ما توضیح گردد. منظور برای قادربخش نظامانی نوشته که در صدد رفتن به لندن است و در مورد اشخاصی که به کابل آمده است، معلومات داده است.

۱۰ جولای ۱۹۷۵: مراد بخش مری (محمد بهابها) گفته که صوفی، بسم الله کاکر، منظور، عبدالحق علومی یا اجمل همه به این نظر اند که مراد در اصل محمد بهابها است و باید وی را تحت نظر داشت. این سخنان وی به روایت منظور است که کسی برایش گفته است. عجیب است که وی محمد بهابها و یا کسی دیگری است. منظور، بی جا در کارهای ما مداخله و افشاگری می‌کند. ۲۰ جولای از طرف مولانا تایید شد که خیبرجان و منظور خودی هستند.

۲۴ جولای خیبرجان شان آمدند و گفتند که پول خلاص شده و تقاضای بیشتر کردند. جالب است در این ماه برای مصارف آنها ۱۲ هزار افغانی داده بودیم، در حالی که فیصله در مورد ده هزار بود. حکومت افغانستان به حساب برای ما پول تادیه می‌کند.

نازش (مولانا) برایم نوشته است که مراد بزنجو و منظور گجکی از خود هستند و باید مانند رفقا با آنها برخورد شود. به تاسی از این نامه، هردو را خواسته و این نکات را یادآوری کردیم: شما رفقای ما هستید، تا حال آنچه اشتباه و احتیاط شده، همه ناشی از اصول و اقتضای دسپلین بوده است. حال باید به حیث رفقا در مورد مباحثات، انتقاد و انتقاد از خود صحبت نماییم:

۱. مسئولیت این جنگ سرانجام بدوش ما است و هیچ خان، نواب و سردار آن را پیشبرده نمی‌تواند.
۲. باید تنظیمی ایجاد و بر اصول نظری استحکام یابد.
۳. اتحاد ضرورت مبرم است. به هیچ‌وجه نباید جبهه متحد و اتحاد پشتون و بلوچ ضربه ببیند.
۴. بعد از این من آجندا را آماده و بر روی آن بحث خواهیم کرد.

خیرجان مطلبی عجیبی را بیان کرد: یک و نیم ماه قبل از امروز (۲۹ جولای) به تاریخ ۱۳ جون ۱۹۷۵ زمانی که با همراهی اجمل صاحب برای حل معامله بلوچ‌ها، گوهرخان و مهرالله مینگل به قندهار رفتیم، در همان روز یک کارمند سفارت چین که به پشتو بطور سلیس صحبت میکرد ذریعه موثر سفارت با نمبرلیت دیپلماتیک به قندهار رفته بود و از درپور آنها پرسیده بود که با شما کی‌ها آمده اند؟ قوماندانان بلوچ اند؟ اسمای آنها چیست و برای چه آمده اند؟ حکومت با آنها چگونه برخورد و چه مقدار پول و سلاح می‌دهد؟

راننده برایش گفته بود که سوال‌های را که تو مطرح میسازی همانند این که پاکستانی باشی و یا هم اجنت آن. بعداً این شخص به هتل قندهار رفته و از منیجر هتل شهرت مهمانان را مطالبه کرده بود که در اثر مداخله درپور و آگاه ساختن منیجر از باریکی موضوع، لیست از نزد موصوف به زور اخذ و از هتل رانده شده بود. مطلب از جانب گوهرخان زرکزی نیز تایید شد. و علاوه کرد که از من نیز در مورد این که چه مقدار پول از طرف افغانستان تادیه می‌شود سوال کرد. دیده درایی این شخص و ساده انگاری گوهرخان جالب است که تا حال این مطلب را برای کسی نگفته است.

۳۱ جولای: برای بلوچ‌ها ۵۴ هزار افغانی را تدارک کردیم؛ از جمله ۲۵ هزار، ۵ هزار برای کرایه منزل از وزارت سرحدات و ۵ هزار کلدان یعنی ۲۵ هزار



افغانی از بودیجه مخصوص. سند ۲۵ هزار را گوهرخان و از پنج هزار را من امضا کردم که در اصل ۴ هزار بود و خزانه دار سهواً ۵ هزار نوشت و چون دوباره اصلاح ساختن و قلم خور ساختن آن در آینده سبب خلق اشتباه می‌شد، معین صاحب همان ۵ هزار را داد که هزار افغانی را من در جیب خویش انداختم. این وظیفه اصلی تورلالی است و امروز نسبت رفتنش به جلال‌آباد، این کار را انجام دادم.

برای میراکرم ۵ هزار افغانی به تاریخ اول اگست داده شد. موصوف آن را کم می‌داند و آزرده است.

اطلاعه ۲ اگست: جمال خان جت که چندی قبل از زندان قره باغ غزنی فرار کرده بود، از طرف دولت پاکستان در کویته جابجا و برادرش نزدش در رفت و آمد است. دولت پاکستان بر اساس یک پلان در منطقه مر/ بگتی برای مهاجرین افغان زمین می‌دهد. برادر جمال می‌آید و مردم را انتقال و در آنجا جابجا می‌سازد. بلوچ‌ها با این طرح مخالف و می‌گویند که دولت چرا زمین‌های ما را برای پشتون‌ها می‌دهد.

انگیزه این طرح، شکستادن جبهه متحد پشتون و بلوچ و ایجاد نفاق در بین پشتون‌ها و بلوچ‌ها در افغانستان است.

خیرجان به تاریخ دهم اگست آمدنی و از نزد خواهان یک کمره و یک تاپ ریکاردر است. این مطلب را برای تحقیر کسی نمی‌نویسم؛ بلکه منظور از ذکر آن این است که پشتون‌ها از آن بیاموزند و به ضعف‌های خود و ناتوانی افغانستان پی ببرند.

۷ اگست ۱۹۷۵: دو روز قبل با همراهی خیرجان نزد معین صاحب اقوام و قبایل عبدالهادی مکمل رفتیم تا مبلغ پنج هزار افغانی را برای البسه خیرجان و رفقاییش که رونده اند، اخذ نماییم. پول را برای خیرجان داد و گفتم که بخاطر رفتن آنها در قرغه به اشتراک شش نفر به تاریخ ۶/۵ اگست مهمانی ترتیب خواهیم داد. رئیس بودیجه هم خواهد آمد.

ساعت پنج بجه معین صاحب به منزل ما آمد و اعظم خان و نادرخان را نیز دعوت کرد که بیایند. من، خیرجان، منظور، اسلم کجگی، داکتر پکتیاوال، معین صاحب

و شهباز خان حرکت کردیم. در سر راه، معین صاحب از پل سرخ خواهرزاده خویش داکتر شکور را که در پوهنخی طب ننگرهار پروفیسور است نیز گرفت. اول پغمان رفتیم و سپس به قرغه آمدیم. معین صاحب قبلاً برای شش نفر فرمایش داده بود و حال آن را زیاد ساخت. نوشابه رسید؛ من و شهباز در گوشه نشستیم. حاجی نادرخان، اعظم هوتی، وکیل نیک محمد، تورلالی و اجمل صاحب نیز رسیدند. تا ساعت ده خوردند و نوشیدند و ما تنها نان خوردیم. ساعت ده بجه برگشتیم.

حاجی نادرخان، اعظم و نیک محمد در موتر حاجی صاحب رفتند و اجمل صاحب در موتر خود و من با داکتر پکتیاوال نشستیم. بالاپوش من در موتر معین صاحب ماند. موتر معین صاحب را به این خاطر برای بلوچها گذاشتیم تا آنها را به میکروریون برساند.

فردا زمانی که تلفون کردم تا بالاپوش مرا بیاورد؛ معین صاحب در خانه نبود و سبب تشویش ما شد. گوهرخان و مراد بزنجو آمدند و گفت که رفقای ما را بر اساس توطئه لادرک ساخته اید. ما فکر کردیم که آنها زیاد نوشیده و در قرغه مانده اند. اما زمانی که پکتیاوال صاحب به رستوران تلفون کرد، جواب دادند که آنها پول بل را تادیه و رفته اند.

خانم معین صاحب با آگاهی از عادات وی، برای هرکس بهانه‌های گوناگون می‌کند. ما تمام روز را در حالت انتظار و تشویش سپری کردیم. گوهرخان پیهم تلفون می‌کند و مدعی است که برعلیه رفقای آنها توطئه کرده ایم. گاهی به منزل نجیب جان رفته و خواستار پیدا کردن رفقایش می‌شود. وضع بحرانی شده؛ زیرا روابط خیرجان و نجیب برایش معلوم شده است. اما کی این معلومات را در اختیارش قرار داده است؛ پی نمی‌بریم. اجمل صاحب برای مکمل صاحب بد و رد می‌گوید و مرا نیز متهم می‌سازد زیرا دعوت را ترتیب کرده بودیم. من بار نخست بود دعوت معین صاحب را پذیرفته بودم و آنهم بخاطر خیرجان. همه کوفت دل خود را از من می‌کشند.

شب شش بر هفت اگست به منزل قوماندان گارد آمدیم، فردا وی رونده مسکو است و در منزلش دعوت ترتیب شده است. اعضای چپ کمیته مرکزی از جمله جیلانی باختری وزیر زراعت نیز موجود بود. همه مرا مقصر می‌دانند که باید ناظر همه

مطالب باشیم زیرا من نیز رفیق چپی آنها هستم. هر طرف تلفون‌ها ادامه دارد. سرانجام فیض محمد خان وزیر داخله به کندز تلفون کرد و معین صاحب را آنجا یافت.

آنها در حالت نشه از قرغه به سالنگ رفته و بعد از توقف در خنجان به کندز که والی آن دوستش بود، رسیده بودند و شب را در حالت بی‌خبری از کون و مکان سپری کرده بودند. وزیر داخله به قوماندان امنیه کندز هدایت داد بصورت عاجل همان شب آنها را بفرستد.

امروز صبح معین صاحب زنگ زد که رسیدیم. عجب معین است خانه و دفتر را رها نموده است. هرگاه داودخان خبر شود حتماً او را برطرف خواهد کرد. خیرجان تاریخ دهم رونده است و چنین با بی مسئولیتی برخورد می‌کند. گوهرخان از خدا می‌خواهد که ماجرای خلق شود که سبب بدنامی ما گردد.

۱۴ اگست ۱۹۷۵: فردا روز جمعه در معدن مس عینک دعوت شده ایم. برای میرگوهر هان نیز تلفون و گفتیم که آیا آنها نیز می‌روند؟ وی گفت که (مهرالله، میراکرم و دیگران) مشوره خواهیم کرد. بعداً تلفون کرد و گفت که ما در دعوت‌ها اشتراک نمی‌کنیم. از ورای جملاتش آزرده‌گی و احتجاج احساس می‌شد که عامل آن دعوت قبلی معین سرحدات بود. آنها در هر مورد بهانه‌ی برای آزرده‌گی پیدا می‌کنند.

۲۳ اگست: فردا خیرجان رونده است. ۱۵ هزار افغانی برای مصرف راه و ۳۵۰۰ افغانی برای کمره و رادیو برایش دادم و از نزد عبدالحق امر کشف یک دوربین را نیز برایش آوردم.

اول سپتمبر ۱۹۷۵: در فارم زراعتی وزارت زراعت در پغمان دعوتی از طرف گوهرخان و مهرالله خان دعوتی ترتیب داده شده بود؛ زیاد منتظر اجمل صاحب بودیم اما نیامد و بلوچ‌ها آزرده شدند. در این دعوت رفقای چپ از فرانسه نیز بودند که در جبهه با مری‌ها ارتباط دارند. ژان پیر وینو نیز بود. (نامبرده مدتی بعد در منطقه مری گوریلاها نسبت اسهال فوت کرد)

امروز از کچلاک ملک عبدالعلی کاکر که با بلوچ‌ها روابط نزدیک دارد آمد. وی گفت که ماه گذشته گوریلاها در در ساروان دو جت پاکستانی را سرنگون کرده

است. اسلم گچکی از طرف شب توسط نظامی‌ها محاصره و موصوف با حمله متقابل محاصره را شکستاده و ۸ نظامی را بقتل رسانید. ۵۰ مری که از اینجا رفته بودند قبل از رسیدن به کمپ با نظامی‌ها مقابل و به جنگ پرداخته، شماری را کشته و هشت لاری مورد غارت قرار گرفت است. در برخورد دیگر نه تن نظامی و در محل دیگری ۷۰ سرباز کشته شده اند.

۸ سپتمبر: JEAN PIERRE VIENNOT به منزل آمد و درمورد روابط کار و روابط با رفقای خارجی صحبت و فیصله شد که آنها هر سه ماه نشریه و کتابی را بزبان فرانسوی نشر خواهند کرد و موصوف مستقیماً با ما در تماس خواهد بود. وی پس فردا رونده هند است.

من به سفارت عراق رفتم و برای کرایه سفر گل محمد هوت به بیروت تقاضای ۳۵۰۰ کلدار نمودم. آنها معذرت خواستند زیرا در مورد هوت هیچ گونه اطلاعی نداشتند.

۲۳ سپتمبر ۱۹۷۵: بلوچ مینگل پای پیاده به سپین بولدک رسیده است. رئیس جمهور گفته است که نه پول می‌دهم و نه سلاح، پس برگردد. حیران هستیم که آنها چه خواهند خورد؟

رئیس صاحب به تنگ آمده است. زیرا فشار داخلی و خارجی زیاد است و دروغ‌گویی رهبران نیپ و خصوصاً ولی‌خان برایش آشکار گردیده است. ما در وسط گیر مانده ایم و مردم در باره ما گمان بد می‌نمایند.

رئیس صاحب به مناسبت عید فطر به تاریخ ۶ اکتوبر در پیام خویش تنها از پشتون‌ها، بدون بلوچ‌ها یاد کرد و چنین معلوم می‌شود که پالیسی تغییر نموده و مخصوصاً در مورد بلوچ‌ها و یا هم با ایران در مورد بلوچستان معامله صورت گرفته است.

۵ اکتوبر ۱۹۷۵: میرسفرخان زرکزی، آغا سلیمان و میر هزارخان با ۴۲ تن دیگر به کندهار رسیده و خواستار آمدن به کابل و طالب کمک اند. حکومت نه کمک می‌کند و نه اجازه آمدن را برای آنها می‌دهد. آنها آزرده اند و می‌گویند پس بر می‌گردند. آزردگی آنها از ما است. ما چگونه برای آنها تفهیم کنیم که پالیسی

حکومت دیگرگون شده است. وضع بحرانی است. اینجا نیز رهبران بلوچ آزرده و آماده گی برای برگشت دارند.

۱۲ اکتوبر: من قندهار رفته، قوماندان‌های مبارزین بلوچ آمده و خواستار کمک اند. اما حکومت افغان فعلاً از دادن کمک ابا ورزیده است. چند روز قبل اجمل ختک نیز رفته بود. بر اساس گفتار موصوف، با داودخان در باره ملاقات و امروز من سوال و جواب رئیس صاحب را به خط اجمل برای آنها می‌فرستم.

۱۳ اکتوبر: مراد بیزنجو می‌گوید که عطاءالله مینگل برای آغا سلیمان و میر سفرخان گفته بود که به افغانستان نروند. خیربخش تنها برای میر هزار خان اجازه داده بود که بیاید و امور مربوط به مهاجرین بلوچ را در کمپ‌ها تنظیم نماید. موصوف گفت که آغا سلیمان می‌خواست به کابل برود و در آنجا با سفر با ملاقات و وضع خود را تشریح و از کمک نکردن حکومت افغان شکایت نماید. اما مراد می‌گوید که وی چه مقامی دارد که کسی با وی صحبت نماید.

از طرف دیگر میرسفرخان برایم دروغ گفت که ویرا عطاءالله مینگل برای این منظور فرستاده تا حالت زار مهرالله را ببیند و گفته که داودخان ترسیده است. وی می‌خواست در این باره با من صحبت نماید و بداند که چرا پالیسی حکومت افغانستان تغییر کرده است؟ نخست نمی‌خواستم در مورد چیزی بگویم؛ اما در اثر اصرار زیاد او گفتم که در مورد ما معلومات نداریم و تنها برداشت ما این است که ممکن در اثر فشار ایران و یا کدام قدرت خارجی و یاهم عامل درونی فامیل این تغییر وارد شده باشد.

برخورد تازه با ما پشتون‌ها نیز به همین شکل است. ما تنظیم‌های را در بین قبایل ایجاد و مردم را آماده ساختیم و برای آنها بر اساس حمایت حکومت افغانستان وعده‌ها دادیم. اما حال همه چیز متوقف شده و مردم به آدرس ما دو و دشنام حواله می‌کنند.

مراد می‌گوید بخش زیادی موادی که میرسفرخان انتقال داده بود، یعنی ۲۶۰۰۰ مرمی برای آغاسلیمان داده شد و از جمله سهمیه ۵۵۰۰۰ میر هزار، تنها ۱۵۰۰۰ مرمی برایش داده شده است.<sup>۱۱</sup>

۱۴ اکتوبر: ما به کابل مراجعت کردیم و میر گوهر فردا می‌آید.

۱۵ اکتوبر: میرگوهر خان رخصت شد.

گزارشات ماه اگست - سپتمبر بلوچستان:

۱. حمله شبانه بر کمپ جوہان، تعداد کشته و زخمی معلوم نیست.
۲. حمله بر کمپ چشمہ چمن، یک مخالف زخمی.
۳. حمله مری‌ها بر ریل کہ شش تن کشته شدند؛ از جمله سه تن نظامی و سه تن کارکنان ریل بودند و به همین تعداد زخمی‌ها بود.
۴. به تعقیب حمله اخیر، نظامی‌ها به تعقیب مری‌ها پرداخته و آنها در سر راه کمین گرفته و ۶۰ - ۷۰ تن را کشتند.
۵. در جهاوالان بر دو لاری نظامی حمله صورت گرفت: چهل تن کشته و بیست نفر زخمی شدند. نسبت رسیدن هلیکوپترها سامان آلات بدست نہ آمد.
۶. حمله شبانه بر کمپ انجیر (جهاوالان)، نسبت تاریکی شمار مرده و زخمی‌ها تثبیت نشد.

۲۶ اکتوبر: امروز اجمل ختک سخن عجیبی را از قول مراد (بها بها) برایم گفت کہ در بین مبارزین بلوچ ساواک نفوذ کرده است و در همین سلسله میرسفر خان و آغا سلیمان برای بار دوم بر خیرجان فیر نموده و یکنفر را نیز کشته اند. احتمال دارد رئیس صاحب این موضوع را درک و بر رویه خویش در مورد بلوچ‌ها تغییر و تجدید نظر کرده باشد؛ زیرا این مطلب بسیار جدی است.

۲۷ اکتوبر: با امضای خویش پول میراکرم خان، مهرالله و مراد بزنجو را آوردم. برای گل محمد هوت از پول مصرف خویش هزار افغانی دادیم.

۴ دسمبر: دیروز در مورد رفتن گل محمد هوت به هندوستان فیصله شد و امروز عکس‌ها را با نامه سفارشی اجمل ختک به عضو رابط ہندی سپردم. چنین معلوم می‌شود کہ امکان رفتن من نیز است.

۲۱ دسمبر: هوت رخصت شد. برایش ده هزار کلدان برای تکت و ۱۲۳۰ کلدان مصرف راه داده شد. موصوف نخست استانبول، سپس بیروت، بعد دوی و در آخر به ہند می‌رود.

امروز اول جنوری ۱۹۷۶ مراد بزنجو رخصت شد. وی درد کمر داشت و می‌خواست به غرض تداوی به خارج برود؛ اما رئیس محمد داودخان برایش اجازه نداد. نسبت تغلل در کمک مادی با تحریک ما، خواستش برآورده نشد و وی آزردہ رفت.

دیروز بوتو حکومت دست نشانده تحت رهبری جام غلام قادر را برطرف و گورنر راج را نافذ نمود. چنین معلوم می‌شود که به مشورہ ایران زمینہ عملیات قوی نظامی را در بلوچستان مساعد سازد و آنجا را به پایگاه سازش‌ها و توافقات بین‌المللی مبدل سازد.

۱۱ اگست ۱۹۷۶: امروز من و نورمحمد اچکزی با مراد بزنجو و اسلم کچگی صحبت نمودیم. آنها از رویہ خراب حکومت افغانستان آزردہ هستند و می‌گویند که ما را به حیث مهمان نمی‌پذیرند و نان و خانه نمی‌دهند. اینها برعلاوه از اجمل صاحب نیز خفه هستند و آن را ناشی از بی‌اعتمادی می‌دانند.

من برای آنها پیشنهاد ذیل را ارائه کردم که مورد پذیرش آنها قرار نگرفت:

۱. من، نورمحمد، بسم‌الله کاکر، خیرخان، مراد بزنجو و اسلم کچگی یک گروپ یا شاخه CP (حزب کمونیست) را ایجاد می‌کنیم که در مورد مشکلات جبهه بحث و تصامیم اتخاذ کند.
۲. این فیصله را طوری مشترک برای اجمل پیشکش خواهیم کرد. اگر مطالب مورد اختلاف بود، روی آن بحث خواهیم کرد و در صورت عدم حل اختلاف، نظریات خویش را به حزب کمونیست خواهیم نوشت.
۳. فیصله حزب در مورد نهایی و باید قابل پذیرش برای همه باشد.
۴. این فیصله تنها در مورد جبهه بلوچستان و حزب کمونیست محدود خواهد بود. البته در مورد میراکرم و میرهزار آگاه نخواهند شد و در سطح رهبری نیپ مراد و اسلم با آنها صحبت خواهد کرد.

آنها، با این طرح موافقه نکردند و گفتند که آخر الامر این مطلب به اجمل گزارش داده می‌شود و بر آن اعتماد ندارند. مراد می‌گوید که وی نماینده نیپ و حزب کمونیست است. بعد از رفتن مولانا من منتظر بودم که در برخورد آنها تغییر خواهد آمد. زیرا مولانا (نازش) گفته بود که طی ده روز پاسپورت داده خواهد شد و پول مصارف نیز تادیه خواهد شد. اما درک هیچ یک معلوم نشد. مولانا برایم گفته بود

که اگر تا آخر جولای کسی از طرف حزب نه آمد، خود تصمیم اتخاذ کن که میروی و یا میمانی. اسلم میگوید که اجمل نه از نیپ و نه از حزب کمونیست بلکه از داودخان نمایندگی می‌کند.

هر مطلبی که با آنها مطرح می‌گردد، سرانجام به اجمل می‌رسد و بر موصوف اعتماد ندارند. پس چاره چیست؟ من برای آنها گفتم، فیصله مربوط به شماست. از طرف نیپ جواب نرسید و حال که رونده هستید بهتر است حداقل موافقه حزب کمونیست موجود باشد. آنها پذیرفتند که باید عاجل برای رفقا نامه نوشته شود تا کسی را بفرستند. ما ده - پانزده روز منظر خواهیم شد و با میرهزار و میراکرم صحبت خواهیم کرد. اگر باز هم جوابی نه آمد؛ خواهیم رفت. من گفتم به هر طریق که شود پول پیدا خواهیم کرد. آنها موافقه نکردند.

شام عبدالحکیم لهری آمد. ممکن برای آنها نیز از طرف رهبران نیپ مطلب و سوال و جواب خواهد بود. آنها برایم گفتند که اجمل زمینه ملاقات شان را با داودخان مساعد سازد تا مطالب را رُک و راست مطرح سازند. من گفتم که ممکن اجمل در مورد موافقه کند و یا نه. بهتر است تا مطالبات خویش را تحریر و من کسی را پیدا خواهم کرد تا آن را برساند.

یادداشت: حکیم لهری یک معما است. موصوف مدت طولانی در کابل و مدعی نمایندگی بزنجو بود. وی بسیار زیاد مشتاق نوشیدن است. نام شفری او جاوید است. بلوچ‌ها بیشتر خراج و خوشحال نگذاشتن شان دشوار است. موصوف طرد شده بود و حال دوباره آمده است.

۱۲ اگست: حکیم با رئیس جمهور محمد داودخان ملاقات کرد. در جریان ملاقات چه اتفاق افتاد، معلوم نشد؛ اما رئیس صاحب حکیم را به مرش مرش از افغانستان بیرون کرد.

۱۴ اگست: برای مولانا طی نامه در مورد آزردگی بلوچ‌ها و برخورد حکومت و مشکلات خودی مطالبی را نوشتم و در مورد نظریات و طرح‌های اسلم کجکی و مراد بزنجو معلومات دادم؛ دیده شود که چه جواب می‌دهد.

۸ سپتمبر ۱۹۷۶: امروز طرح‌های ذیل را برای مراد بزنجو و اسلم کجکی مطرح کردم:



۱. شما با رفقای خویش در مناطق مربوط خویش در داخل سرحدات افغانستان و یا خارج آن می‌توانید باشید. در چنین حالت ما برای هریک ماهوار ۱۰۰۰ افغانی و در مجموع ۲۵۰۰۰ افغانی خواهیم پرداخت.
۲. می‌توانید در یکی از سه کمپ مربوط ما در داخل افغانستان بودباش نمایید و مطابق نورم معین کمپ، برای شما مصارف تادیه می‌شود.
۳. در کندهار و یا قلات منزلی پیدا شود که با رفقای خویش جابجا شده و مصارف تان را ما می‌پردازیم.
۴. هرگاه می‌خواهید با شائسته خان در شور اوک بمانید؛ خرچ را ما می‌دهیم.
۵. همه شما (میراکرم، مراد، اسلم، شائسته خان و دیگران) در شور اوک باشید و با بلوچستان رابطه فعال را نگه دارید و آپارتمان نمبر ۱۹ برای همه مهمانخانه مشترک خواهد بود که حین بودن در کابل از آن استفاده خواهید کرد؛ اما مستقل نخواهد بود.

پیشنهاد اولی مورد پسند اسلم گجکی قرار گرفت. اما تأمین رابطه دشوار است و به همین خاطر گفت که من در شور اوک باقی نه می‌مانم. طرح سومی با مبلغ ۲۵۰۰۰ افغانی و زیستن در قندهار درست است و گاهگاهی به کابل نیز می‌آیم.

مراد گفت من می‌توانم در کندهار با اسلم زندگی کنم؛ اما برای مصارفم ده هزار افغانی ضرور است. مطابق گفتار او، قبلاً برایش ۵۰۰۰ افغانی از طرف حکومت، ۳۰۰۰ افغانی از طرف اجمل و متباقی از طرف خودش چاره سازی می‌شد. من برایش گفتم که در اینجا رئیس‌ها ماهانه ۴۵۰۰ افغانی معاش دارند و پنج - شش عضو خانواده نیز با آن گذاره می‌کنند. وی گفت من با مبلغ کمتر گذاره کرده نمی‌توانم و رفقای ما نیز که در جلال‌آباد اند نیز شاکی اند و به همین جهت خواستار بود و باش در کابل اند، اما در کابل اجازه کرایه کردن منزل داده نمی‌شود.

مراد می‌گوید که در حقیقت اجمل نمی‌خواهد در کابل باشیم. فردا با اجمل صحبت و آنها را در جریان خواهم گذاشت. آنها می‌گویند اگر مطالبات آنها قبول نشود، تصمیم دارند، برگردند.

۲۶ اکتوبر ۱۹۷۶: امروز من و احمدزی (برادر نجیب) به تورخم افغانی رفتیم و مبلغ دولک کلدان را که از اینجا برای جبهه بلوچ فرستاده شده و بعداً از طرف بی‌بی نسیم مسترد شده بود، برای اختر محمد خان وکیل تجار، آوردیم.<sup>۱۲</sup>

این مطالب و مشکلاتی بود که ما در جبهه بلوچستان با آن مواجه بودیم.

بلوچ‌های مری و سایر قوماندانان بلوچ بعد از جواب داودخان در جون ۱۹۷۷ رخصت شدند. ما تا قندهار با آنها رفتیم.

یک بار گروهی از فعالین چپ که نمایندگی آن را در کابل محمد بهابها عهده دار بود، در صدد تهیه اسلحه از خارج شد به شرطی که افغانستان اجازه انتقال آن را از خاک خود بدهد. این طرح مورد پذیرش داودخان قرار نگرفت و سبب ازدیاد شک وی گردید. اینها موثرهای را از فرانسه خواسته بودند.

### مهماندارۃ جنبش جی ایم سید سندهودیش [سند آزاد]

آوازه جنگ‌آوران نیپ به هرطرف پخش شده بود، بلوچ‌ها به کوه بالا شده بودند. جنبش پشتون زلمی اگر زور نداشت اما شور آن زیاد بود. صحبت‌های تند و تیز و تهدید آمیز ولی‌خان و موضعگیری موافق دولت افغانستان و امید اینکه در عقب این جنبش، حمایت بین‌المللی و منطقوی وجود دارد؛ جی ایم سید را تحریک نمود تا برای ما و از طریق ما به دولت افغانستان دست کمک را دراز نماید.

آمدن جوانان پشتون و بلوچ غرض آموزش به افغانستان آغاز و ولی‌خان سفر موفقیت آمیزی را در افغانستان انجام داده و برای رئیس جمهور داودخان در مورد قدرت خویش لاف‌های مبالغه آمیز زده بود. میدان سیاست گرم و عملیات تخریبی پشتون زلمی آغاز شده بود.

در سال ۱۹۷۴، جی ایم سیدشاه محمدشاه، اسماعیل و سان و سائین را (رفیق ارشد که اسمش را فراموش کرده ام) فرستادند. آنها به منزل ما آمدند. داودخان در اوایل برای پذیرش اینها آماده نبود؛ زیرا نخست موقف داودخان مرحوم این بود که پشتون‌ها و بلوچ‌ها برادران ما اند و حمایه اینها از یکدیگر طبیعی است؛ اما پنجابی‌ها و سندی‌ها پاکستانی هستند و افغانستان بر آنها و بالمقابل آنها بر افغانستان ادعایی نمی‌توانند، داشته باشند. اما اینها در اثر فشاری ولی‌خان تقریباً چهارسال نزد ما زیستند.

ما با هند و سفارت آن روابط مفید و فعال داشتیم و طبعاً این رابطه برای آنها نیز مفید بود. کتاب جی ایم سید به زبان انگلیسی زیر عنوان "سند هودیش در زولانه"

(SINDHUDISH IN CHAINS) با وجود که اغلاط تایی بسیار داشت از جانب ما در هندوستان چاپ و طی چندین مرتبه از طرق گوناگون به پاکستان فرستاده شد. جی ایم سید بعداً اغلاط را اصلاح، اما چاپ مجدد نشد.

یک بار معاون سید، قاضی فیض محمد نیز به کابل آمد و بعداً هند رفت و شاید دوباره نیز آماده باشد. به خاطر ندارم که با پاسپورت افغانی به هند رفته بود و یا نه.

۴ جون ۱۹۷۵: شاه محمد شاه و قمر الزمان سکرتر جنرال شورای متحد یونیورسٹی جام به کابل آمدند. آنها از کراچی تا کوئته در طیاره و از آنجا تا چمن در یک تکسی و از چمن تا کندهار در تکسی افغانی آمدند. در آن وضع بحرانی این آمدن برای ما عجیب معلوم می‌شد. آنها به تاریخ نهم جون با نماینده سفارت هند ملاقات کردند و روز بعد دوباره پاکستان رفتند.

۱۳ اگست ۱۹۷۵: شاه محمد شاه، اسماعیل سان و قمر الزمان راجپر باردیگر کابل آمدند.

به تاریخ ۱۴ اگست برای این مهمانان سندی توسط محراب‌الدین پکتیاوال رئیس بودیجه در قرغه و پغمان دعوت داده شد؛ من، نیکزاد، خلیل زمر و صلاح الدین پسر تورلالی نیز در زمره دعوت شدگان بودیم.

۱۶ اگست: من عضو رابط هند را از آمدن آنها مطلع و به تاریخ ۱۷ اگست به هتل لودی انتقال داده شدند. به تاریخ ۲۱ اگست، من بیانیه جی سند را تایپ کردم. آنها مدتی پایبند و بعداً پاکستان برگشتند. در مورد ملاقات و صحبت آنها با اجمل و سفارت هند و نتایج آن آگاهی ندارم و سوال نمی‌کردم.

بار آخر زمانی که باچا خان در هند بود و در حالت کوما قرار داشت و حکومت نجیب جان بود، بگمان اغلب سال ۱۹۸۷ بود. ما در ترکیب هیئت عالی مقام افغانی به هند رفته بودیم. جی ایم سید نیز آنجا آمده بود و در یک هتل اقامت داشتیم. وی از ما تقاضا کرد تا در مورد وی به راجیو گاندی واسطه شده تا تقاضاهای وی را بپذیرد. تقاضاهایش کاملاً بخاطر منمانده است اما می‌خواست که اجمل صاحب در مورد شفاعت نماید.

## قصه غلام مصطفی کهر

کهر در جمله بانیان حزب مردم پاکستان بود و بعد از به قدرت رسیدن آن گورنر مقتدر پنجاب شد و شخص مورد اعتماد بوتو بود. اما با سبکدوشی از مقام، به یکی از مخالفین سر سخت او مبدل شد.

بعد از واقعه گلوله باری در جلسه مخالفین در لیاقت باغ در ۲۳ مارچ ۱۹۷۳ که سبب مرگ و جرح طرفین شد؛ مردم مسئول آن را گورنر پنجاب دانستند و نیپ نیز بر علیه وی قرار داشت؛ اما زمانی که از بوتو ناراض گردید، ولی خان برخلاف خصومت قبلی، دست دوستی را به وی دراز نمود.

در زمانی که ولی خان با سایر رهبران نیپ در زندان و زیر ساطور حکومت بوتو قرار داشت، قلندر مومند در جمله وکلای مدافع آنها قرار داشت و ولی خان از زندان برایش صلاحیت سیاسی داده بود و در ضمن بعد از اینکه در اواخر سال ۱۹۷۵ زمانی که کهر مخالف بوتو شده بود؛ برایش گفته بود تا به وی کمک نماید. این موضوع سبب رنجش جوانان از قلندر مومند نیز شد.

زمانی که کهر به لندن رفت شاید به تشویق ولی خان یک کرنیل متقاعد بنام سه بیگ را دو مرتبه نزد اجمل ختک فرستاد تا برای داودخان بگوید که زمینه افتتاح دفتر را برای آنها مساعد سازد تا از لندن به کابل منتقل گردد. اما منطقی داودخان مرحوم این بود که پشتون‌ها و بلوچ‌ها برادران ما و به همین علت در مورد سرنوشت آنها با پاکستان اختلاف داریم و کمک با آنها امر طبیعی است. مگر من مخالف پاکستان نیستم و به سایر مردم پاکستان علاقمندی طبیعی ندارم. به همین علت داودخان این پیشنهاد را نه پذیرفت و معذرت خواست.

بیگ صاحب زمانی که به کابل می‌آمد من از او پذیرایی نموده و در هتل میتروپل جابجا می‌شد و زمینه انتقال وی را غرض مذاکرات به دفتر مرکزی مساعد می‌ساختم. ممکن اجمل ختک در مورد این نماینده به تفصیل مطالبی را نوشته باشد.

## حزب کمونیست، ما و پرچم

از طرف حزب کمونیست، از همه اولتر سائین عزیزالله و روف وارثی زمانی به کابل آمده بودند که آموزش نظامی جوانان پشتون و بلوچ شروع شده بود. آنها چندین ماه در منزل دومی ما در جمال‌مینہ، لب سرک کوتاه سنگی اقامت داشتند. آنها با پرچم دید و وادیدهای کردند و با ما نیز جلساتی داشتند و با اشتراک هم تصمیم گرفتیم و کمیته خارجی حزب کمونیست را ایجاد کردیم. آنها وعده دادند تا جوانان تحت اثر خویش را برای آموزش نظامی بفرستند. این اولین کوشش حزب کمونیست بود تا این تحریک را تحت اثر خویش درآورد.

زمانی که ولی‌خان در ماه می از لندن برگشت و از دفتر مرکزی ما دیدار بعمل آورد؛ اجمل موجودیت آنها را مخفی نگه داشت و حین بازدید از اطاق‌ها چنین عمل کرد که به اطاق آنها سر نزنند.

۲ دسمبر ۱۹۷۴: چهار روز قبل از امروز میا شاهین بنابر مطالبه اجمل آمده است. میا صاحب کارکن سیاسی مجرب است و در کار با دهقانان از نخستین‌ها بود و عضو حزب کمونیست باقی‌مانده است. اما در انشعاب حزب کمونیست و دو پارچه شدن نیپ، با نیپ بهاشانی ماوویست رفت. سپس میا صاحب با سی آر اسلم در حزب سوسیالیست شامل شد که آنهم ماوویست بود. دونیم سال قبل از حزب سوسیالیست مستعفی شد و حال بنابر خواهش رفقای ما در قریه خویش کنفرانس کسان را دایر نموده است.

از سخنان وی بر می‌آید که عضویت حزب کمونیست را حاصل نموده؛ اما در باره از طرف حزب، ما اطلاع رسمی نداریم. وی تحلیل درست نموده و موقف ما را تایید می‌نماید اما در مورد گذشته خویش با وجود که معترف نیست اما می‌گوید:

۱. من اشتباه کردم، کاری کردیم که نباید می‌کردیم و خود را تباه ساختیم.
۲. استحکام جبهه ملی ضرور است.
۳. پاکستان اگر پارچه می‌شود یانه، برای ما شکستادن آن ضرور است.
۴. حمایت از شکستادن آن ضرور است.
۵. بنگش نوکر استعمار است و شعوری عمل می‌کند.
۶. آنچه را که شما می‌گویید، من آن را قبول دارم.

۲ دسمبر ۱۹۷۴: با رفیق ببرک کارمل در مورد ملاقات آن با میا صاحب صحبت کردم. وی علاقمند این است تا قبل از ملاقات در بارهٔ موقف، نقش حزب و نظریاتش معلومات دقیق حاصل گردد تا بر مبنای آن با موصوف مذاکره بعمل آید. ببرک کارمل می‌گوید که رابطهٔ فعال در مورد ضرور است.

با سائین عزیز الله فیصله شده بود که آنها با من رابطه را حفظ می‌کنند؛ اما چنین نشد. (اما افسوس که کسی این وظیفه را برایم نسپرد)

- در مورد اجمل نزد آنها شک ایجاد شده و می‌گوید که نسبت احتیاط زیاد و بی‌اعتنایی در مورد ما (پرچم) نیز انتقاد می‌کند و خاصاً برای رئیس جمهور.
- اجمل وظایف حزب را فراموش و بیشتر برای نشنلیم و قوم پرستی ارجهیت قایل است و بیشتر به حیث اجنت داودخان عمل می‌کند. برخوردش حتی با ما همانند کمونیست نیست.
- برای مطالب حزبی کمتر اهمیت قابل است و بیشترین وقت را به فروعیات سپری می‌کند.
- احتیاط و بی‌اعتنایی بیش از حد او نزد رفقا شک پیدا می‌کند و به حیثیت مترقی وی صدمه می‌رساند.
- اگر چنین باشد، احتمال این است که مقام و ارزش ملی و منطوقی وی کاهش یابد.

به همین جهت برای من وظیف داده شد تا در رفع این نکات کوشش نمایم تا جلو چنین انحرافات گرفته شود. باید با رفقا در تماس باشم و اطلاعات را تبادل و وظایف اساسی پیش ببریم. موصوف سیاست تسلیم طلبی را ترک و با هر کس به شمول رئیس جمهور داود با شهامت و صراحت صحبت کند. او می‌تواند به سطح و سویه دولت برای کمک نماید.

سخنان زیاد رفیق صحیح بود، من اعتراف کردم که این مرض از وی نیز به ما انتقال یافته است و این ناشی از شرایط است، زیرا من با وی در یک منزل زندگی می‌کنم. من به حیث یک رفیق با موصوف در مورد مسائل سیاسی و مسائل عادی روزمره صحبت و مشوره نکرده و اصل انتقاد و انتقاد از خود عملی نشده است.

من وعده دادم که با آنها رابطهٔ مستحکم خواهم داشت و با اجمل در مورد مطالبی

زیادی صحبت خواهم کرد؛ اما تشویش دارم که برایم چنین موقع نخواهد داد.

کارمل صاحب خواهش کرد که اگر کسی برای فراگیری نظریات از پایین بیاید ما (پرچم) حاضریم در مورد فراگیری ایدیالوژی با وی کمک کنیم.. اما در مورد باید با احتیاط زیاد برخورد کرد که راز افشا نشود و جلو اشتباهات گرفته شود.

۲ دسمبر: براساس خواهش میا صاحب و مشوره رفقای اینجا، در منزل یک رفیق با لایق، خیبر و کارمل ملاقات صورت گرفت. رفقای اینجا در مورد موصوف شکایاتی زیادی داشتند از جمله وعده‌های شش سال قبل خود را عملی نکرده و دروغ گفته است و همانند آن.

میا صاحب برای رفقا گفت که حال من به سازمان آمده ام و آمدن من به کابل بر اساس مطالبه اجمل است و جنبه شخصی دارد و من بر اساس فیصله حزب کمونیست نه آمده ام، البته نماینده کسان هستم.

میا صاحب در مورد خویش بر اصل انتقاد و انتقاد از خود بصورت واضح صحبت کرد و به قناعت رفقا پرداخت. انتقاد رفقا را شنید و جواب داد. شخص با ایمان و مخلص معلوم می‌شود، شاید ضعف‌های هم داشته باشد.

۱۱ دسمبر ۱۹۷۴: جنگ جاری را اشخاص ضعیف پیشبرده نمی‌توانند و سرانجام بدوش ما می‌ماند و آنها عقب ما روان می‌شوند. به همین خاطر با میا صاحب صحبت شد تا در مناطق قبایلی مراکزی ایجاد شود. رفقای پایین باید از نشست اینجا مستفید شوند، آموزش ببینند، پروپاگند سازماندهی شود و ما چاره سازی پول را خواهیم کرد. برای رفقا ضرور است تا در راه انقلاب ملی - دموکراتیک، در پیشاپیش نهضت ملی قرار گیرند و با کار و عمل و تکتیک‌های مناسب رهبری را به دست بیاورند. با میا صاحب (نام شفری وی پینده گل) گروه‌های زیادی از باجور خواهد بود. موصوف اول با شاه جهان چنگی ملاقات و صلاح و مشوره نموده و فیصله نهایی را از رفقای بزرگتر حاصل نماید.

۸ فبروری ۱۹۷۵: بعد از قتل شیرپاو وضع بسیار خراب و بگير و ببند شروع و در پوهنتون پیشاور، فدراسیون محصلین پشتون مورد ضربه قرار گرفته است. شیرمحمد و افراسیاب نیز فرار کردند و ما آنها را به تاریخ دهم مارچ به منزل مخفی در میکروبیون انتقال دادیم و مدتی در آنجا از سایر افراد مخفی بودند.

۳۱ مارچ ۱۹۷۵ خبر شدیم کہ پیئدہ گل (میا شاہین شاہ) آمدہ و در منزل داکتر نجیب بودباش دارد. از زبان نجیب جان خبر شدیم کہ بسیار به قہر است و از موضع و موقف قدرت صحبت می‌کند زیرا بہ حیث نمایئدہ حزب کمونیست آمدہ است. امروز عصر با رفقای این جا جلسہ داشت. جالب این است کہ

۱. فیصلہ‌های کہ با وی صورت گرفته بود، آن را عمل نکرد.
۲. قبلاً برایم گفته بود کہ شما رہبران هستیید و طبق ہدایت شما عمل می‌کنم.
۳. اینحا بر اساس اجازہ ما، با رفقای پرچم ملاقات کرد.
۴. نسبت بہ ما تندتر معلوم می‌شد.
۵. در مورد رابطہ مستقل فیصلہ کہ صورت گرفته بود تنها در گفتار باقی ماند.

این بار معلوم شد کہ وی کہ پریروز آمدہ و توسط پرچی‌ها جابجا و با آنها در مورد مطالبی صحبت کردہ کہ با حزب ما ارتباط دارد. اینگونہ برخورد، سبب ایجاد بدگمانی می‌گردد. چنین معلوم می‌شود کہ نامبردہ تنها غرض مذاکرات با آنها آمدہ است. اما در اثر انکار و پا فشاری در مورد اینکه آنها بہ جز اجمل با کسی دیگری صحبت و فیصلہ نمی‌نمایند؛ لذا مجبور شدہ است تا ما را ببیند.

اول اپریل: با میاصاحب امروز ملاقات کردم. بر اساس فیصلہ رفقای سرحد (پشتونخواہ) فرستادہ شدہ است. می‌خواہد با ایجاد مرکز فعالیت و تبلیغات را در چوکات تحریک ملی آغاز و رابطہ را برقرار سازد.

سوم اپریل ۷۵: میاصاحب گفت کہ اختلاف من با حزب سوسیالیست بر سر مسألہ ملی و حزب کمونیست بود. از طرف دیگر سیاست بنگش بر خلاف نیپ و جنگ بین ملاکان بزرگ و کوچک بود؛ این سیاست ہمنوایی با حزب مردم پاکستان بود و من با پنجابی‌ها جور آمدہ نمی‌توانم. زمانی کہ من سوال و جواب شما را بہ حزب کمونیست رساندم، درک کردم بین تکتیک شما و آنها تفاوت وجود دارد. من بہ جنبش کسان و NLM (جنبش آزادی ملی) معتقد هستم. کوشش کردم کہ بہ کمک رفقای پرچم، بین کابل و حزب کمونیست رابطہ بر قرار کنم.

منظور میا صاحب این بود کہ موصوف برای ایجاد جنبش آزادی‌بخش ملی بر رفقای کابل و CP [حزب کمونیست] اتکا نمودہ است. من نامہ شما را بہ باچا دادم،



اما وی گفت که من نامه را می‌رسانم؛ اما با شما به حیث نماینده حزب صحبت کرده نمی‌توانم.

۵ اپریل: هزار افغانی را جهت خرچ برای افراسیاب، شیرمحمد و شاهنشاه میا دادم.

۸ اپریل: میا صاحب رخصت شد و هیچ فیصله با او صورت نگرفت. انسان عجیبی است؛ می‌گوید که از طرف کمیته مرکزی آمده و باز می‌گوید از جانب رفقای سرحد (پشتونخواه) آمده ام. ولی در حقیقت هیچ‌کس او را نفرستاده است. برایش یک نامه و نشرات دموکراتیک پاکستان و جزوه پشتون ستودنت فدراسیون را دادیم تا به رفقا برساند.

اول می ۱۹۷۵: سید مختار باچه و میا شاهین رسیدند و نزد افراسیاب و شیر محمد جابجا شدند.

دوم می: سید مختار شکایات و انتقاداتی زیادی را مطرح کرد؛ افراسیاب نیز یگان بار با او هم‌نواایی می‌کرد:

۱. شما حزب را ایجاد نکردید و کارهای شما همه بیهوده است، ضرور است تا حزب و آنهم مارکسیست ایجاد شود ولو که داودخان نیز آزرده شود. شما باید حزب مارکسیست را ایجاد می‌کردید بگذار که نزد حکومت افغان شک ایجاد گردد.
۲. مسئولیت افشاشدن وی به عهده من خواهد بود، ولو عامل اشتباه باچه باشد.
۳. شما رابطه را نگه نمی‌دارید (در حالیکه برعکس است)
۴. نسبت با شما، برای ما رابطه با مزدور کسان و تنظیم‌های محصلین مهم است. به همین خاطر باچه می‌گوید که تأمین ارتباط کار آنها نیست.
۵. چون حزب منظم وجود ندارد لذا اشتراک ما، در کارهای شما ضرور نیست.

میا صاحب می‌خواست تا سوء تفاهماتی که بین وی و رفقای پرچم ایجاد شده، توسط ما رفع گردد. امروز پنجم می، شاید با همراهی اجمل، ببرک کارمل و یا استاد خیبر را ملاقات نماید. سید مختار باچا نیز با او بود.

برای باچه چند شماره هفته نامه اردو حیات حزب کمونست CPI هند، شماره‌های مارچ - اپریل دموکراتیک پاکستان، کورس‌های اردو CPI، تبصره گاردین در باره بلوچستان، کاپی نامه عنوانی اعضای کانگرس امریکا، نوشته‌های "قامی فیصله" عنوان قبایل و کاپی نامه عنوانی پروفیسور گامبریچ یونیورسٹی آکسفورد داده شد. ۵ می ۱۹۷۵: با بیرک کارمل نشست با اشتراک من، سید مختار، اجمل و رفقای دیگر صورت گرفت.

حزب کمونست و عده داد تا پامفلت نوشته شده به جواب کتاب "از خود و بیگانه کسان" بنگش صاحب را ارسال دارد.

صحبت‌های کارمل صاحب: این جلسه تاریخی کمیته مرکزی پرچم است که با وجود نیمه رسمی بودن آن؛ در تاریخ آینده ثبت خواهد شد. فضای موجود بیانگر این حقیقت است که افکار کمونیستی در منطقه ما نیرومند می‌گردد. آن وقت نزدیک است که نیروهای مترقی و ملی در وطن بزرگ از آمو تا اتک در یک حزب ملی - مترقی جمع شوند.

بر اساس پلان‌های استعمار کهنه و نو و حکومت ارتجاعی و فیودالی ما افغانان را پارچه ساختند و کوبیدند. در بین پشتون‌ها انواع گوناگون شیوه‌های اداری ارتجاعی با سابقه تاریخ باقی‌مانده و بر ضد آن مبارزه خودجوش مردم صورت گرفته است و ما در محراق آن قرار داریم. لذا پیشنهاد می‌گردد که این جلسه تحت ریاست اجمل ختک بر اساس مرکزیت جمهوری ادامه یابد. این پیشنهاد پذیرفته شد.

صحبت اجمل: موضوع اساسی حزب است. از لحاظ عملی و در پرتو تاریخ چنین حزب وجود دارد. من در جمله رهبران نهضت توده‌یی آن باقی‌مانده ام. این حزب، میراث هندوستان متحد است و جنبش آزادی بخش ملی به برکت نیپ یا نشنل عوامی پارٹی وجود دارد و نیپ، حزب کمونیست را ایجاد نموده است. عقب حزب پاکستان آزاد، حزب کمونیست قرار داشت و سپس آنها نیپ را بوجود آوردند. بعد از تشکیل نیپ در سازمان ۶ حزب بود؛ اما منشور آن را حزب کمونیست نوشته بود و زمانی که بهاشانی رئیس نیپ بود، فیصله‌های کمیته مرکزی بر اساس اراده حزب کمونیست صورت می‌گرفت و چنان قدرت داشت.

جلسه ارتجاعی زیر عنوان کنفرانس ملی در پاکستان غربی در اثر فعالیت کمونیست‌ها دایر شده نتوانست. قبل از انتخابات، کمونیست‌ها فیصله کردند که اسامبله قومی نه بلکه اسامبله آیین ساز خواهد بود و چنان نیز شد. شش مطلب مطروحه شیخ مجیب را حزب کمونیست نوشته بود که نخست آن را برای بهائشانی ارائه کردند که موصوف با آن مخالفت کرد و سپس به شیخ مجیب داده شد که مورد پذیرش قرار گرفت.

در طرح شش فقره‌ی ذکری از شکستن یک یونت در پاکستان غربی نشده بود و صرف محدود به بنگال بود و سپس به ابتکار حزب کمونیست، یازده ماده از جانب پروفیسور مظفر مطرح گردید.

بعد از ایجاد بنگله دیش، حزب ضعیف باقی ماند؛ اما باز هم فیصله‌ها در کمیته مرکزی نیپ از مجرای حزب کمونیست صورت می‌گرفت. مرام توسط حزب کمونیست و تشویق (DEMOCRATIC COMMITTEE ACTION) DAC ساخته شد.

ولی‌خان بر اساس فیصله حزب کمونیست رئیس نیپ شد و هم چنان جبهه متحد دموکراتیک بر اساس فیصله رفقا ایجاد شد و باوجود که شمار رفقای ما کم است، اما ابتکار عمل اکثراً با ماست. حزب کمونیست می‌تواند تأثیر وارد نماید و ضرور است که از وضع موجود بهره برداری کند.

باچه: هیچ گونه جد و جهد جمهوری، بدون رهبری طبقه کارگر به پیروزی نمی‌رسد. از لحاظ تنظیمی شمار ما اندک، اما عمل ما زیاد است.

کارمل: ماویزیم در نیم قاره هند باعث ایجاد بدبختی شد و سبب تضعیف حزب کمونیست پاکستان گردید. ایجاد بنگله دیش سبب تضعیف گردید. قبلاً حزب کمونیست پاکستان شرقی جدا و ملی بود و حال معلوم می‌شود که در پاکستان غربی چنین حزب نیرومند وجود ندارد.

باچه: تنها در سند، حزب ایالتی و یک کمیته رابط مرکزی بود. بعد از جدا شدن بنگله دیش، تلاش صورت گرفت تا در پاکستان غربی، حزب کمونیست ایجاد شود و بعد از سپری شدن سه - چهارسال حزب در سطح بین‌المللی شناخته شد. حزب

سند با پاکستان شرقی مربوط بود و سپس در پاکستان کمیته سازماندهی به میان آمد.

کارمل: مسأله پشتون‌ها و بلوچ‌ها نقطه تمرکز تضادها است. همه نیروهای منطقه متوجه آن بوده و این یک حقیقت است که همه سازش‌ها بر علیه جنبش پشتون‌ها صورت می‌گرفت. با پرچم نیز به همین جهت دشمنی شده و می‌شود زیرا که از داودخان حمایت می‌کند و داودخان نسبت به پشتونستان صادق است.

بعد از هند و چین و شرقمیانه، منطقه ما (بلوچستان و پشتونستان) نقطه تمرکز و رقابت قدرت‌های جهانی است. وظیفه اساسی ما این است تا حزب کمونیست حقیقی را بوجود بیاوریم. سعی باید کرد تا بر اساس سیکتاریزم و دوگماتیسیم تجرید نشویم و تنها نماییم.

باچه: نیپ برای انقلاب ملی - دموکراتیک، جبهه مکمل نیست. برنامه برای انقلاب ملی دموکراتیک ندارد و تنها حزب کمونیست دارنده آن است. مسأله پشتون‌ها تا هنوز جنبش ملی نیست و سهم عوام در آن کمتر است. پس از جنگ ویتنام شرقمیانه مرکز جنگ است و پاکستان خود را عملاً در آن دخیل ساخته است. جنبش جاری را نمی‌توان ملی و آزادی‌بخش گفت.

کارمل: بیابید قرینه‌سازی نمونه و برخورد میکانیکی نکنیم. در پاکستان، جمهوریت، سیکولاریزم، سوسیالیزم و تساوی حقوق را رد می‌کند. سیکولار ساختن پاکستان ناممکن است. پاکستان تا هنوز در مرحله جنبش تحریک ملی نیست و این مسأله جداگانه است، اما نسبت به گذشته‌ها بسیار نیرومند شده است. از لحاظ پرنسیپ مبارزه طبقاتی و جبهه مبارزه ملی را هیچ مارکسیست انکار کرده نمی‌تواند. کمونیست‌ها حامی نشنلیزم اند؛ اما خود نشنلیست نیستند. NLM هیچگاه از مبارزه طبقاتی مجزا نیست و NLM خود به مبارزه طبقاتی مبدل می‌گردد و لو شعار آن طبقاتی نباشد و این مربوط به شرایط است.

برای بوتو فاشیست خطاب کرده می‌توانیم یا نه؟ منظور این است که شوونیزم پنجاب سایر اقوام را سرکوب می‌کند و بوتو نماینده آن است و به همین جهت فاشیست است و در اینجا نشنلیزم حق تقدم را دارد. پاکستان در مقابل شوروی نخستین دشمن است و وظیفه ما است بر علیه آن مبارزه نماییم.

کارمل صاحب سوال بنیادی را مطرح کرد: آیا شرایط عینی و ذهنی برای حزب کمونیست در پشتونستان آماده است و آیا می‌توان حزبی را بنام حزب کمونیست نامید یا خیر؟

۶- ۱۳ می: میا صاحب، شیرمحمد، افراسیاب و سیدمختار باچا آموزش نظامی دیدیم.

۲۰ می ۱۹۷۵: نوشته‌های میا صاحب و باچه توسط سلیم مومند به گوشته ارسال شد تا از آنجا توسط مظفر به کوداخل و سپس به منطقه انتقال داده شود.

۲۴ می ۱۹۷۵: میا صاحب و باچه رخصت شدند. باچه زمانی که آمده بود، زیاد قهر بود و چنان می‌اندیشید که من و اجمل بیهوده مصروف هستیم و آنها در پاکستان انقلاب را به پیروزی می‌رسانند. اما امروز حین برگشت دیدگرگونی زیادی در برداشتش بوجود آمده و اهمیت کار ما برایش آشکار شده بود. دیده شود گوروگان کراچی برایش چه خواهند گفت؟

۷ جون ۱۹۷۵: افراسیاب با بسم‌الله در سه مورد دروغ گفته که از موصوف توقع نمی‌رفت. رفتن وی به پایین برای ما سودی نخواهد داشت. جای تأسف است وی سخنانی را که در بین ما یعنی باچه، میا، اجمل و گفته شده بود؛ با استدلال غلط و جهت تحت تأثیر قرار دادن بسم‌الله مطرح ساخته است. وی می‌گوید:

۱. با فعالیت پشتون زلمی توافق وجود ندارد.
  ۲. من برای خویش جایی را پیدا و جداگانه فعالیت خواهم کرد. با تنظیم آنها هیچ ارتباط نخواهد بود. (این نکته را قبلاً با وی توافق نکرده بودیم)
  ۳. اجمل در سخن، آموزش جداگانه و کمپ و استقلال را برای PSF می‌پذیرد، مگر برای پذیرش نتایج آن آماده نیست. (بهانه و دروغ). مطلب این است که مردم چگونه می‌توانند تفاوت بین فعالیت PSF و پشتون زلمی را بفهمند؟ فیر، فیر چه از جانب PSF و یا PZ صورت گیرد. هرگاه منظور نامبرده این باشد که وی خلاف نیپ و رئیس جمهور داودخان فعالیت کند، هیچگاه ما با آن موافقه نمی‌کنیم.
- در باره تشویش‌های ناشی از وضع، به تاریخ ۱۸ جولای با کارمل صاحب ملاقات صورت گرفت و تحلیل و نظر من با آنها تقریباً همسان بود. وی می‌گوید:

الف - فشار عناصر راستی بر حکومت بیشتر شده است و به همین علت دیروز

در مراسم دومین سالگرد انقلاب (کودتا) در مورد حزب و قانون اساسی مطلبی گفته نشد. سردار نعیم تهدید نموده که اگر تو (داودخان) به این شیوه ادامه دهی من از نزدت میروم، برای اینکه در این حزب عناصر چپ نفوذ و کمونیست‌ها آن را تصرف خواهند کرد.

ب - حکومت متمایل به راست شده ولی این وضع قطعی نیست و امکان گردش به چپ نیز وجود دارد.

ت - در کمیته مرکزی حکومت، تمام مشوره‌ها با وزرای جناح راست صورت می‌گیرد؛ ممکن این یک مانور هم باشد. اما اگر با عناصر چپ نیز مجلس صورت گیرد، آن را نیز می‌توان مانور دانست. باید اطلاعات درست به دست آورده شود.<sup>۱۳</sup> به هر حال الترنیتیف دیگری برای حکومت داودخان نیست، حمایت از او شریفانه و کار عملی است.

ث - داودخان ذهناً ضدامپریالیسم است، امریکا هرگز بر او اتکاء نمی‌کند. خطر کودتا از طرف راستی‌ها و ارتجاع وجود دارد.

ج - سخن مهم و اساسی برای ما این است که بر اساس اطلاعات دقیق و واقعی شعار درست داده شود. حالت انتظار بسیار طولانی و وضع مغلق است، مطلب اساسی حفظ حزب است و باید شعار مناسب و قاطع بدهیم در غیرآن وضع خراب می‌شویم.

ح - وضع در دو سال گذشته مغلق و از حالت ساده به طرف پیچیدگی روان است.

خ - در مناسبات با شوروی هیچ تغییر نه آمده است و شوروی بر رئیس صاحب متکی است.

اما اجمل صاحب می‌گوید هرگاه حزب اعلان می‌شد، حتماً به سمت ارتجاع می‌رفت. برای اینکه ارتجاع و عناصر راستی بسیار قوی هستند. حال در کمیته مرکزی عناصر چپ اکثریت است. در نتیجه ایجاد حزب انارشی آمده، عناصر شریف در اثر دسیسه و پول به حیث کافر و اجنت معرفی خواهند شد. پس در چنین حالت حزب ضرور نیست. رئیس صاحب اقداماتی را انجام می‌دهد که بنیاد اجتماعی را برای حکومت ایجاد نماید.

البته برای پرچم وضع دشوار است. آنها باید برای حفظ سازمان اقداماتی نمایند. آنها در حالتی قرار دارند که یک طرف پلنگ است و دیگر طرف چوبه دار. حزب بصورت علنی بر علیه حکومت فعالیت کرده نمی‌تواند و اگر نماید، جناح راست

تشویق می‌گردد تا آنها نیز به فعالیت پردازند. اما از طرف دیگر صفوف مأیوس و سازمان صدمه می‌بیند .

رئیس صاحب هم در تشویش است و کار بالای قانون اساسی جریان دارد. این برداشت نیز غلط است که حزب در نتیجه فشار راستی‌ها اعلان نشد؛ زیرا اعلان حزب به نفع آنهاست.

این سخن دقیق است که حکومت موجود پایه اجتماعی ندارد؛ باید قدم‌های برداشته شود تا این تکیه‌گاه ایجاد گردد.

به هر حالت وضع بحرانی است و دوام آن خطرناک و بدین سان ادامه یافته نمی‌تواند؛ زیرا این قانونمندی جامعه است.

۱۸ جولای: امروز نجیب جان برایم گفت که وکیل نیک محمد (شوهر همشیره او)، میراکرم بلوچ و مراد بزنجو را به خانه خود دعوت کرده بودند اما نسبت رفتن من، دعوت را فسخ و آنها را به رستوران خبیر برد. از آنها پرسیده بود که مناسبات حکومت با شما چگونه است؟ با شما کمک صورت می‌گیرد یا خیر؟ اجمل ختک تجرید و اعتبار رهبری را از دست داده است و حال هیچ چیزی کرده نمی‌تواند. برخوردش با شما چگونه است؟ آنها در جواب گفته بودند که مناسبات با حکومت و اجمل خوب است، ما هیچ اعتراضی نداریم و اعتماد کامل بر او داریم. بعداً این سخنان را مراد برای نجیب گفته بود.

چنین معلوم می‌شود که نیک محمد حتماً با کسی در ارتباط است و وظیفه دارد که پشتون‌ها و بلوچ‌ها را از افغانستان آزرده سازد و بدینگونه پلان دشمن را عملی می‌کند.

نیک محمد با نجیب جان جنگ و برایش گفته که شما اجنتان شوروی هستید و نوبت ما رسیدنی است آنوقت خواهیم دید. اجمل هیچ چیز کرده نمی‌تواند، اجنت پرچم است. باچاخان را من با او معرفی کردم و حال چنین لاف می‌زند.

۲۰ جولای: امروز ایرانشاه از امبار (اتمان خیل) از طرف رفقای پایین چند شماره پرچم سرخ و نامه‌های مولانا و افراسیاب را آورد. نامه‌ها به تاریخ ۲۲ جون نگاشته شده و بعد از گذشت یک ماه به دست ما رسید. در جمله آن دفاعیه‌های جام ساقی،

عطاالله مینگل و گوٹ بخش بزنجو در محکمہ عالی نیز شامل بود. نامہ مولانا (سازش) به جواب نامہ اجمل است و خودش آن را در دفتر خود ثبت کرد. نامہ مفصل بعداً خواهد رسید. آنها مطالب ثبت شده قلم خان (همیش خلیل) را کہ به تاریخ ۱۴ جولای ثبت شده و حاوی مطلب ذیل است؛ تایید نموده اند:

در پاکستان جلسہ به اشتراک یازده جنرال دایر شده و در آن بعضی افراد حزب حاکم نیز اشتراک کرده اند؛ آنها می‌خواهند به عوض بوتو به کمک اردو، برای تبدیل چهره‌ها، کسی دیگری را به قدرت برسانند. منظور این جلسہ، ایجاد حکومت ملی به اشتراک محاذ متحد جمهوری (UDF) و جناح راست نیپ است. کنوانسیون (UDF) زمینه سازی برای این دسیسہ ارتجاعی بود.

بوتو سخت هراسان شده است. رفقا این سازش را افشا و گفته اند کہ این همه ناشی از اختلافات درونی طبقہ حاکم است.

ایران‌شاه گفت کہ افراسیاب و شیرمحمد هشت روز با وی بودند و بعداً نسبت فوت مادر میا‌صاحب، پسر میا‌صاحب و برادرش آنها را به محل دیگری جابجا کرده بودند.

مظفر مہمند آمد و نامہ از سید مختار آورد کہ بصورت مختصر نوشته بود کہ بر اساس مطالبہ شما، ما در مہمند فعالیت خواهیم کرد و طالب کمک هستیم. مدتہا سپری و اقدام عملی نشد.

۹ سپتمبر: داکتر نجیب برایم تلفون کرد کہ مہمان آمدہ است و زمانی کہ رفتیم، دیدیم کہ میا‌شاهین شاه فرزند شیرشاه آمدہ، اما کدام مطلبی مہمی با خود نداشت و تنها از پدر خویش آزرده شدہ و غرض اخذ مشورہ نزد اجمل ختک آمدہ بود.

۱۷ سپتمبر: بہ منزل نجیب جان رفتیم. یکجا فیلم زنجیر را دیدیم. من و شیرشاه واپس آمدیم و میا صاحب همانجا پایید.

۱۹ سپتمبر: با میا‌صاحب صحبت کردیم. موصوف می‌گوید کہ ما آگاہانہ وی را تجرید می‌کنیم. برای اینکہ من برایش گفتم کہ شما (باچہ) از یک طرف سبوتاژ و تخریب را نکوش می‌کنید اما می‌گویید کہ ولی خان و بیگم نسیم اجنت‌های سی آی ای هستند و بخاطر از بین بردن PSF (پشتون ستودنتس فیدریشن) شیرپاو را



در پوهنتون کشتند. در حالی که کشتن شیرپاو سبب وضع محدودیت‌ها بر نیپ شد و ولی خان را دار تهدید کرد. بی‌بی نسیم تحت تعقیب است و حکومت در صدد این است تا پای او را نیز در این قتل بکشاند. میا صاحب در جواب گفت که شما با ما کمک نمی‌کنید. من در مقابل گفتم که من و بسم‌الله با هم برای افراسیاب گفتیم که برود در قبایل، مرکزی را ایجاد کند، همان گونه که با بسم‌الله کمک صورت می‌گیرد، با وی نیز خواهد شد. تنظیم شما مستقیماً با ما ارتباط خواهد داشت و با پشتون زلمی هیچ گونه رابطه باید نباشد. البته خلاف پالیسی‌های ولی خان و داودخان اقدامی نباید کرد.

از آنجای که موصوف صلاحیت تصمیم‌گیری ندارد، لذا طرح را نپذیرفت و برای رفقای نجیب جان دروغ گفت که آنها با من کمک نمی‌کنند.

میاصاحب یک سال قبل تلاش داشت تا مانع فعالیت شمس بونیری شود. میاصاحب با گفتن این مطلب آزرده شد و اول گفت که من با شمس اصلاً ملاقات نکرده‌ام، اما بعداً گفت که یک سال قبل در حجره باچا با او دیدار داشتم، اما هیچ‌وقت چنین نگفته‌ام. شما به سخنان رفقای ما باور ندارید اما سخن‌های دیگران (شمس) را قبول می‌کنید و این دلالت بر تجرید ما دارد.

۹ می ۱۹۷۶: تمام روز مصروف ترجمه پیام‌های پرچم بودم که به منظور خنثی ساختن فعالیت‌های "خلق" عنوانی احزاب برادر نوشته شده بود. از طرف شب، یک جا با داکتر پکتیوال به منزل حیدری رئیس نمایندگی پشتنی تجارتنی بانک کراچی که به منظور سپری کردن خدمت عسکری آمده است، رفتیم.

۱۴ می ۱۹۷۶: روز جمعه و رخصتی است، مردم به میله می‌روند، مگر در قسمت من استراحت و خوشحالی نیست. امروز صبح با رفقا کشتمند و نور احمد نور وعده داشتم و طی هشت روز گذشته مصروف ترجمه و نوشته‌های آنها هستم. ترجمه را ختم کرده‌ام اما بعد از تایپ و قبل از سنتسل شدن، باید متن انگلیسی را مرور نمایم. اما این کار بسیار دشوار بود، من نمی‌دانستم که آنها نیز مانند دیگران فقیر اند. من حین ترجمه مفهوم و مقصد را گرفته بودم زیرا این ترجمه تحت‌اللفظی نبود. لذا بار دیگر متن فارسی را با کلمات انگلیسی بار دیگر مقابله کردم. ده بجه رفته بودم و ساعت هشت شب فارغ شدم. مسوده نوشته‌ عنوانی اتحادشوروی آماده است که باید آن را فردا ترجمه کنم.

۲۳ می ۱۹۷۶: به خاطر مهمانان به خانه نجیب جان رفتم؛ به مجرد رسیدنم، نازش همچو مار بر سرم حمله و تهدیدها و اتهامات و... را شروع کرد. گفت من اینجا بیکاره ام، وعده‌هایت چی شد؟ پاکستان بیا و مخفی شو. در باره آنچه این جا انجام داده‌ی بحث می‌کنیم. و اینکه بودن من برای حزب و رفقا هیچ کمک نکرده است.

(پس به این شکل من در درمسال گلکاری کرده ام.) برایم گفته شده بود که من باید در رفت و آمد باشم (این را دروغ گفت. نه با ما رابطه زنده داشته و نه مشوره کرده است). در اخیر گفت که ما ترا از دست نمی‌دهیم. بعداً در مورد ولی‌خان و UDF نیز رد وید گفت و آن چنان مرا کوبید که سردرد شده از میکروریون به کارته سه در تکسی رفتم تا در مورد با اجمل مشوره نمایم.

در راه مختار احمد را دیدم و نامه از نعیم را برام داد که در آن از وفات پدرم خبر داده بود که به تاریخ ۲۳ اپریل فوت نموده است، بر علاوه سخنان مولانا، این خبر مانند پُتک بر سرم فرود آمد. برادرم افضل از مریضی اش خبر داده بود و می‌خواستم برای دیدارش بروم اما اجمل اجازه نداد.

افسوس که هیچ خدمت پدر را کرده نتوانستم و یک ماه بعد از مرگش مطلع شدم. سخنان تهدید آمیز رفقا و مرگ پدر سبب شد که هم بر اجمل و هم بر خود قهر شوم. به این جهت بر سر خود قهر شدم که چرا باید در سیاست دخیل شدم. بعد از مرگ پدر در باره خانه، قریه، مادر و برادران و آینده خود اندیشیدم و آن را تیره و تار دیدم.

۲۵ می، تحلیل: حرکت حکومت افغان به عقب و راست، دعوت از بوتو که نماینگر ضعف اینها است، انشعاب در NDP (نشنل دموکراتیک پارتی)، گروپ بندی در PSF، و... در چنین وضع، موضع ضعیف ما. نمایندگی علنی از نیپ لغزیدن رهبران آن به جناح راست و ختم چپ، مرا بکلی دیوانه ساخته است. برای اولین بار در زندگی از سیاست مایوس و به آینده بی باور شده ام. بودن در اینجا نیز کاری بیهوده است. فعالیت زیرزمینی در بین کارگران در پشتونخوا پایین را نیز در نظر دارم، مولانا نیز می‌گوید که باید بروم. اما من در کراچی، پنجاب و یا سند کار کرده نمی‌توانم. پس بهتر است همین جا با قبایل و رفقا باشم و در مورد تأمین رابطه آنها با شوروی و جهان کمک کرده می‌توانم. هرگاه در نتیجه سازش

افغانستان و پاکستان، فعالیت در پایین آزاد شد، با اجمل مشوره و فیصله خواهم کرد.

۲۹ می ۱۹۷۶: با مولانا به تفصیل صحبت کردم، وی در مورد فعالیت من راپور تحریری می‌طلبد و مخصوصاً در مورد رابطه، صحبت‌ها و سوال و جواب من با رفقای اتحاد شوروی. البته اصولاً من باید آنها را از این فعالیت‌ها آگاه می‌کردم و من چنین نکرده‌ام. چون من از دوسال به اینطرف در مورد هر موضوع، صحبت کرده‌ام، اما تمام مطالب به یادمانده است؛ اما گزارش مختصر آماده خواهم ساخت.

در مورد هسته حزبی اینجا، بحث شد. من گفتم از اینکه موضوع حزبی است باید در محضر اجمل صاحب صحبت شود. امروز برخوردش با روزهای قبل دیگرگون بود. مولانا همانند بوتل سوداواتر است.

۳۰ می ۱۹۷۶: ترجمه گزارش اردو برای مولانا: «نخستین ملاقات من بر اساس خواهش دوستان [کارمندان سفارت شوروی در کابل] به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۹۷۴ صورت گرفت. بعد از آن دید و وادید من به شکل مسلسل، ماهی دوبر، گاهی یک بار و بعضاً در هر یک و نیم ماه صورت می‌گیرد.

ملاقات‌های من با آنها، بحیث یک دوست و بر اساس همدردی و همکاری متقابل صورت می‌گیرد و نه براساس نماینده یک حزب. (اگر چه بنیاددوستی و ملاقات‌های ما همان نظریات و همبستگی بین‌المللی پرولتاری است.) بر بنیاد همین علت، تمام بحث ما بر روی محور دادن اطلاعات محدود می‌باشد. من این اطلاعات را گاهی اینجا نمی‌نویسم و در جریان ملاقات در مقابل سوال‌های آنها منظور آنها برآورده می‌شود.

اطلاعات بیشتر در مورد وضع پشتونستان، بلوچستان و افغانستان محدود می‌باشد. بحث روی نظریات، بین ما صورت نمی‌گیرد. این معلومات گاهی در مورد مطالبی می‌باشد که برای ما وضاحت دارد و با مسئولیت آن را برایش گزارش می‌دهم. گاهی هم حاوی مطالبی می‌باشد که من به حیث افواه و شایعه از کسی دیگری شنیده و برای آنها گزارش می‌دهم. از آنجای که شکل ملاقات ما، دادن اطلاعات یکطرفه می‌باشد؛ لذا نتیجه گیری من در مورد ضروری می‌باشد. در طی این مدت، من

کوشش کرده ام با ایمان‌داری معلومات صحیح برای را برای آنها برسانم، یعنی مطالبی که برای من معلوم و به نظر م برای آنها دلچسپ است، گزارش داده ام.

سوال‌های احتمالی و مطالب مورد علاقه آنها این است:

- کی‌ها به منزل ما می آیند؟
- از پشتونستان و بلوچستان کدام مردم و برای چی می آیند؟
- برخورد دولت افغانستان با ما چگونه است؟
- کدام اشخاص برجسته دولت، به منزل می آیند؟
- وضعیت گوریل‌های بلوچستان چگونه است؟ افغانستان چه نوع کمک می‌دهد؟
- قوای نظامی دشمن مصروف چه است؟
- آیا در بین قوای نظامی پاکستان، مشاورین امریکایی موجود است؟
- قوای نظامی پاکستان در مناطق قبایلی پشتونستان چی می‌کند؟
- آیا افغانستان کدام حرکت نظامی انجام نمی‌دهد؟
- عناصر عقب‌گرا کدام پلان تازه روی‌دست ندارند؟
- در رابطه با کودتا اطلاعاتی داریم یاخیر؟ اگر در مورد معلوماتی حاصل می‌گردد؛ باید به موقع اطلاع داده شود.
- ساواک و غیره فعالیت دارند یا چطور؟
- حکومت افغانستان در مورد اتحادشوروی چی می‌گوید؟
- وضعیت احزاب و بصورت خاص پرچم و خلق چگونه است؟
- در پاکستان اخوانی‌ها آموزش نظامی می‌بینند یا چطور؟
- تغییراتی تازه در حکومت افغانستان آمده است؟
- ایران، در بلوچستان با دولت پاکستان چه نوع کمک می‌نماید؟
- در مورد سازش پاکستان و ایران اطلاعاتی تازه وجود دارد؟
- اجمل با داودخان، بعد از چند مدت ملاقات می‌نماید؛ این ملاقات‌ها توقف ننموده است؟ ملاقات براساس خواهش داودخان صورت می‌گیرد و یا براساس تقاضای ما؟
- داودخان چطور و چگونه می‌اندیشد؟
- نهضت ما در پشتونستان و بلوچستان چقدر نیرومند است؟
- تعداد مهاجرین پشتون و بلوچ چقدر است و حکومت با آنها چگونه برخورد می‌نماید؟

و به همین‌گونه سوال‌های دیگر.

در مورد این سوالات تا جایی که من معلومات دارم، جواب می‌دهم. تا جای که به یادم مانده است به بعضی سوالات اساسی چنین جواب داده ام.

**س - آیا در بلوچستان، حزب کمونیست می‌جنگد؟**

جواب: نه تنها می‌جنگد، بلکه مطابق توان خود کمک هم می‌کند.

**س - در بلوچستان دیگر کی‌ها می‌جنگند؟**

ج: عطاالله مینگل، خیربخش میری، غوث بخش بزنجو و بر علاوه جوانان تعلیم یافته قبایل بلوچ تحت تأثیر آنها به شکل فعال در جنگ سهیم اند. البته در علاقه مری، از طرف شیرمحمد مری یک گروه ماوییست (طرفدار ترسکی) نیز مصروف فعالیت اند و نماینده آنها محمد بهابها که نه بلوچ است و نه مری، اینجا آمده است.

**س - داکتر کسینجر (نومبر ۱۹۷۵) برای چی افغانستان آمده بود و اینجا چی گفته است؟**

ج: کسینجر احتمالاً به وکالت بوتو و پاکستان آمده بود.

**س - منظور پاکستان از فعالیت نظامی در مناطق قبایلی چیست؟**

ج: خواست اساسی پاکستان رسیدن به خط دیورند است.

**س - شما با کدام سفارت خانه‌های دیگر ارتباط دارید؟**

ج: ما با هندی‌ها و عراقی‌ها ملاقات می‌نماییم، آنها به خانه ما می‌آیند و یا ما نزد آنها می‌رویم.

**س - افغانستان برای شما چقدر و تا کدام اندازه کمک می‌کند؟**

ج: افغانستان برای ما و مهاجرین در مورد منزل، مواد خوراکی و نوشیدنی‌ها کمک می‌کند. مقداری کمی سلاح با مرمی کمک کرد ولی حالا نمی‌کند. کمک محدود به تفنگ ۳۰۳ بور، مرمی و چند کلاشینکوف، چند هاوان و مرمی‌های آن بود. برای پشتونستان کم و زیاد تفنگچه‌های قدیمی، چند رائفل و مواد انفجاری می‌داد.

**س - از جبهه بلوچستان کی‌ها به منزل شما، می‌آیند؟**

ج: خیرجان بلوچ، مراد بزنجو، مهرالله مینگل، میرسفرخان، اسلم گچکی، میرگوهر خان زرکزی، شکاری، میراکرم، میرهزار خان رحمکانی، مراد (محمد بهابها) منظور بلوچ، آغا سلیمان و دیگران.

**س - آیا این دی پی، جانشین نیپ است؟**

تا حال از جانب رفقا، برای ما گزارش نرسیده است. از فحوای اخبارها و صحبت‌های شیرباز مزاری معلوم می‌شود که ان دی پی، جانشین نیپ شده نمی‌تواند. زیرا مرتجعین می‌خواهند با تغییر مسیر جبهه ملی دموکراتیک، ماهیت آن را عوض نمایند.

۳ جون ۱۹۷۶: رادیو پاکستان اعلان کرد که بوتو از تاریخ ۷ تا ۱۰ جون به افغانستان سفر رسمی و دوستانه می‌نماید.

امروز برای بار نخست مشکوک شدم که ما تحت تعقیب قرار داریم. (ممکن صرف تصادف و یا شک من بی‌اساس باشد) یک علت آن ممکن آمدن بوتو باشد و احتمال نیز دارد که ما از قبل تحت تعقیب قرار داشتیم.

امروز ساعت چهار بجه از منزل کارته سه جانب میکروریون برای دیدن مهمانان بیرون و در مقابل لیسه حبیبیه منتظر تکسی بودم که یک بنز کریمی که جوان مقبول دریور آن بود، سرعت موتر را کم و با دقت بطرف من دید و گذشت. فکر کردم که از جمله دوستان شاه جهان جاجی است. بار دیگر برگشت نمود و از پهلویم گذشت. زمانی که میکروریون رسیدم؛ سیدمختار و میاصاحب برایم گفتند، زمانی که چاشت از منزل اجمل می‌رفتیم چنین موتری در تعقیب آنها نیز روان بود. نشانی‌ها و علائم موتری که مرا تعقیب می‌کرد، از جانب آنها نیز تایید شد.

شام حین برگشت، در سرک عمومی میکروریون در جوار مارکیت، همان بنز با سرعت کم گذشت و من شماره پلیت آن را (۱۱۳۳ ش) یادداشت کردم. بار دیگر همین موتر از بین میکروریون بیرون و در مارکیت توقف کرد و شک من زیادتر شد.

روز دیگر که به منظور ملاقات با رفقای شوروی، از میکروریون در تکسی دیگری نشسته بودم؛ بار دیگر همین عراده از ما سبقت کرد و تکسی دریور برایم گفت که این شخص پولیس و از کندهار است و بسیار عیاش و زنکه باز می‌باشد و در میکروریون زندگی می‌کند. با شنیدن این مطلب، شک من به یقین مبدل شد.

در این روزها، به خاطر مولانا و باچا، رفت و آمد ما به منزل نجیب و با رهبران پرچم زیاد شده بود؛ حکومت مشتبه شده و منزل نجیب حتماً زیر تعقیب است و همچنان تمام رهبران پرچم تحت تعقیب قرار دارند.

۴ جون: روز جمعه با رفقا در میکروریون بودم. میاصاحب برایم در لفافه گفت که رفقای ما سلاح اختلاف در بین NDP را در اختیار آنها قرار داده است. او گفت که من این مطلب را در محضر آنها گفته نمی‌توانم، زیرا برداشت دیگری از آن

می‌نمایند و من تابع انضباط هستم. در مورد گزارش مفصل خواهم نوشت و زمانی که دوباره برگردم برایت خواهم آورد و یا آن را به دست کسی خواهم فرستاد.

امروز مولانا با رهبران پرچم در منزل نجیب وعده ملاقات داشت، در حالی که من به کرات برای آنها گفته بودم و روز قبل نجیب را نزد رفقای پرچمی فرستادم که این محل کاملاً غیرمصنوع است. بعداً سردار داودخان خودش برای پدرش اخترمحمد خان شکایت کرد که پسرانت شب و روز بر ضد دولت مشغول فعالیت هستند. منظور از این چه است؟ نجیب غریب دو سه ماه می‌شود که عسکر است، او خودش هیچ گونه فعالیتی نکرده است.

اقامت و رفت و آمد زیاد مولانا، اعضای کمیته مرکزی پرچم، من و اجمل بدانجا، سبب شده که گذارش به رئیس جمهور برسد. منظور از آن رسوا ساختن، بی اعتبار کردن و دست و پای ما را بستن و تحت فشار قرار دادن و به مرحله رساندن است که اینجا امکان زیست نداشته باشیم.

۱۵ جون ۱۹۷۶: بعد از سه سال، امشب از زبان سید مختار دانستم که عضویت من در کمیته ایالتی تعلیق شده است و حال بعد از رفتن موصوف، در مورد دوباره فیصله کمیته گرفته خواهد شد. قبلاً در کمیته صوبایی اجمل، من، باچا و افراسیاب عضویت داشتیم.

چنین معلوم می‌شود که این حزب در جیب آنهاست؛ هر وقتی بخواهند عضویت هر کسی را که خواسته باشند معلق ساخته و هر کسی را که بخواهند عضو می‌سازند.

می‌پذیرم که آمدنم به کابل بی‌دسپلینی بود (من نمی‌خواستم در کراچی مخفی شوم). و زمانی که بعد از دوماه دوباره رفتم و مولانا را دیدم؛ او در مورد برایم هیچ نگفت. بعداً روف وارثی و سابی عزیزالله آمدند، با آنها فیصله‌های صورت گرفت، به تعقیب سه بار میا صاحب، دو بار افراسیاب و باچه آمدند و هیچ کدام آنها نیز در مورد برایم چیزی نگفتند. اصول چنین بود که قبل از تعلیق باید جواب تحریری از من می‌طلبیدند. اما نه تنها چنین نشد بلکه حتی مرا از حالت تعلیق بودنم، نیز در جریان قرار ندادند و این بی‌اعتمادی بزرگ است. حال من باید در پرتو آن درباره آینده خویش بیاندیشم که چرا من چنین اعتماد کرده‌ام:

- در طی سه سال من چه نکرده‌ام؟

- آیا از موج‌های سیاست وطن جدا بودم؟

- آیا نسبت به هر شخص دیگر از لحاظ جسمی و معنوی با آن وابسته نبودم؟

این نکته برای همه معلوم است که من دسپلین را رعایت کرده و متناسب به آن با دیگران صحبت کرده‌ام. من نمی‌دانستم که رفقا از عقب مرا به خنجر زده‌اند. حتی در مورد به اجمل صاحب نیز اطلاع نداده‌اند.

این وضع قابل افسوس است که حزب صوبه در جیب باچه و در کراچی در جیب دیگران باشد. ولو که سیاست تیوریک آنها صحیح هم باشد؛ رفتن ما با آنها در آینده مشکل خواهد بود.

حال بعد از سپری شدن سه سال در مورد تعلیق و اخراج من غور می‌کنند. من مسئولیت را می‌پذیرم. نه از تعلیق خویش آگاهم و نه هم برای اعاده عضویت تقاضانامه داده‌ام. آینده خویش را بر اساس فکر خویش عیار می‌سازم و نه با تکیه بر دیگران. نه اینکه موقف حزبی من چنین باشد و آینده‌ام بر موهات استوار، و تنها برای درمسال گل تهیه کنم.

۱۶ جون ۱۹۷۶: برای مولانا و به عنوان کمیته مرکزی به زبان انگلیسی نامه احتجاج آمیز شدیدالحن نوشتم و تذکر دادم در حالی که من عضو حزب نبودم چگونه با باچه، میاصاحب، سائین عزیزالله، روف وارثی و افراسیاب در جلسه شرکت می‌کردم و چگونه با عزیزالله، روف وارثی و اجمل بخش خارجی حزب را ایجاد کردیم و چگونه برای اسناد حزب، دساتیر، هدايات و اوامر می‌رسید. کلمات شدید را بکار بردم.

۱۶ جون: مولانا، باچه و میاصاحب رخصت شدند. قبایل را سازماندهی می‌نماییم و مسئول آن خواهیم بود و وقتاً فوقتاً گزارش آن را می‌فرستم. اینجا به حیث معاون و نماینده آنها، با رفقای شوروی تبادلۀ اطلاعات خواهیم کرد و زمینه را برای تعلیم بعضی رفقا آماده خواهیم ساخت. با رفقای پرچم روابط نزدیکتری برقرار خواهیم کرد.

۲۵ جون ۱۹۷۶: ملاقات با رفیق بیرک کارمل براساس فیصله نازش: برای آینده تنظیم محل و وقت ملاقات مخفی برای اجمل، ارسال مطمئن پست به خارج.



کارمل صاحب می‌گوید:

- قراین و علایم نشان می‌دهد که افغانستان به طرف غرب نزدیک می‌شود و سفر سردار نعیم خان به امریکا و فرانسه در همین راستا است.
- مناسبات با شوروی خوب است، نمی‌توان آن را بد گفت، اما مطلوب نیست و احتمال خرابی آن بیشتر است.
- تاثیر گذاری ایران روبه ازدیاد است، کمک‌های آنها جاری است، اجنت‌های خود را آموزش می‌دهند. داودخان و حکومت علناً در باره ایران نظر مطلوب ندارند اما در عمل بسیار باهم نزدیک شده اند. خطر بزرگ ایران است و نه پاکستان.
- در مناطق شمال افغانستان تا حال پروژه‌ها و کمک غرب موجود نبود و تنها پروژه های شوروی و متخصصین آنها فعال بود. قراین نشان می‌دهد که امریکا ده مرکز صحنی را در آنجا اعمار می‌نماید. برای استخراج تیل نیز فعالیت‌های در جریان است.
- داودخان بسیار تجرید شده است تا اندازه که به جز از چند وزیر قدیر، عبداللہ، وحیدعبدالله و غیره، سایر وزرا از حکومت دفاع نمی‌نمایند. چنین حالت در وقت ظاهرشاه به میان نه آمده بود. رشوت، فجایع، خیانت، بی مسئولیتی در دستگاه دولت بسیار زیاد شده است و قیمت‌ها بالا رفته و مردم ناراض اند.
- با آمدن بوتو، پشتون‌ها عموماً خفه اند و می‌گویند که نام پشتونستان را فروختند، سایرین با آمدن او خوشحال اند، اما این دلالت برآن ندارد که آنها از دولت راضی باشند.
- طرح ما (پرچم) در مورد قانون اساسی جنبشی بزرگی را به میان آورده است.
- خلقی‌ها با ارتجاع و جناح راست حکومت در تفاهم و سازش اند. هیچ شکی وجود ندارد که آنها به حیث اجنت‌ها عمل می‌کنند.
- اجمل صاحب عضو جنبش و نهضت ما است؛ باید در هر جا و به هر قیمت از او دفاع صورت گیرد و حفاظت شود.
- به برکت شما با شخصیت محترم چون مولانا (سازش) صحبت‌های ر فیکانه صورت گرفت.
- ما بر اجمل اعتماد داریم، دشمنان همه متوجه او اند. حکومت او را بیشتر از ما تعقیب می‌کند.
- تلاش صورت می‌گیرد که ارتجاع به کمک جناح راست حکومت، در موجودیت داودخان و یا پس از دور ساختن او، ضربه بر ما وارد نماید.

- عزیزالله واصفی (وزیر زراعت)، قیوم وردک (وزیر معارف)، محبی (رئیس پوهنتون) مخالف اجمل صاحب و سایر عناصر مترقی هستند. آنها با نیپ نیز در مخالفت قرار دارند و از پشتون‌ها استفاده سوء می‌نمایند. جنید و خواهرش شریفه شریف گفته اند که اجمل برای آنها گفته است که به این نتیجه رسیده که پاکستان ضرورت به حزب کمونیست دارد و نیپ باید به حزب کمونیست بدل شود.

- جنید می‌گوید که مرا رئیس جمهور داودخان طلبیده بود و من برای اجمل صاحب گفتم که ممکن رییس صاحب دوباره مرا احضار نماید. او برایم گفت قبل از ملاقات من باید برایت خصوصیات داودخان را توضیح نمایم. این سخن را در مجلس عام گفتم.

(کارمل می‌گوید که جنید با وزیر مخابرات، عطایی و اکرم عثمان در یک حلقه اند و خود را جناح چپ جمهوریت می‌دانند، آنها خود را مارکسیست می‌گویند، اما ضد کمونیست و اجنت‌های حکومت اند.)

- روز قبل هیئت ایران آمده بود و با جنرال‌های زیادی ملاقات کردند. جنرال رئیس هیئت ایرانی، به صراحت گفت که حیدرخان رسولی لوی درستیز شخصیت و سیاستمدار بزرگ و قهرمان نظامی است.

- تلاش صورت می‌گیرد که در عسکری تمام عناصر شریف و با وجدان را برطرف سازند و یا در جاهای غیرفعال بفرستند و در عوض آنها به اشخاص خائن، رشوت‌خور و ظالم اهمیت بیشتر داده می‌شود. حکومت و نعیم خان فیصله نموده تا خود را توسط این عناصر حفظ نماید.

۹ جولای: ایرانشاه آمد. پرچم سرخ و سایر نشرات را آورده بود و این دلالت بر آن دارد که آنها بدون خطر رسیده اند. ایرانشاه می‌گوید که اجمل بر من شک نموده که پیرو طریقه پنج پیره هستم، در حالی که من هیچ‌نوع ارتباط با آنها ندارم، پدرم تنها برای یک ملا پنج پیره پناه داده بود که سرو صدای زیادی را خلق کرد. موصوف می‌گوید که در بین قبایل به تنهایی در رفت و آمد هستم و خطر وجود دارد لذا ضرورت به یک تفنگچه دارم.

۱۴ اگست ۱۹۷۶: نامه‌ی عنوانی مولانا (ترجمه متن اردو): شما در مورد جبهه بلوچ و وضع سیاسی افغانستان و مشکلات ما آگاهی خواهید داشت. تمام قوماندانان موجود بلوچ آزاده هستند، آنها از رهبران نیپ بیزار و از حکومت افغانستان نیز مایوس اند و در نتیجه از ما نیز ناراض اند؛ برای اینکه ما نمی‌توانیم ضروریات جبهات آنها را تأمین نماییم. مراد بزنجو و اسلم گچکی نیز مایوس و بدون مشوره،

در صدد برگشت هستند. از نظر ما اینگونه رفتن، سبب مایوسی و برای نهضت پیامدهای بدی خواهد داشت. بر علاوه در بلوچستان دست‌های گوناگونی وجود دارد و ترس از آن است که شکار کسی نشوند.

ما آنها را به این بهانه معطل ساخته ایم تا رفقای با اعتبار از جانب شما بیایند و در مورد مشکلات آنها به فیصله برسند. آنها از گرفتن پول مصارف خودداری می‌نمایند. ما آماده هستیم از منابع گوناگون مصارف آنها را تأمین نماییم. آنها منتظر شما هستند. اما از جانب شما کسی نه رسید. هرچه زودتر کسی را بفرستید؛ زیرا تمام نیرنگ‌های ما در مورد نگهداری آنها به پایان رسیده است.

۳۰ اگست: امروز میا شاهین از راه تورخم رسید. وی به بهانه مریضی برای سه ماه رخصتی اخذ کرده است و بسیار پریشان است. هیچکس با وی مشوره نمی‌کند و همه کاره باچه است و بر وی اعتماد نمی‌کند. موصوف با پارچه شدن NDP خفه و هیچکس در مورد طالب مشوره او نشده است. حال می‌خواهد در اینجا در مورد اینکه چه باید کرد، مشوره کند.

۹ سپتمبر: امروز من و میا صاحب در منزل نجیب جان نشسته بودیم که از رادیو خبری در مورد ماوتستونگ که در نتیجه مریضی فوت نموده است، پخش شد.

(در مورد داکتر نجیب باید علاوه نمایم که بعد از فراغت از فاکولته طب به خدمت عسکری رفت و بعد از آن به حیث داکتر در بالامرغاب ولایت بادغیس تبدیل شد. وی مسئول کمیته شهر بود و پرچم در مورد رفتن او موافق نبود. او می‌خواست در کابل به حیث داکتر وظیفه اجرا نماید. نجیب از من خواهش کرد تا برای فیض محمد خان که هنوز وزیر سرحدات اما عاطل و باطل و فاقد صلاحیت بود بگویم که با وزیر صحت عامه، داکتر عمر صحبت نماید تا نامبرده در کابل باقی بماند. من با فیض محمد صحبت کردم؛ وی گفت دولت این کار را قصداً انجام داده تا او را از کابل دور سازد. نجیب جان از رفتن به بالامرغاب منصرف و تنها به کار حزبی پرداخت.)

#### اطلاعات و معلومات در مورد روابط افغانستان و پاکستان

به فکر من پیشبرد جنگ در پاکستان بر علیه حکومت بوتو از طرف نیپ و مخصوصاً ولی‌خان اقدام ناسنجیده بوده و برای منطقه و خاصناً افغانستان و تا

اندازه برای پاکستان مشکلاتی را خلق و مفاد را به ضرر مبدل کرده است. در این فاصله وقایع زیادی رخداد و من همه را ثبت نکرده ام.

سال ۱۹۷۴ سال مالمال از فعالیتها و آموزش بود و جنبش به پیش ادامه داشت. اما ثبت حوادث این سال از قلم من افتیده است. اکثر یادداشت‌های من دوران سال‌های ۱۹۷۵، ۱۹۷۶ و تا اندازه واقعات سال ۱۹۷۷ را دربر می‌گیرد. در این دوره گاهگاهی من تصورات و اطلاعات خود را نوشته ام که بصورت مختصر آن را نقل و نمی‌خواهم در مورد به کتاب‌های تاریخ مراجعه نمایم؛ زیرا منظور من از اینگونه یادداشت‌ها، تاریخ نویسی نیست.

۳۰ دسمبر ۱۹۷۴: مناسبات پاکستان و افغانستان تیره شده است؛ من و اجمل صاحب ساعت پنج و نیم بجه نزد معین سیاسی وزارت خارجه وحیدعبدالله به وزارت خارجه رفتیم. (رئیس جمهور داودخان در عین زمان وزیر خارجه است و امور وزارت خارجه را بصورت غیررسمی برادرش محمد نعیم پیش می‌برد.)

در باره تلاش‌های مصالحه پاکستان: هرگاه حسن نیت موجود باشد می‌توان به فیصله رسید و پروپاگند را متوقف ساخت و پاکستان تا حال در مورد جواب نداده است.

در مورد مذاکرات محمد نعیم خان با رهبران چین: صدراعظم و وزیر خارجه چین می‌گوید:

۱. مسأله بلوچ و پشتون‌ها میراث امپریالیسم است.
۲. در این مسأله ما (چین) بی‌طرف هستیم.
۳. افغانستان باید با پاکستان تماس مستقیم برقرار نماید.

هرسه این نکته مهم و در مورد پاکستان نیست، به همین جهت بعد از سفر هیئت افغانی، وزیر خارجه پاکستان عزیزاحمد که در این مدت در توکیو بود، بدون پلان و پروگرام قبلی به پیکنگ سفر نمود.

به جواب دعوتنامه رسمی پاکستان، افغانستان گفته است که در این دعوتنامه حسن نیت وجود ندارد. هرگاه حسن نیت موجود باشد؛ از همه اولتر باید تمام زندانیان رها و با رهبران پشتون و بلوچ مذاکره و تفاهم صورت گیرد. در غیر آن ما اینرا

یک نیرنگ می‌دانیم. پاکستان تا حال در مورد جواب نداده است.

۸ فیروزی ۱۹۷۵: قتل حیات شیرپاو که بدون مشوره با افغانستان صورت گرفته پاکستان را قهر و افغانستان را آزرده ساخته است. این قتل، قدرت ولی‌خان را نیز آشکار کرد؛ زیرا بعد از دستگیری او و سایر رهبران نیپ، طرفداران آنها هیچ گونه عکس‌العملی را نشان ندادند. به همین خاطر موضع افغانستان به تدریج تغییر می‌خورد.

۲۶ اپریل ۱۹۷۵: امروز رئیس صاحب دولت داودخان بنابر دعوت رسمی شاهنشاه به ایران سفر کرد. این سفر بسیار مهم است و بر سیاست آینده تأثیر عمیقی خواهد گذاشت. با پاکستان یا صلح خواهد شد و یا هم جنگ. برای جنگ آماده نیستیم و تفاهم نیز تحت شرایط ما دشوار است. امید است این سفر برای ما، پیروزی‌های سیاسی و انقلابی را بار آورد.

۳۰ اپریل ۱۹۷۵: رئیس صاحب دولت بعد از سفر چهار روزه به هرات رسید. وی فردا به کابل می‌آید. ایران می‌خواهد که منازعه پاکستان و افغانستان حل شود. مصالحه اگر از یک طرف به نفع ایران است و از طرف دیگر افغانستان برای نیرومندی خویش ضرورت به زمان دارد. همچنان در نظر باید گرفت که مصالحه با کی و تحت کدام شرایط؟

خواست ایران حتماً این خواهد بود که در پاکستان امنیت آورده شده و جنبش ملی بلوچ‌ها خاتمه یابد. ببینیم که در ایران چه نوع مذاکرات و فیصله‌ها صورت گرفته و چه امکانات مساعد شده است. اگر مصالحه آبرومند صورت گیرد بد نخواهد بود؛ به شرط آنکه بوتو با آن موافقت کند و این مربوط به خلوص نیت و فشار ایران است.

رئیس صاحب در هرات مورد استقبال گرم قرار گرفت و مانند رهبر مردمی داخل مردم شد؛ اما صحبت او برضد ایدیولوژی خارجی مورد پسند چپی‌ها قرار نگرفت.

اینجا ضرورت به یادآوری این نکته است که چندی قبل من نشریه را به سفیر ایران بردم، موصوف در این ملاقات برایم گفت که شما می‌خواهید در عقب مسأله بلوچ و پشتون، برای رسیدن شوروی به آبهای گرم، پلی را اعمار نمایید.

۳۰ اپریل: واقعہ بسیار مهمی رخداد و ویتنام جنوبی به تصرف نیروهای آزادیخواه ویتکانگ درآمد و صفحه سیاه از تجاوز صریح امپریالیسم امریکا خاتمه یافت. زمانی که سیگون به امر جنرال بن رئیس جمهور ویتنام جنوبی تسلیم شد؛ در سرتاسر شهر، جشن برپا و شهر به نام آزادیخواه بزرگ هوچی من مسمی گردید.

۱۳ می ۱۹۷۵: ملاقات با رئیس جمهور در منزل او در جوار ارگ: ملاقات به اشتراک من، اجمل، میا صاحب، سید مختار، افراسیاب و شیرمحمد صورت گرفت، قوماندان گارد، ضیاء مجید نیز حاضر بود. ملاقات ساعت هفت شروع و یک ونیم ساعت ادامه یافت. رئیس صاحب جمهور سخنانی جالب و نصیحت آمیز برای ما گفت. در جواب این سوال من که اگر از یک طرف هند و از طرف دیگر افغانستان توأم با حمایت شوروی باشد؛ چرا چاره پاکستان نمی‌شود؛ رئیس صاحب جمهور گفت:

۱. هندوستان منافع خود را دارد. با تجزیه پاکستان، هند با افغانستان همسرحد می‌شود و این به نفع افغانستان نیست. برای اینکه هند همه را برای خود می‌خواهد.
۲. در صورت تجزیه پاکستان، ایران آرام ننشسته و از بلوچستان چشم نخواهد پوشید. اما به برداشت رئیس جمهور، توان آن را نخواهد داشت تا آن را اشغال نماید.
۳. تا زمانی که یک ملت متکی بر خود و نیرومند نباشد؛ نه برای دوست ارزش دارد و نه برای دشمن.
۴. اگر من باشم و یا نه باشم، هیچ دولتی افغانستان از مسأله پشتونستان صرف نظر کرده نمی‌تواند.

رئیس صاحب با صمیمیت زیاد حامی پشتونستان است و می‌گوید که موجودیت افغانستان وابسته به پشتونستان یعنی وحدت ملت است. اگر یکی نباشد، موجودیت دیگری محال است. او بر نشنلیزم اصولی پافشاری دارد و این صفت اوست. به برداشت او موجودیت پاکستان مصنوعی است. نامبرده بر نیرومندی افغانستان و بهبود زندگی مردم تأکید می‌کند و می‌گوید که ما باید از لحاظ اقتصادی نیرومند شویم و این انقلاب برای مردم گرسنه و برهنه به میان آمده است.

۱۹ می: امروز آگاهی یافتیم که پاکستان قوای خود را از طریق راه خارد باجور نزدیک چغه سرای به مرز دیورند نزدیک ساخته است. چنین معلوم می‌شود که پاکستان به هر قیمتی که شود می‌خواهد به خط دیورند تقرب نماید.

۱۲ جون: امروز معلوم شد قوای افغانی که به سرحد شرقی فرستاده شده بودند، شش - هفت نقطه ستراتیژیک را تصرف کرده اند. از آن می‌توان استنباط کرد که داودخان نسبت حرکات تحریک آمیز پاکستان در مقابل قیابیل قهر شده و احتمال دارد که از جانب کسی تحریک هم صورت گرفته باشد. در هر حال امید است چنین وضع به نفع ملت افغان/ پشتون بیانجامد.

۱۳ جولای ۱۹۷۵: می‌گویند اختلافات در بین عناصر راست و چپ در کمیته انقلابی افغانستان بسیار عمیق شده است. این وضع قابل تأسف زیاد است.

۱۴ جولای: بر اساس شفر قلم خان (همیش خلیل)، طی چند روز اخیر جنرالان نظامی با عبدالحفیظ پیرزاده وزیر امور تعلیم و صوبایی جلسه داشته و برایش گفته شده است که باید حکومت ملی به اشتراک تمام احزاب بوجود آید.

به تعقیب آن بوتو در زندان با باچا خان ارتباط گرفت. باچاخان برایش گفت که در امور سیاسی با ولی‌خان صحبت نماید و برای من یا موقع خدمت داده شود و یا اجازه داده شود که خارج بروم. در غیر آن بگذار در زندان باشم.

بعد از آن با ولی‌خان تماس گرفته شده و ولی‌خان گفته است که نقش پشتون‌ها و بلوچ‌ها در این حکومت چه خواهد بود؟

اگر این اطلاع دقیق باشد، دلالت بر آن دارد که زمامداران شکست را پذیرفته اند.

۱۶ جولای ۱۹۷۵: سفیر عراق به مناسبت روز ملی آن کشور دعوتی را ترتیب و از من و اجمل صاحب نیز دعوت شده بود؛ اما داودخان اجازه اشتراک را در آن نداد.

۱۷ جولای: امروز جشن جمهوریت بود. من به این دلیل برای دیدن رسم گذشت نرفتم که خاطره تلخ سال قبل در ذهنم بود. زیرا وقتی که در بخش VIP جا نداشته باشید؛ مجبور به تحمل تیل متیل خواهی بود.

در شب جشن، رئیس جمهور ضمن بیانیه تغییرات حاصله دوسال را بر شمرد. در آینده اصلاحات ارضی را به نفع دهقانان و مزدوران زراعتی وعده داد که بعد از یک سال عملی خواهد شد. بر حصول حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها بار دیگر تأکید کرد.

از لابلای صحبت برداشت من این است که توقعات مردم در صحبت برآورده نشد؛ بجز وعده اصلاحات ارضی، هیچ مورد مشخص دیگری وجود نداشت از جمله:

۱. در مورد قانون اساسی و احزاب مطلبی مطرح نشد، تنها احتمال تدوین قانون اساسی را در جریان سال یادآور شد.
۲. در صحبت از کمک کشورهای دوست تشکر شد، اما نام اتحادشوروی ذکر نگردید.
۳. ذکری از بیانیه اولی "خطاب به مردم" که خط مشی نظام جدید در آن توضیح شده است، نه آمد.

چنین معلوم می‌شود که فشار بر دولت از جانب ارتجاع زیاد و عناصر راست بر وضع مسلط هستند. البته عناصر چپ نیز کاملاً تجرید نه شده اند. پس نمی‌توان نتیجه گیری کرد که رژیم بکلی به طرف راست رفته است. اینگونه وضع مشخصه چنین حکومت‌ها است.

آینده نشان خواهد داد که شتر به کدام جناح خواهد خوابید؟ حال تنها می‌توان گفت که چپ آزرده و راست شادان خواهد بود. ما در غم خود و دست به دعا هستیم که با نیپ برخورد آبرومندانه صورت گیرد.

از طرف شب به مناسبت دومین سالگرد جمهوریت برای سفرای دعوتی از طرف رئیس جمهور ترتیب اما اجمل ختک دعوت نه شده بود و این بسیار پر رمز است.

۲۰ جولای ۱۹۷۵: مولانا (سازش)، طی نامه اطلاعیه مورخ ۱۴ جولای همیشه خلیل را در مورد جلسه یازده جنرال با اشتراک شماری از اعضای حزب مردم تأیید نموده است. براساس این اطلاع، تلاش می‌گردد تا براساس تکنیک تغییر چهره، به کمک امپریالیسم به عوض بوتو شخص دیگری روی صحنه آورده شود. منظور از آن ایجاد حکومت ملی به اشتراک جناح راست نیپ است. بوتو از این پلان سخت در هراس افتیده است.

کوانسیون موجود اتحاد ملی UDF زمینه سازی برای دسیسه ارتجاعی بود و رفقا این سازش را افشا ساخته اند. صحبت ولی‌خان در محکمه تأثیر مثبت داشته و



موقف او را بلند برده است. هدف اصلی نظامیان از این طرح، ایجاد نفاق بین جناح‌های راست و چپ نیپ است.

۲۷ جولای: امروز در وسیله نقلیه قوماندانی امنیه جلال‌آباد که جانب اسمار در حرکت بود انفجار صورت گرفت. در لغمان توسط نیروهای مخرب یک ضابط و دو سرباز کشته شدند. می‌گویند که در ارگون نیز اخوانی‌ها بعضی مامورین از جمله مامورین مالیه را به قتل رسانیدند.

روز قبل نیز حمله بزرگی در پنجشیر صورت گرفت و حمله کنندگان ولسوالی را تصرف و سربازان و افسران را کشتند. ۳۰ نفر با سلاح و بم‌ها دستگیر و همه آنها به آموزش در پاکستان اعتراف نموده اند. هم‌زمان در سروبی و تگاو نیز انفجاراتی صورت گرفته است.

این وضع بیانگر چه است؟ دشمن منظم شده و از طرق گوناگون بر حکومت فشار وارد می‌نماید تا آن را سرنگون و یا هم از راه تعمیل خدمت به مردم منحرف سازد و از حمایه نهضت پشتون و بلوچ دست بکشد.

این شیوه‌های معمول امپریالیسم است. برای مقابله با آن تصمیم و فیصله قاطع از جانب دولت ضرورت است تا دوست از دشمن تفریق گردد؛ در غیر آن ادامه این وضع ناگوار خواهد بود. با دستگاه موجود تصفیه انقلابی را نمی‌توان عملی ساخت. از طرف دیگر دولت باید بین مردم پایگاه اجتماعی خویش را تقویت نماید. اگر چنین نشود عاقبت افغانستان بخیر!

۲۹ جولای عملیات پنجشیر: آثار و کتاب‌های ماوتستونگ و اخوانی‌ها (سید قطب، محمد قطب و مولانا مودودی) از منزل ملک عظیم بدست آمده است و همچنان از گرد نزدیک منزلش سلاح، بم‌ها و سایر آلات جنگی بدست آمده است. بیشترین سلاح ساخت پاکستان، چین و امریکا بوده است. به رویت اعترافات دستگیرشدگان و اسناد بدست آمده از کشته شده گان، شماری زیاد از اعضای این شبکه تخریبی محصلین پوهنتون و شماری محدودی متعلمین صنوف یازدهم و دوازدهم و عده هم مامورین وزارت مخابرات و شماری ملک‌ها بودند.

می‌گویند که در شب عملیات تخریبی، سفرای امریکا و انگلیس ذریعه موتراهی خویش به علاقه داری پنجشیر رفته و بعد از آن با اسپ به محل دیگری رفته و تا

حال (۲۹ جولای) درک از آنها معلوم نیست. پولیس در جستجوی آنهاست.

در راس گروه تخریبکار، اخوانی‌ها قرار داشته اما شعلہ‌ی‌ها و افراد وابسته به ستم ملی نیز با آنها همکار بودند. اسناد بدست آمده نشان می‌دهد که آنها دارای تشکیلات منظم و به شکل گروپ‌های پنج نفری بوده که هر گروپ از یکدیگر بی‌خبر و در راس چند گروپ سردسته قرار داشت و در راس سردسته‌ها، سرحلقه گروپ بود. شمار سرحلقه‌ها نامعلوم است.

از اسناد بدست آمده از منزل عظیم خان آشکار می‌گردد که پول زیادی توزیع شده و اکثریت تخریبکاران چهارماه در پاکستان آموزش نظامی دیده اند. به رویت این اسناد، تخریبکاران محصلین پوهنتون، شاگردان لیسه‌ها، مامورین مخابرات و یا در حالت احتیاط بودند. سلسله گرفتاری ادامه دارد و شماری به پاکستان فرار کرده اند.

در اثنای عملیات، مخابره نیروهای دولتی از جانب مخابره قوی‌تر قطع می‌گردید. آنها (غند بالا حصار) تصور می‌کند که این مخابره احتمالاً از منابع امریکایی و یا پاکستانی بوده که برای گروپ‌های مربوط هدایت می‌داد.

در نامه‌های به دست آمده که گمان می‌رود از پاکستان ارسال شده است؛ پلان اخوانی‌ها با این سرخط بوده که این جنگ "جنگ فرعون و موسی، محمد و ابوجهل، ابراهیم و نمرود و غیره است". در نامه آیات و احادیث که سبب تأثیر گذاری بر مسلمانان بی‌سواد و ساده می‌گردد، نوشته شده است. همچنان در آن هدایت داده شده که درباره برای هیچکس ولو با اعتماد هم باشد نباید چیزی گفته شود تا سبب ناکامی نگردد.

این توطئه برضد حکومت داودخان و برای ایجاد نظامی اسلامی بود که خنثی گردید. (از یک طرف بین هردو کشور مذاکرات در مورد تفاهم جریان دارد و از طرف دیگر دسیسه‌ها عملی می‌گردد.)

۲۳ اگست: بر اساس اطلاع، همین اکنون نیز آموزش اخوانی‌ها در پاکستان ادامه دارد. شمار آنها ۲۰۰ - ۳۰۰ نفر است. در جمله اینها کسانی اند که قبل از تلاش کودتای کنونی اعزام شده بودند و همچنان افرادی که بعد از افشا شدن و ترس از گرفتاری فرار کرده اند.

۲۸ اگست: سه روز قبل حکومت سه والی را به تقاعد سوق کرد که از جمله والی‌های جوزجان و بادغیس عناصر مترقی و دارای شهرت نیک بودند، اما والی لغمان شخصی با شهرت بد بود و بعوض آن شخص خوب تعیین شده است. اما دو والی جدید در زمان شاهی نسبت اخذ رشوت متقاعد شده بودند.

این تحولات سبب ایجاد تشویشات بیشتر شده و گفته می‌شود که با چنین اشخاص دفاع از جمهوریت ناممکن است. زیرا در بین مردم از شهرت خوبی برخوردار نیستند.

عاقبت کشتی افغانستان بخیر؛ در جای نامناسب داخل آب شده و ساحل امید نیز نامعلوم و ناخدا نیز گاهگاهی دیوانگی نموده و یا آگاهانه کشتی را از استقامت ساحل دور می‌سازد.

۳۱ اگست ۱۹۷۵: روز پشتونستان تجلیل شد. مراسم صبح وقت در چهار راه پشتونستان با تلاوت قرآن آغاز و سپس با اتن ملی، بیانیه شاروال کابل، خواندن اشعار و سپس صحبت اجمل ادامه یافت. بیانیه اجمل مورد پسند حاضرین قرار گرفت. ساعت هفت شام دعوتی در هتل کابل و موسیقی نیز جز برنامه بود. غذا کافی، ساحه وسیع و مهمانان نیز زیاد و نسبت به سال پار نظم بیشتری داشت.

۱۴ سپتمبر ۱۹۷۵، ندامت داودخان: اجمل صاحب بعد از ملاقات با داودخان، از جریان گفتگو برایم حکایت می‌کرد. همچنان مطالبی مهمی که از جریان صحبت فیض محمد محسود، پکتیوال صاحب، حبیبی صاحب و دیگران دستگیرم می‌شد؛ آن را ثبت کرده ام.

این مطلب را از جریان ملاقات با اجمل نوشته ام: «ولی‌خان بسیار خوشیاور است، قول و عمل او بسیار سریع بود، نیروی خود را زیاد و از دشمن را کم می‌داند. اما دیده شد که طرفداران نیپ در مقابل آن عکس‌العمل نشان ندادند. اگر وی همچنین به اعمال بچگانه چون قتل شیرپاو، لاف در مورد تغییر سرحدات، فراخوان برای تشدد و بی‌نظمی‌های همانند آن ادامه داده دهد، من به حیث برادر خواهم گفت که هیچنوع کمک کرده نمی‌توانم.»

« این سخن باچاخان دقیق است که توسط کی اعمال تشدد آمیز را انجام دهم؟ پشتون‌ها آماده تشدد نیستند و صرف عده محدودی هواخواه آن هستند، پس عدم

تشدد راه مناسب است. تشدد زمانی مؤثر است که مجموع ملت مقاومت نماید و حمایه کننده نیرومند داشته باشد. پشتون‌ها فاقد هردو است. به تنهایی مقاومت نمی‌کند و نه کرده می‌تواند و نه حمایه کننده آن (افغانستان) نیرومند است. زیرا دشمن (چین، امریکا، پاکستان و اعراب) مخالف آن اند و دوستان آن (شوروی و غیره) با آن کمک نمی‌کنند.

« پس در چنین حالت تنها یگانه راه باقی می‌ماند و آن مفاهمه است. ولی‌خان بدون پلان و پروگرام و تنها بر اساس خوشباوری خویش اقدام کرده که به عوض مفاد، ضرر آن زیاد است؛ به همین جهت رئیس صاحب می‌گوید: من با شما در اقدام بدون پلان، هیچ کمک کرده نمی‌توانم.»

«در افغانستان بی‌نظمی زیاد است و انقلابیون با یکدیگر مشت و یخن هستند، رشوت و خویش‌خوری زیاد شده است. پیش از انقلاب همه رفقا انقلابی بودند و با تقوا معلوم می‌شدند اما با رسیدن به مقامات، ماسک‌ها را دور ساختند. حال می‌اندیشم که آیا این انقلاب کاری صحیح بوده است و یاخیر؟» این بود نتیجه گیری داودخان از جنبش ما.

۱۴ سپتمبر: قرار بود فردا محراب‌الدین پکتیاوال غرض اشتراک در کنفرانس بین‌المللی مالیاتی جهان سوم پرواز نماید. کنفرانس پس فردا آغاز می‌شود؛ اما تکت برایش نرسید. وضع عجیبی در حکومت است. عاقبت به خیر!

۱۵ سپتمبر: امر کشف گارد جمهوری عبدالحق علومی که چند روز قبل با ۱۸ افسر از وظیفه برطرف شده بود، امروز بار دیگر هدایت یافت تا به وظیفه خویش ادامه دهد.

۲۴ سپتمبر: من جریان صحبت داودخان را به تکرار نوشته‌ام که ممکن همان صحبت قبلی را بار دیگر شنیده باشم و یا هم اجمل صاحب ملاقاتی دیگری نموده و این مطالب به تکرار برایش گفته شده است. رئیس صاحب آزرده است و علت آن این است:

۱. ولی‌خان و نیپ بدون پلان عملی و آمادگی قبلی، اقدام نمودند که ضرر آن بیشتر از مفاد آن شد. زیرا ولی‌خان و باچاخان زندانی شدند و بر نیپ قیود وضع گردید و در مقابل آن هیچ گونه عکس‌العمل نشان داده نشد.

۲. قتل شیرپاو عمل بچه گانه بود و در مورد با من مشوره نشده بود. هرگاه چنین اقدامات بدون مشوره صورت گیرد، من در مورد شما هیچ گونه مسئولیت را متقبل نمی شوم.
۳. دشمن را بگذار، دوستان نیز با مدد نمی کنند.
۴. نیپ یعنی ولی خان، خوشباور است که قدرت خویش را زیاد و از بوتو را کم می دانست. در حالی که چنین نیست. اشتباه ولی در این است که با بوتو تفاهم و مصالحه نمی کند.»

۲۸ سپتمبر: می گویند که در این روزها بوتو نماینده را نزد ولی خان فرستاده بود؛ اما ولی خان ملاقات با بوتو را نه پذیرفت. قبل از آن زمانی که بزنجو و خیربخش مری را توسط طیاره به کویته منتقل ساخته بودند، در میدان هوایی، کوثر نیازی و حفیظ پیرزاده منتظر تا با آنها صحبت نمایند؛ اما آنها حاضر به صحبت نشده و گفته بودند که مذاکره باید با ولی خان صورت گیرد. از این برخورد می توان نتیجه گیری کرد که ولی خان از سیاست کشور مطمئن است.

۱۰ اکتوبر: ممکن این اطلاع را داکتر حبیب الله حبیبی فرزند عبدالحی حبیبی برایم گفته باشد. عبدالحی حبیبی شخص خبیر، دانشمند و نویسنده است. ممکن لویی دوپری این مطالب را برای موصوف گفته باشد و وی آن را با پسر خویش مطرح ساخته است.

می گوید که یک نماینده مخفی امریکا (ایمیسار) در پوشش انترپولوجست که از سال ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰ به این طرف در سفارت امریکا کار می کند، اکثرأً به پاکستان در رفت و آمد است و در اینجا نیز با رئیس دولت ملاقات می نماید. وی گفت که بوتو برایم گفته است که ولی خان را قبل از انتخابات رها می سازد. بر اساس این اظهار، بوتو دست ولی خان را در قتل شیرپاو دخیل نمی داند بلکه آن را به اجمل صاحب نسبت داده و دولت افغان را نیز در مورد متهم می داند.

اینجا، داودخان برای تفاهم آماده و از اجمل صاحب آزاده است؛ زیرا می گوید که برایم وعده داده شده بود که بدون مشوره من هیچ کار و اقدامی صورت نخواهد گرفت. اما قتل شیرپاو واقعه بود که داودخان از آن هیچ گونه اطلاعی نداشت و به همین جهت آن را خود سری می داند.

دوپری معتقد است که بزودی بین افغانستان و پاکستان مصالحه و سازش صورت

خواهد گرفت. خودمختاری صوبایی جز تفاهم خواهد بود.

۱۹ اکتوبر: امروز برای دو چوکی اسامبله ملی و یک چوکی اسامبله صوبایی انتخابات صورت گرفت. در منطقه قبایلی حاجی گل محمد پیروز شد و برای چوکی نماینده کراچی در اسامبله ملی، نماینده حزب مردم نورالعارفین بر حریفش از جمعیت‌العلامای پاکستان پیروز شد.

واقعه تاریخی، شکست غلام مصطفی کهر در مقابل نماینده حزب مردم شیرمحمد بتی است که به حیث نماینده لاهور برای اسامبله ایالتی انتخاب شد. چنین معلوم می‌شود که در انتخابات تقلب صورت گرفته و حکومت خواسته است به هر قیمت هواخواهان خویش را به پیروزی برساند و خصوصاً چوکی لاهور را تصرف نمایند.

۱۹ اکتوبر ۱۹۷۵: داکتر سرزمین کیمور (رئیس گمرکات وزارت مالیه) می‌گوید که در امریکا و تهران تصمیم گرفته شده که موقف بوتو را استحکام بخشند؛ زیرا در پاکستان از جانب کهر برای بوتو مشکلات ایجاد شده است. پاکستان می‌خواهد بر افغانستان تعرض نماید تا توجه مردم را از مشکلات بجانب دیگر معطوف نماید. در افغانستان نیز با چنین طرح طبقه حاکم همنوا است زیرا آنها نیز آزرده اند و خواستار انحراف افکار نیروهای ملی اند. در همین راستا بنام تطبیقات به جانب پکتیا و کندهار قوا و تانک‌ها را اعزام نموده اند. آنها نیز می‌خواهند هر دو کشور جنگ نمایند. به این ترتیب موضع دولت پاکستان با ثبات و از جانب دیگر قدرت محمدزایی‌ها نیز مستحکم می‌گردد.

همچنان موصوف گفت که شما (ما) تحت تعقیب حکومت هستید. داکتر پکتیاوال می‌گوید که فرمانی به شکل متحدالمال از جانب صدارت به امر رئیس جمهور صادر شده و برای پولیس وظیفه داده شده است که نماینده‌گان کشورهای سوسیالیستی و بصورت مشخص اتباع شوروی زیر نظر گرفته شوند. وزیر داخله قدیرخان گفته است که برای یک لک پرچمی و طرفداران آنها دوسیه می‌سازم.

۲۰ اکتوبر: داکتر پکتیاوال با عبداللہ وزیر مالیه در مورد تبدیلی خویش به پوهنتون صحبت کرده است. موصوف در مورد نه موافقه و نه با آن مخالفت کرده است. امروز پست ما رسید. نامه‌ها بیانگر این است که سانسور شده اند.

دیانی صاحب که پشتون و شخص شریف است در کویته جنرال قنسل می‌باشد؛ می‌گوید که از جانب حکومت و سی‌ای‌دی و پولیس مخفی بسیار به عذاب است زیرا نمی‌تواند از کسی سودا بخرد و یا صحبت نماید و نه تداوی کرده می‌تواند و نه داکتر را به خانه طلبیده می‌تواند. زیرا بعداً این اشخاص از طرف حکومت تحت فشار قرار می‌گیرند و من در خانه خویش محصور و محبوس مانند هستم.

پروپاگند بر خلاف افغانستان خاصاً از پیشاور و کویته بسیار زیاد شده است و در مقابل، افغانستان در تبلیغات خویش نرم گردیده است. چنین معلوم می‌شود که بعد از حوادث پنجشیر حکومت افغانستان ترسیده و پاکستان درک کرده است که هر قدر تعرضی عمل نماید؛ افغانستان عقب نشینی می‌کند و به همین جهت روش تعرضی را در پیش گرفته است.

۲۸ اکتوبر: وزیر خارجه هند برای یک سفر رسمی به افغانستان آمد و مذاکراتی را انجام خواهد داد.

۳۰ اکتوبر: محکمه عالی پاکستان ممنوعیت نشنل عوامی پارتی را موجه دانست و به تعقیب آن گرفتاری‌های زیادی شروع شده است.

۳۱ اکتوبر: امروز بوتو در صحبت رادیو تلویزیونی با لحن شدید بر علیه نپ صحبت کرد و برای افغانستان اخطار داد: «حکومات قبلی و ما می‌گفتیم که نپ حزب خائن است و حال محکمه عالی آن را تایید نمود. با خائنین مذاکره صورت گرفته نمی‌تواند؛ برای مذاکرات با سایر احزاب مخالف آماده هستیم.

فعالیت‌های سیاسی خلافت قانون را نمی‌توانم تحمل نمایم. برای حزب اختلاف خطاب می‌کنم چرا مقاطعه نمودید و باز چرا آن را شکستاندید؟ حزب اختلاف چرا از خائنین وکالت کرد و چرا با ولی اتحاد ملی UDF را ایجاد کرد؟

خواستار دوستی با افغانستان هستم، قبلاً داودخان آمدنی بود و حال من کابل می‌روم. صحبت‌ها در مورد مناسبات دو کشور خواهد بود و برای کسی اجازه نمی‌دهم که در امور داخلی ما مداخله نماید.

برای افغانستان خطاب می‌نمایم که شما از نیپ پشتیبانی کردید که به ضرر آن تمام شد و شما نیز صدمه دیدید. اگر به کمک خویش به نیپ ادامه دهید، بیشتر زیان

خواهید دید.»

۳۱ اکتوبر: اجمل صاحب به جلال‌آباد رفت تا در مورد وضعیت عایده بعد از وضع محدودیت‌ها بر نیپ با جوانان صحبت تا مورال آنها ضعیف نشود. اجمل صاحب بعد از ملاقات با جوانان پشتون به کابل برگشت.

۲ نومبر: نعیم فرزند عبدالله خان وردک والی ننگرهار و افسر در کشف وزارت دفاع صحبت دقیق و جالبی کرد، اما معلوم نشد که در عقب آن چه انگیزه وجود داشت. وی گفت با وضع قیود بر نیپ، باید از قبایل به حیث توپ بر علیه پاکستان استفاده کرد و راننده آن نیپ خواهد بود. قبایل نیروی بزرگی است و با خوشحال ساختن آن می‌توانند از مقاومت طرفداری کنند. اگر قبایل راضی باشند هیچ‌کس در افغانستان عملی تخریبی را انجام نمی‌تواند. آنها برای افغانستان حیثیت قلعه را دارند و پاکستان نیز از آنها در هراس است و باید بر علیه پاکستان از آن استفاده شود.

برای تطبیق این طرح، یک پلان مشترک نیپ و افغانستان ضرورت است. نیپ در پایین تخریبات خواهد کرد و قبایل از بالا با آنها خواهند پیوست و افغانستان از امکانات خویش استفاده خواهد کرد. ضرورت به مصرف زیاد در قبایل نیست و آنها کمتر از آنچه می‌خواهند که پاکستان برای آنها تادیه می‌کند. برای تعمیل این طرح اگر پیشرفت افغانستان نیز متوقف شود؛ ضرری از آن نخواهد دید.

۳ نوامبر ۱۹۷۵: داکتر خورشید که به تاریخ چهارم اکتوبر از انگلستان به قریه رسیده بود، امروز کابل آمد و معلوماتی از قریه، وطن و لندن داشت و این تحلیل جالب را آورده است.

موصوف می‌گوید که ولی خان در سیاست اشتباه کرده است:

۱. اما ولی خان تا دورها با ما رفته می‌تواند.
۲. بعد از او رهبران درجه دو فرصت طلب، مرتجع و خراب اند.
۳. پرکردن خلای نبود ولی خان و پیدا کردن بدیل او دشوار است.

مختار باچه و گروه شان بر علیه ولی خان پروپاگند می‌کنند و در همین سلسله در کراچی نوشته چاپ و غرض پخش به دکان افضل آورده شده بود که مورد نفرت



شیر افضل قرار گرفت و همه آن را از بین برد.

مصطفی پسر ماستر گل خان از PSF حمایت میکند و به قیمت ارزان نشرات و اوراق تبلیغاتی را چاپ میکند. اما ماستر صاحب عضو پیپلز پارٹی است و مخالف این عمل او است و مصطفی را تهدید نموده و به همین جهت مصطفی در صدد تهیه وسایل چاپ برای خویش از آلمان است.

شیر افضل می‌گوید که افراسیاب مربوط ما است و مختار مدعی است که با آنها مرتبط است (بگمان اغلب با هردو سر شور می‌دهد).

داکتر همچنان گفت که اگر پاکستان باقی می‌ماند باید بر اساس شرایط ما باقی بماند؛ زیرا بر اساس بنیادهای منفی ایجاد شده و باید بر اساس دیوارهای مثبت استوار گردد. اگر پاکستان درهم شکند، یک کشور منفی کم می‌گردد و به عوض آن ریاست‌های مثبت به میان آید.

۷ نومبر: اخوانی‌ها ابلاغیه را نشر و نوشته اند که به هیچ‌وجه داودخان را نمی‌پذیرند و فریب تغییرات اخیر را نمی‌خورند. گفته می‌شود شماری از اخوانی‌ها از پاکستان به افغانستان برگشته و در لغمان شروع به فعالیت کرده اند که در اثر آن یک پولیس کشته و چند نفر دیگر زخمی شده اند. وزارت دفاع طی نامه از احتمال اعمال تخریبی اخوانی‌ها هوشدار داده شده است.

۱۱ نومبر: کیمور صاحب از چند روز به اینطرف علنی به نفع امریکا و غرب تبلیغات می‌کند و می‌گوید تا زمانی که اعتماد آنها را جلب نکنیم، پشتون‌ها آزاد نخواهند شد و ما به این جهت ضعیف هستیم که ولی خان خود را برای امریکا ببو ساخته است. چنین معلوم می‌شود که وظیفه خاصی را پیش می‌برد.

۲۸ نومبر: کیمور آمد و ماشین تایپ خود را به بهانه اینکه کار دارد؛ برد. به گمانم این تنها بهانه است و در اصل آزرده شده و اشیای را با خود می‌برد. ممکن چنین فکر کند که ما در صدد رضایت او خواهیم شد. موصوف به این جهت آزرده شده که اجمل برایش گفته بود، آنچه را که با من مطرح می‌سازی نباید با دیگران بگویی، زیرا برای آنها مطلوب نیست. وی دارای افکار غربی است و می‌گوید که لازم است ما مقابله با امپریالیزم را ترک کنیم و با بوتو که امریکا و ایران حامی او و نیرومند است مصالحه نماییم.

۹ دسمبر ۱۹۷۵: امروز به جواب سفر سال قبل رئیس جمهور به شوروی، پودگورنی صدر هیئت رئیسه شوروی برای ۲۴ ساعت به کابل آمد. این سفر دارای اهمیت زیاد است. برای اینکه بعد از کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ دولت شوروی نخستین دولتی بود که نظام نو افغانستان را به رسمیت شناخت و با داشتن پالیسی متمایل به چپ، مناسبات حسنه با شوروی داشت. اما بعد از سفر داودخان به ایران و وعده کمک ۷۰۰ میلیون دالری آن کشور به افغانستان، لغزیدن دولت به طرف راست آغاز و عناصر چپ و انقلابی از مقامات دولتی دور و یا در پست های غیرفعال توظیف شدند. در برخورد با ما نیز تغییر رونما شد.

این عامل سبب سرد شدن مناسبات و سبب تشویش شوروی شده و پرچمی ها و دیگران قربانی این وضعیت گردیدند و به همین جهت سفر پودگورنی حایز اهمیت است.

برعلاوه در منطقه نیز وضع در هم و برهم است، بعد از شکست هند و چین، توجه امریکا به این منطقه بیشتر شده و در بنگله دیش نیز بعد از قتل مجیب الرحمن وضع بی ثبات است. ایران مصروف تطبیق پلان های خویش است و بحر هند و خلیج فارس به حیث مرکز فعالیت ها مبدل شده است. مبارزه پشتون ها و بلوچ ها شدت یافته و سبب تشویش و دلچسپی قدرت های دنیا شده است. پاکستان بیشتر در جال امپریالیزم لغزیده است. اهمیت افغانستان بیشتر شده و عناصر ارتجاعی در تلاش اند تا وضع مشابه بنگله دیش را در اینجا بوجود آورند. به همین دلایل ارزش این سفر برای مناسبات همسایگی دو کشور بیشتر است و نیروهای مترقی امید به آن بسته اند.

۳۰ دسمبر ۱۹۷۵: دو روز قبل عضویت تمام اعضای نیپ به شمول اعضای تشکیلات مرکزی و اعضای مجلس صوبایی در اسامبله ها ختم و در طی پنجسال آینده در هیچنوع انتخابات حق اشتراک را ندارند.

۲۸ فبروی ۱۹۷۶: در انتخابات پوهنتون پیشاور، فدراسیون پشتون ستودنتس به جز یک مقام معاون، متباقی همه پست ها را از خود ساخت و این در حالی است که ولی خان و سایر رهبران نیپ در زندان اند و اختناق نیز به اوج خویش رسیده است. این موفقیت بزرگ حساب می شود.

۲۸ مارچ ۱۹۷۶: NDP کمیته ملی را به اشتراک ۲۴ عضو ایجاد که شیرباز مزاری رئیس، بیگم نسیم ولی معاون و سید قسور گردیزی جنرال سکرتر و نفیس صدیقی سکرتر رابط آن است. نماینده‌های از پنجاب، سند و بلوچستان نیز در ترکیب کمیته شامل اند.

۹ می ۱۹۷۶: از مدتی به اینطرف کشور های اسلامی و بصورت مشخص لیبیا، ترکیه و ایران تلاش داشتند تا بین افغانستان و پاکستان به حیث میانجی صلح عمل کنند.

در روزهای اخیر زلزله در افغانستان صورت گرفت و به تعقیب آن باران‌های شدید منجر به خسارات جانی و مالی گردید. افغانستان از صلیب سرخ بین‌المللی تقاضای کمک کرد و صلیب سرخ پاکستان در همین راستا معادل یک میلیون دالر کمک و هم‌زمان در تبلیغات ضد افغانستان نرمش را بوجود آورد.

دولت افغانستان با سپاس کمک را پذیرفت و پروپاگند ضد پاکستان را متوقف ساخت. هم‌زمان در روزهای قبل رضاشاه و بوتو در جریان جلسه در از میر ترکیه اشتراک و سپس هر دو برای مدت دونیم ساعت در طیاره سفر کردند و چنین معلوم می‌شود که رضاشاه برای بوتو تفهیم کرده است که خواستار مناقشه در منطقه نیست و ضرور است با افغانستان سازش صورت گیرد.

در مقابل حسن نیت پاکستان، افغانستان از بوتو دعوت رسمی کرد که خلاصه دعوتنامه چنین بود: «کمک به مصیب رسیدگان افغانستان و توقف پروپاگند در روزهای اخیر بیانگر حسن نیت پاکستان است و اینکه آن کشور مایل است اختلافات فی مابین از راه صلح آمیز حل و فصل گردد. اگر چنین باشد ما از بوتو دعوت می‌کنیم تا به افغانستان آمده تا در مورد اختلافات سیاسی صحبت و راه‌های حل جستجو گردد.»

دعوت نامه به احتمال اغلب به تاریخ ۷ می از جانب شارژدافیر افغانستان به وزارت خارجه پاکستان تسلیم داده شد و به تاریخ ۹ می وزارت خارجه آن کشور طی اعلامیه وضاحت داد که پاکستان حاضر به مذاکرات است و در این مرحله حساس ما از تدویر مذاکرات استقبال می‌نماییم.

این یک مرحله حساس است و ما از تمایل برای مذاکرات خوشنود هستیم. دوستان ما نیز در منطقه خواهان تشنج و دور ساختن بوتو نیستند. در افغانستان نیز حالت خراب و وضع هر روز خلاف ما در جریان است.

کامیابی و ناکامی مذاکرات مسأله جداگانه است؛ اما پیشبرد آن نشان خواهد داد که آنها چه می‌خواهند و منظور شان چه است. هرگاه تفاهم صورت گیرد، "حداقل رهبران از زندان رها و فعالیت سیاسی ما بار دیگر ادامه خواهد یافت. از مصیبت موجود نجات خواهیم یافت و جوانان به منازل خویش بر خواهند گشت.

هرگاه مذاکرات ناکام شود؛ خواهیم دید که افغانستان چه رویه را در پیش می‌گیرد؟ به برداشت من تا زمانی که در افغانستان یک حکومت و افعاً ملی و دموکراتیک به میان نه آید (همانند که ویتنام شمالی حامی ویتنام جنوبی بود) ما نمی‌توانیم بر آن متکی باشیم. سیاست باید در داخل پاکستان صورت گیرد. بر اینها اعتبار نیست، اما باید مناسبات دوستانه را حفظ کرد تا در پناه آن بتوانیم رابطه خود را با نهضت دموکراتیک افغانستان ادامه داده و بتوانیم با یکدیگر کمک کنیم.

حال معلوم شد که با ما شوخی تاریخ صورت گرفته است. بدین معنی که ولی خان با بوتو در مخاصمت قرار گرفت و چنین برداشت داشت که حمایت جهانی را به دست خواهد آورد و بوتو در نتیجه "دز و دوز" تسلیم خواهد شد. اما چنین نشد، و موصوف روانه زندان گردید و تا پای دار نزدیک شد. افغانستان بنابر دلایل و علل گوناگون نتوانست کمک کند و پشتون‌ها نیز قیام نه نمودند و در دفاع از ولی خان، باچا خان و ما قرار نگرفتند و حتی حزب خود ما، بر علیه ما قرار گرفت. برای جوانان ما کسی پناه نداد، جنبش نه تنها تقویه نشد، بلکه تضعیف گردید. این موضوع است که باید طور جداگانه تحلیل و ثبت تاریخ گردد.

رخ مهم دیگر این ماجرا این است که از همه اولتر رفقای حزب کمونیست ما مخالف با سازش با بوتو بودند؛ در حالی که بزنجو و رفقایش می‌گفتند که بنابر عواملی بیرونی و خارجی نمی‌توانیم که برخلاف پاکستان و بوتو قرار گیریم. این موضوعی به خیانت تعبیر شد. در نتیجه زمانی که مخاصمت آغاز شد، رفقا نه تنها کمک نکردند و رابطه خود را حفظ نکردند؛ بلکه ما را فراموش و حتی در نشریه پرچم سرخ یادی از ما نه کردند و شعار دادند که زمان تعویض بوتو نیست.

لذا موضوعی بزنجو درست بود، پس شما چرا اعتراف نمی‌کنید؟

۲۴ می ۱۹۷۶: NDP تشکیل صوبایی خویش را ایجاد و اعلان کرد.

۷ جون ۱۹۷۶: امروز ساعت یازده قبل از ظهر بوتو صاحب به کابل می‌رسد تا در مورد اختلافات سیاسی مذاکره نماید. توجه تمام دوستان و دشمنان بر افغانستان متمرکز شده است. زیرا پیامد این مذاکرات مستقیماً بر سیاست منطقه و سیاست آینده افغانستان تأثیرگذار است.

ما نیز خواستار تفاهم و صلح هستیم که در نتیجه آن زندانیان رها و سیاست آزاد شود. زیرا خود فاقد نیرو هستیم و افغانستان نیز درگیر معضلات خویش است. همه مطالب مربوط و منوط به یک شخص است. امید که منظور از مصالحه با بوتو، روسیاهی ما نباشد.

عجیب این است که ما همه امیدهای خود را به نرمش بوتو بسته ایم که تا حال با وی در جنگ بودیم و از موضع زور صحبت می‌کردیم و اخطار می‌دادیم (لعنت برما) چگونه ما مسخره تاریخ شدیم.

۱۰ جون ۱۹۷۶: کمپنی توتال از شکل تصدی خارج و به حیث موسسه دولتی، جز وزارت پلان شد. ذخیره تیل در کتواز و غزنی ۸ - ۹ میلیون و مورد علاقه آن قرار نگرفت. در مورد استخراج تیل در فراه با کمپنی برتانوی مذاکرات صورت گرفته است.

وزیر تجارت ایران طیاره چارتر را با داکترها و مقداری دوا به هلمند فرستاد تا یکی از اعضای خانواده علی احمد خرم را که در حادثه در هلمند زخمی شده بود معاینه و تداوی کند و احتمال انتقال آن به ایران غرض تداوی موجود است. چند روز قبل هیئت نظامی ایران از قول اردوی مرکزی و پوهنتون حربی بازدید نمود.

میراجان صاعقی (مدیر در شاروالی) با شماری دیگری از اخوانی‌ها به شمول افسران نظامی دستگیر شده اند. شایعه است که در بین دستگیر شدگان دو امریکایی نیز است که سفیر امریکا در مورد سرنگونی حکومت داود برای آنها هدایت داده بود.

۹ نومبر: بیشتر از یک سال می‌شود که تمام فعالیت‌های ما متوقف و ما در حال انتظار هستیم. انتظار در مورد اینکه بین افغانستان و پاکستان مصالحه صورت

گیرد. ما حیثیت استخوان را در شوربا داریم؛ برای اینکه افغانستان برای بوتو گفته است در صورتی که رضایت ولی‌خان جلب شود؛ من راضی هستم.

بوتو تا هنوز برای ولی‌خان طرح ارائه نکرده است و برای خیربخش مری توسط برادر خویش علی احمد و برای عطاالله از طریق نواز بگتی گفته است که پشتون‌ها را بگذارید؛ برای شما همه چیز را خواهیم داد. سران بلوچ این پیشنهاد را رد نموده اند.

رهبان بلوچ‌های پشتون می‌گویند که ما با پا گذاشتن بر اصول، مصالحه نمی‌کنیم؛ زیرا سبب روسیاهی در مقابل قوم می‌گردد و تنها بخاطر رهایی خویش، اصول را زیر پا نمی‌گذاریم. در اینجا افغانستان به هر قیمت در صدد سازش است و به همین جهت نسبت به بوتو، از ما بیشتر آزرده‌گی خویش را ابراز می‌دارد. برای ما دشوار است تا هم‌زمان با حفظ وحدت پشتون - بلوچ، رضایت افغانستان را نیز در نظرگیریم.

چنین معلوم می‌شود که افغانستان فیصله نموده تا از مسأله بلوچ‌ها بگذرد. ما نمی‌توانیم برای بلوچ‌های موجود در اینجا این مطلب را افاده کنیم که بودن شما در اینجا برای حکومت اضافی است؛ زیرا عوض حکومت افغانستان، از ما آزرده می‌شوند. جوانان ما نیز اینجا با گذشت زمان آزرده می‌گردند و گلایه می‌کنند و اگر وضع چنین ادامه یابد، مشکل خواهد که آنها را نگه داشت.

اگر افغانستان بصورت علنی در همین مناسبات نیم بند نیز دیگرگونی آورد؛ در آنصورت تنها برای نان، پاییدن اینجا بی‌غیرتی خواهد بود. پس چه باید کرد؟ به پاکستان تسلیم شد؟ به قبایل رجوع کرد؟ در داخل پاکستان به فعالیت زیرزمینی پرداخت؟ با کشوری دیگری مذاکره کرد؟ همانند این‌ها، سوال‌های زیادی است که بر مغز ما فشار وارد می‌کند.

۷ جنوری ۱۹۷۷: ساعت ۱۱ بجه شب رادیو پاکستان جریان صحبت بوتو را در اسامبله ملی پخش کرد که بر اساس آن انتخابات آینده به تاریخ هفتم مارچ برای اسامبله ملی و دهم مارچ برای اسامبله‌های صوبایی صورت می‌گیرد. براساس قانون، دهم جنوری اسامبله ملی و سیزدهم جنوری اسامبله‌های ایالتی منحل می‌گردند.

۱۹ جنوری ۱۹۷۷: امروز سپردن اسناد کاندید شدن برای اسامبله ملی آغاز شد. حزب مردم پاکستان برای به دست آوردن دوصد چوکی و اتحاد ملی پاکستان برای ۱۸۰ چوکی تلاش می‌کند. حزب اختلاف در بلوچستان از سهم‌گیری در انتخابات منصرف شد. داکتر سلیم از حلقه ما از حزب اختلاف کاندید شد.

۲۳ جنوری: بوتو برنامه انتخابات را در لیاقت باغ پندی و حزب اختلاف در کراچی آغاز کرد. میدان سیاست در پاکستان گرم شده است.

۲ مارچ ۱۹۷۷: محترم عبدالحی حبیبی چهره نا آشنا نیست؛ وی استاد و محقق زبان، ادبیات پشتو و تاریخ و در باره ایران، پاکستان و هند وارد است. باوجود که از لحاظ طرز تفکر سیاسی محافظه کار است ولی تجارب فراوان دارد. من امروز از موصوف پرسش‌های را مطرح ساختم:

سوال: ما تا حال در پاکستان سیاست دورنگی را ادامه داده ایم؛ پاکستان را قلباً نه پذیرفته ایم و برابر به سویه پاکستان سیاست کرده ایم و این از مجبوریت بوده است. زیرا به وحدت پشتون‌های لر و بر باورمندیم و افغانستان را به حیث برادر دانسته و توقع کمک را نیز داریم. این برای این نیست که پاکستان ما را قبول ندارد، اگر ما پاکستان را می‌پذیرفتیم، تا حال از جانب آنها صاحب مقام عزتمند می‌شدیم.

حال به مرحله رسیده ایم که تاریکی‌ها را از سیاست خویش دور می‌سازیم و افغانستان را تجربه کردیم. قدرت، توانایی و وضع طبقه حکمران برای شما معلوم است. داودخان آخرین تیر است و وضع و حالت و قوت پشتون‌ها در اینجا و سرحدات برای شما معلوم است، در چنین وضع ما چه باید بکنیم؟

جواب: آنچه را شما در افغانستان آزموده اید، کافی است. باید از تجربه بودن باچا خان در اینجا تجربه می‌گرفتید؛ اما باز هم فریب خوردید. افغانستان از زمان امان‌الله خان و در زمان استقلال هند با مهاجرین پشتون خیانت نموده است؛ به همین علت در آینده شما نباید فریب افغانستان (به شمول روس) را بخورید. وضع پشتون‌ها در اینجا نسبت به پشتون‌ها در آنجا خرابتر است. داودخان مدعی بزرگ این این داعیه بود و شما حکومتش را که نوعی دیگر از شاهی است نیز آزمودید. وضع پشتو و پشتون‌ها نسبت به دوران اعلیحضرت بدتر است. برای شما ضرور است تا به هر قیمتی که می‌شود با پاکستان و بوتو به تفاهم برسید. با صداقت با پاکستان سیاست

کنید و جایگاه را برای خویش پیدا و آن را تقویه نمایید. در آنصورت افغانستان می‌تواند افغانستان با پشتون‌ها مساعدت نماید. منتظر بودن برای وعده و وعید افغانستان، ناشی از بی‌اطلاعی است و سپری کردن وقت در این جا عبث است.

از سخنان حبیبی صاحب معلوم می‌شود که بوتو برای محمد خان اچکزى، نواب‌های کاکر (خاندان جوگیزی) و سایر مشران قبایل وعده داده است که بعد از انتخابات، صوبه جداگانه پشتونستان یا پشتونخوا را به شمول وزیرستان، پشتون‌های بلوچستان و بلوچ‌های سرحد ایجاد خواهد کرد. مرکز این صوبه کوئته خواهد بود و قلات مرکز بلوچستان تعیین خواهد شد. در همین رابطه بوتو با شماری از سرداران بلوچ هم صحبت و رضایت آنها را جلب کرده است. به این ترتیب بوتو با ساختن صوبه پشتونستان، برای افغانستان نیز بینی خمیری خواهد ساخت.

به برداشت حبیبی صاحب این اطلاع موثق است. زیرا روابط موصوف با محافل مربوط به مرحوم ایوب اچکزى و سایر پشتون‌ها پابرجاست. اگر چنین شود پشتون‌ها و بلوچ‌ها را بین خود در منازعه قرار خواهد داد و بر سر شهر کوئته بین بلوچ‌ها و پشتون‌ها منازعه صورت خواهد گرفت و به جای قبایل این صوبه نام نهاد پشتونستان یا پشتونخوا را بر علیه سایر پشتون‌ها استعمال خواهد کرد.

از سخنان حبیبی صاحب چنین معلوم می‌شود که بلوچ‌ها خواستار جدایی از پشتون‌ها و طالب بلوچستان آزاد هستند.

۷ جون ۱۹۷۷: در مورد بحران ایجاد شده بعد از انتخابات بین اتحاد قومی و حکومت، امروز و فردا مذاکرات جریان دارد. بحران زمانی به میان آمد که حکومت بوتو در انتخابات هفتم مارچ به پیمانانه وسیع جعل کاری کرد و به تعقیب آن حزب قومی اختلاف با انتخابات دهم مارچ برای اسامبله‌های صوبایی مقاطعه کرد. آنها با کمیسیون تازه انتخابات و نظارت ستره محکمه و نظامی‌ها بر انتخابات ملی و صوبایی مخالفت و خواستار استعفای بوتو شدند. این حرکت در بین مردم از چنان حمایت برخوردار شد که مانند آن در تاریخ پاکستان دیده نشده است. تا حال بقای بوتو بر قدرت به حمایت جنرال‌ها است.

در جریان این حرکت، صدها و هزارها انسان کشته شدند و هزاران زخمی و صدهزار نیز دستگیر شدند. حکومت در کراچی، حیدرآباد، لاهور، سیالکوت،



لالپور و ملتان حکومت نظامی و قیود بر گشت و گذار برقرار کرد، اما مردم به آن اعتنا نکردند و نشان دادند که به هیچ قیمتی حاضر نیستند حاکمیت بوتو را بپذیرند. در چنین وضع کار و بار و تجارت خراب و فابریکات و مکاتب مسدود شدند. بحران پاکستان سبب تشویش جهانی شد و بوتو اتهام بر امریکا وارد کرد و مدعی شد که امریکا با حزب اختلاف کمک مالی و تبلیغاتی می‌کند. به این ترتیب نشان می‌دهد که گویا روابطش حقیقی و یا تقلبی با امریکا خراب شده است.

از طرف دیگر دنیای سوسیالیستی بر جناح راست و ارتجاعی حزب اختلاف، انتقاد و از بوتو حمایت کرد

برعلاوه در کشورهای اسلامی نیز تشویش بوجود آمد و لیبیا، کویت، امارات متحده، سعودی و الفتح در صدد میانجیگری بین حکومت و حزب اختلاف شدند. تلاش‌های عربستان سعودی سبب شد هر دو طرف به دور میز مذاکرات حاضر شوند.

حال سوم جون، مذاکرات شروع و شماری زیادی دستگیر شدگان رها شده اند. روز قبل اتحاد قومی و حکومت، فرمول‌های جداگانه را مطرح ساختند و روز قبل اجلاس جنرال کنسل اتحاد قومی در رابطه دایر گردید. بوتو نیز با گروپ پارلمانی خویش در مورد مذاکره نموده است. اگر حکومت با نیت صادق باشد، احتمال مصالحه متصور است.

#### برداشت‌های شخصی، معاملات و مشکلات

در گرماگرم دوران دولت رئیس جمهور داودخان که مطالبات و فعالیت‌های پشتون زلمی و بلوچ‌ها ادامه داشت و در رفت و آمد بودند، من گاهی در یادداشت‌های شخصی خویش برداشت‌ها، مشکلات سیاسی و شخصی را نیز در قید تحریر می‌آوردم و دورانی بود که به گفته مردم کابل «درونش ما را میسوخاند و بیرونش مردم را».

در طی این دوران حالت شخصی من چندان خوب نبود؛ گاهی توسط یک جناح و گاهی هم از طرف جناح دیگر مورد استفاده سوء قرار گرفته ام.

۱۵ می ۱۹۷۴: بیشتر از هشت و نیم ماه می‌شود که من اینجا آمده ام. در این مدت

من چه کرده ام؟ کدام وظیفه خاص را انجام داده ام؟ برای رفقا چه کرده ام و برای آینده و نظریات و خواست‌هایم چه تهدایی گذاشته ام؟ من مفاد نموده ام و یا نقص؟ بودم در اینجا مفید بود و یا در آنجا؟ در اینجا من برای جنبش فعالیت می‌نمایم و یا برای یک شخص همه را فدا می‌سازم؟

اینگونه مطالب و سوال‌های مشابه آن، همیشه ذهنم را مصروف می‌سازد و مانند مار مرا نیش می‌زند.

بله، من این را می‌پذیرم که گاهی پیغام رسان خوب هستم و پیغام فلان شخص را به فلان می‌رسانم. اما کدام پیغام؟ پیغامی که اکثراً من از محتوای آن آگاهی ندارم. علت آن بی‌اعتمادی بر من است و یا این شیوه مرکزیت است و یا علت دیگری دارد؟ هرگاه از جهت دیگر دیده شود که این کار توسط تورلالی [محافظ اجمل ختک و شخص قابل اعتماد او] نیز انجام شده می‌تواند. بین من و او چه تفاوت‌های وجود دارد؟ یگانه فرق این است که من تا اندازه می‌توانم بنویسم و او نمی‌تواند. کار ترجمه و نوشتن کار عادی است و نه کار بنیادی و بر علاوه پروگرام مشخصی نیز وجود ندارد.

۱۶ می ۱۹۷۴: دلم می‌خواهد برگردم؛ زیرا اینجا نه از لحاظ شخصی و نه از لحاظ سیاسی خود را مطمئن احساس نمی‌کنم. از لحاظ اقتصادی هفته وار صد افغانی تادیه می‌گردد که آنهم برای اجرای کارهای اجمل مصرف می‌گردد، برای من چیزی باقی نمی‌ماند که با آن کریم ریش بخرم چه رسد به تهیه لباس. خوب است که لباس را از خانه آورده بودم و یک پتلون و کرتی را به برکت نعیم ساخته ام که از خانه برایم پول آورده بود. اگر گاهی در هوتلی می‌نشینم و یا سینما می‌روم آن هم به برکت میرصاحب (میر اکرم) است.

هرگاه از لحاظ سیاسی مسأله را بررسی نمایم، آنهم بیشتر از این قابل افسوس است زیرا اکثراً چنین احساس می‌گردد که من تنها از ترس پولیس اینجا مخفی شده ام و کدام وظیفه و رسالتی ندارم. این به معنی این نیست که اینجا کار سیاسی صورت نمی‌گیرد، اما من در پروسه آن کار سهیم نیستم. هرچه در غیاب من عملی می‌گردد و حتی معلومات عادی با من شریک ساخته نمی‌شود چه رسد به مشوره‌های سیاسی. وضع بگونه است که گویا من نوکر هستم و نه یک عنصر سیاسی. مشوره با کسانی صورت می‌گیرد که من آنها را در جمله هیچ می‌شمارم.

البته چنین نیست که من از هیچ مطلبی آگاه نمی شوم، هرکسی دیگری در موقف من از چنین مطالب آگاه می‌گردد. مسأله نیپ یک طرف، حتی نمی‌توان از مردم خویش نمایندگی کرد (و یا اینکه آنها بسیار ضعیف هستند)

علت این امر ممکن است بی‌اعتمادی، محدودیت اختیارات در مرکزیت و یا نارسایی در کار باشد. به همین علت اشخاصی دیگری که آمده و با ما بوده اند؛ هیچ‌کس از لحاظ سیاسی و شخصی مطمئن نبوده و به همین سبب برگشته اند. اعتراض و انتقاد سبب آزرده‌گی رهبر و ایجاد شک می‌شود.

۳۱ می ۱۹۷۴: منزل ما نیز همانند حکومت سردار صاحب به نمایش یک نفره شباهت دارد؛ اینجا موجودیت هیچ رفیق دیگر احساس نمی‌گردد و تنها تورلالی همه کاره است.

من از همه چیز منصرف و برای هر کاری آماده هستم. مگر مکلفیت من چه است و به کدام اندازه مورد اعتماد قرار دارم؟ هر قدر در مورد می‌اندیشم به این نتیجه می‌روم که تورلالی بیشتر از من مورد اعتماد، انقلابی، با دانش و ... است. اینجا وظیفه من چه است؟ اینجا من بیشتر از یک نوکر نیستم، حتی بر نوکر نیز اعتماد صورت می‌گیرد؛ اما بر من نه؟ حال خود را با تورلالی مقایسه می‌نمایم:

سیاسی: تورلالی هر جا با او [اجمل ختک] همراه است و از همه مسائل آگاه و در مورد رفت و آمد تمام اشخاص را که من باید بدانم، او خبر دارد. او تمام وزرا را معرفت دارد و با آنها راز و نیاز نیز می‌کند و ضروریات خود را از آنها مطالبه می‌کند. او از همه مطالب پشت پرده افغانستان و سایر دوستان باخبر است.

زندگی شخصی: تورلالی مالک همه خانه است. اگر اجمل شخص اول است، پس او دوم محسوب می‌شود. تغییر و تبدیل نوکرها و همه امور در اختیار او است. به همین علت است که حتی آشپز به کسی که صاحب صلاحیت نیست، به دیده تحقیر می‌نگرد. من اگر مریض هم باشم صلاحیت این را ندارم تا برای خود پرهیزانه بپزم؛ اما او بر علاوه برای خود غذای فوق‌العاده نیز می‌پزد. صلاحیت موثر نیز در دست او است. من اگر به کار بروم باید پیاده بروم و یا از بس شهری استفاده کنم. من حتی این امکان را ندارم تا با خانه و قریه تماس بگیرم و برای کسی تحفه بفرستم.

بطور خلص این جا موقف من کمتر از یک نوکر است، نه از لحاظ سیاسی اعتبار دارم و نه شخصی.

۳۰ مارچ ۱۹۷۵: اطلاع موجود است که شامران، درپور ولی خان اجنت سی آی دی است؛ زیرا موصوف از هر حادثه خطر دار خود را دور نگه داشته است. در روز فیر بر ولی خان، وی رانندگی نمی کرد. کارکنان عادی دستگیر شدند اما با وی غرضدار نشدند. این مطلب را فتح خان رزرو گفته است.

۲۵ اپریل ۱۹۷۵: دیروز فلک شیر از کمپ جلال آباد احضار و فردا رونده وزیرستان است. من افتخار می کنم که وی رفیق راه من است. تصمیم تغییر خورد، وی باید برود و تحت پوشش با حکومت همکاری خواهد کرد.

۲۷ اپریل ۱۹۷۵: اجمل صاحب جلال آباد رفت. در آنجا جنجال ها و گروپ های ایجاد شده که هدایت باچه توان حل و فصل ان را ندارد.

۳۰ اپریل ۱۹۷۵: امروز صبح مظلوم صاحب نفس سوخته آمد و پرسید اجمل صاحب کجاست؟ من گفتم که جلال آباد رفته و امروز پس خواهد آمد. گفتم خانمش با برادرش آمده و در هتل غزنی که محل مناسبی نیست جایجا شده اند. با عجله گفت که من به پاکستان بر می گردم و به حکومت خود را تسلیم می کنم.

این بیچاره صاحب عقیده استوار و محکم نیست و نمی تواند وضع را برای خانم خود بازگو نماید و نمی فهمد که روابط ما با حکومت چقدر نازک و حساس است. برای معین صاحب سرحدات زنگ زد و سرانجام به هتل پلازا منتقل شدند.

مظلوم صاحب چون در رادیو افغانستان با بشیر یکجا پروگرام پشتو و بلوچی را پیش می برد، برایش در میکرو ریون آپارتمان داده شد و آنجا کوچید.

۳۰ اپریل ۱۹۷۵: امروز ظاهر خان مومند مدیر اطلاعات که خلقی است آمده بود و گفت که معین صاحب (عبدالهادی مکمل) از نزد تو راضی است و می گوید که صاحب تقوی هستی. بعداً نامبرده در مورد وضع داخلی افغانستان، مناسبات خارجی، مسأله پشتونستان و سفر رییس صاحب به ایران صحبت کرد و می خواست نظر مرا بداند، منظور اصلی او را نفهمیدم. از مدت دوسال من او را میشناسم و قبلاً هرگز چنین مطالبی را با من مطرح نکرده بود؛ احتمال دارد کسی برای او وظیفه

داده باشد و یا اینکه مرا دوست پرچمی‌ها می‌داند و از این صحبت حتماً منظور خاصی داشته است.

۲۷ جون: روز جمعه در منزل وکیل نیک محمد در کوه‌دامن مهمان بودیم که در آن آریویی، من، اجمل، نادرخان، اعظم خان، بُلاخان، شهباز، جمال، غلام حبیب، تورلالی، انور خان، ایاز، افریدی، صلاح الدین و بلوچ‌ها یعنی مهرالله، گوهر خان، مراد، منظور و رفقاییش اشتراک کرده بودند.

۲۹ جون ۱۹۷۵: ستار روف و حمید ختم و رونده قریه هستند. من برای آنها گفتم تا لالا زیارت خان، برادرم افضل را بفرستد زیرا اینگونه زمینه برای رفتن به مسکو بار دیگر مساعد نمی‌گردد. برای نعیم نیز نوشتیم که با پاسپورت بیاید.

۲ جولای: ترجمه پشتوی جنگ گوریلایی ادامه دارد.

اینجا در هر معامله حکومت بی‌نظمی و مخصوصاً در رابطه با ما وجود دارد. جنبش در دنیای معاصر مطابق خواست زمان اقتضاهای دارد و متأسفانه در اینجا قبلاً جنبش پشتونستان به راه غیر علمی روان و توسط چند ملک گردانندگی می‌شود. ما پشتون‌ها شرایط دشوار حکومت را درک می‌کنیم؛ اما بلوچ‌ها و سرداران طالب پول زیاد اند و حکومت توان تهیه همه مطالبات آنها را ندارد. هرگاه حکومت ده - بیست هزار بیشتر مصرف نکند، آنها آزرده خواهند رفت و آنچه را که ما در مورد اتحاد پشتون و بلوچ انجام داده ایم همه از بین خواهد رفت و مسئولیت آنهم بدوش ما خواهد افتاد.

۳ - ۵ جولای: دفاعیه ولی خان تایپ شد.

من با داکتر پکتیاوال، نیکزاد و خلیل زمر جانب بامیان حرکت کردیم. موتر جیب کوپراتیف مربوط نیکزاد، خراب بود و جیب دیگری گرفتیم و آنهم دارای نواقص بود و به مشکل تا به چهاریکار رسیدیم. نسبت خرابی راه بامیان تصمیم گرفتیم شب را در کلوپ جبل‌السراج سپری نماییم. اما آنجا از جانب قوماندان امنیه ریزرف شده بود؛ لذا به گلپهار رفته و شب را در کلوپ نساجی سپری کردیم.

در بامیان از بند امیر دیدن کردیم و سپس از راه کوه بابا و بهسود به کابل آمدیم.

۶ جولای: مهمان حاجی هرات خان بودم که چای کم و نان زیاد بود. فردا برادرش محمد رفیق رونده لواری است و به دست موصوف متن تایپ شده دفاعیه ولی خان را در مقابل ستره محکمه دادم تا آن را برای همیشه خلیل برساند. قلندر مومند آن را به اردو ترجمه و چاپ نماید. تمام مصرف آن را ما تادیه می‌کنیم. همچنان فورمه‌های مربوط به سازمان عفو بین‌المللی را نیز به وی سپردم تا در آن شهرت و اتهامات نسبتی دستگیر شدگان و مدت حبس آنها درج گردد.

۹ جولای: دیشب مظفر ملک بریگادیر متقاعد وزارت داخله در ستره محکمه گفت که اجمل ختک در کابل گروه انقلابی ایجاد و بسم‌الله کاکر جنرال سکرتر پشتون ستودنت فدریشن نیز با وی بشکل مخفی ملاقات‌های نموده است.

از صحبت وی چنین معلوم می‌شود که حکومت پاکستان از فعالیت‌های مخفی ما آگاه است. این معلومات توسط کی در اختیار آنها قرار داده می‌شود و یا کسی طور غیر شعوری آن را در مجالس بیان و سپس حکومت از آن باخبر می‌شود. یا کسی در بین ما منبع اطلاعات آنها است و این دلالت بر بی تجربه بودن و انقلابی نه بودن ما می‌کند.

۹ جولای: شهباز خان مصروف ترتیب دوسیه‌ها شد. اما وی می‌گوید که امور دفتر را پیش برده نمی‌توانم. زیرا من برای رفقای خویش را که به جنبش داخل ساخته بودم؛ گفته بودم که در همه سهولت‌ها و دشواری‌ها با آنها خواهم بود و حال خواهند گفت که من در کابل نشسته و آنها را آواره کوه‌ها ساخته‌ام.

۱۵ اگست: صبح خبر مربوط به کودتای بنگله دیش را شنیدم. در مورد شیخ مجیب اخبار متناقض مرگ و زندانی شدنش پخش می‌شود. نام بنگله دیش به جمهوری اسلامی تبدیل شد. شام معلوم شد که شیخ مجیب و صدراعظم منصور علی هر دو به قتل رسیده‌اند.

۱۱ سپتمبر: روف و حمید با سپری کردن دورهٔ ستاژ داکتر شده و خواستار رفتن به شرق‌میانه هستند؛ اما در مورد ما کمک کرده نمی‌توانیم. اجمل صاحب گفت که در مورد رفتن آنها به آلمان صحبت کرد که در آنجا هم تحصیل و کار کنند و هم برای جنبش فعالیت نمایند.

(علاوه باید کنم که چون هویت ضد پاکستانی ما معلوم بود؛ بیشترین اشخاص را به آلمان اعزام می‌کردیم و برای آنها اوراق سفارشی را که وابستگی آنها را به جنبش نشان ثابت می‌ساخت، می‌دادیم که مستند به آن از اینکه در پاکستان خطرانی اورا تهدید می‌کرد به حیث پناهنده پذیرفته می‌شد.)

۱۲ سپتمبر: حمید می‌گوید که فرید اجنت سی آی دی است. وی هشت ماه اینجا بود و هم پیاله اعظم خان بود و از خاطر او در کمپ جلال‌آباد می‌زیست. از همه بیشتر معلومات داشت؛ قبلاً دکانش در مردان خالی بود و در خانه هیچ چیزی نداشت ولی حالا دکانش مالا مال و در موتر گشت و گذار دارد و گاهگاهی به دفتر سی آی نیز در رفت و آمد است.

جالب است هرگاه ما مرتکب چنین اشتباه می‌شدیم خدا خبر است که چگونه برخورد با ما می‌شد... بی‌خبر هستیم که گندگی در کجا است.

امروز صحبت اجمل را در روز جشن پشتونستان به انگلیسی تایپ کردم و با جمال فیلم یادون کی بارات را دیدیم.

۱۳ سپتمبر ۱۹۷۵:

ما بر تاریخ و یا تاریخ بر ما خواهد خندید و یا هم نشود که پابینی‌ها بر ما بخندند و بگویند که ما را خراب کردید. یا بگفته علی خان که یکبار هندوها ما را فریب دادند و بار دیگر کابلی‌ها و یا ما خود را فریب دادیم و آنها را خراب ساختیم.

برادرم افضل از قریه آمد، من برایش گفته بودم که قیل از ۱۵ اگست بیاید که مسکو برود. اما وی حالا آمده است. وی همه ملامتی را متوجه نعیم ساخت.

۱۴ سپتمبر: تمام روز در پریشانی گذشت، چنین معلوم می‌شود که وضع سیاسی افغانستان به طرف خرابی در حرکت است. تمام نیروهای چپ و وطنپرست تحت فشار قرار دارند و از نیروی دست راستی توقع خیر وجود ندارد. نشود که این وضع سبب مایوسی گردد و در اثر محاسبه نادرست ما، جنبش صدمه ببیند.

۱۸ سپتمبر: موضوع شمولیت اکبرشاه مربوط PSF از طرف وزارت داخله به این علت رد شد که موضوع از طریق قونسگری طی نشده است. عجیب این است که دختر و خواهرزاده فداحسین که در سفارت پاکستان وظیفه انتلجنتس

(استخبارات) را پیش می برد بدون طی این مراحل شامل فاکولته طب شده اند و برای رفیق فراری ما بهانه گیری می کنند.

۲۳ سپتمبر: وضع افغانستان بسیار پیچیده، مایوس کننده و در جهت خرابی روان است. چنین معلوم می شود که در باره پشتونستان آنها با امریکا یا ایران معامله کرده اند. ولی خان بر سر دار و بر فعالیت نیپ قیود وضع گردیده است. جوانان در زندان اند و پیران و زنان مورد بی حرمتی قرار گرفته اند. جوانان بی شمار مجبور به ترک وطن شده اند. در اینجا با ما همانند هندوها سال ۱۹۴۷ برخورد می گردد. ولی خان هدایت داده است تا برای جوانانی که توان درس خواندن دارند، زمینه تحصیل مساعد گردد.

۲۴ سپتمبر: چپی ها از حکومت رانده شده و عناصر دست راستی و ضد مسأله پشتونستان جابجا می شوند. روز قبل معین سرحدات سبکدوش عوض آن شخص نامعلوم محمد عثمان واحدی مقرر شد. عاقبت اشخاص مانند فیض محمد خان به خیر.

وضع اجمل صاحب نیز خراب و پشتون ها در بدترین حالت قرار دارند. جوانان مایوس اند. مسئولیت تاریخی متوجه ما است. مردم خواهند گفت زمانی که زاییده نمی توانید چرا حامله میشوید؟ با کدام چشم به دوستان، اعضای حزب و مردم نگاه خواهیم کرد؟

ممکن این نیز یک آزمون تاریخ باشد، اینجا هر چیز در اختیار جوانان است، امید است افغانستان بصورت حقیقی در نقشه جهان بدرخشد.

۲۹ سپتمبر ۱۹۷۵: گفته شد فردا سردار ولی، موسی شفیق و دیگران محاکمه می شوند. برداشت این است که رها خواهند شد. این کار خوب است اما با رهایی آنها، پلان تصفیه چپی ها و جابجایی راستی ها تکمیل خواهد شد. اوج این پلان، دور ساختن داودخان و یا هم کشته شدن او خواهد بود. چنانچه در کمبودیا در ۱۹۷۰ و در این اواخر در بنگله دیش چنین شد.

امپریالیزم نخست با فشار چپی ها را از حکومت دور می سازد تا عناصر انقلابی و ملی را تنها ساخته و سپس به حمله می پردازد. از صحنه دور می سازد و یا بقتل



می‌رساند.

آیا این تشویش حقیقت و در عمل ثابت می‌شود؟ نکته یقینی این است که حکومت به طرف ارتجاع نزدیک و تحولات مترقی و انقلابی ختم شده است. داعیه پشتونستان همانند دوران سلطنت، تنها به حیث یک شعار باقی‌مانده است.

اول اکتوبر: چنین احساس می‌شود که قبیله محمدزایی‌ها و چند خانواده که در اصل اجنت‌ها اند، همیشه پشتون‌ها را به حیث وسیله مورد استفاده قرار داده و از آنها به حیث وسیله تحکیم قدرت خویش بهره گرفته و سپس دور انداخته اند و تاریخ گواه آن است که آنها تمام رهبری را در خانواده خویش نگه داشته و نگذاشته اند که لیدرشپ دیگری عرض اندام نماید.

آنها مخالف پشتونستان متحد و نیرومند هستند زیرا:

۱. در پشتون‌های آنطرف سرحد سطح شعور، تعلیم و فهم بلند است و در صورت یکجا شدن کلتور و زبان آنها بر پشتون‌های این طرف سرحد تأثیر و در نتیجه فرهنگ ایرانی آنها را افشا و در خطر می‌اندازد.
۲. بر علاوه لیدرشپ در آنجا بسیار نیرومند است. هرگاه اکنون رای شماری شود. مردم آن رهبری را قبول و رهبری اینها را به خطر می‌اندازد. آن رهبری ریشه تاریخی و طبعی داشته و از پایین به بالا بوجود آمده است و این رهبری بر اساس زد و بند و سازش به وجود آمده است.
۳. اینها گروه از اجنت‌ها و وابسته به ارتجاع و امپریالیزم، ضد پشتون‌ها بوجود آمده؛ مخالف اتحاد اند زیرا خطراتی را برای بادران آنها خلق میکند. اما ما نابینا هستیم و از همه چیز چشمپوشی می‌کنیم.

۳۰ اکتوبر: امروز ستره محکمه پاکستان قیود وضع شده بر نیپ را از جانب حکومت قانونی دانست. قبل از آن شایعاتی وجود داشت که قاضی حمودالرحمن قبل از تقاعد خویش به نفع نیپ فیصله خواهد کرد؛ اما در عمل چنین نشد.

از جلال‌آباد خبر رسیده که بعد از صدور حکم محکمه گرفتاری رهبران نیپ بصورت وسیع صورت گرفته است. کسانی دستگیر خواهند شد و کسانی هم فرار و به این جا خواهند آمد. آنها فکر می‌کنند که این جا جوانانی است و بی‌کار ننشسته و بر علاوه افغانستان نیز اقدامی خواهد کرد. اما در عمل جوانان فاقد امکانات و افغانستان درگیر جنجال‌های خود است و حتی بر آنچه تا حال انجام داده نیز پشیمان

است. لحظات بسیار حساس و ضرورت به فعالیت عملی است؛ در غیر آن عاقبت خوب نخواهد بود. دیده شود که دوستان چه می‌کنند.

۵ نومبر: داکتر خورشید لندن رفت و از دوست هندی پول را آوردم.

۶ نومبر: عضو مؤلف ارتباطی سفارت هند به خانه آمد و علاقمند دریافت معلومات بعد از وضع قیود بر نیپ است. نان چاشت را با مکمل صاحب و نان شب را با مظلوم صاحب خوردیم.

بی بی سی امروز اعلان کرد که در پاکستان از جانب شیرباز مزاری حزب جدید بنام نشنل دموکراتیک پارتی ساخته شده است. شیرباز مزاری گفته است که در این حزب بر علاوه هواخواهان سابق نیپ، سایر اشخاص آزاد شامل می‌شوند. بی بی سی علاوه کرد که این حزب NDP روحیه اسلامی خواهد داشت.

تبدیل کردن نیپ به NDP و لغزیدن از سیکولاریزم به بنیادگرایی اسلامی؟ به عوض رفتن به پیش، خزیدن به عقب؟ به جای قاطعیت، نرمش و به جای ولی خان، شیرباز مزاری؟ مفاد کردیم و یا باختیم؟

۱۲ دسمبر: عید قربان است، اجمل صاحب و تورلالی جلال آباد رفته اند. قرار بود با همراهی پکتیاوال صاحب ما نیز برویم. متأسفانه موصوف مریض شد.

خانه، مادر، پدر، برادران و خواهران و دوستان در نظرم مجسم می‌شوند. اینجا فضا خفه کننده است. سیاست قدغن است و چهار طرف نیز مشکوک بنظر می‌رسد و همان ضرب المثل که دیوارها موش دارند، صادق است. کار مثبتی برای نهضت صورت نمی‌گیرد، تنها ما را بازی می‌دهند. فعالیت حزب ممنوع، رهبران محبوس و جوانان آواره و دربدر و مایوس اند. داشتن امید از اینجا بیهوده است؛ هر چه کی می‌شود باید در داخل باشد و بر آن اتکا کرد.

۱۴ دسمبر ۱۹۷۵: امروز معجزه آسا از مرگ نجات یافتیم. من، شیرمحمد، میاصاحب، پکتیاوال و خلیل زمر سروبی رفتیم و در برگشت در منطقه سروبی و نغلو موتر از کنترل دریاور خارج و چندین ملاقات خورد. موتر دارای نمبر UN مربوط وزارت زراعت بود. راکبین سایر موترها کمک و ما را از موتر بیرون کردند. بزودی ترافیک آمد؛ پای شیرمحمد خان صدمه دیده بود و من، زمر،

پکتیاوال و میاصاحب خراشیدگی‌های کوچی داشتیم. ترافیک ما را به سروبی نزد  
داکتر انتقال داد؛ اما نسبت رخصتی عید، داکتر موجود نبود و ذریعه موثر دیگر  
ما را به شفاخانه وزیراکبرخان منتقل کردند. خوشبختانه ضربات جدی نبود و  
رخصت شدیم.

۲۴ دسمبر: امروز پاچاگل صاحب فرزند حاجی صاحب ترنگزی به عمر ۱۰۵  
سالگی در دارالامان در منزل خویش وفات کرد. مرحوم در سال ۱۹۶۱ رهبری  
جنگ باجور را به عهده داشت.

اول جنوری ۱۹۷۶: امروز روز اول سال ۱۹۷۶ است. سال گذشته برای ما از  
جهات متعدد سال مایوس کننده بود. بر فعالیت‌های نیپ قیود وضع گردید، رهبران  
ما زندانی شدند، جوان‌ها تحت فشار قرار گرفتند و مردم تحقیر شدند. در مقابل نه  
تنها هیچ عکس‌العمل از جانب هیچ کدام ما نشان داده نشد، بلکه آنچه را که داشتیم  
نیز از دست دادیم. چرا چنین شد؟

از یک طرف مشکلات داخلی و خارجی افغانستان و خطرات موهوم داودخان و  
از طرف ضعف در حزب ما و رهبری عامل آن بود که این بحث جداگانه است.

۳ جنوری: رسول خان برادرم از قریه آمد. می‌خواهد که به دوبی، بحرین و یا  
محل دیگری برود. اینجا سفارت خانه‌های این کشورها نیست و ما نیز در باره  
کمک کرده نمی‌توانیم. زیرا شیخ‌ها مخالف ما هستند.

۵ مارچ ۱۹۷۶: نامه برادرم افضل را گرفتم از مریضی شدید پدرم حکایت دارد.  
شب با اجمل صاحب در مورد رفتن خویش صحبت کردم. وی بصورت قطعی  
مشوره نداد. با اضافه من در جالی بند مانده ام که خلاص شدن از آن از توان اجمل  
صاحب بیرون است. از رفتن ترس دارم، اما اگر پدرم فوت کند و نتوانم در مراسم  
تدفین آن اشتراک کنم، بعداً مورد طعنه اقارب و دوستان قرار خواهم گرفت. آنها از  
نزاکت و نوعیت کار من خبر ندارند و در حالتی هستم که یک طرف پدر است و  
دیگر طرف طعنه! من بر بیچاره گی خویش افسوس میخورم.

۲ مارچ: برای جنجوعه صاحب از طریق پشتنی تجارتی بانک هزار دالر فرستادم.  
۱۴ مارچ: از طریق بی بی سی خبر شدیم که بعضی رهبران NDP دستگیر و به

حیدر آباد انتقا داده شدند. وزیر قانون پاکستان گفت اتهام آنها توطئه است. روز دیگر معلوم شد که حاجی غلام احمد بلور و امیرزاده خان دستگیر شدند و ارباب سکندر و افضل خان به زندان حیدرآباد جایی که ولی‌خان محبوس است انتقال داده شدند.

از بلوچستان غوث بخش بزنجو، عطاالله مینگل، گل خان، نصیر و هاشم غلزی و از پنجاب حبیب جالب و قسور گردیزی و در سند عزیزالله شیخ دستگیر شده اند.

۲۲ جون: از مدت‌ها به اینطرف پریشان هستم و هیچ تصمیمی گرفته نمی‌توانم و از آینده خویش مأیوس هستم. علت‌های آن زیاد است. در صورت بهبود مناسبات پاکستان و افغانستان چه خواهم کرد؟ اینجا باشم و یا دوباره برگردم؟

اگر برگردم چگونه به زندگی ادامه خواهم داد. باید ازدواج نمایم، اما با بی‌کاری چه خواهم کرد. اگر اینجا باقی بمانم، به شکلی از اشکال لقمه نانی پیدا خواهد شد. اما بعد از مرگ پدرم در آنجا ضرورت به خانه دارم و زمین آنقدر زیاد نیست که برای ما کفایت کند. آنقدر زمین نداریم که مانند فیودال‌ها بنشینیم و همه چیز تیار برسد. برادران نیز اجازه نخواهند داد که باردوش آنها شوم و بر علاوه آنها نیز از خود فامیل دارند.

بر علاوه با سیاست کردن، مصارف نیز زیاد خواهد بود. در انشعابی که در NDP به میان آمده است از کدام جناح پشتیبانی نمایم. ضمیر و شعورم اجازه نمی‌دهد که اندیشه راست را برگزینم و سیاست چپ ضرورت به زحمت بیشتر دارد و بدون فعالیت مخفی و زیرزمینی ناممکن است.

هرگاه اجمل اینجا باقی می‌ماند، خواستش این است که من نیز باقی بمانم. اما بیشتر توان مجرد زیستن نیست و نمی‌توانم احساسات خویش را سرکوب نمایم. حیرانم چه کنم.

۲۲ جون: دو روز قبل روزگل از جلال‌آباد آمد. موصوف طور مخفی پایین رفته بود و به دستور اجمل با باچاخان نیز دیدار داشت. می‌خواهیم با موصوف در باره واقعات سیاسی صحبت کنم. وی کارکن فعال سیاسی است و صاحب مطالعه.

۲۳ جولای ۱۹۷۶: ۱۷ جولای جشن جمهوریت افغانستان بود و امروز روز ششم

آن بود و ده روز جشن به شکل غیررسمی ادامه دارد. امسال برای ما امکانات بهتری و خوبتری مساعد شده بود. چنین معلوم می‌شود که با تفاهات با پاکستان، حکومت تصور می‌کند که روزهای آخر ما در اینجا است؛ پس می‌خواهند که با مهربانی‌ها با ما برخورد کنند.

۲۳ جولای ۱۹۷۶: ۱۷ جولای جشن استقلال افغانستان بود که نسبت به سال‌های قبل تفاوت‌های داشت:

۱. همه ۸۰ نفر جوانان ما از کمپ جلال‌آباد آورده شده و در کلوپ پیله‌وری دارالامان جایجا شدند. برای همه کارت‌های دعوت مناسب به شمول کارت‌های مخصوص سندیوم و ترانسپورت پیشبینی شده بود.
  ۲. برای خانواده‌های دو قوماندان ما باچا و اعظم جیب‌های جداگانه اختصاص داده شده بود.
  ۳. برای بلوچ‌ها نیز امکانات مساعد فراهم گردیده بود.
  ۴. در این روزها بصورت متواتر از طرف وزرای داخله، زراعت، اطلاعات و کلتور (مربوط جناح راست) و وزیر سرحدات و و لوی درستیز دعوت‌های مجلی توام با موسیقی برای ما دعوت داده شد.
  ۵. کارت‌های رایگان کمپ وزارت زراعت برای همه جوانان داده شده بود.
  ۶. برای تقریباً ۱۴۰ نفر غذاهای مکلف داده شد و ترانسپورت نیز منظم بود.
- چنین معلوم می‌شود که حکومت می‌اندیشد با حصول توافق با پاکستان، روزهای آخر اینها اینجا است؛ پس بگذار با خاطرات خوب بروند. به جز این علت دیگری را برای این مهربانی نیافتیم.<sup>۱۴</sup>

به تاریخ ۲۲ جون: در منزل سفیر هند دعوت و رقص کتک و هنرنمایی هنرمندان هندی بسیار کیف کرد.

۲۵ اگست: امروز مادرم و رسول خان آمدند. مادرم با پاسپورت و ویزه آمده است و برای رسول خان ویزه نداده بودند لذا بی پاسپورت آمده است.

۷ سپتمبر: مادر را تا تورخم مشایعت کردم. رسول خان نسبت نداشتن پاسپورت روز قبل در لاری رفته بود.

مزاح عجیب یا تصادف: ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۶ ساعت ۷ شام با رفقای هندی وعده داشتم؛ اما فراموشم شد و به منزل بشیر رفتیم و زمانی یادم آمد که ۱۵ دقیقه به

هشت مانده بود. بعداً در تلفون ساعت ۸ بجه تاریخ ۲۵ وعده گذاشته شد؛ اما آنها به میعادگاه نه آمدند و شب به تشویش سپری شد. سرانجام ملاقات به تاریخ ۲۶ اکتوبر صورت گرفت و تشویش رفع شد.

اول جنوری ۱۹۷۷ و آغاز سال جدید است. سال گذشته برای ما از جهات متعدد ملی، سیاسی و شخصی مالمال از غم و اندوه بود و در سال آینده آرزوها و امیدهای زیادی داریم:

- محاکمه رهبران نیپ آغاز شد.
- بوتو به کابل آمد و داودخان غرض مذاکرات به اسلام آباد رفت اما نتیجه حاصل نشد. موقع و چانس ۸۰ فیصد مفاهمه به ۳۰ فیصد پایین آمد.
- پدرم در نبود من، درگذشت.
- کاکا پیرمحمد اینجا فوت کرد.
- در روزهای آخر سال، در افغانستان، تلاش برای کودتای پنجم ناکام شد.
- باچاخان از زندان رها شد. اما در وقت رهایی حسن نیت را که ما از جانب پاکستان احساس می‌کردیم، ختم شد.
- مولانا بهاشانی (رهبر قبلی نیپ در بنگال) وفات یافت.
- چوئن لای و ماوتستونگ فوت کردند. در چین فصلی نوی برای دیگرگونی شروع شد. خانم ماوتستونگ با سه نفر دیگر از جانب رفقای انقلابی مورد انتقاد و عتاب قرار گرفتند و این پروسه ادامه دارد.
- در دیر با قوای حکومتی جنگ صورت گرفت و به طرفین تلفاتی وارد شد. در صورت نه رسیدن کمک، مقابله با قوای مسلح و منظم پاکستان دشوار است؛ اما باز هم می‌جنگند.
- در ذهن ما، سوال‌های زیادی در باره افغانستان پیدا شده از جمله با ما چه برخورد خواهند کرد؟
- رفقای حزب کمونست از پاکستان آمدند و شک‌ها خاتمه یافت. اما بعداً نامه‌های رسید که بر فیصله‌های قبلی بار دیگر بحث شروع شده است.
- هشت رفیق با شهیاز آزرده خاطر از کمپ جلال‌آباد رفتند که با وساطت رهبران حزب دوباره برگشتند.
- بعد از وضع قیود بر نیپ، NDP ایجاد شد؛ اما NDP جانشین آن نشد و با تأسف به دو جناح راست و چپ تقسیم گردید.
- برای علی خان محسود پاسپورت افغانی تهیه و به آلمان غرب فرستایم.

کوتاه میتوان گفت که سال ۱۹۷۶، سال مایوسی و ناموفق برای ما بود

۳ جنوری ۱۹۷۷: تمام روز را با افکار پریشان سپری کردم. نامه طولانی اجمل را عنوانی رهبران نیپ نوشتم. ساعت دوازده بجه از طرف مادر خانم نجیب (فتانه) در هوتل کابل دعوت بودم و بعد از صرف نان ساعت دویجه دوباره خانه رسیدم.

مرض بزرگ من تنهایی است، رفع غرایز جوانی مشکل بزرگ است. تکلیفی است که با کسی دیگری نمیتوانی در مورد صحبت کنی. برابم معلوم شد که رفع غریزه جنسی همانند خوردن غذا ضرورت است و داشتن یک رفیق زندگی ضرورت طبیعی است که عقل، فکر انقلاب و قلب نمیتواند مانع آن شود. این همانند این است وقتی ضرورت به رفع خالی کردن مثانه باشد، اگر انقلابی، مذهبی، صاحب عقل و بی عقل باشی، ضرور است آن را تخلیه نمایی. به همین خاطر در آتش میسوزم. میترسم که بدنام نشوم و گاهگاهی این بار سنگین را از شانه دور ساخته نمیتوانم.

۵ جنوری ۱۹۷۷: بوتو صاحب امشب در باره اصلاحات ارضی تدابیری را اعلان کرد که گویی رفقای ما بر سر قدرت اند و ما برای رسیدن به آن اهداف مبارزه کرده ایم. اما فکر نمیکنم که آن را عملی سازد. زیرا تمام زندگی، فکر و امیال او منشه فیودالی دارد. تدابیر وی عبارت از:

حدود ملکیت فردی: ۱۰۰ ایکر زمین آبی و یا ۲۰۰ جریب زمین للمی و اگر شخص دارای هر دو نوع زمین باشد، نصاب آن به تناسب تعیین میشود. زمین اضافی طی چهار ماه به حکومت تفویض و قیمت آن به اقساط طی ده سال با اضافی یک فیصد مفاد بیشتر از بانک نادیه میشود. ۲۵ ایکر آبی و ۵۰ ایکر زمین للمی از مالیه معاف و بر بیشتر از آن، ۳۰ روپیه مالیه وضع میگردد.

زمین اخذ شده بالای کسانی که در سال ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ آن را کشت کرده اند رایگان توزیع میگردد. و یا برای کسانی داده میشود که اندازه زمین آن کمتر از ۱۲ ایکر بوده و خود آن را کشت نماید.

دو فیصد زمینداران تابع مالیه میشوند و برای ۴۴ هزار دهقان زمین توزیع میشود. در صوبه ما ۵۳۸ هزار ایکر زمین در اختیار حکومت قرار خواهد گرفت.

مصارف صورت گرفته برای آماده ساختن زمین، تخم بذری، نهال و غیر از مالیه معاف است.

نکته اصلی این است که طرح توسط کسی مطرح می‌گردد که ما در مخالفت با آن قرار داریم و آن را اجنت استعمار، وسیله در دست شاهنشاه ایران و مرتجع می‌دانیم؛ آیا موصوف می‌تواند و می‌خواهد چنین اصلاحات را عملی کند؟

۶ جنوری ۷۷: چنین معلوم می‌شود که کار و زحمات ما نه تنها بی‌نتیجه، بلکه پیامد برعکس دارد و در نتیجه شرایط زندگی روز تا روز محدود می‌گردد. بر سیاست کسانی که ما از آنها نمایندگی می‌کنیم؛ اعتماد باقی نمانده و آهسته آهسته آشکار می‌گردد که در ماهیت، برنامه، سیاست و غیره آنها با بوتو تقاتی وجود ندارد. کشتی ما در امواج تلاطم در حرکت و استقامت حرکت معلوم نیست؛ مباد که غرق شود.

سیاست در پایین سردرگم است. رفقا یک طرف روان هستند، ولی آنها در صدد نزدیکی با حکومت هستند. هرگاه سیاست، برنامه و منشور NDP با اقدامات عملی بوتو همگون باشد، آیا ما غیر شعوری با مرتجعین کمک می‌کنیم؟ اینگونه سوال‌ها و همانند آن در ذهن خطور، اما دلالت بر ناامیدی ما نمی‌کند.

۱۲ جنوری: برداشت من این است که افغانستان هیچ اقدامی مفیدی نخواهد کرد و در پاکستان نیز از ارزش ما کاسته شده است و در نهایت ما را تسلیم خواهد کرد. از آغاز، تحریک ما غلط و بر اساس معیارهای دقیق نبود. در تاریکی قدم می‌گذاریم.

هرگاه وضع بدین گونه باشد روز تا روز مایوسی بیشتر می‌گردد و امکان دارد همه آرزوها به خاک مبدل گردد. یگانه راه پیروزی ما این خواهد بود که همه مردم به شیوه عادی، در جریان عادی زندگی قرار گیرند و در صورتی که زمینه سیاست مساعد باشد، به آن بپردازند.

۱۰ فیروری ۷۷: ترجمه انگلیسی نامه ولی خان را به عضو رابط با هندوستان سپردم.

اجمل صاحب به همراهی تورلالی جلال‌آباد رفت و فیض محمد خان وزیر چهار



بجه تلفون کرد و گفت من می آیم و در حوال ساعت شش ما نیز جلال آباد خواهیم رفت. من برای اجمل موضوع را گفتم؛ وی گفت که تیر خویش را بیاور.<sup>۱۰</sup>

۲۲ فیروزی: امروز نعیم آمد و در مورد سوالات ایجاد شده با وی بحث کردم:

۱. در صورتیکه بوتو برنده انتخابات باشد؟  
در اینصورت بین پاکستان و افغانستان تفاهم صورت می‌گیرد و زمینه برای رفتن ما مهیا می‌شود. البته این پروسه طویل خواهد بود.
۲. در حالتی که برنده انتخابات اتحاد قومی باشد.  
درین حالت فضا برای نیپ مساعد می‌گردد و باز هم زمینه برگشت فراهم خواهد شد.

در اینصورت من چه فیصله باید کنم؟

۱. اجمل صاحب طالب این است که من با وی باقی بمانم؟  
درین جا بودن من بیهوده است.
۲. خارج بروم؟  
احتمال و امکان آن وجود ندارد.
۳. برمی‌گردم؟  
در آنجا زندگی شخصی من چگونه خواهد بود و چه خواهیم کرد؟ بر سر کسی تاوان شده نمی‌توانم. باید ازدواج کنم و صاحب خانه و کاشانه شوم.  
در این صورت باید امکانات آن را فراهم سازم.

همانند اینها سوال‌های گوناگونی در ذهنم می‌گردد که با وی شریک ساختم.

۵ مارچ: پس فردا، انتخابات برای اسامبله ملی صورت می‌گیرد. دو احتمال وجود دارد: پیروزی بوتو و یا اتحاد قومی (احتمال مداخله نظامیان نیز وجود دارد).

اگر بوتو برنده انتخابات باشد؛ به مذاکرات با افغانستان ادامه خواهد داد. شاید به رهایی محبوسین اقدام و زمینه برای برگشت ما فراهم گردد. در صورت پیروزی اتحاد قومی نیز محبوسین رها و پشتون‌ها و بلوچ‌های مهاجر اینجا مراجعت خواهند کرد.

در هر دو حالت فوق، موضوع نخست سیاست است و سیاست در آنجا در هم و بر هم است. ادامه سیاست ارتجاعی کنونی فریب و خیانت به ملت است. (در صورت

پیروزی پی ان دی، قیود بر نیپ رفع و زمینه برای سیاست مترقی و جمهوری باز خواهد شد.)

اگر بر گردیم، چه خواهیم کرد؟ فیصله اجمل مبنی بر باقی ماندن من خواهد بود و یا باهم بر خواهیم گشت. اگر اینجا بمانیم گذاره بر سبیل چهار سال گذشته دشوار خواهد بود.

اگر بروم، چه کار خواهم کرد و در جستجوی پیدا کردن پول خواهم شد؟ اگر کار نکنم و تنها به سیاست پردازم، بار دوش دیگران خواهم بود و پول سیاست از کجا خواهد شد؟

امکان سومی خارج رفتن است، اما چگونه و با کدام پاسپورت و امکانات؟ اگر بروم چه خواهم کرد: نوکری، سیاست، تعلیم؟

## ارتباط با رفقای شوروی

بر مبنای سیاست ترقی‌خواهانه و وابستگی با حزب کمونیست پاکستان، روابط ما با رفقای شوروی طبیعی بود و تقریباً تمام احزاب و اشخاص هواخواه شوروی، بر اساس همبستگی بین‌المللی خواستار ایجاد، استحکام و حفظ اینگونه روابط بودند. شوروی‌ها نیز تلاش داشتند تا اینگونه روابط وسیع را برقرار و از آن به نفع خود بهره‌برداری نمایند. اتحاد شوروی بر اساس اصول انترناسیونالیستی مفاد بی‌شماری را از این روابط حاصل می‌کرد؛ در حالی که کشورهای غربی برای حصول چنین اطلاعات، پول هنگفتی را به مصرف می‌رساندند.

اجمل ختک نیز چنین روابط را ایجاد و حفظ کرده بود و با ازدیاد فعالیت‌های ما در پشتونخوا و بلوچستان، دید و وادید دوامدار و مخفیانه اجمل صاحب دشوار می‌شد، زیرا موصوف تحت نظر و مراقبت همیشگی حکومت افغانستان قرار داشت و رفقای شوروی ضرورت داشتند تا از جریان‌ها و حوادث با خبر باشند و برای این کار شخصی را توظیف و تأمین ارتباط ارتباط محاذ جمهوری انقلابی (ما تحت این نام تبلیغات می‌نمودیم) با رفقای، شوروی به من محول شد.

ذکر این نکته ضرور است که ولی‌خان حین سفر به کابل در اوایل سال ۱۹۷۴ به کمک اجمل با سفیر شوروی ملاقات مخفی انجام داده بود و احتمالاً این نخستین ملاقات او با روس‌ها بوده باشد.

۲۱ اکتوبر ۱۹۷۴: ملاقات نخستین؛ امروز به وقت تعیین شده و نشانی معین در جوار سینما بریکوت با مهمان ملاقات کردم. این شخص نماینده کشور دوست ما و اسمش والنٹین است (بعدها دانستم که احتمالاً نامش والنٹین نیژلسکی بود). برداشت من این است که آنها خواستار تأمین رابطه با جنبش ما است. نقش من در اینجا چه است، از کی نمایندگی می‌کنم و پالیسی مشخص رفقای ما در مورد پشتونستان چه است؟ در مورد، من هیچ نمی‌دانم. می‌ترسم که رفقای من در پاکستان مطالب را چگونه دیگری برایش بگویند و من در اینجا به شکل دیگری آن را افاده نمایم. این تضاد سبب خواهد شد تا من دروغ‌گو معرفی شوم و به اعتماد موجود صدمه برسد. تمام روز در این مورد اندیشیدم که کدام مطالب را پنهان و کدام مطالب را برای او

بگویم. زیرا در اینجا هیچ مطلبی به طریقه جمهوریت حل و فصل نمی‌گردد و نمی‌تواند به آن شکل حل گردد. با من نیز به شیوه همانند یک تنظیم بورژوازی برخورد صورت می‌گیرد که با دیگران صورت می‌گیرد.

به هر حال، از ملاقات با رفیق، چنین معلوم شد که آنها صرف شنونده هستند و می‌خواهند خبر شنو باشند. از طرف آنها فیصله، نظر و رهنمایی صورت نمی‌گیرد. رابطه را با من بر اساس اصول حزب کمونیست نگه نمی‌دارند. وظیفه اصلی موصوف این است تا در مورد منازعه افغانستان و پاکستان و مبارزات ما معلومات حاصل نماید.

این تنها ملاقات تعارفی بود، صحبتی تفصیلی صورت نگرفت. رفیق پرسید که آیا در مورد موضوع پشتونستان بین اجمل ختک و ولی‌خان اختلاف نظر وجود دارد و یا خیر؟ من گفتم که در این مورد موقف هر دو یکی است اما در مورد سایر مسایل اجتماعی اختلافاتی خواهند داشت.<sup>۱۶</sup>

۲۹ اکتوبر ۱۹۷۴: امروز بار دیگر با رابط شوروی در محل قبلی ملاقات کردم و او مرا به منزل خویش برد (منزلش در کارته سه واقع بود). آنها علاقمند اند بدانند که در پشتونستان و بلوچستان چه می‌گذرد و چه انگشافتاتی رخ داده است؟ فعالیت قوت‌ها چگونه است و نقش افغانستان درباره چیست؟ برای بسیاری از سوال‌ها، من جواب دقیق نداشتم و جواب دادن به آن شامل وظیفه و صلاحیت من نیست. صحبت‌ها عمومی بود و بسیاری از سوال‌ها را بر این محور مطرح ساخت:

۱. در پشتونستان چه می‌گذرد، چه پیشرفتی صورت گرفته، کدام حوادثی تازه اتفاق افتاده است؟
۲. در بلوچستان چه می‌گذرد، شدت جنگ در کدام سطح است، و چه حوادث تازه واقع شده است؟
۳. وضعیت عمومی پاکستان چگونه است؟
۴. با اجمل ختک، کی‌ها ملاقات می‌نمایند؟ کی‌ها از افغانستان و پشتونستان نزدش می‌آیند؟ از جمله مقامات بالایی دولت کی‌ها می‌آیند؟ با رییس دولت چه وقت و بعد از چه مدتی ملاقات می‌نمایند؟

من برایش گفتم که نزد ما اشخاص گوناگون و از هر حزب (افغانستان) می‌آیند و

با آنها صحبت می‌کنیم. اعضای پشتون زلمی نیز می‌آیند. وزرا نیز می‌آیند. با رییس دولت نیز ملاقات‌های صورت می‌گیرد و گاهی زود و گاهی هم با گذشت زمان و این مربوط به وضع است.

من در مورد وظیفه خویش که همانا مسئولیت امور سیاسی، تبلیغ و روابط بین‌المللی است توضیحات دادم. در مورد آموزش پشتون زلمی و سلاح چون مسئول نیستم نمی‌توانم مسئولانه جواب دهم. البته مواردی را که اطلاع داشتم برایش گفتم.

در مورد این سوال که آیا عراق کمک مادی و یا سلاح می‌نماید یا نه؟ چون هیچ گونه معلومات نداشتم، کاملاً انکار کردم. البته موضوع فعالیت محمد حسین (مبارز بلوچ در عراق) و روابط با او را پنهان کردم. در مورد کار و مصروفیت‌های شخصی من و وضع خانواده‌ی اجمل صاحب نیز سوال‌های را مطرح ساخت.

در مقابل این سوال من که سفر بوتو به روسیه (۲۴ - ۲۶ اکتوبر) هیچ دستاورد مثبت نداشت؛ بی‌خبری خود را ابراز داشت و گفت تا حال اعلامیه مشترک را نخوانده است. می‌توان گفت که آنها تنها در صدد حصول معلومات هستند و نه هماهنگی در کارها.

من برایش متن صحبت اجمل صاحب را به مناسبت روز پشتونستان و کتاب یوسف لوده‌ی با عنوان BHUTTO MY MASTER را دادم؛ بسیار خوش شد و وعده دادم در ملاقات آینده تفصیل و اقعاعات پشتونستان و بلوچستان را برایش بدهم.

تاریخ ملاقات آینده پنجم نومبر گذاشته شد. علت آن دلچسپی موصوف به سفر کسینجر به تاریخ اول نومبر است و اینکه روی کدام مسایل با حکومت افغانستان مذاکره می‌کند و حامل کدام پیشنهادات است. من از آمدن کسینجر به تاریخ ذکر شده آگاهی نداشتم.

۵ نومبر ۱۹۷۴: طبق وعده، ساعت شش شام با او ملاقات کردم (ملاقات‌های ما اکثراً بعد از ساعت شش شام می‌بود). صحبت سیاسی بسیار عادی صورت گرفت. زیادترین دلچسپی رفیق در مورد سفر کسینجر و جریان ملاقات‌های او بود. چون اجمل صاحب تا حال در باره با اشخاص مربوط صحبت ننموده بود؛ من معذرت خواستم و وعده دادم که در ملاقات تاریخ ۱۳ نومبر در مورد معلومات خواهم داد. من برایش مقاله را با عنوان PAKISTAN VS BHUTTO مربوط

DEMOCRATIC FRONT UNITED (UDF) که آن را غرض چاپ و تکثیر به وزارت خارجه (افغانستان) داده شده بود؛ یکجا با ده پامفلیت بیانیه اجمل صاحب (پاکستان می قوم جمهوری انقلاب) سپردم.

۱۳ نومبر ۱۹۷۴: بر اساس وعده امروز باید با او ملاقات نمایم؛ اما نمی‌دانم چی برایش بگویم، زیرا اجمل صاحب می‌گوید در مورد ملاقات‌های کسینجر با کسی ملاقات نکرده و نه کسی مطلبی برایش گفته است. اینکه راست می‌گوید یا نه، به من مربوط نیست. جای افسوس این است که رفیق شوروی، طی ملاقات‌ها تنها خواستار اطلاعات است و بس.

به هر حال طبق وعده به محل ملاقات رفتم. چون در مورد کسینجر مطلبی نبود، لذا موضوع همچنان معلق ماند. من متن دوباره نوشته شده و نرم شده مقاله PAKISTAN VS BHUTTO (مقابله پاکستان با بوتو) را با نشریه قاضی محمد فیض محمد MOVMENT JIYE SINDH را نیز دادم. روی تجزیه پاکستان نیز بحث صورت گرفت. من برداشت و تحلیل خود را در مورد امکانات و طرق شکست پاکستان بیان کردم. رفیق خواهان نظر ولی‌خان در مورد تجزیه پاکستان و عواقب آن شد. جواب من این بود که پشتونستان ضمیمه افغانستان خواهد شد و تصور رهبران نیز چنین است. در مورد بلوچستان باید گفت که این مطلب وابسته به بلوچ‌ها است که می‌خواهند چگونه رابطه با ما داشته باشند. البته نظر ولی‌خان این است که برای بلوچ‌ها باید چک سفید داد. اما نظر ما چنین است که به نفع بلوچستان است که با میکانیزم خاصی با ما وابسته باشند. به برداشت من، سند و پنجاب به طرف هند می‌روند.

رفیق علاقمند است بداند که ما با سفرا و نمایندگان سایر کشورها رابطه داریم یاخیر؟ و کدام کشورها در مورد مسأله ما دلچسپی دارند؟ جواب من این بود که از آمدن حسن التهامی و صحبت‌های وزیر خارجه ایران معلوم می‌شود که کشورهای زیادی اسلامی در مورد دلچسپی دارند. در مورد سفیر عربستان و اینکه می‌خواهد با ما نزدیک شود و در باره مطالب داخلی پاکستان سازش صورت گیرد، معلومات دادم. در مورد رابطه با عراق و هند هیچ گونه مطلبی را یادآوری نکردم.

در مورد این پرسش که آمدن بلوچ‌ها قبلاً فیصله شده بود یا چطور؟ گفتم: چنین نیست، البته بر اساس تفاهم ضمنی و اینکه افغانستان با آنها همدردی دارد؛ به

افغانستان آمده اند و چاره دیگری نیز نداشتند. البته مساعد ساختن شرایط بهتر از طرف افغانستان، سبب شد تا شماری بیشتری بخاطر نجات از ظلم پاکستان به افغانستان بیایند.

در مورد این پرسش من که پیامد سفر بوتو به مسکو چه بود؟ وی گفت که دولت وی از آنچه در بلوچستان می‌گذرد آزرده است و برای بوتو گفته شده است که باید به آن خاتمه داده شود. من پرسیدم هرگاه بوتو مشوره حکومت شوروی را نه پذیرد، عکس‌العمل شما چه خواهد بود؟ موصوف گفت که احتمال دادن اخطار و وارد کردن فشار دیپلماتیک وجود دارد و بوتو در مورد پالیسی ما آگاه است. در صورت احتمال جنگ با افغانستان و هند گفت: ما بی طرف بوده نمی‌توانیم.

در باره وضع عمومی بلوچستان، پشتونستان و پاکستان صحبت صورت گرفت. در ارتباط با آژانس‌های خبری خارجی و نمایندگان آنها گفتم که اکثراً نماینده‌های مطبوعاتی سفارتخانه‌ها از جمله هند و فرانسه می‌آیند.

در مورد وضع اقتصادی من و فامیل و مطالب دیگر نیز بحث صورت گرفت.

در مورد امکان شمولیت شماری از محصلین پشتون در پوهنتون پاتریس لومبا مسکو مطلبی را مطرح نمودم؛ وی وعده داد که در مورد معلومات خواهد کرد. تاریخ ملاقات آینده، بیستم نوامبر تعیین شد.

(ذکر این مطلب ضرور است که چون ملاقات اول با رفیق شوروی در مقابل سینما بریکوت صورت گرفته بود، لذا نام شفری او نزد من و اجمل "سینماوالا یا سپین/سفید" بود. اسم شفری نماینده هند، "غت/بزرگ" بود. به همین جهت در محضر دیگران برای اجمل می‌گفتم که امروز با بزرگ و یا سینما والا ملاقات دارم. برای ملاقات با "بزرگ" آزادانه به سفارت می‌رفتم و او هم به طور آزاد به منزل ما می‌آمد. اما ملاقات با "سپین" بسیار مخفی بود.)

۲۰ نومبر ۱۹۷۴: ملاقات در وقت معین و محل معین. باید علاوه نمایم که برای هر ملاقات، وقت و کوچه/سرک جداگانه تعیین می‌شد و از همانجا وی مرا به منزل خویش انتقال و بعد از داخل شدن موتر در داخل گاراژ از آن پیاده می‌شدم. در مورد کسینجر معلومات کوتاهی که برایم داده شده بود، در اختیار او گذاشتم.

معلومات چنین بود که با کسینجر هیچ گونه فیصله صورت نگرفته، بلکه او جهت توضیح اهداف بوتو آمده بود.

در مورد وضع بلوچستان مبتنی بر سفر و معلومات (کماندیر) میرسفرخان برایش معلومات دادم. کتاب (مرمی به جواب مرمی) و نشریه گسنتتر شده در وزارت خارجه با عنوان Pakistan VS Bhutto که در آن تیلگرام UDF گنجانیده شده بود؛ را برایش سپردم.

حالت موجوده پاکستان و وضع اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی آن را توضیح دادم و علاوه کردم که نسبت نبودن فشار لازم بین‌المللی تا حال بوتو بر مسند قدرت است و باداران بین‌المللی اش جانشینی را تا حال برایش پیدا نکرده اند.

در مورد وضع داخلی افغانستان، قانون اساسی آینده و حزب آینده، نظریات خود را تشریح کردم. در مورد شمولیت برادرم در پوهنتون پاتریس لوممبا، و عده دادند که می‌توانند او را بفرستند و در مورد سایرین نیز تلاش خواهد نمود.

چنین معلوم می‌شود که آنها تنها خواستار جمع‌آوری معلومات هستند و در مورد کمک به جنبش ما و آینده آن دلچسپی ندارند.

۲۷ نومبر ۱۹۷۴ ملاقات در منزل: در مورد وضع عمومی پاکستان، بلوچستان سوال و جواب صورت گرفت. همچنان در مورد وضع مهاجرین بلوچ در افغانستان و سفر اجمل صاحب به قندهار و در رابطه همچنان از زبان مهاجرین در باره ظلم و ستم بر آنها در اثنای عملیات نظامی و کمک ایران در عملیات بر علیه بلوچ‌ها و خصوصاً کمک مالی آن، مطالبی مطرح شد.

پاکستان تلاش نموده که در پشتونستان و بلوچستان نزدیک سرحد افغانستان کمپ‌های نظامی ایجاد و دستگاه‌های پرتاب راکت را جابجا سازد. در پشتونستان قبایل مخالف سرک ساختن اند و مصمم هستند که پیشرفت قوای پاکستان را بگیرند.

هشت روز قبل از امروز (۱۹ نومبر) از صحبت تند و تیز ولی خان در چوک یادگار پیشاور چنین معلوم می‌شد که از موضع قدرت و نیرومندی صحبت می‌کند و به همین جهت شعار زنده باد انقلاب را بلند کرد. در جریان صحبت از گرفتن انتقام ذکری کرد و هم چنان در مورد ایجاد پاتک در تورخم و تغییر سرحد اخطار



داد. همچنان در مورد روزنامه نگار آلمانی Werner Adam که امروز برای مصاحبه آمده بود؛ توضیح دادم. در مورد رفتن برادرم و جمال به روسیه غرض آموزش صحبت شد.

برایش جزوه تازه Pakistan VS Bhutto (پاکستان در مقابل بوتو) و نشریه گسنتتر شده وزارت خارجه را سپردم.

رفیق و النتین فکر می‌کند که چنین معلوم می‌شود که بوتو راضی نشده و از پالیسی خود منصرف نمی‌شود. بیشترین دلچسپی آنها به بلوچستان و سوال‌ها نیز پیرامون آن است و برای پشتونستان ارزشی زیادی قایل نیست.

من در مورد طریقه‌های شکنجه شدن جوانان پشتون معلومات دادم.

او در مورد سندھودیش نیز طالب معلومات شد و من در مورد رهبری، امکانات و محدودیت‌های آنها صحبت کردم. همچنان در باره عملیات نظامی در بلوچستان و اقدام بر علیه مردم سند و پنجاب صحبت شد. تاریخ ملاقات آینده دهم دسمبر تعیین شد.

۱۰ دسمبر ۱۹۷۴: من رفیق را به تاریخ ۸ دسمبر صرف در راه دیدم و او مصروفیت را بهانه کرد و تاریخ ملاقات آینده را ۲۲ جنوری ۱۹۷۵ تعیین کرد.

۲۲ جنوری ۱۹۷۵: جریان این ملاقات را ثبت ننموده‌ام.

۱۴ فیرووری ۱۹۷۵: ملاقات با و النتین. دروغ برایش گفتم که شیرپاو را مانه بلکه حکومت پاکستان کشته است تا مخالفین خود را از صحنه دور سازد. دلیل آن مرگ مرموز عبدالحمید در پندی است که رادیو و اخبارها وضع آن را اطمینان بخش دانسته بودند. بوتو بدون ثبوت و مدرک، ما و افغانستان را متهم نموده است.

عزای ملی را اداره فدرال امنیت، قوای نظامی و پولیس سازماندهی می‌کند و همزمان آنها منازل ما و سایر مخالفین را چور و به آتش میکشند.

سایر مطالب را من تحریری به رفیق سپردم و در دفتر اجمل ثبت است.

وی نظر و موقف دولت خود را توضیح نداد؛ مگر گفت که ما هر نوع عمل دهشت را در هر کجا که باشد، رد و محکوم می‌نماییم.

از این معلوم می‌شود که آنها قتل شیرپاو را از جانب ما می‌دانند و آن را تأیید نمی‌کنند. البته در باره وضع قیود بر نیپ و دستگیری رهبران آن تشویش خود را ابراز می‌دارند؛ اما برای من موقف خویش را واضح نمی‌سازد. آنها بیشتر شنونده و خواستار اخذ معلومات در مورد وضع افغانستان اند.

۲۸ فیروزی ۱۹۷۵: همان قصه کهنه و یک نواخت؛ معلومات دادن و هیچ نظر و تعهد را ارائه نکردن. دلچسپی شان زیاد است و تشویش نیز دارند اما خواستار وخیم شدن وضع نیستند. در حالی که بوتو ساحل مکران بلوچستان را برای امریکا پیشکش کرده است.

مدتی زیادی شد که من در مورد جزوه‌ها، کتاب‌ها و اخبار برایش گفته بودم، اما در این مورد نیز محتاط هستند. با وجود که این همه موارد مخفی نیست و می‌توان آن را از بازار تهیه کرد. برداشت بزنجو صاحب کاملاً دقیق بود که می‌گفت اینها نمی‌خواهند با بوتو مناسبات را خراب سازند.

۱۴ مارچ ۱۹۷۵: اینکه در این ملاقات چه واقع شد، من ثبت ننموده‌ام و نه در حافظه‌ام مانده است.

۳۰ مارچ ۱۹۷۵: ملاقات بر اساس پروگرام. در مورد سفر رئیس صاحب (سردار داودخان) به هند، بنگله دیش و عراق و نتایج آن بحث صورت گرفت.

هندوستان:

- الف - استقبال گرم از رئیس صاحب جمهور بعمل آمد.
- ب - هند از ناحیه بلوچستان تشویش دارد.
- پ - هند نسبت به دوستی ایران مطمئن است.
- ت - هند تصور می‌کند که بوتو قادر به حمله نیست.
- ث - بوتو شخصیت بی اعتبار است. هر عمل می‌تواند از او سرزند.
- ج - در صورت تجاوز پاکستان بر افغانستان، هند به افغانستان کمک خواهد کرد.
- ح - هند از ناحیه وضع پاکستان زیاد تشویش دارد و می‌گوید که با دور شدن بوتو، نظامی‌ها قدرت را به دست می‌گیرند و وضع بیشتر خراب می‌گردد.
- خ - هند برای رئیس جمهور گفته، آنچه را که شما خواسته باشید ما انجام داده می‌توانیم.

بنگله دیش:

بنگله دیش درگیر مسایل داخلی خود است و توانایی اینرا ندارد که کمک مادی نماید. البته کمک اخلاقی و سیاسی را از افغانستان دریغ نخواهد کرد.

عراق:

الف - در عراق از رئیس صاحب جمهور استقبال گرم بعمل آمد.

ب - عراق آماده کمک به افغانستان است.

پ - عراق در مورد بلوچستان تشویش دارد و می‌گوید بلوچ‌های که اینجا آمده اند اشخاص قابل اعتبار نیستند و می‌خواهند از نام قوم برای خود و حیثیت خود کار نمایند.

۲. پیامدهای این مسافرت و تأثیر آن بر مسأله پشتونستان و بلوچستان مورد بحث قرار گرفت و اینکه پیامد آن مثبت خواهد بود.

۳. بر اساس اطلاعات آنها یک کارمند سفارت پاکستان در تهران خلیل مهران آخوند، برخلاف پاکستان یادداشتی تهیه و خواستار پناهندگی از افغانستان شده است. در مورد من هیچ گونه معلومات نداشتیم و صحت و سقم آن را تایید کرده نمی‌توانم.

۴. در باره عکس‌ها، اسناد و فورمه‌های طبی، سرتیفیکت مربوط به افضل و جمال صحبت شد و باید تا فردا آماده شوند.

۵. او می‌گوید که مشکلات موجود برای امریکا در ویتنام و کمبودها، شکست سیاست کسینجر در اروپا و شرق میانه خطر مستقیم را متوجه منطقه ما نمی‌سازد. اما اینگونه هم نیست که امریکا خود را از سایر مناطق جمع و همه توجه خود را معطوف به منطقه ما سازد.

۱۳ اپریل ۱۹۷۵: ملاقات براساس وعده قبلی. آنچه اطلاعاتی را که در مورد وضع پاکستان و پشتونستان داشتیم، برایش بیان کردم. نامه ما عنوانی اعضای کانگرس امریکا را نیز برایش سپردم. نظر او در مورد اینکه نامه طولانی است و نمایندگان کانگرس فرصت خواندن آن را ندارند؛ دقیق بود. مشوره او چنین بود تا پیوست این نامه، طور جداگانه و مختصر و به شکل جذاب عنوانی هر عضو

کانگرس مطلبی جداگانه نیز نوشته شود. تاریخ ملاقات بعدی، ۲۸ ماه می و ساعت هفت و نیم تعیین شد.

۲۸ اپریل ۱۹۷۵:

۱. بحران مربوط به دیر
  ۲. در باره وضع بلوچستان
  ۳. وضع عمومی پاکستان
  ۴. جمع شدن رهبران نیپ در رست هواس
  ۵. در مورد وضع افغانستان و سفر داودخان به ایران معلومات دادم.
- نظر او چنین بود که :

۱. در وضع فعلی، شوروی خواهان تجزیه پاکستان نیست و نه امکان آن وجود دارد.
  ۲. هند و ایران خواستار تجزیه پاکستان نیستند.
  ۳. امکان مصالحه بین افغانستان و پاکستان نیست.
  ۴. روسیه خواستار مصالحه است.
  ۵. روسیه در مورد موجودیت امریکا در بحر هند و خلیج بلوچ، بی تفاوت بوده نمی تواند.
- تاریخ ملاقات بعدی ۱۴ ماه می روز چهارشنبه ساعت ۸ تثبیت شد. اما این ملاقات صورت نگرفت.

۲۲ می ۱۹۷۵:

۱. در مورد میا شاهین شاه، سیدمختار باچا و افراسیاب و رفتن دوباره افراسیاب صحبت صورت گرفت.
۲. اطلاعات در مورد ملاقات با رییس دولت و نظریات و مشوره های او.
۳. حکومت پاکستان از خار باجور، قوای نظامی خود را به امتداد ۱۹ میل تا کوئل "مرور" یعنی تا یک میلی خط دیورند پیش آورده است.
۴. در مورد رهبران گوریلابی بلوچها مهرالله خان مینگل و میرگوهرخان معلومات داده شد.
۵. در مورد مراد بلوچ که در اصل محمد بها بها و ماویست است؛ معلومات داده شد.<sup>۱۷</sup>

۶. در مورد رفتن رئیس جمهور به ایران و نتایج و پیشبینی‌ها.
۷. در مورد رسیدگی به دوسیه کشتن شیرپاو
۸. چگونگی محاکمه رهبران نیپ و وقت و سایر مطالب مربوط به آن.
۹. ملاقات ما با رهبران پرچم.

ملاقات بعدی به تاریخ ۸ جون، ساعت ۸

۸ جون ۱۹۷۵:

۱. خیرجان با رفقایش رسید.
۲. افراسیاب دوباره رفت.
۳. تثبیت گردید که مراد بلوچ در اصل محمد بها بها است.
۴. در پاکستان بانک‌ها ملی شد و تا حال اندازه و مقدار معاوضه آن تثبیت نشده است.
۵. شماره پنجم "پاکستان دموکراتیک" را برایش دادم.
۶. اردوی پاکستان در صدد تقرب به استقامت خط دیورند است. واقعات کنونی در باجور و مومند جز از این تلاش‌ها است.
۷. شاه محمد شاه و قمرالزمان راجپر از طرف جی ایم سید آمده اند. آنها خواستار وقت نشرات به زبان سندهی در رادیو افغانستان هستند؛ اما رئیس جمهور داودخان آن را نپذیرفته است. البته ما به حیث حزب سیاسی آماده همکاری هستیم اما یک شرط این است که اول با ما نظریات را هماهنگ سازند.

۲۲ جون ۱۹۷۵: امروز خلاف معمول نا وقت رفتم، اما اشتباه در مورد محل ملاقات صورت گرفت و مورد انتقاد قرار گرفتم. اطلاعات ذیل را دادم.

۱. قوای نظامی افغان بطرف باجور و خط دیورند حرکت کرده است.
۲. تلاش قوای پاکستان برای رسیدن به خط دیورند خاصاً در وزیرستان از رزمک تا شوال.
۳. وضع بلوچستان.
۴. حالت افغانستان و موقف ما و آمدن اشخاص گوناگون.
۵. مشکلات ما.
۶. کمک به بلوچ‌ها و نوعیت آن.
۷. انفجار بم‌ها.
۸. موضوع ولی‌خان و نیپ.

تأکید زیاد بالایم صورت گرفت تا در محل معین و به وقت معین حاضر باشم.

۸ جولای ۱۹۷۵: به نسبت اینکه رفتن به منزلش نامناسب بود لذا در وسیله نقلیه و در جریان راه صحبت مختصری شد. او تقاضا نمود تا در آینده در مورد افغانستان، پشتونستان و پاکستان اطلاعات تحریری برایش بسپارم. و با اضافه با آن در مورد افراد مهمی و مقامات بالایی دولت که به منزل ما رفت و آمد می‌نمایند و ارتباطات آنها و سایر واقعات روزمره نیز برایش معلومات دهم.

من برایش گفتم که ما تصمیم داریم تحلیل از حوادث جاری را تحریر و سپس نظر شما را در مورد خواهیم گرفت. از این پیشنهاد خوشش آمد و در مورد موافقه نمود.

علاقمندی آنها:

۱. اوضاع پشتونستان، بلوچستان و افغانستان
۲. تحولات در حکومت افغانستان
۳. روابط اشخاص بزرگ با ما
۴. مراجعه کنندگان از مناطق پایین
۵. پروگرام دولت افغانستان در مورد جشن و غیره.

۲۲ جولای ۱۹۷۵: اطلاعات قبلاً نوشته شده را برایش سپردم. فرستادن افضل و جمال سر براه شده و پاسپورت و اسناد آنها باید تا تاریخ ۱۵ اگست آماده گردد؛ وقت کم است. امتحان افضل به تاریخ پنجم اگست شروع می‌شود. فکر نمی‌کنم فامیل برایش اجازه دهد. ممکن ما ملامت شویم، در هر حال کوشش خواهیم کرد.

۲۸ جولای: درباره چنین نوشته‌ام: فردا سینما می‌روم یعنی با رفیق شوروی ملاقات می‌نمایم. باید اطلاعات را انتقال دهم؛ در غیر آن رفتن بی‌هوده است. سوال این است که اطلاعات را از کجا بدست آورم؛ تمام اطلاعات نزد اجمل محفوظ است. با رئیس جمهور و بزرگان او ملاقات می‌کند و نتایج آن را با من شریک نمی‌سازد. در باره پالیسی در بلوچستان و پشتونستان و فعالیت‌ها همه معلومات نزد او است و با من شریک نمی‌سازد. موقف من مانند سکرتر قابل اعتماد است که آنچه را هدایت می‌دهند؛ مانند یک سرباز اجرا می‌نمایم، جای برای بحث وجود ندارد و مانند یک

رفیق با من برخورد صورت نمی‌گیرد. البته موضوع بی‌اعتمادی نیست؛ بلکه مناسبات بر اساس رشته مهتری و کهنتری استوار است. زمانی که سوالی را مطرح می‌سازم، از مطلب طفره می‌رود و یا نمی‌خواهد با من صحبت کند. من این را بی‌اعتمادی گفته نمی‌توانم زیرا آنچه را من طالب شنیدنش هستم، آن را با افراد عادی نیز مطرح می‌سازد. این وضع قابل تحمل نیست. یا باید از ملاقات با رفیق صرف نظر نمایم و یا باید وضع تغییر یابد.

۲۹ جولای ۱۹۷۵: دادن اطلاعات به شکل تحریری کار من را سهل ساخته است، اما این اطلاعات را من نزد خود ثبت ننموده‌ام. اما اطلاعات در مورد وضع افغانستان مخصوصاً پنجشیر، ارگون، لغمان، سرخورد، بتی کوت، اسمار، پکتیا و غیره حاوی فعالیت‌های تخریبی بود. ممکن رفتن برادرم و جمال نسبت حل نشدن مشکل پاسپورت صورت نگیرد.

۱۱ اگست ۱۹۷۵: اطلاعات تحریری سپرده شد. در رفتن افضل و جمال مشکلاتی وجود دارد از جمله نبودن پاسپورت، لذا تکت‌ها باید کنسل گردد. حیف، فرصت مساعد بود و از دست رفت.

۱۹ اگست ۱۹۷۵: اطلاعات تحریری را تسلیم کردم. او مشتاق این است که بداند آیا در اردوی پاکستان، امریکایی‌ها وجود دارد یا نه.

وقت ملاقات بعدی دوماه بعد (۲۴ اکتوبر) تعیین شد. من باید حین ملاقات نشریه نیوزویک را در دست داشته باشم، زیرا احتمال دارد به عوض والننتین رفیق دیگری خواهد آمد.

۲۴ اکتوبر ۱۹۷۵: وقت کم بود. صحبت مختصری در مورد سمت‌گیری افغانستان به جناح راست صورت گرفت. هم چنان در مورد قطع کمک‌ها به ما و وضع افغانستان و پاکستان بحث شد. چنین معلوم می‌شود که آنها بیشتر مشتاق دریافت علل تحولات ارتجاعی در افغانستان و عوامل پشت پرده قطع شدن کمک‌ها به ما می‌باشند.

آنها در مورد انگیزه نشر و چاپ مکاتبات بین بوتو و کورت والد‌هایم و داودخان و کورت والد‌هایم، آنهم بعد از مدت طولانی، خواستار معلومات هستند.

۱۱ نوامبر ۱۹۷۵: آنها خواستار معلومات در مورد نکات آتی هستند:

۱. مطلب مربوط به ساواکی چگونه است؟ آمده است و یاخیر؟ محل زیست او در کجا است؟
۲. معلومات در مورد مکتوب متحدالمال صدارت در باره تحت نظر گرفتن نمایندگان کشورهای سوسیالیستی .
۳. پلان های نیروهای ارتجاعی و پلان های دولت.
۴. موضعگیری تازه دولت در رابطه با پرچم و خلق.

۳۰ نوامبر ۱۹۷۵: اطلاعات به شکل تحریری سپرده شد. شنیدم که رئیس بودگورنی به کابل سفر می کند. امید است، این سفر نیک و مؤثر باشد. او خواستار معلومات در مورد نظر و تصور حلقات گوناگون، گروپ ها، احزاب و مردم در مورد این سفر و دسایس مرتجعین شد.

۹ دسمبر ۱۹۷۵: مانند گذشته، گزارش تحریری سپرده شد. من خواستار مشوره در مورد انتقال خویش به لندن شدم. گفت که ما در مورد فکر خواهیم کرد.<sup>۱۸</sup>

۲۳ دسمبر ۱۹۷۵: گزارش تحریری. این نکته واضح شده است که بودگورنی با رئیس جمهور در مورد مطالب داخلی نیز صحبت کرده است. به صراحت گفته شده که باید بر مردم اعتماد صورت گیرد و برای نیروهای چپ امکانات فعالیت بیشتر داده شود. داودخان نیز از وضع عمومی تشویش نشان داده است. بطور عمومی سفر موفق بوده و اهداف حاصل شده است.

رفتن من به لندن، باب طبع آنها نیست و گفت که بودنم در اینجا بیشتر مؤثر است.

۱۲ جنوری ۱۹۷۶: ملاقات طبق وعده. مواد خاص برای اطلاعات نبود. در مورد تقاضای او پیرامون تحلیل وضع بین المللی، منطقه و داخلی نیز مطالبی وجود نداشت زیرا ما می خواهیم که نخست چنین مطالب بصورت جدی تحلیل و تجزیه شده و برآن بحث صورت گیرد و سپس در اختیار آنها قرار داده شود. آنها نیز خواستار تحلیل وضع مستند بر حقایق هستند. در مورد انگیزه، هدف و چگونگی رفتنم به مسکو سوال نمود.

چنین معلوم می شود که دلچسپی آنها نسبت به ما بیشتر شده است؛ مخصوصاً در



باره افغانستان بیشتر سوال می‌نماید. اینگونه دلچسپی، فعال بودن گویای مطلبی عملی است.

مطالبه تحلیل از جانب ما، نیز مطلبی جدی است و منظور از آن:

۱. معلوم کردن نظریات ما است.
۲. می‌خواهند مستند بر آن، توجیه برای عملکرد خویش پیدا نمایند.
۳. و یا اینکه تنها می‌خواهند برای آینده معلومات را بدست آورند.
۴. یا اینکه مصمم به عملی هستند.

۱۸ فبروری ۱۹۷۵: گزارش را برایش سپردم. زیاد در تشویش است. نمی‌دانم در چه فکر است.

۱۷ مارچ ۱۹۷۶: مانند گذشته به گفته معروف: "همان مسجد و همان ملا". مطالبه اطلاعات در مورد افغانستان، پشتونستان و بلوچستان.

۷ اپریل ۱۹۷۶: حسب معمول مطالبه اطلاعات و موضوع خاصی نبود.

۲۸ اپریل ۱۹۷۶: ملاقات بسیار کوتاه بود. من گزارش تحریری نداشتم. تنها در مورد سفر اجمل صاحب به خارج صحبت کردم. وقت و کشور محل سفر هنوز معلوم نیست، من فکر می‌کردم که در این مورد آنها دلچسپی خواهند داشت. اما آنها هیچ گونه علاقه در باره نشان ندادند و من مأیوس شدم.

وقت ملاقات بعدی ۱۹ ماه می و ساعت ۸ تعیین شد و در صورت ضرورت عاجل، ملاقات در نخستین جمعه هر ماه، پیشروی سینما بریکوت باید صورت گیرد.

۱۹ می ۱۹۷۶:

(۱) گزارش تحریری مختصر در مورد محاذ انقلابی پشتون‌ها و بلوچ‌ها که زیر نظر اجمل ختک به زبان پشتو تحریر شده بود.

(۲) اقدامات حسن نیت بین افغانستان و پاکستان. قطع یکجانبه پروپاگند از جانب بوتو، بعد از ملاقات وی با شاهنشاه ایران بعد از سفر بوتو به ایران در راه برگشت از کنفرانس از میر. پیام غم‌شریکی و کمک به زلزله زدگان و سیلاب‌های اخیر و بالمقابل دعوت از بوتو به غرض

حل سیاسی مسائل. این گزارش تحریری سپرده شد. وی گفت که مبلغ یک میلیون دالر کمک بوتو به زلزله زدگان و آسیب دیدگان سیلابها توسط ایران داده شده بود.

(۳) آنها نیز از وضع موجود در تشویش هستند. تفاهمات تحت کدام شرایطی؟ آیا در نتیجه آن افغانستان به جانب غرب خواهد لغزید که از این حالت آنها زیاد تشویش دارند و اگر در نتیجه آن برای نهضت (در افغانستان و پاکستان) کمک حقیقی برسد، مورد تأیید آنهاست. چنین معلوم می‌شود که آنها از دست‌های پشت پرده این تفاهمات تشویش دارند. مرحله حساس معلوم می‌شود.

معلوم نیست که بعد از آمدن بوتو به کابل، افغان‌ها چه فیصله می‌کنند و سرنوشت پشتون‌ها و بلوچ‌ها و از جمله ما مهاجرین چگونه خواهد شد؟ آنها در مورد بیشتر می‌دانند اما باز هم خواستار معلومات در مورد موقف ما و معلوم کردن وضع هستند. آنها چیزی نمی‌گویند. واضح است که برای آنها بیشتر نکات توافقانه و جهات مثبت و منفی آن معلوم قابل ارزش است. زیرا برداشت آنها از دیتانت بین کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری و مسأله دیتانت بین دو و زیاد کشورهای غیر سوسیالیست متفاوت است.

چون وضع بحرانی است؛ لذا آنها برای ارتباط عاجل شفری را برایم دادند. بر اساس این شفر ساعت هفت و نیم صبح شخص بنام داکتر سلیم (نام شفری) برایم تلفون می‌کند، هرگاه ضرورت به ملاقات بود، من می‌گویم که هستم، در غیر آن اجمل برایش جواب می‌دهد که بیرون رفته ام. سپس در همان روز ساعت هشت در محل تعیین شده ملاقات صورت خواهد گرفت.

۲ جون ۱۹۷۶: معلومات تحریری اجمل ختک در مورد جنبش گوریلابی بلوچستان سپرده شد. در مورد سفر بوتو و نتیجه ملاقاتش با رئیس جمهور تشویش زیاد وجود دارد و خواستار معلومات در موارد آتی هستند:

۱. پشت پرده کی قرار دارد؟
۲. نتیجه آن چه خواهد بود؟
۳. پیامد مذاکرات برای ما چه خواهد بود؟

۴. اینجا خواهیم ماند و یا برگشت خواهیم کرد؟
۵. روی کدام نکات توافق صورت خواهد گرفت؟
۶. در داخل و خارج موافقین و مخالفین توافقات کی‌ها اند؟
۷. داودخان در موضع خویش باقی خواهد ماند یا چطور؟
۸. هردو کشور تا کدام سرحد، آماده تفاهم هستند؟

این سوال‌ها بیان‌کننده تشویش ما نیز است؛ اما بطور یقینی هیچ چیزی گفته نمی‌توانیم. من برایش گفتم که هرگاه مذاکرات به نتیجه نرسد، دولت افغانستان نمی‌تواند در مورد برگشت ما هدایت دهد. زیرا چنین اقدام سبب ایجاد مشکلات داخلی برای آنها می‌گردد. و بوتو شرایطی برای برگشت ما پیشنهاد خواهد کرد که احتمال پذیرش آن وجود دارد. اما در این صورت نیز عوامل متعددی چون افغانستان، پاکستان، نیپ و حزب کمونیست در مورد برگشت و یا عدم برگشت ما مؤثر خواهد بود. من علاوه کردم که برای ما، بر علاوه فشار درونی، وارد کردن فشار از خارج ضرورت است زیرا در داخل پاکستان انقلاب ملی و جمهوری بدون فعالیت انقلابی و مسلحانه پیروز شده نمی‌تواند و ما ضرورت چنین منبع حامی را در خارج لازم می‌دانیم.

اقدامات بوتو غیر قابل پیشبینی است؛ ما بالای او اعتماد نداریم. اینجا یک فیصله خواهد کرد و آنجا برای محو ساختن ما اقدام خواهد کرد. طرفدار فیصله هستیم که برای جنبش ما مساعدت کند.

آنها خواستار تثبیت این هستند که در افغانستان کی و چگونه می‌توانند فشار لازم را وارد سازند؟ بر علاوه ضرور است تا اشخاص ملی با اعتبار و مخالف استعمار را شناخت که عندالضرورت به شکل مستقیم و غیر مستقیم از آنها اطلاعات بدست آورد.

رفتن افضل و جمال را مطرح ساختم، اما گفتم که حال دیر شده است. باید قبلاً موضوع مطرح می‌شد

۱۶ جون ۱۹۷۶: سفر اخیر بوتو افواهاست، مخالفت‌ها، خوشحالی‌ها، خوشبینی‌ها، و بدبینی‌های زیادی را در قبال داشت. سفر او واقعه مهمی در منطقه است. آنها در مورد خواستار معلومات هستند. بر اساس معلومات ما که طرف افغانی گفته است:

۱. مذاکرات در فضای دوستانه صورت گرفته است.
۲. بوتو خلاف توقع، دارای انعطاف زیاد بود و حاضر به گذشت است.
۳. برای مذاکرات آینده فضا مساعد و دروازه باز است.
۴. هیچ گونه فیصله قطعی صورت نگرفته است؛ تنها زمینه ادامه مذاکرات مساعد گردیده است. اینکه بوتو چه می‌کند و نتایج آن چه خواهد بود؛ آن زمان می‌توان در باره دآوری کرد. (طرف افغانی، ما را از بعضی تفاهات حاصل شده، بی‌خبر نگه داشته است).

۳۰ جون ۱۹۷۶: صحبت‌های معمولی صورت گرفت. خواستار معلومات در موارد ذیل هستند:

۱. بعد از مذاکرات با بوتو چه معلومات تازه در باره اقدامات و پیامدهای آن در مورد برخورد با ما وجود دارد؟
۲. ظفر ختک معاون سکرتر در دیپارتمنت اقتصادی در وزارت مالیه کیست؟
۳. فهرست عناصر شریف، مترقی و ارتجاعی مؤلف در وزارتخانه‌ها ضرورت است.
۴. در برخورد حکومت با پشتون‌ها و بلوچ‌ها، تغییراتی رونما شده است یا خیر؟
۵. چنین معلوم می‌شود که افغانستان به طرف غرب نزدیک می‌گردد.

۱۴ جولای ۱۹۷۶: معلومات و صحبت عام صورت گرفت. اطلاعات به شکل تحریری داده شد. در مورد ظفر ختک گفتیم که از اودرزاده‌های اجمل ختک و فرزند حکیم خان باشند قریه شیوو است. شخص مکار، چالاک و غیرقابل اعتبار است. هرچیز از او ساخته شده می‌تواند. کاملاً امریکایی است و احتمال دارد با اطلاعات امریکا یا USIS ارتباط خود را حفظ کرده باشد.

۴ اگست ۱۹۷۶: هر دو طرف در مورد نتیجه مذاکرات داودخان و بوتو خوشبین اند. البته افغان‌ها بیش از اندازه خوشبین هستند زیرا بوتو درگیر مشکلات داخلی است و حتماً اقدامی خواهد کرد. به همین جهت داودخان در این ماه رنده پاکستان است. تا حال بوتو اقدام عملی ننموده است؛ احتمالاً رهبران را زمانی آزاد خواهد کرد که انتخابات نزدیک باشد و آنها نتوانند در آن اشتراک نمایند و اگر اشتراک کنند باز هم بازنده خواهند بود.

افغانستان با ایران بسیار نزدیک شده است؛ اما گمان نمی‌رود که چهره ظاهری بی‌طرفی خود را تغییر دهد و راساً شامل RCD شود.\*

ممکن کسینجر به این جهت بیاید تا در مورد کمک‌ها اطمینان دهد.

ما طرفدار یک حل شرافتمندانه هستیم که بر اساس آن نهضت بهره مند شود؛ یعنی قوای نظامی از بلوچستان عقب نشینی نماید، جبران خساره تادیه شود و عفو عمومی اعلان و اجازه فعالیت سیاسی داده شود.

هرگاه بوتو صادقانه خواستار دوستی پاکستان با هند و اتحادشوروی باشد، ما به حیث یک نیروی سیاسی در صدد حمایت همچو پالیسی هستیم و باید بر اساس یک مفاهمه شرافتمندانه با بوتو در مورد کمک نماییم. در غیر آن به نفع ارتجاع و نظامی‌ها خواهد انجامید.

در افغانستان افواها و شایعات زیادی پخش می‌شود و یک علت آن موجودیت فضای مختلق است که برای چنین شایعات زمینه را مساعد ساخته و این فضا سبب بهره برداری دشمنان داخلی شده و از آن بر ضد روسیه به پخش شایعات می‌پردازند.

**۱۸ اگست ۱۹۷۶:** رئیس جمهور داودخان بعد از اشتراک در کنفرانس کشورهای غیرمنسلک در کولمبو، دیداری از پاکستان خواهد داشت و در مورد زیاد در تشویش است؛ زیرا او احساس می‌کند که بوتو در صدد فریب است و سازش و تفاهم دشوار است. در صورت که تفاهم صورت نگیرد، مخاصمت‌ها ادامه خواهد یافت.

در مورد جاوید (حکیم لهری) گفتیم که برای رئیس جمهور راپور داد که محتویات آن آشکار نشد. اما موصوف از مملکت رانده شد.

**۲۷ اکتوبر ۱۹۷۶:** دادن اطلاعات: ما مایوس هستیم، رهبران ما می‌گویند که ما تنها در مورد سلب آزادی و رهایی تجارت نمی‌کنیم. پشتون و بلوچ طور جداگانه

---

\* سازمان همکاری منطقه‌ای برای عمران (Regional Cooperation for Development) در سال ۱۹۶۴ از جانب سه کشور ایران، پاکستان و ترکیه جهت ارتقا در سطوح مختلف به ویژه زمینه‌های اقتصادی، فنی و فرهنگی تشکیل شد. مترجم

مذاکرات نمی‌کنند. بوتو تا حال با رهبران ما در صدد مذاکرات نیست. البته نزد رهبران بلوچ، جرگه را فرستاده است و گفته است که در صورت جدایی از پشتون‌ها، هرچه در اختیار شما قرار خواهیم داد. بلوچ‌ها این شرط را نه پذیرفته‌اند. پس ما متیقین هستیم که بوتو نمی‌خواهد در مورد مسأله سیاسی با ما مذاکره نماید و بر سرما تجارت صورت می‌گیرد.

چنین معلوم می‌شود که اینجا، آنها (افغان‌ها) درگیر سیاست و چالاک‌ی بوتو شده‌اند. بوتو خواستار محو ما در داخل پاکستان و در صدد تصرف مناطق قبایل و داشتن دست دراز در داخل افغانستان است. برای این منظور زیر پرده مذاکرات، در صدد تأمین منافع خود است. ما باور داریم که در چنین حالت مواضع بوتو مستحکم شده و از آن برای قبولی فیصله‌های خود بهره خواهد گرفت. همین اکنون نیز برای تخریبکاران از پاکستان سلاح فرستاده می‌شود.

۸۹ پناهنده بلوچ در شورواوک در حاشیه سرحد و ۴۵ در دیگان آمده‌اند و اجازه برای شان داده نشد. چنین معلوم می‌شود مستقیماً چیزی برای ما گفته نمی‌توانند اما آهسته آهسته فضا را بری ما تنگتر می‌سازند.

در دیرکی جنگ را سازمان دادند و بمباری شده؛ به صدها مرد، زن و طفل کشته و قریه‌ها را ویران کردند و در حدود دوصد پنجاه - سه صد ملیشه نیز کشته شد. جنگ هنوز خاموش نشده است، مردم در کوه‌ها هستند و مذاکرات رهبران شان با حکومت به نتیجه نرسیده است.

در بلوچستان جنگ ادامه دارد. در یک زد و خورد ۵ افسر و ۵۰ نظامی کشته شده است. حکومت قوای ۶۰ هزار نفری را فرستاده است و در منطقه مری، مردم تحت فشار قرار دارند و بر سر آنها بمبارد ادامه دارد و مردم مجبور به مهاجرت شده‌اند. در روزهای اخیر، میر سفرخان زرکزی یک قوماندان دلیر ما در جنگ شهید شده است.

اینجا در افغانستان حکومت به طرف راست روان است و قانون جزا به شیوه فاشیستی و پولیسی را نافذ ساخته است. افغانستان در صدد تفاهم است، اما در پاکستان فضا برای تفاهم وجود ندارد.

این سوالات را مطرح ساخت:

۱. با CP چگونه روابط دارم؟
۲. با کدام اشخاص خارجی ارتباط دارم؟
۳. ولی‌خان و دیگران، برای تأثیر گذاری بر مذاکرات داودخان، آیا کدام مشوره و پیام می‌فرستند و یا خیر؟
۴. تهیه لست اشخاص خوب و بد که بر اساس روابط ما در حکومت هستند.
۵. هرگونه اطلاعات و معلومات فوق‌العاده و غیر معمولی در مورد تفاهات بلوچستان، پشتونستان و افغانستان باید بصورت عاجل گزارش داده شود.
۶. اجمل صاحب چه وقت رونده خارج است؟
۷. رئیس جمهور چه وقت و بعد از چه مدتی و چگونه با اجمل ملاقات می‌نماید؟
۸. برخورد حکومت با شما چگونه است؟
۹. هرگاه کسی را به حیث عنصر سی‌ای می‌شناسید، برای ما معرفی کنید. و غیره

۶ نومبر ۱۹۷۶: ملاقات عاجل و فوق‌العاده. اطلاع و لست شاملین کودتای به سرکردگی میر احمد شاه که توسط جکرن اسلم (اسلم و وطنجار) کشف و خودش نیز در ظاهر امر با آنها شامل بود؛ سپرده شد. این دسیسه بعداً به تاریخ ۳۰/۲۹ نومبر از جانب حکومت کشف و میر احمدشاه و همراهانش گرفتار گردیدند. خبر موضوع بعداً به تاریخ سوم دسمبر ۱۹۷۶ نشر شد.

۱۷ نومبر ۱۹۷۶: اطلاعات به شکل تحریری سپرده شد. اینجا رکود و انجماد حاکم است. می‌خواهند بدانند که ما در اردو، پولیس و استخبارات اشخاص قابل اعتماد را می‌شناسیم و یا خیر. همچنان اگر در گارد جمهوری شخص اعتماد را معرفت داریم، برای آنها معرفی نماییم. من نام عبدالحق علومی آمر کشف را دادم.

آنها علاقمند هستند بدانند که مسأله ما چگونه خواهد شد؟ آنها می‌گویند بهتر است اجمل صاحب به چکسلواکیا برود. آنها در مورد رفتن او به لندن مشوره نمی‌دهند.

۸ دسمبر ۱۹۷۶: در مورد دسیسه میر احمدشاه صحبت صورت گرفت.

نسیم بی‌بی، نامه گیله آمیز برای رئیس جمهور داودخان ارسال کرده است.

در مورد رفتن اجمل صاحب به لندن، آنها تشویق دارند که مبادا بعد از رفتن، از جانب حکومت به بهانه علاج و یا طور دیگری او را همانجا نگه دارند. به همین

جهت آنها در مورد رفتن به لندن مشوره نمی‌دهند و اگر رونده است بهتر است به چکسلواکیا برود.

در مورد علمی صاحب نظر آنها چنین است از اینکه وی به خاندان حاکم محمدزایی تعلق دارد؛ لذا نمی‌توان بر وی اعتماد کرد. (قابل ذکر است که یکبار علمی صاحب از گارد تبدیل اما بنابر بعضی ملحوظات دوباره به وظیفه قبلی باقیماند.)

۱۵ دسمبر ۱۹۷۶: ملاقات عاجل بر اساس رابطه تلفونی. در مورد اطلاعات اسلم خان (وطن جار) بسیار خوشحال شدند. می‌گویند که هرگاه مسأله رفتن اجمل به خارج مطرح باشد و من نیز باید با او بروم، بهتر است تا من از رفتن انکار و منصرف شوم. من گفتم که چنین امکان ندارد.

۲۲ دسمبر ۱۹۷۶: اطلاعات معلوم شده که از جانب یکی از رهبران قابل اعتماد نیپ به منبع حکومت گفته است که سازش کنونی بر علیه داودخان به این جهت صورت می‌گیرد، چون داودخان رونده مسکو است لذا قبل از رفتن به مسکو باید حاکمیت او ختم گردد و یا اینکه بالایش فشار وارد شود تا با رهبران شوروی معاهده را عقد ننماید. چنین فعالیت‌ها پس از برگشت او نیز باید ادامه یابد تا سبب سرنگونی او شود و یا مجبور به سمت‌گیری در جهت دیگری گردد.

۱۲ جنوری ۱۹۷۷: سوال‌های مطرح شده:

- در لویه جرگه دعوت شده، چی واقع خواهد شد؟
- انتخاب نمایندگان برای جرگه چگونه خواهد بود؟
- کی‌ها و تحت کدام شرایط اعضای جرگه را انتخاب می‌کنند؟
- در لویه جرگه کدام تصامیم صورت خواهد گرفت؟
- چی توقعات از آن وجود دارد؟
- تحقیقات کودتا چگونه جریان دارد؟

(برداشت من این است که افغانستان هیچ اقدامی مفیدی نخواهد کرد و در پاکستان نیز از ارزش ما کاسته شده است و در نهایت خواستار تسلیمی ما خواهد بود. از آغاز، تحریک ما غلط و بر اساس معیارهای دقیق نبود. در تاریکی قدم می‌گذاریم. اگر وضع چنین ادامه یابد، مایوسی زیاد شده و امکان دارد کسانی که اینجا با ما



آمده اند، به تدریج نادم شوند. یگانه راه پیروزی ما این خواهد بود که همه مردم به شیوه عادی در جریان عادی زندگی قرار گیرند و در صورتی که زمینه سیاست مساعد باشد، به آن پردازند.)

۲۶ جنوری ۱۹۷۷: تبادلہ معلومات صورت گرفت و در باره بحث شد.

بعد از این تاریخ من جریان ملاقات‌ها را ثبت نکرده ام و یا از نزدم مفقود شده است. من مطالب را از حافظه خویش می‌نویسم. این روزهای بود که وضع بسیار بحرانی بود. در تیاتر سیاسی افغانستان، بین طرفداران شوروی و امریکا مقابله روان بود.

ملاقات‌های ما به شکل بیش از حد مخفی صورت می‌گرفت. در مورد یک مطالب من باید اعتراف نمایم که ما از صدق دل با شوروی کمک می‌کردیم. چنانچه ما بنابر دستور شوروی‌ها، برای لویی دوپری مورخ و انتروپولوجیست و مورخ امریکایی که همیشه نزد ما می‌آمد و با اجمل صاحب و حتی با من تبادل افکار می‌نمود، وسیله ضبط صوت را گذاشتیم و تحلیل‌ها و برداشت‌های او را بر اساس سوال‌ها و جواب‌ها (بعضی سوال‌ها را شوروی‌ها داده بودند)، ثبت و در اختیار آنها قرار دادم.

لویی دوپری مدت بیست - بیست و پنج سال در افغانستان بود و باش داشت و به پاکستان نیز آزادانه در رفت و آمد بود و با اعضای حکومت هردو کشور دید و وادیدهای داشت و شوروی‌ها بر او مظنون بودند که کارمند سی‌ای است.

بار دیگر در نتیجه مانورها و نیرنگ‌های خاص امریکایی‌ها، حکومت افغانستان دو دپلومات روسی را به حیث افراد نامطلوب اعلان و طور مخفی از افغانستان اخراج کرد. به جواب آن شوروی‌ها تلاش کردند تا دو امریکایی نیز اخراج شوند. در این راستا برای من وظیفه دادند تا از طریق تلفون‌های روی سرک برای آنها تلفون و بگویم که دولت افغانستان از فعالیت‌های مخفی آنها آگاه است. نام یکی از آنها آرمز ستوتز بود و اسم شخص دوم فراموش شده است.

در این زمان شوروی‌ها تلاش داشتند تا وحدت پرچم و خلق در یک حزب تأمین گردد و ما نیز در این پروسه سهیم بودیم.

وحدت حزب هنگامه بزرگی برپا و دولت داودخان را نیز وارخطا ساخت و سبب تحریک نیروهای راستی داخل دولت گردید و داودخان نیز متوجه مقاصد در عقب این وحدت شد.

جولای ۱۹۷۷: ضیاءالحق در نتیجه کودتا به قدرت رسید. عفو عمومی را اعلان کرد و اعضای پشتون زلمی به سرعت آزاد شدند.

من به تاریخ ۷۷/۱۰/۱۶ ملاقاتی را ثبت کرده ام که در آن رفقای شوروی از من پرسیده بودند که:

- آیا در پاکستان احتمال کودتای دیگری وجود دارد؟
- فرضاً اگر بوتو رها گردد، چه تغییری بوجود خواهد آمد؟
- سفری را که ضیاءالحق به تاریخ ۷۷/۱۰/۱۰ به کابل انجام داده به کدام منظور بوده است؟
- جریان صحبت‌ها بین داودخان و ضیاءالحق در مورد چه بود؟
- هدف سفرهای ضیاءالحق به کشورهای عربی، ایران، امارات متحده و مخصوصاً افغانستان چه بوده است؟
- قوای مسلح حامی ضیاء است و یا با او در مخالفت است؟ قشر پایینی اردو چی موضعگیری دارد؟
- آیا احتمال رهایی ولی‌خان وجود دارد؟
- رفتن وی به ایران، بعد از سفر افغانستان چه مفهوم دارد؟
- وضع افغانستان چگونه است؟ آیا فعالیت‌های ضد دولتی صورت می‌گیرد یا نه؟

سوال‌های بالایی را برای من مطرح ساخت و من مطابق معلومات، فهم و تجربه خود برای آن جواب دادم.

ما جوانان خویش را بعد از عفو عمومی و تفاهم با رهبری نیپ رخصت کردیم. از همه آخر کمپ بسم‌الله کاکر و کمپ آسو مرغه عزیزالله ماما بود که در جنوری و یا فیبروری ۱۹۷۸ برگشتند. بر علاوه مری‌ها، نمایندگان سایر بلوچ‌ها نیز دوباره رفته اند.

من هم کتاب‌ها و لوازم شخصی خود را فرستادم و تاریخ رفتن خویش را به ولی‌خان اطلاع دادم. با وجود تشویق و ترغیب بیش از حد اجمل صاحب، من باز هم به رفتن

خویش پا فشاری می‌کردم. عضو رابط شوروی نیز ناراض بود. سرانجام شخصیت مهم در سفارت شوروی بنام ویلیور گابریلویچ اوسادچی که بعدها سرمشاور رئیس جمهور ببرک کارمل شد از من خواهش کرد تا بر اثر تقاضای کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی از رفتن به پاکستان منصرف شوم، زیرا خطراتی زیاد مرا تهدید می‌نماید و موجودیت من برای آنها ضرورت و مهم است. من مجبوراً در اثر اصرار کمیته مرکزی از رفتن منصرف شدم. حال فکر می‌کنم که در عقب این اصرار اجمل ختک نیز نقش داشت.

در این زمان انقلاب صورت گرفت، وضع دگرگون شد و امیدهای تازه پدیدار گردید. بعد از انقلاب رابطه زیاد من با اوسادچی بود. نامبرده بیشتر در مورد افغانستان، انقلاب و مشکلات انقلاب، انشعاب پرچم و خلق با من صحبت می‌کرد. در اوایل برداشت آنها این بود که چون امین پشتون است و علت تندروی وی ناشی از این امر است و آنها از جهت مثبت آن را ارزیابی می‌کردند؛ مگر به تدریج این برخورد تغییر نمود.

آنها بعضی مطالبی را با من مطرح می‌کردند که حتی از شریک ساختن آن با اجمل خودداری می‌کردند و دیدن با او دشوار نیز بود. از طرف دیگر اجمل تقریباً خلقی شده بود. آنها پافشاری می‌کردند که من دورتر از اطراف خانه نرم، در روابط خود محتاط باشم، زیرا وضع در هم و برهم بود. از من سوال می‌کرد که چگونه بار دیگر وحدت در حزب تأمین شود؟

بعد از اینکه فشار آنها در مورد تأمین وحدت نتیجه نداد، واسیلی بیلاک شخصیت برجسته، تیوریسن و عضو بیروی سیاسی حزب کمونست چکسلواکیا را برگزیدند تا بر ترمکی و امین فشار وارد نماید. در مورد خواستار نظر من شدند و من گفتم که حالا بیلاک هم کمک کرده نمی‌تواند و نتیجه نیز چنین بود و بیلاک با دست خالی برگشت.

تا مرحله دوم انقلاب، دید و وادید من مخفی بود. تنها بعد از آمدن قوای شوروی، روابط من با آنها علنی شد.

بعد از مرحله دوم، اوسادچی سرمشاور ببرک کارمل شد و در بهبود مناسبات اجمل ختک با ببرک کارمل که بر وی قهر و از وی آزرده بود؛ نقش مهمی بازی کرد.

بعد از این بوریس واسیلوویچ که در پاکستان باقی مانده بود، عضو رابط من با سفارت شوروی شد و تا آخر حکومت داکتر نجیب از طریق او رابطه من برقرار بود. وی شخصاً تمام رهبران را می شناخت و در تأمین روابط بسیار آزاد بود.

روابط من با شخص مؤلف شوروی تا اواخر حکومت داکتر نجیب برقرار بود. اما در دوران رژیم ببرک کارمل و موجودیت مشاورین شوروی در ادارات دولتی، روابط من شکلی بود. تمام معلومات و اطلاعات در مورد سیاست و پالیسی پاکستان توسط خاد و ک گ ب جمع آوری می شد و چندان ارزش و اهمیتی برای من باقی نمانده بود.

طی سال های ۱۹۷۴ - ۱۹۸۹ من از طریق هفت نفر که در جمله یک آذربایجانی نیز بود؛ با روس ها رابطه داشتم.

در رابطه تلاش های مقامات شوروی برای حفظ انقلاب افغانستان این مطلب قابل ذکر است که آنها در سه جهت تلاش داشتند:

نخست سعی می نمودند با امکانات و وسایل دست داشته انقلاب بر عناصر ضد انقلاب پیروز شود، از طرف دیگر در نظر داشتند تا در مورد پاکستان سیاست تعرضی را در پیش گیرند و راه سوم این بود که با تضمین امنیت پاکستان، آن را از مداخله در امور داخلی افغانستان منع نمایند.

در همین راستا به تاریخ ۲۰ اکتوبر سال ۱۹۸۲ عضو رابط من با سفارت شوروی حین ملاقات، سوالات آتی را مطرح ساخت و من به جواب آن پرداختم:

سوال: بالفرض هرگاه افغانستان خط دیورند را به رسمیت بشناسد، پیامد آن چه خواهد بود؟

جواب: هرگاه چنین اقدام سبب استحکام انقلاب گردد، کار نیک است. ما وطنپرست و انترناسیونالیست هستیم، و پیروزی انقلاب را، پیروزی خود می دانیم. هرگاه با این اقدام، دستاوردی برای افغانستان حاصل نشود، تاوان آن بیشتر خواهد بود. این مسأله ساده نیست و در نتیجه آن مسائل زیادی خلق می گردد؛ از جمله مسأله قبایل.

سوال: موقف ولی خان در باره چه خواهد بود؟

جواب: به برداشت من، وی آزرده خواهد شد. آنها نمی خواهند که خط دیورند به رسمیت شناخته شود و در مجموع سبب آزردگی پشتون‌ها می‌گردد (ممکن جواب من دقیق نبود).

سوال: شما می‌گویید که سبب آزردگی عمومی پشتون‌ها خواهد شد؛ پس راه استحکام انقلاب چه خواهد بود؟

جواب: موضوع مهم استحکام انقلاب است و در مورد ضرورت به توازن است. هرگاه هرچه زودتر مسأله انقلاب حل گردد، سپس می‌توان به مسائل دیگر رسیدگی کرد. در نظر باید داشت که وضع پاکستان نیز در مورد تأثیر گذار است؛ هرگاه ملیت‌های پاکستان تحت ستم قرار داشته باشند، احتمال دارد فردا بلوچ‌ها به پا خیزند و سبب تجزیه پاکستان شوند. در اینصورت پشتون‌ها چه خواهند کرد؟ هرگاه ملیت‌های پاکستان راضی و با هند و افغانستان مناسبات خوب داشته باشند، کار بسیار خوبی خواهد بود. ولی چگونه امریکا حاضر خواهد شد تا این وضع را تحمل کند؟

## هندوستان و ما

روابط نیپ با هند طبعی بود. زیرا هند کشور سیکولر بود و نیپ نیز چنین یک حزب بود. نیپ حامی سیاست خارجی غیرمنسلک و بی‌طرف بود و سیاست خارجی هند نیز بر این اصول استوار بود. نیپ مخالف هرگونه پیمان‌های نظامی با غرب بود و هند نیز سیاست مستقل خود را در مورد داشت. نیپ با تمام جنبش‌ها و احزاب مترقی و مخالف استعمار روابط داشت و هند نیز در عمل چنین سیاست را پیاده می‌کرد. نیپ بر مناسبات دوستانه با تمام کشورهای همسایه از جمله هند تأکید می‌کرد.

علاوه بر تمام اینها، نشنل عوامی پارٹی توسط عبدالولی‌خان فرزند باچا خان ملقب به گاندی سرحد رهبری می‌شد و این حزب در بین پشتون‌ها ادامه دهنده حزب ملی کانگرس هند شناخته می‌شد. باچاخان و ولی‌خان با تمام حکومت‌های هند و بطور اخص با حکومت‌های کانگرس روابط شخصی و خانوادگی داشتند و داد و گرفت بین آنها مطلب پت و پنهان نبود.

ما نیز که دوست هندوستان بودیم و برضد دشمن مشترک، پاکستان می‌جنگیدیم و در افغانستان مقیم بودیم از همه اولتر دست کمک را به هند دراز کردیم و هندوستان نیز مانند همیشه آغوش خود را در مقابل ما گشود.

کمک‌های مالی بزرگ آنها، از طریق اجمل صورت می‌گرفت و من خود را در آن دخیل نمی‌کردم. اما چیزی که عیان است؛ چه حاجت به بیان است، برای ما غرض مصارف خانه هر ماه مبلغ سیزده هزار افغانی کمک می‌شد. بر علاوه در امور تایپ، چاپ، تکثیر و فرستادن آن نیز کمک می‌کردند.

در امور سیاسی نیز بین ما تبادل افکار صورت می‌گرفت و سوال و جواب‌های مطرح می‌شد. در آن زمان اداره اطلاعاتی هند (RESEACH) RAW (ANALYSIS WING) را کسی نمی‌شناخت؛ اما نماینده مخصوص آنکه در چوکات سفارت هند وظیفه داشت؛ با ما در تماس بود.

اولین کارمند سفارت هند که من با او رابطه داشتم اس. ایل. بهگا S.L.BAHAGA نام داشت که سپس با ترینداد تعویض شد. و به عوض آن ملهوتره آمد که برادر ژورنالیست مشهور ایندر ملهوتره بود. بعداً شخصی دیگری

آمد که اسمش را فراموش کرده ام. بعد از انقلاب ثور و آمدن شوروی‌ها تسلسل رابطه من در هم و برهم شد و تنها با سفیر در تماس بودم و این تنها یک رابطه دوستانه و سفارتی بود. البته تماس و رابطه اجمل صاحب کمافی‌السابق ادامه داشت. آنچه در مورد این ارتباطات، در یادداشت‌های من باقی‌مانده است، اینجا می‌نویسم:

۲۶ جنوری ۱۹۷۵: اجمل ختک به منظور ملاقات به منزل سفیر هند رفت.

۱۵ فیروزی: من غرض ملاقات با بهگا، به سفارت هند رفتم. نامه اجمل صاحب عنوانی سرمنشی ملل متحد که توسط من ترجمه شده بود و همچنان نامه به آدرس پروفیسور گامریچ استاد پوهنتون آکسفورد که بر اقدامات ضد حقوق بشری و لشکر کشی بوتو در بلوچستان انتقاد نموده بود؛ تسلیم نمودم. همچنان پیامی که از جانب قوماندان محاذ جمهوری انقلابی نوشته شده بود؛ با خود بردم تا آن را تکثیر کند. موصوف وعده کرد ساعت هفت و نیم بجه بیاید.

۱۹ فیروزی ۱۹۷۵: از صحبت‌های بهگا چنین معلوم می‌شد که حکومت افغان در تصامیم و وعده‌های خود صادق نیست و ممکن شک دیگری نیز داشته باشد؛ زیرا وی می‌گوید:

۱. در افغانستان مظاهرات ضد پاکستانی نباید منع می‌شد؛ بر عکس باید برای مردم اجازه داده می‌شد تا نفرت خود را بر علیه پاکستان ابراز می‌داشتند.
۲. افغان‌ها خود توان جنگ و مقابله را ندارند؛ نشود که این کمک‌های ناچیز را نیز قطع نمایند.
۳. آنها از اقدامات عملی خود در داخل پاکستان انکار می‌نمایند.
۴. ایران تلاش دارد تا آنها را در جهت بی‌طرفی بکشاند و رفت و آمد بین آنها این شک را تقویه می‌سازد.
۵. بدانگونه که آنها جنبش را پیش می‌برند، به نتیجه نمی‌رسد.
۶. احتمال دارد بوتو به اشاره امریکا چنین اقدامی کرده باشد.
۷. اتحاد شوروی نمی‌خواهد که در اینجا بی‌ثباتی بوجود آید. برای آنها گفته اند که باید از صبر و حوصله کار گرفت.
۸. تشویش وجود دارد که در صورت جنگ، قبایل افغانستان به طرفداری پاکستان عمل کنند.
۹. شما دارای چنان توانایی سیاسی نیستید که با استفاده از آن بر افغانستان فشار وارد نمایید. احتمال دارد فردا افغان‌ها از اقدامات خود منکر و

کمک‌ها را برای شما قطع نماید و برای جهان توضیح دهند که پشتون‌ها و بلوچ‌ها، فعالیت‌های خویش را قطع کرده اند و ما در آن دخیل نبودیم. ۱۰. در موقف افغانستان تغییر رونما شده است؛ طوری که در اوایل جمهوریت، پشتونستان را جز خاک خود و معاهده دیورند را معاهده نابرابر می‌دانستند. حال می‌گویند که این مسأله مربوط رهبران پشتون و بلوچ است؛ هرگاه آنها راضی شوند، این مورد تایید افغانستان قرار خواهد گرفت. از این شیوه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که افغانستان خواستار تعیین حق خود ارادیت برای پشتونستان بر اساس ریفراندوم است.

به‌گذا صاحب می‌گوید که در آنجا حال نیپ از مردم نمایندگی نمی‌کند و در صورت پیروزی بوتو در انتخابات، می‌تواند اعلان نماید که ما با نمایندگان منتخب پشتون‌ها و بلوچ‌ها به تفاهم رسیدیم و آنان موقف افغانستان را رد می‌نمایند.

دیگر اینکه در ریفراندوم، پشتون‌ها با افغانستان یکجا نمی‌شوند، احتمال دارد یا خواستار ایجاد پشتونستان مستقل شوند و یا با پاکستان ملحق شوند. موقف افغانستان در مورد بسیار ضعیف معلوم می‌شود. سخن دیگر این است که آنها از پشتون‌های آن طرف سرحد در هراس اند زیرا از هر جهت ترقی یافته اند و خطری را برای منافع آنها ایجاد خواهد کرد.

آنها به قیمت حمایت و کمک به پشتونستان، خطری را برای افغانستان تحمل نمی‌کنند و آنها به سهولت از موضع خود عقب نشینی می‌کنند.

در صحبت‌های دوست هندی، تشویش‌های فراوانی وجود دارد از جمله:

۱. هند در تشویش است و از افغانستان می‌خواهد به اقدامات رادیکال دست زند، زیرا اکنون فرصت مساعدی برای آن است.
۲. برای ما تشویش خلق می‌نماید، برای اینکه هندوستان هیچگاهی چنین برداشت ننموده است که پشتونستان و بلوچستان جدا از هند باشد. لذا می‌خواهند ما را مایوس ساخته و موقف و مفکوره هند را تحمیل نماید.
۳. و یا هم اینکه هند واقعاً درک نموده که افغانستان در راه غلط گام می‌گذارد. موضع‌گیری و عمل افغانستان صحیح نیست و به آنچه وعده داده است، عمل کرده نمی‌تواند و مسأله پشتونستان صرف به بیانیه‌های وزارت خارجه خلاصه می‌شود.

۱۲ مارچ ۱۹۷۵: به‌گذا صاحب به منزل آمد. وظیفه مشخص برآیم سپرد. نظر وی



در مورد آن نامه که درباره ملاقات اجمل با قنصل سیاسی سفارت امریکا، فرستاده شده بود، این است که آن ملاقات سطحی و دقیقاً سنجیده نشده بود. اما بعد از اینکه این اطلاع به سی آی ای رسید؛ در صدد تماس با جنیش ما شدند، وی نامه نوشت و آمادگی خود را برای ملاقات در هر زمان ابراز داشت.

۱۸ مارچ ۱۹۷۵: در مورد مرگ شیرپاو فدراسیون محصلین پشتون جزوه را با این عنوان نشر نمود: (قاتل سیاسی کیست؟). من جهت تکثیر آن را به سفارت هند بردم و به تاریخ ۲۳ مارچ به تعداد ۲۰۰۰ شماره گسستنر شده را به میکروریون آوردم تا به پیشاور انتقال داده شود. در این نشریه، ما مسئولیت قتل شیرپاو را به دوش بوتو انداخته بودیم.

۴ اپریل ۱۹۷۵: امروز در ظرف هفت ساعت، نامه اجمل را عنوانی اعضای کانگرس امریکا تایپ کردم.

۷ اپریل ۱۹۷۵: با بزرگ (عضو رابط سفارت هند)، ملاقات کردم. صحبت‌های صورت گرفت و دستور اخذ کردم.

۱۳ اپریل: کتابی را که ما توسط داکتر خورشید عالم در انگلستان چاپ کرده ایم، توسط دوستان هندی فرستاده شده است. عنوان این کتاب "مرمی، به جواب مرمی" و به زبان انگلیسی است. ۸۰ جلد آن را از بهگا صاحب گرفتم و نامه اجمل صاحب عنوانی اعضای کانگرس امریکا و ملل متحد را به آتش مطبوعاتی سفارت بدراج سپردم. این نامه‌ها توسط وزارت خارجه (افغانستان) تکثیر و سپس به امضای اجمل رسیده است.

ملاقات‌های من با بزرگ هر ماه دو، سه و یا چهار بار صورت می‌گرفت. گاهی به منزل ما می‌آمد و مستقیماً با اجمل صاحب ملاقات می‌نمود و من همه مطالب را ثبت ننموده ام و یا مطالب ثبت شده از نزد من مفقود شده است.

در هندوستان بحران است، صدراعظم اندیراگاندی حالت اضطرار اعلان نموده است، من به تاریخ ۲۸ جون به سفارت رفتم تا مراتب تأثر خود را ابراز دارم. شام خودش به منزل ما آمد.

۳۰ جون: سید مختار باچا، دفاعیه ولی‌خان و نشریه مزدورکسان را فرستاده است.

بیانیه ولی‌خان را به دوست هندی دادم تا بصورت عاجل چند کاپی آن را تایپ نماید.

۲۱ جولای: امروز برایم تلفون کرد؛ به منزلش رفتم. دعوتنامه را غرض اشتراک در محفل هنری هنرمندان هندی برایم داد. من دفاعیه‌های غوث بخش بزنجو و جام ساقی در ستره محکمه را برایش دادم.

اول اگست ۱۹۷۵: بهگا صاحب تبدیل شده و رونده ترینداد است. به عوض وی ملهوتره آمده است. هردو از طرف شب به منزل ما آمدند و نان را با ما خوردند و صحبت کردیم.

۷ اگست: بهگا و ملهوتره به منزل ما آمدند. آنها هر بار چای دارجلینگ و نوشیدنی‌ها را با خود می‌آوردند.

۱۵ اگست: بر علیه شیخ مجیب، از جانب اردو و پولیس کودتای ارتجاعی صورت گرفته است. ما زیاد متأثر شدیم. شیخ مجیب‌الرحمن و صدراعظم منصور علی خان هردو با اعضای خانواده خویش به قتل رسیده‌اند. مشتاق احمد رئیس جمهور اعلان و کابینه ده عضوی را تشکیل داده است.

۱۶ اگست: من نزد بزرگ رفتم و در مورد آمدن شاه محمد شاه و دیگران اطلاع دادم و مراتب تسلیت خود را بمناسبت مرگ مجیب ابراز داشتم. شیخ مجیب در فرید پور به خاک سپرده شد. هندوستان نسبت مرگ موصوف تأثرات عمیق خود را ابراز و وی را یک از شخصیت‌های بزرگ دوران معاصر دانست. هند تحولات بنگله دیش را موضوع داخلی آن کشور دانست؛ اما در مورد تحولات سیاسی کشور همسایه بی‌تفاوت مانده نمی‌تواند. نطق وزارت خارجه علاوه کرد که ما با تمام مردم شبه قاره روابط نزدیک داریم.

۱۸ اگست: بزرگ، به خانه آمد و با اجمل صاحب دو به دو صحبت کردند.

۲۶ اگست: جزوه گسستنر شده با عنوان "بنگله دیش در سند" مربوط محاذ جیبی سیند (محاذ سند آزاد) را گرفتم.

۷ سپتمبر: نزد بزرگ رفتم، وعده کرد فردا بیاید.

۹ سپتمبر: بزرگ به خانه آمد؛ بیانیه روز پشتونستان و ابلاغیه‌های احزاب خلق و

پرچم را مطالبه کرد.

۸ نومبر: مطلبی را در مورد رهایی باچاخان و اجازه آن را به منظور تداوی به کشور دیگر که توسط اجمل صاحب نوشته شده بود ترجمه و تایپ کردم. تصمیم داریم تا آن را به زبان‌های پشتو، اردو و انگلیسی به تیراژ زیاد چاپ کنیم و آن را در صوبه، بلوچستان و سایر کشورها پخش نماییم تا یک جنبش بین‌المللی را ایجاد و توجه جهانیان را در مورد جلب و پاکستان را تحت فشار قرار دهیم. روز دیگر این جزوه را به وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه بردم. یک کاپی آن را به دوست هندی سپردم. وی گفت نماینده خاص اندراگانندی محمد یونس آمده است و می‌خواهد با اجمل صاحب ببیند. (بعدها یونس جلال‌آباد رفت و بشکل مخفی با قوماندان هدایت‌الله ملاقات و پیشنهاد کرد که هند آماده است تا آن اسلحه که در جنگ بنگله دیش از اردوی پاکستان به غنیمت گرفته شده به پشتون زلمی بدهد. مشکل این جا است که دولت افغانستان اجازه نمی‌دهد و بدون کمک جانب افغانی انتقال دادن آن به پاکستان ممکن نیست.)

جزوه ذکر شده "بنام ضمیر انسانی" را وزارت خارجه تکثیر و به تاریخ ۱۸ نومبر آن را گرفتم و تعدادی زیاد آن را به هند فرستادم.

۱۰ فیبروری ۱۹۷۷: متن ترجمه شده نامه باز (ولی‌خان) را غرض اطلاع به بزرگ دادم. (این نامه بسیار مهم بود و من آن را ثبت نکرده‌ام. در دفتر اجمل خواهد بود. در آن زمان وسیله فوتوکاپی موجود نبود)

تا این وقت، من معلومات‌ها را ثبت کرده بودم. مطالبی مهمی از نزدم باقی مانده است. اطلاعات بعد از این تاریخ از نزدم مفقود شده است. البته دید و وادید و داد و گرفت بین ما ادامه داشت. به گمان من، آنها علاوه بر چینل ما با بلوچ‌ها نیز دید و وادید و تبادلله اطلاعات داشتند. بلوچ‌ها نیز آنقدر ساده نبودند که تمام تخم‌های خود را در سبد ما بگذارند. البته تکیه‌گاه عمده آن ما بودیم.

ذکر این مطلب ضرور است که در دفتر مرکزی ما، نوشتن تمام نامه‌ها با ولی‌خان و نسیم بی‌بی توسط قلم مخصوص که از جانب دوستان هندی تهیه شده بود، صورت می‌گرفت. طوری که متن توسط قلم مخصوص نخست نوشته و غیرقابل دید می‌شد و سپس بر روی آن مطالب عادی و پیش پا افتاده تحریر می‌گردید. به این شکل

رابطه ما تأمین می‌شد و اگر احیاناً این نامه در راه گیر می افتاد، متن آن برای کسی قابل دسترسی نبود.

## آموزش پشتون زلمک و ما

در اردوی رئیس جمهور داودخان، دو افسر پرچمی که در آن وقت دگرمن بودند؛ در گارد جمهوری تحت قوماندانی قوماندان گارد، ضیا مجید برای آموزش افراد پشتون زلمی توظیف شده بودند. یکی گل آقا نام داشت که بعد از انقلاب ثور و آمدن قوای شوروی معاون ببرک کارمل در شورای انقلابی شد و دیگری هدایت‌الله بود که در اثنای انقلاب ثور در قول اردوی جلال‌آباد وظیفه داشت و در شورش ضد حفیظ الله امین توسط رفقای خلقی کشته شد. [زنده یاد هدایت‌الله توسط عمال رژیم امین دستگیر و در زیر شکنجه‌ها به شهادت رسیده است.م.]

من، افراسیاب، سید مختار باچا، میا شاهین شاه و شیرمحمد نیز در تربیت نظامی زیر نظر گل آقا قرار داشتیم. آموزش نظامی ما به تاریخ ۶ ماه می ۱۹۷۵ شروع شد. در این روز درباره جنگ‌های گوریلابی و پارتیزانی بصورت تیوری و نظری معلومات داده شد. هفتم می بیرون شهر کابل، به کوه‌های چهار آسیاب بالا شدیم. من بعد از مدت طولانی به کوه بالا می‌شدم و به همین جهت وضع صحی من و دیگران خراب شد. در این روز تنها طریقه انفجار دادن به واسطه آتش درس داده شد.

هشتم می: بواسطه فلیته ثانیه سوز، انفجارات گوناگون را تمرین کردیم. ساعت سه درس عملی ختم و سپس دروس نظری از جمله در باره تاریخ افغانستان ادامه یافت. نهم می: روز جمعه و رخصتی بود.

دهم می: طریقه انفجار بوسیله برق تدریس شد. همچنان ما ذریعه تفنگ ۳۰۳ بور و کلاشینکوف که تازه آورده شده بود، نشان زنی کردیم. یازدهم و دوازدهم می، چگونگی پرتاب بم دستی، فیر راکت، موزابیل و هاوان را فرا گرفتیم. انفجار دادن به وسیله تایمر و پترول و همچنان آتش افروزی نیز جز آموزش بود. سیزدهم می آموزش عملی ختم شد و سپس دروس نظری بود.

### پروگرام رادیوییت پشتون‌ها و بلوچ‌ها

رادیو افغانستان از طرف شام پروگرام یک ساعته برای پشتونستان داشت. این پروگرام بعد از ایجاد پاکستان و مخصوصاً بعد از دستگیری باچاخان در سال ۱۹۴۸ و ایجاد جنبش پشتونستان آغاز شده بود.

تحریک پشتونستان بر اساس قرارداد بنو در ۲۲ جون ۱۹۴۷ و سپس بعد از بایکات ریفراندوم جولای ۱۹۴۷ شروع شده بود. در جولای سال ۱۹۷۳ بعد از سقوط سلطنت و به قدرت رسیدن داود به تعقیب سیاست نیپ در مورد پشتون - بلوچ، روز پشتونستان را به نام روز پشتون‌ها و بلوچ‌ها و پروگرام رادیویی نیز به نام پروگرام پشتون‌ها و بلوچ‌ها تغییر نام داد و مدت آن نیز افزایش یافت. هم‌زمان ریاست مستقل قبایل به وزارت امور سرحدات ارتقا داده شد.

بشیر مته در سفارت پاکستان در مالیزیا سکرتر دوم سفارت بود و با آغاز فعالیت‌های جنگی نیپ، روابط افغانستان و پاکستان تیره گردید. بشیر با وجود اینکه به خانواده مسلم لیگی مربوط بود، اما اقدامات ضد پشتون و افغانی بوتو سبب تحریک رگ پشتونی اش شد و از وظیفه مستعفی و از افغانستان پناهندگی سیاسی خواست که مورد پذیرش و عزت و احترام قرار گرفت و آپارتمان پنج اتاقه در میکورویون برایش داده شد و با تحریک ما وابسته گردید. موصوف در پروگرام پشتون و بلوچ رادیو شروع به کار کرد و زمینه نوشتن مطالبی بر علیه پاکستان برایش آماده گردید.

بشیر دو فرزند بنام‌های عمران و بختیار داشت که من از محبت به روسی یکی را تواریش (رفیق) و دیگری را گاسپدین (مستر) خطاب می‌کردم. بشیر شخص تحصیل یافته و در پیشبرد پروگرام و نوشتن مطالب توانا بود؛ اما با شرایط و وضع افغانستان ناآشنا. افغانستان و مخصوصاً کابل محیط کوچک و بیشتر نیز اندک رنج بود و به همین جهت برای رفع آزرده‌گی‌هایش من و اجمل همیشه به منزلش می‌رفتیم. علت آزرده‌گی‌هایش زیاد بود، بعضی از آنها شخصی و شماری دیگر سیاسی بود که من نمونه‌های آن را اینجا ذکر می‌کنم:

۳۰ جولای ۱۹۷۵: صحبت شامگاهی با بشیر صاحب؛ بیچاره مایوس بود. هم از وضع نهضت در پایین و هم از حالت اینجا و می‌گفت:

۱. فرق اینکه اسلم ختک در لاهور اردو صحبت کند و فیض محمدخان محسود در این جا فارسی، چه است؟ برای ما ایران و هند هر دو یکی است.

۲. می‌گویند که قانون اساسی در حالت تدوین است؛ از طرف اجمل صاحب باید برای شان گفته شود که قانون اساسی طوری ترتیب گردد که تسلط پشتون‌ها تأمین گردد و به عوض یک کابلی، یک مشر قبایلی وزیر شود.
۳. با دز و دوز چیزی به دست نمی‌آید اگر شیرپاو و یا دیگران کشته می‌شوند پشتون‌ها و پنجابی‌ها خوشحال می‌شوند. باید شیوه اساسی برگزیده شود.
۴. با هرکس، سر شوردادن کار مفید نیست، باید در بین خویش با صراحت صحبت کرد.
۵. اجمل به عوض ضایع ساختن وقت با کدام وزیر و یا معین باید با جرگه پشتون‌ها صحبت نماید.
۶. ما اینجا مهمان نیستیم؛ این وطن ایرانی‌ها نیست و نباید مداخله نماید و باید توجه بیشتر به پشتون‌ها شود.
۷. ما اینجا به لطف فارسیوان‌ها نه، بلکه به برکت پشتون‌ها زندگی می‌کنیم. در بین پشتون‌ها مترقی و مرتجع نیست. اول باید تمام پشتون‌ها اگر فاشیست است و اگر کمونیست متحد شوند. جرمن اگر کمونیست است و فاشیست و یا جمهوری خواه، همه دارای خاک، وطن و قوم هستند. به همین‌گونه شوروی و چین اگر کمونیست هم اند برای مفاد خویش به تحکیم نظام پرداخته اند.
۹. اینجا همه کم دانش اند و با خواندن دو کتاب روسی حالا در مورد مترقی و مرتجع صحبت می‌نمایند و می‌گویند که تاجکستان و ازبکستان بسیار پیشرفت کرده اند. ما را به آنها چه؟ برای ما وحدت پشتون و رشد آن ضرور است و با جهان دیگر کار نداریم.

موصوف این مطالب را با چنان جدیت و سیستماتیک بیان می‌کند که چنین احساس می‌گردد که یا دیوانه خواهد شد و یا هم ممکن فرار نماید. بعد از جشن بسیار مأیوس گردیده است، زیرا می‌گوید که با فیض محمد خان جشن رفته بود و وی با همه فارسی گفتگو می‌کرد؛ در کمپ‌ها همه فارسیوان‌ها بودند و یک پشتون را کسی نمی‌گذاشت و از این وضع سخت عقده مند بود.

نثار مظلوم نیز با شوق زنده باد گفته بود و با میا افسر شاه و اشرف مفتون یک جا و وظیفه مناسب را در رادیو پاکستان ترک و با انقلاب همراه شدند. نخست آنها و سپس اولادهای آنها نیز کابل آمدند. مظلوم نیز همانند بشیرجان زودرنج بود، اما برخلاف او خود را با محیط سازگار و دوستانی یافته و با جامعه افغانی خلط شده بود. از آنجای که شخص مسلکی در امور رادیو بود، لذا نوشته‌ها و تبصره‌هایش

نیز کمال داشت. اما چون خان نبود، آپارتمان دو اطاقه برایش داده بودند. افغانستان بصورت عنعنوی کشور خان‌ها و ملک‌ها باقی مانده است و به همین جهت خان‌ها مورد احترام بیشتر قرار می‌گیرند و جنبش ما نیز زیر تأثیر خان‌ها بود.

مظلوم صاحب بسیار زود آزاده شد؛ دقیق بخاطر ندارم اما به گمانم قبل از بشیر به پاکستان برگشت. مورد استقبال حزب قرار نگرفت و راه مستقل را در پیش گرفت؛ اما تا آخر با افضل لالا پاس رفاقت را نگه داشت.

سیف‌الرحمن سلیم مدتها قبل با سیاست مترقی و ادب وابسته بود و با اجمل صاحب دوستی داشت. داودزی بود و در محافل ادبی از شهرت خوب برخوردار بود. نازک مزاج بود و اشعار عشقی و رزمی می‌سرود. وی برای مدتی کوتاهی آمد و از تصادف نیک دیر نپایید و زود بر سر عقل آمد و رنه خراب می‌شد.

### گوناگون

تورلالی از غلجی‌های باجور و در سردره چارسده مصروف غریبکاری بود. گاهی گُر می‌فروخت و زمانی دکان چای داشت. با نیپ ارتباط داشت. حین رفتن اجمل به کابل در راه باجور با او همراه شد و در کابل با او مقیم گردید.

اجمل صاحب از احترام خاص در کابل برخوردار بود و خاصاً بعد از ۱۷ جولای ۱۹۷۳ و پیروزی کودتای داودخان قدر و عزت او بیشتر شد. برایش تعمیر بزرگ قصر نما با نوکرها و گارد محافظ داده شد و رفت و آمد وزیران، مقامات عالی‌رتبه، افسران، رهبران سیاسی، ملک‌ها و خان‌ها بدانجا جریان داشت و تورلالی نیز تا اندازه از احترام برخوردار و اینگونه وضع برایش کاملاً تازه بود.

از اینکه اجمل صاحب رهبر بود، جاغور پذیرش چنین شوکت و دبدبه را داشت؛ اما تورلالی چون شخص بی‌سواد و ساده بود، لذا هضم چنین شان و شوکت برایش گران. خصوصاً زمانی که مراجعین و مامورین عالی‌رتبه به سخنان موصوف گوش می‌دادند، تورلالی طبع آزمایی می‌کرد و از آسمان و ریسمان گز می‌کرد.

تورلالی صلاحیتدار و کل اختیار منزل اجمل صاحب شد. حتی حین ملاقات‌های مخفی اجمل با نمایندگان شوروی و رئیس جمهور داودخان، وی را همراهی می‌کرد. طبیعی است که چنین وضع از لحاظ روانی بر شخصیت موصوف تأثیر



منفی نمود و باوجود اینکه شخص شریف، با ایمان و خدمتگار صادق بود؛ اما جهات منفی نیز در عملکردش تبارز کرد و حتی زمانی باعث خلق تکالیف برای اجمل نیز شد. آنچه را دربارهٔ موصوف ثبت نموده ام، اینجا روایت می‌نمایم.

۱۵ جولای ۱۹۷۵: امروز تورلالی خفه بود. خفه بودن وی با عوامل گوناگون شخصی، تربیوی، مفکوروی مرتبط است؛ اما این تحلیل علمی است که میتوان در باره بیشتر نوشت. اما علت آزدگی امروزی وی آن است که چرا برای وی عوض کارت VIP مراسم رسم گذشت A، کارت عادی C داده شده است. از جمله تنها برای اجمل صاحب و رهبران بلوچ مهرالله مینگل، گوهرخان زرکزی، خیرجان، مراد بزنجو، مرادبخش مری و میراکرم خان کارت A داده شده است. موصوف می‌گوید آنها نسبت به من چه امتیاز و برتری دارند؟ من بیشتر از همه قربانی داده ام.

علت دیگری آزدگی وی که گاهگاهی آن را اظهار می‌نماید این است که به گفته وی چرا قول مومندان به منشی سحرگل، آپریدی به حاجی نادرخان زخه خیل داده شده و هدایت و اعظم نیز مسئولین سیکتور اند، و من که باجوری هستم و خانه ام تباه شده است چرا امور مربوط به باجور برایم سپرده نشده و در مورد با من مشوره نمی‌شود؟

همه مجبور اند نازبردار او باشند و چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد استعفا داده و برگشت نماید؛ داکتر صاحب پکتیاوال وی را راضی ساخت. اما این تنها گران فروشی است و بس.

۷ سپتمبر ۱۹۷۵: امروز تورلالی بروتش را تراشید. علت آن این است که چند روز قبل آوازه شد که رشید خواهر زاده وی در پاکستان محبوس و بعد از چند روزی رها شده است. این مطلب از زبان هدایت به کمپ جلال‌آباد رسیده و باعث خجالت و شرمندگی تورلالی شده بود. اما دیروز کسی اطلاع داد که آن بیچاره تا در زندان و تحت فشار قرار دارد. تورلالی چنین برداشت کرده که گویا هدایت باچا قصداً و به خاطر بدنام ساختن او این شایعه را پخش کرده و اجمل صاحب نیز با وجود آگاهی از آن خاموش است و بخاطر ابراز آزدگی و احتجاج بروتهایش را تراشید. رشید اکثراً کابل می‌آمد و ماه‌ها اینجا میزیست. یکبار یک سال را سپری کرد.

۲۶ جولای ۱۹۷۵: امشب تور لالی گفت که امور حساب و کتاب را از من بگیرید. بیچاره مقصر نیست؛ زیرا با اجمل صاحب آمد و جبر روزگار او را مجبور با زیستن در اینجا کرد. طی این مدت هیچ گونه ضعف از او مشاهده نشده است. در ظاهر صاحب کش و فش است و تفنگچه زیر بغل دارد؛ اما تمام روز مانند خر، کار میکند، نه خواب دارد و نه استراحت. کسی را باید نزد داکتر ببرد، برای کسی بستره پیدا نماید، با اطفال کسی بازی کند، برای کسانی به میکروریون شیر و سودا ببرد. برای ده نفر نان آماده می‌شود و حین خوردن چهل نفر پیدا میشوند. وقت و ناوقت باید برای مهمانان جای تهیه کند. پول خرچ قبل از وقت تمام می‌شود و باید قرض نماید.

به همین جهت عذر و زاری کرد تا برای اجمل بگویم که وی را از مشکل نجات دهد. امروز شمار مهمانان آنقدر زیاد است که حتی برای کسی کمپل نیز نمی‌رسد و تشویش از این است که همه مسئولیت این نابسامانی متوجه وی شود.

این روز و روزگار ما. همه امور اساسی مربوط به انقلاب باقی‌مانده و ما مصروف خوشحال کردن مردم هستیم. از زندگی خسته شده ایم؛ کاش مرگ بیاید و ما را از این بند رها سازد.

بعد از داودخان، و ختم تحریک ما، اهمیت و قدر قبلی ما از بین رفت. اگر چه در دوران ببرک کارمل، رفت و آمد پرچمی‌های قدیمی و طرفداران خلقی آنها که در پست‌های بالایی و وظیفه داشتند زیاد شد، اما آنها مصروف کارهای خود بودند.

مطلب مهم این است که با آمدن خانواده اجمل، بصورت طبیعی تنظیم امور خانه به آنها تعلق گرفت و موقف تور لالی ضعیف شد و بالنتیجه ناآرام گردید و مطالبات تازه را مطرح ساخت که من آن را طور مختصر مینویسم:

۱۳ مارچ ۱۹۸۳: مشکل تور لالی بیشتر شده است؛ با اجمل صاحب گپ نمی‌زند. بستر خود را به اطاق نوکرها انتقال داده است. ضعف در او مشاهده می‌شود، می‌تواند جنجال را خلق کند. امروز برایش سه طرح پیشکش شد:

۱. هرگاه اینجا باقی می‌ماند، از طریق حکومت، خانه جدا برایش تدارک خواهد شد.
۲. هرگاه خواستار رفتن به خارج باشد، پاسپورت تهیه خواهد شد.

۳. اگر خواهان برگشت به وطن خویش باشد، کمکی هم صورت خواهد گرفت.

بعد از این بودنش در منزل اجمل صاحب ناممکن است. اجمل صاحب نیز در موافقه نموده است. لایق صاحب، پکتیاوال صاحب و افراسیاب نیز بدین موافق اند که باید خود را از وی رهانید.

اول اپریل ۱۹۸۳: من عبدالغفار قوماندان اسبق پولیس، تمام روز با تورلالی صحبت کردیم. اما موصوف از تهدید و بلک میل استفاده میکند. گفت که زمانی خوشحال شده می‌تواند که در امور خانه هیچ‌کس مداخله نکند. جواب ما این بود که درخانه اجمل صاحب بودنش ناممکن و همینقدر شرمندگی کفایت میکند. بار دیگر سه راه درمقابل او گذاشته شد:

۱. هرگاه به خانه دیگر برود از حکومت برایش خانه جدا اخذ و با فرش و ظرف اکمال می‌گردد.

۲. اگر خواهان برگشت باشد، کمک می‌کنیم.

۳. هرگاه خواستار رفتن به خارج باشد، پاسپورت و تکت تهیه خواهد شد. موصوف گزینه سوم را خوش کرد.

۲ اپریل: پاسپورت تورلالی را از وزارت خاجه گرفتم. می‌تواند به شرق میانه و هند برود. شب با تورلالی صحبت کردم و پیشنهادات قبلی را که بماند و خانه جداگانه برایش می‌گیریم؛ تکرار کردم. اما موصوف نپذیرفت و گفت می‌خواهد عربستان برود.

تورلالی سر انجام هندوستان رفت و در دهلی آواره و دریدر می‌گشت. دوسال را در آنجا سپری و دوباره برگشت و با اجمل صاحب یکجا شد.

در مرحله دیگر زمانی که اجمل با پرویز مشرف ملاقات و به گفته موصوف در پیشانی اش روشنی را مشاهده کرد و ANP او را اخراج و نشنل عوامی پارتی پاکستان را ساخت، تورلالی نیز همراهش بود.

در وقت مرگ موصوف در پاکستان نبودم و قرضدار جنازه و فاتحه او هستم.  
خدا بیامرزدش

### محلات زیست ما در کابل

در کابل ما چندین منزل را تبدیل کردیم، نخست در جمال‌مینه در یک کوچه فرعی منزل داشتیم. در سال ۱۹۷۴ بر سرک عمومی دهمزنگ - کوته سنگی کوچیدیم. با زیاد شدن مهمان‌ها به منزل بزرگتری در کارته سه، مقابل لیسه حبیبیه نقل مکان نمودیم. تقریباً دو سال در آنجا بودیم.

بعداً به منزل وزیر دفاع رئیس جمهور داودخان در عقب تعمیر شورا برای مدتی کوتاهی رفتیم. سپس به منزلی در جوار سرک چمچه مست در کارته سه کوچیدیم. در دور تره‌کی - امین همانجا می‌زیستیم.

بعداً اجمل صاحب نخست در اکبرخان مینه در یک منزل و سپس در منزلی دیگری جابجا شد.

بعد از اینکه من عروسی کردم به امر کشتمند صاحب در بلاک ۱۲۲ میکروبیون سوم که آنوقت بلاک آخری بود؛ صاحب آپارتمان شدم.

عقب این بلاک، ساحه زراعتی بود و از طرف شب همیشه فیرهای صورت می‌گرفت. بر علاوه در زینه همجوار آپارتمانم آصف طبله‌نواز و در زینه دیگر استاد سرآهنگ و در آپارتمان بالایی نیز دوستم میاگل جاجی با خانم روسی اش می‌زیستند.

این آپارتمان را برایم داکتر نجیب با آپارتمان دیگری در پهلوی منزل خویش که در اختیار یک خلقی که جیلانی نام‌داشت و معاون وزارت ترانسپورت بود، تبدیل کرد؛ زیرا موصوف می‌خواست برایش درس انگلیسی بدهم. با آمدن به این آپارتمان برای من سهولت‌های زیادی ایجاد شد، زیرا از یک طرف به منزل خسرخلم نزدیک شدم و از طرف دیگر چون که در این بلاک (۱۰۴) مقامات حزبی و دولتی زندگی می‌کردند؛ لذا امنیت آن کاملاً تأمین شده بود.

در کابل بر علاوه اجمل، تورلالی و من، پسر ارشد اجمل صاحب و بعدها پسران تورلالی غلام حبیب و صلاح الدین مسکونین دایمی بودند.

اشخاص زیرک اولادهای خویش را از قریه به شهرها و یا مکاتب انگلیسی زبان منتقل می‌سازند. اجمل صاحب، جمال را برای آموزش نخست به محل سرنزیب خان فرستاده بود و بعداً به کابل آمد و ما آن را شامل لیسه خوشحال خان ساختیم و حبیب نیز بعداً شامل همین لیسه شد. جمال علاقه زیاد به فیلم‌های هندی داشت و بکسی بزرگی از کست‌های این آهنگ‌ها پر بود. وی به بهانه مکتب می برآمد و در سینماها چکر میزد. اکثراً من مراقب وی بودم و به زور وی را به لیسه می بردم.

بعد از فراغت، من موصوف را به شوروی اعزام کردم و سپس غلام حبیب نیز رفت و هردو در پوهنتون پاتریس لوممبا شامل و داکتر شدند. باید گفت که هردو شاگرد لایق نبودند.

سنگین ولی‌خان: نومبر ۱۹۷۷: سنگین ولی‌خان به کابل آمد. اکثراً با ایمل پسر جالوان می بود و گاهی نزد ما می‌پایید. بسیار وقت‌ها نزد من در دفتر می نشست. در آن وقت سنگین جوان مقبول و زیبا بود و هنوز ریش نکشیده و قد رسا داشت. ناز و نعمت بی‌مورد او را نازدانه بارآورده بود. من بسیار کوشش کردم تا او را غرض تحصیل به رفتن شوروی تشویق نمایم. اما تربیه ناسالم او مانع این کار شد. وی برخلاف شوروی مطالب بدی می‌گفت و برعکس تحت تأثیر زرق و برق امریکا قرار گرفته بود و زیاد مشتاق این بود که در خط هوایی پاکستان PIA کار کند و سرانجام نیز چنین شد؛ اما بزودی آنجا را نیز ترک کرد. من می‌اندیشیدم که فرزند ولی‌خان است و باید جانشین وی شود و با تحصیل در شوروی اگر سرخ نه شود، سرخ‌گونه خواهد شد و در موضع چپ و انقلابی خواهد ایستاد. مگر تقدیر چنین نبود، نشه و تماشای زندگی او را برباد کرد و با خراب شدن صحت، سرانجام در جوانی فوت کرد. حالا فکر می‌کنم که اگر سخنان مرا می‌پذیرفت، شاید جانشین پدر خویش می‌شد.

علی خان محسود: مربوط قبیله مسیت وزیرستان جنوبی و از رهبران فعال فدراسیون جوانان پشتون و جناح ملی نیپ بود و با خانواده باچاخان ارتباط داشت. در جنبش محصلین پیشاور بسیار فعال بود. بعد از فیرها و انفجارات نیپ که حیات

محمد خان شیرپاو (وزیر داخله و رهبر مقتدر ایالتی) کشته شد؛ در پوهنتون پیشاور و خاصناً فدراسیون محصلین پشتون بی‌نظمی ایجاد شد و علی خان مایوس نیز به کابل آمد.

۲ سپتمبر ۱۹۷۵: امروز علی خان محسود رسید. وی گفت اجمل برایم هدایت دهد که انجام دهم و اضافه کرد که مردم مایوس شده و هیچ‌نوع کار سیاسی صورت نمی‌گیرد. نیپ بلکل خاموش و فعالین دل‌شکسته اند. حکومت پیپلز پارتی فشار را زیاد ساخته و از طرف دیگر مردم از دولت داود نیز آزرده هستند و می‌گویند که تنها لاف می‌زند و عمل نمی‌کند. حوادث تخریبی در پنجشیر و قتل محیب عامل دیگر یاس مردم شده است.

PSF برای انتخابات آینده پوهنتون در کالج‌ها کاندید یافته نمی‌تواند. با کمی کار تا اندازه در بین جوانان تحرک بوجود آمد؛ اما نه آن سطح جوش و خروش اولی. مرگ شیرپاو وضع PSF را خراب کرده است.

افواه است جزالانی که برای دور ساختن بوتو از قدرت جلسه کرده بودند، از جانب بوتو و تیکه خان برطرف، دستگیر و مورد بی‌حرمتی قرار گرفته اند. جتویی و پیرزاده نیز گردهمایی را دایر و از جانب بوتو تحقیر و در جلسه حزب مردم ویرا لت و کوب نموده است.

(افراسیاب) رهبر دیگر PSF در لاهور با جمعی از هواخواهانش از اجمل آزرده است. وی می‌گوید که با فیرهای بی‌هدف مارا خراب ساخت و هیچ کاری کرده نمی‌تواند.

قبایل افغانستان در مورد حکومت و داودخان می‌گویند پولی را که حکومت قبلی برای آنها می‌داد، حالا قطع شده و این اقدام بعد از آمدن باچاخان صورت گرفته است و با آمدن اجمل، موصوف گفته است پول باید برای کسانی داده شود که در آن طرف سرحد انفجارات را عملی می‌کنند. این شایعه سرتاسری شده است.

۵ سپتمبر: علی خان می‌گوید که سیدمختار باچه و داکتر شیر افضل در تقابل یکدیگر قرار دارند؛ برای اینکه باچه و دیگران، ولی خان و نسیم بی‌بی را تخریب و می‌گویند آنها با امریکا همدست شده اند و شیرپاو برای این در پوهنتون کشته شد

تا PSF را تضعیف و نقش مترقی آن را خاتمه بخشند. زیرا جناح راست نیپ از آن در هراس اند.

در مقابل داکتر شیرافضل می‌گوید که این کمونیست‌های تنها به نام، چرا ولی خان را تخریب می‌کنند؛ وی در زندان افتیده و تحت تهدید اعدام قرار دارد، اما کمونیست‌ها در خارج آزاد می‌گردند و گپ‌های مفت میزنند. پس قضاوت باید کرد که عمال سی‌ای کی‌ها اند؟

می‌گویند که باچه در مورد اجمل نیز می‌گوید که اجمل کمونیست نه، بلکه ناسیونالیست مترقی و اجنت ولی خان است و از ما نمایندگی نمی‌کند.

۲۳ سپتمبر ۱۹۷۵: علی خان آزاده و قهر است. زیرا وی به این امید آمده بود که که وضع اینجا مساعد و اجمل و فیض محمد همه کاره خواهند بود. هم پول خواهد بود و هم معتبری و لیدری. اما چنین نیست؛ وضع روز تا روز خراب می‌شود. سلسله امور از دست ما خارج شده است. از طرف دیگر اجمل حاضر نیست، مسئولیت اعمال او را بپذیرد. به همین خاطر حالا می‌گوید که بر می‌گردم. پشتون تنها مربوط به نیپ، اجمل، ولی خان و باچاخان نیست. من تحصیل یافته ام و می‌توانم راه خویش را بیابم. هرگاه بخوادم هیچ‌کس نخواهد توانست از نزدم در قبایل کار کند.

موصوف می‌گوید که مختار باچه و افراسیاب برای من گفته که اجمل مرا طلبیده است. (این ادعا غلط است و آنها تنها خود را از شرش خلاص کرده اند و یا وی دروغ می‌گوید). در مورد من هیچ نمی‌دانم. گاهی می‌گوید ولی خان برایم گفته بود و فردا میروم و برایش گزارش می‌دهم.

وی علاوه می‌دارد که چهار امکان برایم وجود دارد:

۱. کار در بین قبایل: این کار بدون داشتن پول ناممکن است؛ زیرا هر روز ده - بیست تن مهمان خواهی داشت و ده تن نیز محافظ ضرورت است برای آنها سلاح به کار است. این مصارف را از کجا باید کرد؟ (علاوه میکند که پدرم مرا جواب داده و مصارفم را نمی‌دهد). حکومت افغانستان نیز حاضر به تهیه این مصارف نیست. پس در قبایل کار نمی‌کنم.

۲. کار حزبی و PSF در دیره اسماعیل خان: هرگاه مانند اجمل در دفتر اخبار شهباز کار کنم، حداقل ماهانه ۱۵۰۰۰ روپیه ضرورت است.

۳. وقتی که هر دو ناممکن است پس باید به خلیج بروم و پیسه پیدا کنم و پروپاگند کنم. در این باره اجمل می‌گوید که در باره از PSF معلومات خواهد کرد که آیا مسئولیت آن را متقبل میشوند یاخیر؟

علی خان هر دو مورد را قبول ندارد و می‌گوید که هم نیپ و هم PSF خودت هستی. بعد از ختم تحصیل من و افراسیاب عضویت PSF را نداریم.

۴. آنها پیشنهاد رفتن به جرمنی را برایم کرده بودند. فیض محمد برایم پاسپورت می‌دهد و کیمور مصرف سه ماه را متقبل شده است. اما حالا می‌گویند که آنجا ضرورت نیست، زیرا رفقای ما هستند. چون همه مطالب عملی شده نمی‌تواند، پس خودم راه خود را پیدا می‌کنم.

۱۹ اپریل ۱۹۷۶: علی خان محسود، شاه جهان و برادرش لیاقت از راه مسکو جرمنی رفتند. رول خود را خوب بازی کرده است. در جنبش محصلین فعال بود؛ اما تمام سیاستش با رهبران بود و شوق رهبری دارد و سیاست در سطوح پایین را نمی‌پذیرد. جهات سیاسی او نامعلوم است. اینکه در جرمنی چه کار خواهد کرد معلوم نیست.

فیض محمد خان محسود وزیر داخله بنابر تقاضای ما برایش پاسپورت داد و به گمانم تکت طیاره را نیز خرید. آن وقت رفتن به اروپا آسان و پاسپورت افغانستان بسیار اعتبار داشت، زیرا جهان افغان‌ها را نمی‌شناختند.

حافظ محمد قریشی: ۴ سپتمبر ۱۹۷۵: حافظ محمود قریشی سرکتر نیپ در ملتان آمد. دو روز قبل کابل رسیده و امتحان ایل ایل بی را سپری کرده است. می‌خواهد لندن برود و قبل از آن جرمنی رفته و پول پیدا و زمینه را برای رفتن به لندن مساعد سازد. در مورد خواستار کمک اجمل است. وی می‌گوید که حکومت بوتو تنها به اتکای پولیس، قوای نظامی و امنیتی حکم روایی میکند. نفرت مردم بیشتر شده است و در مقابل شخصیت ولی خان در پنجاب به اندازه شده است که متن دفاعیه وی در ستره محکمه فروخته می‌شود. وی علاوه کرد که بوتو از قبل از انتخابات می‌خواهد آزمایش اتمی صورت گیرد تا رای پنجاب را حاصل کند. در



پنجاب چون حزب غیرقانونی است تنها به دو شیوه میتوان فعالیت کرد: برای تقسیم نیروهای پنجاب یکی این است تا خواست صوبه جداگانه برای گویندگان به زبان سرائیک مطرح گردد زیرا گویندگان آن زیاد است و این خواست سابقه دارد و گاهگاهی صدای صوبه بهاولپور بلند می‌شود و آنهم بر بنیاد زبان سرائیک. راه دوم بلند کردن صدای پنجاب بزرگ است که حامیانی در لاهور دارد و عناصر مترقی مانند مشتاق راج نیز هواخواه آن است.

۵ سپتمبر ۱۹۷۵: فیصله با حافظ محمود قریشی، و از شرش خلاص شدن: تو باید نزد شاه صاحب رفته تا ده هزار کداز برایت تدارک نماید؛ ما اینجا پناهنده و حکومت ما را انقلابی می‌داند و برای هفت کمپ و چهار مرکز ما ۱۸۰۰۰ مبلغ ناچیز است و مصارف ما را تکافو نمی‌کند. تا زمانی که ما در خارج فند را ایجاد نکرده باشیم؛ کمک کرده نمی‌توانیم. البته در جرمنی به مساعدت دوستان می‌توانیم ترا دو - سه ماه اعاشه و از طریق آنها برایت کاری پیدا نماییم.

برای شاه صاحب گفته شود که به جز خوت بعد از رهبران داخل زندان، کسی دیگری را به رسمیت نمی‌شناسیم. ما را از خط و پالیسی خویش آگاه بساز تا در همان خط در مورد پنجاب، پروپاگند نماییم.

۲۲ مارچ ۱۹۷۵: دیشب ف. ن و الف سه دختر را آورده بودند و به تعقیب آنها پولیس آمد. ساعت یک شب آنها را از آپارتمان میکروریون دستگیر و به ماموریت پولیس انتقال دادند. با مطلع شدن وزیر آنها رها ساخته شدند. با موقف، حالت و فعالیت ما چنین اعمال بسیار خجالت آور است.

ن. فردای آن فرار کرد. الف به جلال‌آباد فرستاده شد. م. خانه را رها و در هتل مقیم شد. ب. هر شام و خفتن به آپارتمان ۸ بلاک ۲۷ می آمد و دلالت بر شریک بودن موصوف با آنها است.<sup>۱۹</sup>

## بخش چهارم

### انقلاب ثور و ما

پس منظر: حزب دموکراتیک خلق افغانستان به تاریخ اول جنوری ۱۳۶۵ ایجاد شد. منشی عمومی نورمحمد تره‌کی و رهبر دوم ببرک کارمل بود. نخستین اخبار حزب، خلق نامداشت. این حزب در سال ۱۹۶۷ به دو بخش تقسیم شد. جناح تحت رهبری نورمحمد تره‌کی بنام خلق و جناح تحت رهبری ببرک کارمل بنام پرچم یاد می‌گردید. خلق و پرچم دو پارچه یک حزب بود و همانند اولاده‌های یک پدرکلان، از آغاز با یکدیگر در "اودرزاده گی" قرار گرفتند.

در جناح خلق اکثریت با پشتون‌های باشنده قریه‌ها و در جناح پرچم، اکثرأ باشندگان کابل، پشتون‌های تحصیل یافته و فارسی زبانان عضویت داشتند. خلقی‌ها همانند پشتون‌های قبایلی تندرو و افراطی و پرچمی‌ها با خوی شهری متعادل بودند. هر دو جناح طرفدار شوروی و خود را منسوب به جریان مترقی و سوسیالیسم می‌دانستند ولی مینود و شیوه کار هر دو تفاوت اساسی داشت.

در جناح پرچم اشخاص نظیر استاد خیبر نیز بود که می‌گفت قیام برضد حکومت داودخان، خیانت به مردم افغانستان است و به همین علت زمانی که داودخان حزب را با عنوان غورزنگ ملی ایجاد کرد؛ وی طرفدار این بود که حزب پرچم در این حزب منحل شود و در حمایت از داودخان قرار گیرد.

خلق از روز اول با حکومت داودخان مناسبات خوب نداشت.

بصورت خلص می‌توان گفت این حزب در حیات سیزده ساله خویش، تنها در دو سال اول متحد و یازده سال دیگر در مبارزه برخلاف یکدیگر مصروف بودند.

با لغزیدن دولت داود به طرف راست و نزدیک شدن آن به ایران، کشورهای عربی و غرب، برای اتحادشوروی نیز تشویش ایجاد شد و در درون دولت داود نیز کش و گير در جریان بود. و جنگ مخفی شوروی و امریکا نیز ادامه داشت. این وضع برای بقای حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز قابل تشویش بود.

در چنین وضع در ماه جولای ۱۹۷۷ هردو جناح حزب دوباره متحد شد. وحدت حزب تنها در بخش ملکی هردو جناح تحقق یافت و بخش نظامی آنها جدا باقی ماند. بخش نظامی جناح خلق را حفیظ الله امین و جناح نظامی پرچم را شخص محتاط و استاد فلسفه میراکبر خیبر و بعدها نوراحمد نور و عبدالوکیل رهبری می‌کردند. خلقی‌ها همیشه بر علیه خیبر اتهام وارد می‌کردند که وی وابسته به پولیس دولت است و پرچمی‌ها می‌گفتند که امین عنصر وابسته به سی آی ای است.

استاد خیبر از کار در بخش پولیس به سیاست قدم گذاشته بود و امین در امریکا تحصیل کرده بود. خیبر طرفدار جدی وحدت بود. حفیظ الله امین و کارمل همیشه مخالف وحدت بودند در حزب جدید خیبر به تلاش کارمل از عضویت بیرونی سیاسی بیرون ماند؛ مگر با وجود آن باز هم طرفدار وحدت بود.

در حکومت داودخان عزیزالله واصفی، عبدالقدیر نورستانی و وحید عبدالله، غلام حیدر رسولی و دیگران در جناح راست قرار داشتند. عبدالالله، قیوم خان وردک و دیگران با غورزنگ ملی داودخان قرار داشتند، اما در بین آنها حالت بی‌اعتمادی‌ها و سازش‌ها موجود بود.

در چنین وضع، چند قتل سیاسی صورت گرفت که وضع را بیشتر بحرانی ساخت. از جمله علی احمد خرم، وزیر پلان در دهن دروازه وزارت کشته شد. در زمان قتل، خرم با هیئت جاپانی مصروف ملاقات بود که مرجان تفنگچه در دست داخل و می‌خواست وی را با تهدید نزد داودخان ببرد. وزیر تا دهن دروازه با وی بیرون و سپس متردد شد و مورد اصابت مرمی مرجان قرار گرفت.

مرجان، باشنده کندز و توسط امین به حزب خلق جذب شده بود، چنین شایع شد که نامبرده با گلبدین و حزب اسلامی رابطه داشت.

چندی بعد، انعام گران پیلوت در میکروبیون پیشروی بلاکی ترور شد که ببرک کارمل نیز در آن بلاک می‌زیست و پیلوت مقتول شباهت زیاد فزیکتی با ببرک

کارمل داشت. تنها یک فرق داشتند که گران کمی چاق و کارمل لاغر بود. حزبی‌ها چنین شایعه پخش کردند که انعام پیلوت با نجیب رئیس شرکت هوایی باختی که داماد وزیر دفاع حیدر رسولی کرده بود؛ جنگ کرده و در نتیجه به دستور او ترور گردید. مگر ما می‌فهمیدیم که هدف قاتل، بیرک کارمل بود. این برداشت را من از طرف خود و اجمل برای کارمل ابراز کردم و موصوف در مورد تشکر کرد.

در این وقت جنرال میر احمدشاه از شیعه‌های گردیز، برای سقوط دولت داود دسیسه را ترتیب داده بود؛ اطلاع این دسیسه و لیست شاملین آن توسط صاحب منصب جوان اسلم وطنجار که خودش نیز در جمله مدسین شامل بود؛ برای اجمل صاحب داده شد و موصوف آن را برای من داد و من آن را به عضو رابط شوروی سپردم.

در یکی از ملاقات‌ها، شخص رابط من با سفارت شوروی سوال کرد که در ارگ جمهوری افسران قابل اعتماد را معرفت داریم؟ من نام عبدالحق آمر کشف را که شاید آن وقت دگرمن بوده باشد، ذکر کردم. در ملاقات بعدی برایم گفت که بر عبدالحق اعتماد نه نماید زیرا او وابسته به خانواده حاکم (محمدزایی) است.

زمانی که انقلاب از جانب خلقی‌ها صورت گرفت، من شک نمودم که چرا شوروی‌ها بر نظامیان پرچمی اعتماد نداشتند، زیرا شماری از آنها با خانواده محمدزایی‌ها ارتباط داشتند و افسران خلقی‌ها همه باشندگان قریه بودند. ممکن یکی از علل عدم وحدت سازمان‌های نظامی فرکسیون‌های خلق و پرچم نیز همین بوده باشد.<sup>۲۰</sup>

وضع در اوایل سال ۱۹۷۷ چنین بود. احتمالاً در ماه فبروری ۱۹۷۸ یک افسر خلقی دوست ما بنام نیازمحمد مومند، که داکتر بود از معاینه خانه اش از شهر گردیز به بهانه دیدن مریض به جدران برده شد و در آنجا قتل رسید.

اینگونه ترورها ادامه داشت و در کابینه داودخان نیز کش و گیر موجود بود. جنگ مخفی امریکا و شوروی نیز ادامه داشت. حکومت داودخان دو کارمند سفارت شوروی را به حیث افراد نامطلوب از کشور اخراج کرده بود و دو دیپلمات امریکایی نیز از افغانستان جواب داده شد. از طرف دیگر حزب متحد گردیده و فعالیت آن بیشتر شده بود. اخوانی‌ها نیز فعال شده بودند.

در چنین وضع بحرانی به تاریخ هفت اپریل ۱۹۷۸ یک رهبر قوی حزبی که از منزل رفیق حزبی خویش عبدالقدوس غوربندی بطرف محل زیست خوش در میکروبیون روان بود، در تاریکی شام در جوار مطبعه دولتی ترور شد.

قتل استاد میراکبرخیر سبب ایجاد جنبش بزرگی شد؛ هزارها حزبی و روشنفکران آزاد در اطراف منزل او گرد آمدند و بعد از انتقال جسد به شفاخانه علی آباد غرض معاینات طب عدلی، در آنجا نیز عده کثیری جمع شده بودند. من شخصاً به منزل او و سپس به شفاخانه علی آباد رفتم. برای داکتر نجیب و سایرین تسلیت گفتم.

روز بعد جنازه مرحوم خیر توسط هزارها و شاید هم دهها هزار نفر و صدها موتر به هدیره انتقال داده شد. در قبرستان، رهبران حزب بیانیه‌های تند و تیز ایراد و مسئولیت ترور را متوجه داودخان و حکومت او ساختند. چنین معلوم می‌شد که همه چیز بر اساس سناریوی قبلاً تهیه شده و نوشته شده پیش می‌رود.

خیر همان شخصی بود که در سال ۱۹۷۴ برای من گفته بود که ساقط کردن داودخان برای ما کار چند ساعت است اما این عمل برای افغانستان به قیمتی بزرگی تمام خواهد شد و نه تنها خون جاری خواهد گردید بلکه این عمل خیانت به وطن خواهد بود.

ما، یعنی پشتون‌ها و بلوچ‌های ساکن کابل (اجمل، تورلالی، من، میراکرم بلوچ و نمایندگان میری) به مراسم جنازه و فاتحه در مسجد شاه دوشمشیره نه رفتیم، زیرا اجمل صاحب ما را منع کرد و گفت سردار داود به وزیر دفاع حیدر رسولی تلفون و هدایت داده که هیچ‌کس نباید در مراسم اشتراک نماید. (تثبیت این تلفون دشوار و گفتن چنین سخن خلاف طبیعت داودخان بود.)

باچاخان در این وقت در جلال‌آباد و آمدنش در مراسم جنازه نیز دشوار بود، ممکن در مورد آمدن او نیز ممانعت‌های صورت گرفته باشد. اما وی به کابل آمد و در مراسم فاتحه اشتراک کرد و همه حزبی‌ها را ممنون ساخت.

برخلاف اجمل صاحب، فعالیتی وسیع آغاز شد و تمام حزب بر او لعنت فرستاد؛ مخصوصاً احساسات پرچمی‌ها خدشه دار شده بود. در منزل سلیمان لایق عکس بزرگ چوکات شده اجمل آویزان بود که نامبرده آن را به اجمل فرستاد و گفت که

این عکس در منزل ما جا ندارد. اجمل تحت فشار عصبی قرار گرفت و وارخطا شد.

باید یادآوری کرد که عظمت جنازه و مراسم فاتحه خیبر، حکومت داودخان را وارخطا ساخت و در نتیجه عناصر تندرو چون قدیر نورستانی وزیر داخله و حیدر رسولی وزیر دفاع، فشار بر حزب متحد پرچم - خلق را زیاد نمودند. تقریباً همه رهبری حزب از جمله نورمحمد ترهکی، ببرک کارمل، سلطان علی کشتمند، سلیمان لایق، صالح محمد زیری و دیگران دستگیر و خبر دستگیری آنها با کلمات سبک از طریق رادیو اعلان شد. [تصحیح ضروری: محترم سلطان علی کشتمند دستگیر نه بلکه مخفی گردیده بود و جناب سلیمان لایق نیز دستگیر نشده، بلکه فردای دستگیری رهبری، ساعت یازده بجه روز، با پای خود به دفتر پولیس مراجعه و توسط آنها روانه زندان گردیده بود. م]

تنها حفیظ الله امین و چند شخص دیگر بیرون مانده بودند. حفیظ الله امین دستور کودتا را برای نظامیان وابسته به خود صادر و سپس دستگیر گردید. ما بعداً از این جریان مطلع شدیم و تنها خبر دستگیری را از رادیو شنیدیم. شایعات چنین بود که حکومت در صدد اخراج نظامیان طرفدار پرچم و خلق است؛ اما حوادث به سرعت پیهم انکشاف می‌یافت.

به تاریخ ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ فیرها در کابل آغاز یافت. در این وقت، ما در کارته سه مقابل لیسه حبیبیه و در جوار لیسه خوشحال خان که حالا محسنی صاحب به بیرکت کرزی صاحب به عوض آن دارالعلوم اعمار نموده، زنده گی می‌کردیم. از طریق دوستان و محصلین که به منزل ما می‌آمدند خبر شدیم که تانک‌ها به سرک‌ها برآمده و بر ارگ فیر می‌کنند. اجمل برای پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر سرحدات تلفون کرد؛ او در جلسه کابینه در ارگ شرکت داشت و گفت مطلبی قابل تشویش نیست، چند بچه است و آن را بجای شان خواهیم نشاند. بعد از اطمینان پوهاند صاحب، ما نیز نفسی راحت کشیدیم.

بعد از مدتی طیاره‌های جت به پرواز درآمده و فیرها را شروع کردند. بعد از ظهر در سرک دارالامان و نزدیک منزل ما جنگ آغاز شد و ما برای دفع خطر احتمالی و اینکه در تاریکی کسی ما را از بین نبرد، فیصله کردیم که به خانه حاجی نادر خان نخه خیل واقع کارته پروان برویم. خانم و اولادهای حاجی صاحب در زمستان در

جلال‌آباد زندگی می‌کردند و تا آنوقت برگشت نه نموده بودند. عصر روز به منزل او رفتیم.

تمام روز در فیرها سپری شد. در طول روز رادیو خاموش بود؛ شام دعوتاً به پخش سرودهای نظامی و نغمه اتن شروع کرد و به تعقیب آن اعلان گردید که حاکمیت آل یحیی ختم و قدرت را خلق افغانستان به دست گرفته است، این مطلب اول توسط اسلم که بعداً تخلص و طنجانر به آن اضافه شد به زبان پشتو و سپس از جانب دگروال عبدالقادر به فارسی اعلان گردید. حفیظ الله امین وظیفه انانسر را عهده دار بود.

با شنیدن این خبر دانستیم که چه واقع شده است. طبعاً ما طرفدار انقلاب بودیم و با وجود که به مرگ داودخان و اعضای خانواده اش خفه بودیم، اما برای تغییر عایده، خوشبین بودیم و خوشحال شدیم. بعد از این اعلان، وضع آرام شد و ما روز بعد دوباره به منزل خویش مراجعت کردیم.

انقلاب همه سیاست را دیگرگون ساخت و وضع جدیدی به وجود آمد.

در این روزها اسفندیار تازه عروسی کرده و برای سپری کردن ماه عسل به کابل آمده بود. من آنها را یک روزی در رستوران خبیر دعوت دادم. آنها در روز بازگشت به پیشاور و حین برآمدن تانک‌ها به جاده، در بین گیر مانده بودند و کسی برای آنها اجازه نمی‌داد. سرانجام با عذر و زاری رها شده بودند. گمان من این است که و طنجانر آنها را شناخته و مساعدت کرده بود.

در روز دوم انقلاب، بشیر غازی عالم باشنده لوگر که یک ماجراجوی چپ و قبلاً در حوادث ترکیه نیز جنگیده و توسط فیض محمد خان به وزارت داخله آورده شده بود؛ به منزل ما آمد. وی دوست نزدیک دگروال عبدالقادرخان بود. ما غرق خوشحالی انقلاب بودیم و تا هنوز تعییناتی صورت نگرفته و شورای انقلابی تشکیل نشده بود که غازی عالم خبرهای را در مورد موجودیت اختلافات در مورد موضعگیری‌ها و بر سر تقسیم مقامات، بین حزب متحد، بین کارمل و امین، کارمل و تره‌کی و همچنان بین خلق و پرچم، آورد. این مطالب برای اجمل ناخوشایند بود و حتی حوصله شنیدنش را نداشت؛ زیرا این گونه سخنان خلاف "دربار نو" بود. برای من موضوع تفکر پیدا شد و در مورد روایات راوی شک نداشتم، اما رعایت احتیاط ضرور بود.

محل زیست اجمل صاحب نقش مرکز را داشت؛ شماری زیادی مردم بدانجا می‌آمدند و اکثریت آنها در مورد قضایا خوشبین بودند.

با اعلان ترکیب شورای انقلابی و کابینه معلوم شد که سهم خلقی‌ها بیشتر است؛ نورمحمد تره‌کی منشی عمومی کمیته مرکزی، بر علاوه به حیث رئیس شورای انقلابی و رئیس شورای وزیران و ببرک کارمل معاون شورای انقلابی و معاون شورای وزیران تعیین شدند. حفیظ الله امین به عضویت بیروی سیاسی ارتقا یافت و هم‌زمان پست معاون شورای وزیران و وزیر خارجه را بدست آورد.

در شورای انقلابی اکثریت با خلقی‌های نظامی‌شد و در کابینه نیز چند پست مهم به آنها تعلق گرفت. به زودی معلوم شد که قدرت اصلی در دست کی است؟ در دست امین، "قوماندان سپیده دم انقلاب!"

توأم با انقلاب، در قبایل اغتشاش و بغاوت آغاز شد. از آنجای که بیشتر پرچمی‌ها از وظایف دولتی بدور مانده بودند؛ می‌خواستند تا مواضع خویش را در حزب قوی سازند؛ من به دفتر شهری حزب رفتم، در آنجا داکتر نجیب برایم گفت که شما برای جلوگیری از بغاوت و مداخلات در قبایل (مخصوصاً وزیرستان) چه کرده می‌توانید؟

انقلاب در مجموع مورد استقبال مردم قرار گرفته بود و تا این روزها، صاحبان قدرت، بصورت علنی مارکس و لنین را در کوچه‌ها علنی نساخته بودند.

شماری جوانان پرچمی از رهبری خویش گلیله مند بودند و می‌گفتند که خلقی‌ها واقعاً انقلابی و رهبران ما معامله گر بودند. برای اینکه آغازگر کودتای نظامی و اشتراک کنندگان آن همه خلقی‌ها بودند و به جز از محمد رفیع که آمر و طنجار و شریک راز کودتا شده بود، اکثر پرچمی‌های نظامی از کودتا بی‌خبر و به همین خاطر در آغاز در دفاع از رژیم داودخان قرار گرفته بودند و در جریان کودتا دریافتند که کودتا از طرف همفکران آنها صورت گرفته است و سپس تغییر موضع دادند.

خلقی‌های مست از پیروزی و مخصوصاً در رهبری، به پرچمی‌ها طعنه می‌دادند و تقاضای آنها را در باره سهم مساوی رد می‌کردند. انقلاب را پشتون‌ها به انجام رسانیده بود و ببینیم که پشتون‌ها با آن چه می‌کنند؟



از آن جای‌که در راس انقلاب همه پشتون‌ها قرار داشتند؛ پشتو عام شد و آن عده کابلی‌های که در عمر خویش هیچگاه پشتو نمی‌گفتند، آنها نیز به تمرین پشتو شروع کردند و پیوندهای پشتونی خویش را برجسته ساختند.

بعضی از جوانان پشتون تازه به قدرت رسیده و لمیده در چوکی‌های نرم، در صدد ازدواج دومی با دختران زیبای کابل شدند. همه مست و نشه بودند و تحت نام انقلاب کلتوری هنرمندان و آواز خوانان را به سرک‌ها می‌کشیدند و در پارک‌ها و چوک‌ها کنسرت‌ها شروع گردید. همه چیز رنگ سرخ به خود گرفت، عکس‌های بزرگ تره‌کی صاحب در هر وزارت، شعبه، چوک، موتر و تعمیر نصب شد. با بلند شدن نام تره‌کی صدای چکچک و هورا بلند می‌شد.

شکل بسیار سخیف شخصیت پرستی معمول شد و تاریخ معاصر افغانستان با تره‌کی شروع و ختم می‌شد. امین، قوماندان سپیده دم انقلاب با مهارت زیاد این بت را می‌ساخت و سبب خوشی تره‌کی ساده اندیش می‌شد. همه خلقی‌ها به چنین شیوه عمل می‌کردند.

تمام روابط ما با وزارت سرحدات بود؛ وزیر سرحدات نظام الدین تهذیب و پرچی بود. حین ملاقات با خارجی‌ها، وی از من برای ترجمانی دعوت می‌کرد و حین ملاقات با سفیر امریکا دابس، سفیر هند و سفیر پاکستان نیز وظیفه ترجمانی را من به عهده داشتم.

در این دوران، به مناسبت انقلاب در هر وزارت محافلی دایر می‌شد و در محفل وزارت سرحدات از من و اجمل نیز دعوت شده بود. به نمایندگی از بیروی سیاسی وزیرمالیه عبدالکریم میثاق سخنان اصلی بود. با داخل شدن میثاق به تالار صدای هوراها بلند شد و شعارهای در وصف بزرگی تره‌کی داده شد. اجمل ختک نیز قبل از ایراد بیانیه در مقابل فوتوی تره‌کی خم شد و ادای احترام کرد. این همه برای من خوشایند نبود؛ علت آن ممکن از یک طرف تمایل من بیشتر به پرچی‌ها بوده باشد و از طرف دیگر اینگونه افراطی‌گری خلاف طبیعت من بود. اما بالای اجمل صاحب هر رنگ بسیار زود تأثیر گذار بود و چنان وانمود می‌کرد که از سابق خلقی بوده است. این برخورد تا اندازه ناشی از مجبوریت و تا اندازه هم ناشی از مزاج اجمل بود.

\*\*\*

در این وقت جنرال جیلانی از امریکا مراجعت و در هوتل کابل مقیم شد. اجمل صاحب بخاطر سابقه موصوف، در مورد به نور احمد نور پرچی که وزیر داخله بود اطلاع داد. در مورد وی شک موجود بود که امریکایی‌ها ویرا فرستاده است و به همین علت هر جایی که می‌رفت، تحت تعقیب قرار داشت. موصوف به منزل ما هم آمد و از تحت تعقیب قرار داشتن خویش برای اجمل صاحب شکایت کرد. از آنجای که موصوف از جمله رهبران نیپ بود، به کلوب وزارت اطلاعات و کلتور انتقال داده شد و مدتی را در آنجا سپری کرد.

عسکر علی شاه صافی مدیر خیبر میل از پیشاور رسید و به منزل ما هم می‌آمد و پرسش‌های زیاد می‌کرد. یک سخن او را تا حال به یاد دارم که گفت: « به دست گرفتن کابل، به معنی مسلط شدن بر تمام مردم افغانستان نیست.»

در این روزها در سینما آریانا فیلم شوروی - تاجیکی نمایش داده می‌شد، من نیز رفتم. در پهلویم مدیر خدمات قبلی وزارت سرحدان پکتیانی صاحب نشسته بود. چون تلویزیون تا هنوز افتتاح نشده بود، قبل از شروع فیلم، فیلم مستند خبری نمایش داده می‌شد. در این فیلم رهبران انقلاب دیده می‌شدند که به دروازه محبس رفته و همه مجرمین و قاتلان را رها ساختند. امین صاحب دیده می‌شد که به محبس دهمزنگ رفته، دوسیه‌های مربوط محکومین را پاره کرده و محبوسین را رها و در مورد ظلم‌های خانواده یحیی صحبت می‌کند. پکتیانی صاحب خود را به من نزدیک و می‌گوید که به خاطر بسیار، اینها آنقدر ظلم خواهند کرد و آنقدر زندان‌ها را پر خواهند نمود؛ که همه اینها فراموش خواهند شد. این پیشبینی بعداً ثابت شد.

بعد از تعیینات در شورای انقلابی و شورای وزیران، من و اجمل صاحب غرض ابراز تبریگی نزد رهبران انقلاب رفتیم. از همه اولتر نزد نظام الدین تهذیب وزیر سرحدات رفتیم و در ضمن از نامبرده خواهش کردیم تا زمینه دیدار ما را با تره‌کی و حفیظ الله امین مساعد سازد.

بعداً برای ابراز تبریگی و دیدن حفیظ الله امین به وزارت خارجه رفتیم. من با خنده گفتم که این وزارت جای افراد خاص بود و حالا به برکت خودت افراد عادی نیز

جمع شده اند. امین صاحب گفت تا بر این فرش‌های نایلونی چاپ پای خلق گذاشته نشود؛ آن را رها نخواهیم کرد.

دقیق بخاطر نداریم که اجمل صاحب تنها برای دیدن تره‌کی صاحب رفت و یا نوبت دیدار نرسید. دیدار با سایرین را نیز بخاطر ندارم.

\*\*\*

زمانی که تره‌کی خطوط اساسی انقلاب را از طریق رادیو قرائت می‌کرد، باید ترجمه آن توسط انانسر [نطاق] خوانده می‌شد؛ اما ببرک کارمل به سندیو رفته و متن دری را میخواند. این یک اقدام نامناسب بود و بوی رقابت از آن احساس می‌شد.

امین با عجله افراد تازه را در پست‌های دولتی تعیین می‌نماید که اکثریت آن خلقی و از جمله رفقای نزدیک او بود. هم‌زمان با تندروی و چپگرایی، کاربرد مفاهیم سوسیالیسم، کمونیسم، مارکسیسم و لنینیسم بیشتر می‌گردد. اما اینکه برای مردم قابل هضم است و یا نه، اهمیتی قایل نمی‌شوند. پرچمی‌ها نسبتاً برخورد ملایم دارند.

اختلافات در داخل حزب زیاد می‌شود؛ ببرک کارمل در پراگ، داکتر نجیب در تهران، محمود بریالی در اسلام‌آباد، نوراحمد نور در واشنگتن، عبدالوکیل در لندن و داکتر اناهی‌تا راتیزاد در بلغراد به حیث سفرا فرستاده می‌شوند.

نظام‌الدین تهذیب هنوز وزیر قبایل است. زمانی که من به دفترش می‌روم، در مورد وضع به شکل تحریری از او جویای احوال می‌شوم و او نیز با نوشتن مطالب بر روی کاغذ جواب می‌دهد. سرفراز مومند معین وزارت و شخصی است محافظه کار و ترسو و نمی‌خواهد با من صحبت نماید. اجمل ختک نیز بیشتر خلقی می‌شود.

**یادداشت‌های ثبت شده در مورد این دوران**

مارچ ۱۹۷۸: من طور مخفی به همراهی ایرانشاه از طریق ناوی و چمر کند پای پیاده به پاکستان آمدم. چند روزی را با زیارت خان در سیدو (سوات) سپری و از اقارب بازدید بعمل آوردم و سایر مسایل را حل کردم. به تاریخ ۶ اپریل ۱۹۷۸ از

راه ناوه - چغه سرای - جلال آباد به کابل رسیدم. در سوات خبر شدم که باچاخان به تاریخ دوم اپریل ۱۹۷۸ از پیشاور به خانه خویش در جلال آباد رسید.

۱۷ اپریل ۱۹۷۸: استاد میراکبر خیبر یک رهبر بادانش، مجرب، باحوصله و همدرد حزب دموکراتیک خلق افغانستان بین ساعت ۷ و ۸ شام از طرف یک خائن با فیر ماشیندار کشته شد.

۱۸ اپریل ۱۹۷۸: جسد میراکبر خیبر که غرض معاینات به طب عدلی آورده شده بود، از ترس مظاهره، به شکل مخفی توسط پولیس به منزلش در میکروبیون اول انتقال داده شد. فردا تشییع جنازه آن خواهد بود. وزیر دفاع تلفون کرد که باید ما (به شمول باچاخان) هیچکدام در جنازه اشتراک نه نماییم. سخن عجیب این است که ما باید بر اساس احساس شخصی و ایجابات سیاسی در این مراسم جنازه و فاتحه اشتراک کنیم، ولی چرا در جنازه چنین شخصیت اشتراک نکنیم؟

۲۲ اپریل ۱۹۷۸: امروز بعد از شهادت استاد خیبر برای بار اول به منزل نجیب رفتم، معلوم شد که نسبت عدم اشتراک ما آزرده بزرگی بوجود آمده است. زمانی که لایق صاحب آمد حتی به من توجه نکرد، قبلاً هر وقت بر علاوه احوال بررسی مخصوصاً جویای احوال اجمل صاحب می شد. زمانی که پدر نجیب، از موضوع آمدن باچاخان به منظور اشتراک در مراسم فاتحه یاد کرد، گفت معلوم شد که باچاخان پشتون صادق و همدرد پشتون ها است. افراد بی شماری ادعاهای بزرگ می نمایند (اشاره به اجمل) اما در عمل آنها تنها دزد می باشند. فکر می کنم که چنین محیط برای ما مملو از خار است، ضرور است از آن فرار کرد.

۲۶ اپریل: دیشب تمام رهبران حزب دموکراتیک خلق بعد از مرگ خیبر دستگیر شدند. حزب همیشه تلاش داشت تا با حکومت داود در تصادم قرار نگیرد، اما سرانجام به چنین عمل مواجه شدند. حال ببینیم که چه می شود.

۲۷ اپریل ۱۹۷۸ (صبح گاهان): این ملک کدام طرف روان است؟ اخوان دشمن، مترقی دشمن، دوست تنها فرصت طلب و مرتجع و اجنت اخوان. نه عرب و نه ایران و نه امریکا و نه شوروی بر آن اعتبار دارد. رهبر تجرید شده، بیکار و بی اعتبار. حزب سرکاری مجمعی از دزدان و افراد نااهل و نفس جامعه بیرون شده از نظم شاهی، برآمده است. سلطنت منحل شد اما جمهوریت به وجود نه آمد. علت

نا آرامی مردم همین است. هیچ روشنی وجود ندارد، در قبال چنین وضع پلان مشخص دشمن دیده می‌شود؛ اما اینکه چه می‌خواهد معلوم نیست. چنین معلوم می‌شود که داود را مجبور به رفتن به جناح راست سازد و یا آن را سرنگون کند. وضع اطمینان بخش نیست و خطر متوجه موجودیت افغانستان بوده می‌تواند.

د استاد خیبر په یاد:

خون پهر خون هی بهتا هی تو جم جاتا هی

سفر فوق را به تاریخ ۲۷ اپریل ساعت ۱۱ بجه زمانی نوشتیم که فیرها شروع و ارگ محاصره و رادیو تصرف شده بود. غرش تانک‌ها، طیارات و توپ‌ها شنیده می‌شد. ساعت هفت و ده دقیقه شب، اول وطنجار په زبان پشتو و سپس عبدالقادر خان به دری، مؤذنه پیروزی انقلاب را اعلان کرد. نخست جگر خون بودیم و سپس معلوم شد که رفقا هستند.

۲۸ اپریل ۱۹۷۸: دیروز و شب راه جلال‌آباد مسدود بود. شب و روز را در منزل حاجی صاحب (نادرخان) سپری و بعد از ظهر دوباره به منزل خویش آمدیم. محافظین منزل همه در لباس شخصی بود. نزدیک منزل ما در سرک دارالامان بین انقلابیون و طرفداران داود جنگ سختی صورت گرفته و بعضی منازل نیز صدمه دیده بودند.

۲۹ اپریل ۱۹۷۸: نورمحمد تره‌کی رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و صدر اعظم تعیین شد.

دو برادر داکتر حبیب منگل که یکی آن در جدران (زیروک) علاقه دار و دیگر آن متعلم بود از جانب اخوانی‌ها شهید شدند.

۱۱ می ۱۹۷۸: من برای باچاخان گذارش و معلومات حساب بانکی را به جلال‌آباد بردم.<sup>۲۱</sup>

۱۸ می ۱۹۷۸: تا حال در جدران وضع درهم و برهم است؛ دو انقلابی را کشته اند. (علاقه دار صاحب برخورد افراطی داشت) بعضی اخوانی‌ها فرار و عده هم به کوه بالا شده اند. بمباری صورت گرفته و شماری دستگیر شده اند. در مره وره (کنز) نیز زد و خورد صورت گرفته است. می‌گویند پنج نفر دستگیر شده اند که دو

نفر آن عسکر پاکستانی و سه نفر از جمله تخریبکاران پنجشیر هستند. در دره شولتن، تعدادی زیادی تخریبکاران به همکاری جماعت اسلامی و حکومت پاکستان آمده بودند. در سرکانو سه سرباز و دو افسر شهید شده اند و در آنجا نیز بمباری شده است.

۲۸ می ۱۹۷۸: در قوای مسلح بین پرچمی‌ها و خلقی‌ها جنجال‌های وجود دارد؛ خلقی‌ها مدعی انقلاب اند و پرچمی‌ها را طرفدار داود می‌دانند.

تفاوت بین حزب و دولت ختم شده است و چنین معلوم می‌شود که مسابقه دوش برای بدست آوردن چوکی‌ها ادامه دارد. هرکس می‌گوید که چرا مقرر نشدم و فلانی در مقام خوب توظیف شده است.

چنین معلوم می‌شود که حزب در حکومت مدغم شده است. حال سوال این است که حزب، حکومت را و یا حکومت، حزب را رهبری خواهد کرد. قراین نشانده این است که دولت حزب را رهبری می‌کند و حزب تابع چوکات و وظایف دولت خواهد شد.

شورای انقلابی وسعت یافت؛ بدین معنی که اشخاص بسیار کوچک و دارندگان فکر محدود به عضویت آن درآمدند. موضوع وسعت کمیته مرکزی نیز مطرح شده است؛ اما این وسعت روی کدام اصول متکی خواهد بود؟ احتمال تجرید عناصر با پرنسیپ و اصولی و حتی اخراج آن از کمیته مرکزی و برتری اشخاص تابع شخص خاص و خاین محتمل است.

\* ۱ \*

به افتخار انقلاب ثور در پولیتخنیک محفل تدویر یافته بود و بر علاوه تره‌کی صاحب، همه رهبران آمده بودند. مقاطعه با پرچم هنوز آغاز نشده بود. در این محفل، محمد اسلم و طنجار جملات تعریف آمیز به آدرس و عنوان امین و دستور انقلابی او بیان کرد و سپس امین نیز مطالبی گوناگونی را با کتره و کنایه ابراز کرد و من همین قدر دانستم که باد به کدام جهت می‌وزد.

انقلاب پشتون‌ها آغازگر همه اختلافات از سر شد و هر دو طرف یعنی رهبران خلق و پرچم بین خود مسابقه داشتند. کارمل به موقف دوم راضی نبود و خلقی‌ها نفرت

خود را از پرچمی‌ها پنهان نمی‌کردند. در این گیرودار، پیروزی با کسی بود که تفنگ در اختیار داشت و خلقی‌ها صاحب آن بودند. تمایل اجمل صاحب نیز به جهت آنها بود و با کسانی که می‌آمدند؛ در مورد رهبری و خلافت تره‌کی صاحب صحبت می‌کرد. تلاش داشت نشان دهد که طرفدار خلقی‌ها بوده است.

بین خلقی‌ها و پرچمی‌ها کشمکش ادامه داشت و پیروزی با کسی بود که تفنگ در دست داشت و این امتیاز در دست خلقی‌ها بود. اجمل صاحب نیز تمایل بیشتر به خلقی‌ها داشت و حین ملاقات با کسانی که نزدش می‌آمدند؛ صحبت و نقل قول‌های از تره‌کی صاحب بود و خود را طرفدار آنها جلوه می‌داد.

\*۲\*

این آغاز انقلاب است؛ دوست من داکتر حسن شیرزی از زمان داودخان رئیس شفاخانه نور است. می‌خواهد نمایندگی شفاخانه را در شهر هرات افتتاح نمایند، من نیز طبق وعده ذریعه طیاره با او هرات رفتم و شفاخانه هرات را افتتاح کردیم. در هتل لوکس موفق اقامت گزیدیم. هنوز خارجی‌ها هستند. در منزل یک امریکایی تام لیتل<sup>۲۲</sup> نماینده صلیب سرخ که با این شفاخانه کمک می‌کند مهمان شدیم. در خارج شهر هرات به سرحد و بندر با ترکمنستان نیز مهمان شدیم.

در این وقت نظیف‌الله نهضت (رفیق امین و پسرکاکای پروفیسور دوست ما مختار احمد) والی هرات بود، او را نیز ملاقات کردم. مدتی بعد قیامی در هرات صورت گرفت و توسط طیاره بمبارد شد، هزارها هراتی و شورشی کشته شدند و همچنان بعضی کارکنان شوروی و حزبی‌ها نیز از بین رفتند.

\*۳\*

هنوز چهره زشت حزب کاملاً افشا نشده بود و مردم بصورت عمومی از دولت و انقلاب استقبال کرده بودند و زمانی این مطلب آشکار شد که شورای انقلابی فیصله نمود تا بیرق افغانستان را به بیرق خلقی تبدیل نماید.

مراسم برافراشتن بیرق در ارگ صورت گرفت و رخصتی عمومی بود. در ارگ که بخانه خلق مبدل شده بود، بالای سٹیژ اعضای بیروی سیاسی حزب، بعضی

مهمانان خارجی، خانم‌های رهبران و من و اجمل صاحب نیز ایستاده بودیم و همه بیرق در دست داشتیم و آن را حرکت می‌دادیم.

بیرق به دست تره‌کی برافراشته شد. از رادیو نغمه‌های میهنی و اتن و ترانه‌ها پخش می‌شد. غوغا و خوشحالی بزرگی بود و مژده آغاز زندگی نو را می‌داد. لایق صاحب وزیر رادیو - تلویزیون بود و با عجله تبصره‌ها و یادداشت‌های را تهیه و به آنانسران می‌داد.

بعد از افراشتن بیرق، شش ساعت پیهم مردم با جوش و خروش به رسم احترام از مقابل بیرق افراشته شده بر ارگ، می‌گذرند؛ اما به زودی این خوشی و مسرت مردم به یاس و ناامیدی تبدیل می‌شود.

عصر روز با ختم مراسم بلند کردن بیرق، رهبران به دفتر تره‌کی صاحب رفتند. من و اجمل صاحب نیز مبارکی دادیم. در ضمن گفتم که ما نیز عسکر شما هستیم. وی در جواب گفت، ما همه سرباز یک دیگریم.

\* \* \*

چند روز بعد از انقلاب، برادر تره‌کی صاحب به مرگ طبیعی وفات کرد و فاتحه آن در مسجد علی یعقوب [حاجی یعقوب] گرفته می‌شد. من و اجمل نیز رفتیم. شماری زیادی از "خدایی خدمتگاران" برای پذیرایی ایستاده بودند، در زمره آنها عبدالله امین، برادر حفیظ الله امین مسئول امور صفحات شمال و مسئول قتل‌های بی‌شمار نیز قرار داشت. نامبرده حین آمدن حضرات قلعه جواد با تمسخر آنها را بدرقه کرد که مورد نفرت من قرار گرفت. چند روز بعد از آن، تمام اعضای خانواده آن از جانب اداره تره‌کی - امین کشته شدند و سرنوشت اجساد آنها نیز معلوم نشد.

\* \* \*

احتمالاً ماه اگست ۱۹۷۸ است و ما در کارته سه پای پیاده چکر می‌زنیم. باران شدید باریده و در چمچه مست سیل آمده است. با غلام حسن خان صافی که منزلش در کارته چار و در جناح دیگر چمچه مست است؛ مصروف صحبت هستیم. اجمل صاحب از رادیوی ترانزستور خود اخبار را می‌شنود که رادیو کابل اعلان کرد که



ارتجاع، امپریالیسم و ارستو کراسی (اشاره به پرچی‌ها) با اشتراک هم کوشش می‌کردند که انقلاب را سرنگون سازند، اما عاملین آن دستگیری شدند. اسمای سلطان علی کشتمند، (پرچم) جنرال رفیع (پرچم) میر علی اکبر (رئیس شفاخانه علی آباد) [رئیس شفاخانه جمهوریت]، یورش (معاون شفاخانه جمهوریت) و جنرال شاپور احمدزی (ملت پال) در جمله دستگیر شدگان بود. داکتر یورش قبلاً در تداوی مریض‌های ما خدماتی شایانی نموده بود. گفته می‌شد که وی ماویست بود. به جز از کشتمند و رفیع متباقی همه کشته شدند.

صافی صاحب می‌گوید که این حرکت ناسیونالیستی و طرفدار ملت بود و دستگیری آنها سبب خفه شدن وی شده است.

همچنان تمام سفرای پرچی برطرف و غرض محاکمه به کابل احضار می‌گردند. آنها بر نمی‌گردند و متهم می‌شوند که پول سفارت را با خود برده اند. بیشترین اتهام به داکتر نجیب وارد می‌گردد که از حساب سفارت پنج لک دالر را برده است. زیرا در حساب سفارت پول تعمیر قبلی سفارت که فروخته شده بود، موجود بود.

تبلیغ بر علیه پرچم آغاز می‌گردد. پرچی‌ها از وظایف دولتی سبکدوش و تعدادی زیادی دستگیر و روانه زندان می‌گردند و شماری هم اعدام می‌شوند.

\*۶\*

از "روزپشتونستان" در شرایط تازه که انقلاب به پیروزی رسیده است، تجلیل به عمل می‌آید. گرداندگی آن را شاروال کابل، شیرآقا حرکت یکی از خلقی‌های طرفدار امین به عهده دارد. اجمل صاحب در بیانیه خویش تعریف و تمجید زیاد از انقلاب و رهبران آن خصوصاً نورمحمد تره‌کی کرد و همچنان طوری برضد خان‌ها و فیودال‌ها صحبت کرد که در لفاقه برخلاف باچاخان و سیاست او نیز بود و در اخیر بطور ضمنی شعار داد که زنده باد جرنیل پیر پشتون‌ها! این شعار را به خاطری علاوه کرد که شاروال در صحبت خویش از باچاخان ذکری کرده بود و اجمل صاحب نیز مجبور بود نامش را علاوه نماید. مجموع صحبت او چپ و انقلابی و مخالف سیاست "خانخانی" بود.

ذکر این نکته ضرور است که جناح خلق مخالف سیاست نیپ بود و بیشتر با افضل بنگش و حزب مزدورکسان پاکستان همنوا بود. آنها باچاخان و ولیخان را "خانان دوسره" مینامیدند. (خان عبدالغفارخان و خان عبدالولیخان)

\*۷\*

من روابط شخصی خویش را با پرچمی‌ها قطع ننموده و آنها را تسلی می‌دهم. ممکن این ناشی از طبیعت من باشد که به سهولت تحت تأثیر کسی قرار نمی‌گیرم. اجمل صاحب خط خود را تغییر داده و مطابق وضع روز در حرکت است.

هدایت خصوصی رفقای شوروی برای من این است که باید محتاط بوده و کوشش کنم که دور از محل زیست خویش نروم؛ برای اینکه دستگیری، زدن و کشتن و در تاریکی سربه نیست کردن زیاد شده است.

شورای انقلابی یکی پی دیگر، فرامین رادیکال و انقلابی را تصویب می‌کند. این فرامین در ظاهر بسیار مثبت به نظر می‌آید ولی در عمل مطابق شرایط جامعه نبوده و خصلت چپگرایانه دارد.

روزی، من و محراب‌الدین پکتیاوال که در بلغاریا تحصیل و چپ ارتودوکس و کمونیست است در مورد فرمان شماره هشتم در باره زمین بحث می‌کردیم و این فرمان را خلاف شرایط می‌دانستیم؛ اما اجمل صاحب در تأیید آن موضعگیری کرد. به همین ترتیب سایر فرامین را نیز نادرست می‌دانستیم.

\*۸\*

باچاخان از لحاظ اندیشوی خان بود و طبعاً بخاطر از بین رفتن نظام خانی آزرده بود؛ اما توأم با آن از درایت و بصیرت سیاسی نیز برخوردار بود. از این لحاظ خوشحال بود که در تاریخ برای بار نخست رهبران افغانستان پشتون هستند و زبان پشتو را رایج کرده و مقام نخست را برای آن قایل شده اند. اما در مورد دورساختن پرچمی‌ها از حاکمیت ناراض بود.

باچاخان چند ماه بعد که تا هنوز نظام الدین تهذیب وزیرسرحدات بود به کابل آمد و مستقیماً نزد تره‌کی برده شد. تره‌کی و امین بسیار مغرور شده بودند و صحبت‌های باچاخان برای آنها خوش آیند نبود. اما باچاخان نظریات و افکار خود را ضمن

نصیحت برای آنها ابراز و در مورد ضرورت وحدت حزب تأکید کرد. وی گفت: شما چگونه می‌توانید مردم را به دنبال خود بکشانید وقتی که در بین خود نمی‌توانید متفق باشید؟ تره‌کی برایش گفت که باچاخان وقت شما سپری شده است. خواهی دید که جوانان انقلابی چگونه مصدر معجزه‌ها می‌گردند؟

باچاخان وضع را درک کرد و دوباره جلال‌آباد رفت و چند دانه کرم بزرگ را برای تره‌کی روان کرد و پیام فرستاد که اینها را به دست خود پرورش داده‌ام؛ ما برای آبادی تلاش داریم و نه برای برپادی. مگر تره‌کی - امین به راه ویرانگری روان بودند.

\* ۹ \*

نکته عجیب این است که پایه‌های انقلاب هنوز در افغانستان استحکام نیافته بود که در صدد آن شدند که چگونه این انقلاب را به پاکستان صادر کنند. این در حالی بود که در افغانستان و آنطرف سرحد رهبران یکدیگر خود را تحمل کرده نمی‌توانستند و خانه حزبی خود آنها ویران بود، اما در صدد ایجاد حزب خلق در پیشاور و کوپته شدند.

این وظیفه به قنسل‌های خلقی محول شد و مسئولیت آن را در پیشاور به عبدالرحیم سالارزی پسر ماما صفدر از کنگر گذاشتند. یعنی افغانستان بزرگ تحت رهبری حزب خلق و در رأس آن تره‌کی - امین.

در پیشاور حسین خان (مالک حزب سوسیالیست قبلی) شمس بونیری و دیگران را به خود یکجا ساختند و ایجاد حزب خلق را به آنها محول کردند. در کوپته بسم‌الله کاکر و رفقاییش را با خود متحد ساختند. این پروژه در غیاب ما عملی می‌گردید و ما تنها حین رفت و آمد با خلقی‌های تازه، ضمنی آگاه می‌شدیم. اگر چه تلاش هم صورت می‌گرفت تا رفقای قدیمی با ما تماس نداشته باشند و دور از نظر داد و گرفت را انجام دهند. اما پنهان ساختن چنین حرکت در کابل کوچک ناممکن بود. با وجود این همه، ما در دفاع از انقلاب قرار داشتیم.

اخبار دستگیری، زدن و کشتن‌های بی‌مورد برای ما می‌رسید. مردم تحریک شده و موج مهاجرت به خارج آغاز شده بود. اما خلقی‌ها هنوز مست و از تانک پایین نشده بودند که در کنر، کتواز، هزاره جات، غزنی، پکتیا، و سایر مناطق شورش‌ها آغاز گردید. امین می‌گفت مگس را باید با تانک کوبید.

\* ۱۰ \*

رهبران خلقی بی‌مورد مغرور و بلندپرواز بودند و بعدها نمونه آن بعد از سفر جنرال ضیاءالحق در سپتامبر ۱۹۷۸ به کابل برای ما آشکار شد. ضیاءالحق زرنگ و هوشیار بود و حین دعوتی که برایش در پغمان ترتیب شده بود؛ برای تره‌کی و امین می‌گوید که آنها نباید این اقدامات را انجام دهند:

۱- در شمشاد آنتن فرستنده تلویزیون را نصب ننمایید. ( ترس از انقلاب چنان بود که از تأثیر گذاری نشرات تلویزیون بر پاکستان هراس داشتند.)

۲- در داخل پاکستان حزب خلق خویش را ایجاد نکنید.

۳- آن‌عه از افراد ما (اجمل ختک، صوفی، میر هزار و غیره) که نزد شما هستند، ما آنها را با حرمت به پاکستان می‌بریم و در مقابل برای شما افراد تان ( گلبدین صاحب، ربانی صاحب، احمدشاه مسعود و سایر مهاجرین جدید) را مسترد می‌نماییم، کمپ‌های مهاجرین را مسدود می‌سازیم و اگر بخواهید آنها را نیز می‌فرستیم.

اما رهبران انقلاب مست بودند و ضیاءالحق را مورد تمسخر قرار دادند. تره‌کی ضمن گذاشتن دست بر کمر بند حایل شده بر شانه ضیاءالحق، به رفقای خود به پشتو گفت تا حال کمر بند ملکه ویکتوریا را بر کمر بسته است. ضیا الحق تا اندازه به پشتو می‌فهمید و با اضافه جنرال و مجرب بود و اینهمه را درک کرد و پیامد آن چند ماه بعد آشکار شد.

\* ۱۱ \*

NDP (نشنل دموکراتیک پارتی) قبل از وضع محدودیت‌ها بر نیپ، با جنرال‌ها نزدیک شده و عناصر چپ و بلوچ‌ها را تصفیه نموده بود. ولی‌خان کاملاً تابع سیاست بی‌بی شده بود. این حزب بطور کامل به وسیله در دست دستگاه حاکمه

مبدل شده بود. در چنین وضع که از یک طرف ولی‌خان و NDP راه خود را تعویض نموده بودند (بعدها آشکار شد که جنرال فضل حق و سایر جنرالان و حتی ضیال‌الحق از مشوره آنها در مورد افغانستان برخوردار بودند) و از طرف دیگر تمام نیروهای ترقی‌خواه خارج از NDP، "نشنل پروگریسیو پارٹی" را ایجاد کرده بودند و یا آن رفقای که با NPP نه بودند، اما حامی آن و از حزب کمونست جدا بودند؛ در نشنل پارٹی پاکستان جمع شده بودند و اعضای ترقی‌خواه NDP نیز متمایل به بزنجو بودند. آنها در کابل به ما مراجعه کردند و نماینده گان خویش داکتر شیر افضل و مصطفی را فرستادند و با اجمل ختک فیصله کردند. البته من طبعاً با اجمل بودم و از حزب کمونیست، همانند او جدا بودم.

به برکت انقلاب، تمام عناصر مترقی، طرف کابل در حرکت بودند. مرتضی بوتو و شهنواز بوتو آمده بودند، بخاطری که بوتو اعدام شده بود و از جانب پاکستان در فعالیت‌ها برخلاف انقلاب افزایش بعمل آمده بود. رهبران انقلاب نیز پیامد سیاست‌های غلط داخلی خویش را نیز به پاکستان نسبت می‌دادند و آن را سردمدار ارتجاع در منطقه می‌دانستند.

جهان نیز بر علیه انقلاب فعال شده بود. اعمال افراطی تره‌کی - امین و تبلیغات کمونیستی آنها، جامعه را تکان داده بود و خلقی‌های جوان، بی تجربه، و احساساتی بر آتش افروخته شده، تیل می‌انداختند و بنام اعمار کمونیسم هر عمل ناصواب را انجام می‌دادند.

افضل بنگش هم که به اتهام طرفداری از انقلاب تحت تعقیب و زیر نظر قرار داشت به کابل آمده بود. موصوف با مرتضی و شهنواز نزدیک شده و می‌خواست از امکانات آنها و پول و پاسپورت و حمایت لیبیا، سوریه و عمارات متحد عربی استفاده نماید. دولت افغانستان نیز می‌خواست از نام و حمایت بوتو، سرپرستی مرتضی و شهنواز را به دست آورد. با مرتضی، راجا انور و بعضی افراد دیگر نیز بودند. از جمله کوثر علی‌شاه و خانم او نیلم که بعدها اعضای مستقل و غیررسمی دفتر مرکزی ما شدند.

در جمله این عناصر مترقی از جمله شیرعلی باچه، امتیاز عالم، شوکت و باچه جی و رفقای دهقان‌ش که اکثراً مهمند بودند به منزل ما آمده و مدتی بود و باش داشتند. ما همیشه بحث می‌کردیم. من نوشته از گس هال منشی عمومی حزب

کمونیست امریکا را به پشتو ترجمه کرده بودم. شیر علی باچه چون ماوویست بود، زیاد بر آن اعتراض داشت. بر علاوه من کتابی دیگری را با عنوان «سوسیالیزم از خیال تا حقیقت» نیز ترجمه کرده بودم که به کمک سلیم راز در پیشاور چاپ شد

\* ۱۲ \*

نزدیک خانه ما، آنطرف دریای چمچه مست در کارته چهار، منزل غلام حسن صافی بود که با دو پسرش پنتگ و ایمل می‌زیست. همجوار با آن در منزل دیگر پسر ارشد وی ودیر صافی زندگی می‌کرد. ودیر صافی حینی که پدرش در چکسلواکیا سفیر بود موفق به اخذ دوکتورا شده و سپس در پوهنتون کابل به حیث استاد ایفای وظیفه می‌نمود. وی روابط نزدیک با شوروی‌ها داشت و عضو حزب نبود. من اکثراً به منزل او می‌رفتم و مهمان وی می‌بودم. من با او اطلاعات خویش را تبادل می‌نمودم. وی نیز در مورد چپ‌روی‌های خلقی‌ها انتقاد می‌کرد و با وجود که طرفدار انقلاب بود اما از اعمال رهبران انقلاب آزاده بود و دور ساختن پرچی‌ها را از دولت فاجعه می‌دانست. برداشت او این بود که وضع تغییر می‌یابد و پرچی‌ها دوباره برمی‌گردند و وحدت حزب تأمین می‌گردد؛ در غیر آن همه تباه خواهند شد

\* ۱۳ \*

اجمل صاحب و من به بعضی محافل رسمی نیز دعوت می‌شدیم. بعد از انقلاب، برای بار نخست سالگرد انقلاب اکتوبر در کابل ننداری تجلیل می‌شد. در این تجلیل نماینده‌های بعضی احزاب برادر نیز شرکت کرده بودند. به گمانم نماینده حزب کمونیست هندوستان نیز موجود بود. امین صاحب در توصیف انقلاب خود و اهداف آن بسیار دور رفت. وی در مورد انقلاب ثور و اینکه بدون همکاری دیگران و تنها توسط نظامیان افغانکه نمایندگان پرولتاریا بودند، صورت گرفته روشنی انداخت. انقلاب ثور را با انقلاب اکتوبر و نورمحمد تره‌کی را با لنین مقایسه نمود و اهداف انقلاب را به عوض انقلاب ملی - جمهوری، سوسیالیسم تعریف کرد.

این بیانیه بسیار چپ، نامتناسب با شرایط افغانستان و خلاف نظریات مطروحه شرایط عینی و ذهنی نظریات سوسیالیستی و ما لامال از اشتباه و افتضاح بود که پیامدهای آن عملاً دیده شد.

حزب سوسیالیست پاکستان در اخبار ترجمان خویش نوشت که در پاکستان در سال ۱۹۸۲ انقلاب سوسیالیستی به میان خواهد آمد. صحبت امین صاحب نیز حاوی چنین سنجش‌های نادرست بود.

#### \* ۱۴ \*

بعد از دور ساختن پرچمی‌ها و تحت فشار گرفتن آنها، رفت و آمد آنها به منزل ما قطع شد. زمانی که با من مواجه می‌شدند، درد دل می‌کردند و من اکثراً برای آنها دلداری می‌دادم.

از جانب خلقی‌ها به شکل رسمی تنها اقبال وزیری به منزل ما می‌آمد. اقبال، از وزیرستان جنوبی، وزیر احمدزی و از جمله خواهرزاده‌های رشید وزیری بود که در زندان بسر می‌برد. اقبال، خلقی بسیار متعصب و رفیق نزدیک امین صاحب بود و با اجمل صاحب نیز بسیار صمیمی شده بود. عامل این نزدیکی تا اندازه‌ی ناشی از ضرورت و هم تا اندازه‌ی هم مربوط به طبیعت اجمل صاحب بود. این وضع برای پرچمی‌ها نامطلوب بود.

هنوز ترمکی زنده و رهبر افغانستان بود که امین صاحب تاریخچه‌ی حزب را که به زبان پشتو و حاوی نظریات او بود؛ برایم فرستاد تا آن را به انگلیسی ترجمه کنم. من آن را ترجمه و تایپ کردم. بعداً شنیدم که چاپ شده بود.

#### \* ۱۵ \*

اکثراً بالای شوروی‌ها و آنهم عمدتاً از جانب خلقی‌ها چنین انتقاد می‌شود که گویا اختلافات در حزب، کشاندن آن به چپ و ایجاد مخالفت بین ترمکی و امین (اگر چه این مطلب بعداً ضرور دانسته شد) عمداً از طرف آنها سازماندهی می‌شد تا زمینه را برای ورود قوای خود مساعد سازد. اما برداشت من در مورد، کاملاً برعکس آن است. اینگونه دلیل تراشی‌ها و بهانه‌گیری‌ها جز عادات مردم ما است که همه خوبی‌ها را به خود و بدی‌ها را به دیگران نسبت می‌دهند.

شوروی‌ها تلاش می‌کردند که در حزب اختلاف ایجاد نشود؛ چنانچه برای این منظور مسئول شعبه روابط بین‌المللی کمیته مرکزی و عضو علی‌البدل بیروی سیاسی بوریس پناماریوف را فرستادند که موفق نشد جلو اختلافات را بگیرد. سپس

آنها تنها بر رهبری خلقی‌ها اتکا نمود که اقدامات آنها افراطی و ملامال از اشتباهات بود. آنها در هیچ جا حامی چپ‌روی نبودند. البته آنها می‌گفتند که آنها پشتون هستند و اشتباهاتی را مرتکب می‌شوند. مگر زمانی که همه امور از کنترل خارج، شورش در اطراف شروع و انقلاب مورد محاصره قرار گرفت و بگیر و ببند زیاد شد؛ آنها به این نتیجه رسیدند که بدون وحدت، تحت کنترل آوردن وضع ناممکن است؛<sup>۲۳</sup> و در باره بیشتر فشار وارد کردند.

عضو رابط من اوسادچی از من سوال کرد که آیا آمدن واسیلی بیلاک عضو مقتدر بیروی سیاسی و ایدیالوگ حزب کمونیست چکسلواکیا به افغانستان و طرح‌های پیشنهادی او درباره [وحدت] کمکی خواهد کرد؟ من جواب دادم که گپ از گپ تیر است و فکر نمی‌کنم که بیلاک چیزی کرده بتواند. پیشینی من به حقیقت پیوست و بیلاک ناکام بر گشت نمود.

\*۱۶\*

نظیف‌الله نهضت بعد از هرات، والی غزنی شد و در دوران یکه تازی امین در کیوبا به حیث سفیر مقرر شد. زمانی که والی غزنی بود پروفیسور مختار از قریه آمد و خواست پسر کاکا را در قدرت ببیند. من نیز با او یکجا غزنی رفتم و یکی دو شبی مهمان او بودیم.

\*۱۷\*

در مورد اختلافات پرچم و خلق آگاهی کامل داشتم. خلقی‌ها تبلیغاتی با عنوان اجنتان دربار، جنرال زاده‌گان (پدر کارمل جنرال بود) اشراف زاده‌ها و مرتجع برعلیه آنان در رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها می‌نمودند. اما در مورد اختلافات بین استاد و شاگرد و یا به قول امین بین ناخون و گوشت چه اختلافاتی وجود داشت و این اختلافات چقدر عمیق بود، کمتر می‌دانستم. شایعات خفیفی در مورد سرزبان‌ها بود. عضو رابط من با سفارت شوروی برایم سفارش کرده بود تا محتاط بوده و از گشت و گذار زیاد خودداری کنم.

اینکه خلق عملاً به دو گروه طرفدار تره‌کی و امین تقسیم و اختلافات بین شان بسیار عمیق شده است، من خبر نداشتم. مسأله اختلافات تره‌کی و امین زمانی علنی شد که تره‌کی (به فکرم سپتمبر ۱۹۷۹) بعد از اشتراک در کنفرانس کشورهای



غیرمنسلک در هاوانا و توقف در مسکو، با رهبران شوروی و شخص بریژنف ملاقات نمود. ترهکی بعد از آن ملاقات، ضمن صحبت با محصلین افغانی، گفت که در حزب دانه سرطان سی آی ای ریشه دوانیده و من می‌خواهم این دانه سرطانی را در حزب از بین ببرم. جریان صحبت از طریق تلویزیون کابل نیز پخش شد. این اشاره غیرمستقیم به امین بود. ترهکی صاحب شخص ساده و این صحبت نامعقول بود؛ زیرا در چهارطرف او افراد مربوط به گروه امین بود و حتی محافظین و بادیگارد هایش از جمله طرفداران امین بودند. داود ترون و شاه ولی وزیر خارجه که در این سفر با او همراه بودند؛ نیز افراد بسیار نزدیک به امین بوده و گذارش مکمل سفر ترهکی و اینکه با کی‌ها ملاقات کرد (به احتمال در مسکو با کارمل نیز ملاقات نموده بود) و چه گفت؛ همه را در اختیار امین قرار می‌دادند.

در مورد سایر مطالب از جمله اینکه امین می‌خواست طیاره حامل ترهکی را سرنگون کند؛ اسلم وطنجار، سیدمحمد گلابزوی، شیرجان مزدوریار و اسدالله سروری از حامیان ترهکی را بر طرف کند و یا اینکه پلان محو فیزیکی امین حین رفتن به غرض استقبال از ترهکی در طول راه طرح شده بود و امین برای استقبال ترهکی از مسیر دیگری به میدان هوایی رفت، و ترهکی حین پایین شدن از طیاره سوال کرده بود: وزیران مرا چه کردی؟ و اینکه امین صاحب برایش گفته بود که وزیران شما پیشت است؛ بعدها ما خبر شدیم.

\* ۱۸ \*

م احتمالاً در چکسلواکیا نشست سازمان‌های کارگری یا دهقانی بود و از هیئت حزب سوسیالیست نیز برای اشتراک در آن دعوت شده بود. در این هیئت چوهدری فتح محمد، رحمان (سهراب بایسکل ساز) و شخصی دیگری شامل بود که در راه برگشت در دفتر مرکزی ما اقامت داشتند و بحث‌های در مورد انقلاب، پیشرفت و سوسیالیسم صورت می‌گرفت. فراموش کرده‌ام که اینها با کی‌ها ملاقات کردند. من برای گرفتن ویژه خروجی آنها به وزارت خارجه رفتم. معین اداری و معاون وزارت خارجه عبدالمحمد درمانگر بود. عبدالمحمد درمانگر، داماد عطامحمد شیرزی بود و همه برادران شیرزی از جمله دوستان ما بودند. عبدالمحمد درمانگر در جمله افراد خاص امین، خاستر بود. از زبان او شنیدم که وضع خراب است و بر علیه ترهکی صاحب جملات نامناسبی را بکار برد و گفت وی می‌خواست امین

را از بین ببرد. من از ترس بیشتر سوال نکردم و بعد از بازگشت، اجمل صاحب و مهمانان را از موضوع باخبر ساختم.

یکی دو روز بعد از طریق وسایل ارتباط جمعی خبر استعفای تره‌کی صاحب پخش شد. بعدها از موضوع فیرها در ارگ، کشته شدن ترون، فرار امین و زندانی ساختن تره‌کی آگاهی یافتیم. امین صاحب امور حزب و دولت را تصرف کرد. انقلاب پشتون‌ها با خون آغاز شد و در خون غرق و با خون ختم خواهد شد. این قصه دراز است.

\* ۱۹ \*

در افغانستان چیزی به وقوع نمی‌پیوندد و اگر اتفاق افتاد، پیهم ادامه می‌یابد. ماه سپتمبر ۱۹۷۹ م. مالامال از چنین حوادث بود. از جمله خبر بر طرفی اسلم و طنجانر، سیدمحمد گلابزوی، شیرجان مزدوریار، و رییس اداره استخبارات اگسا (د افغانستان د گنډو ساتنې اداره)، اسدالله سروری از وظایف پخش شد. آنها بعد از تلاش ناکام برای از بین بردن امین مخفی شده بودند. (گفته می‌شد که آنها در سفارت شوروی مخفی و بعداً به شکل پنهان به شوروی انتقال یافته بودند.)

بزودی اعلان شد که نورمحمد تره‌کی نسبت مریمی، وفات یافت. (بعداً آشکار شد که وی توسط افراد امین با گذاشتن بالشت بر دهنش کشته شده و در محل نامعلومی دفن شده بود.) حفیظ الله امین نام جلال‌آباد را به ترون شار و لشکرگاه را به نواب شار تغییر داد. سید داود ترون و نواب هر دو به طرفداری امین در خانه خلق کشته شده بودند.

اجمل صاحب نامه تبریگی برای امین صاحب نوشت و فرستاد که در میدیا نشر شد و این اقدام نامعقول بود.

امین صاحب شعار تازه قانونیت، عدالت و مصئونیت را مطرح ساخت و مسئولیت قتل‌های عام را بدوش تره‌کی انداخت و لیست حاوی شهرت دوازده هزار کشته شده را در وزارت داخله آویخت تا اقارب آنها آن را ببینند. مردم می‌گفتند که اداره تره‌کی - امین ۳۵۰۰۰ افغان را به طرق گوناگون و وحشیانه از جمله پرتاب کردن زنده از طیاره‌ها به قتل رسانده اند.

بعد از کشتن تره‌کی صاحب فهمیدم که حاکمیت انقلابی به هیچ صورت بقا نخواهد داشت؛ تنها یک راه وجود دارد که امریکا، پاکستان و اخوان همدست شوند؛ زیرا در قوای مسلح طرفداران تره‌کی زیاد بود و آنها پیهم در ریشخور و بالاحصار به قیام دست زدند که از طرف امین به شکل وحشیانه سرکوب گردیدند؛ اما این سرکوب، هم‌زمان سبب تضعیف حاکمیت امین نیز شد.

قیام انقلابی کاسترو و چگوارا، توسط چند تن صورت گرفت؛ اما به تدریج توسعه یافت و همه کیوبا را در بر گرفت. اما اینجا انقلاب پشتون‌ها در جهت عکس جریان داشت و اینها از همه اولتر در صدد قطع ریشه‌های خویش شدند. هرگاه از طرفداران زنده آنها در مورد سوال شود، همه بار ملامتی را متوجه شوروی خواهند ساخت. سیر وقایع، پیشینی میراکبر خیبر را ثابت می‌سازد.

اتحاد شوروی از نزدیک وضع را تعقیب می‌کرد. البته آنها نیز در مورد تشویش داشتند. زیرا انقلاب در مسیر منحرف روان و حاکمیت از چهار طرف محاصره شده بود و از درون خویش نیز مصنونیت نداشت.

برای امین یگانه راه باقی‌مانده بود که با پاکستان، امریکا و در داخل کشور با نیروهای از قماش گلبدین سازش نماید. شایعاتی وجود داشت که امین با حزب اسلامی و بصورت مشخص با گلبدین رابطه برقرار نموده است. نزد شوروی‌ها شپش مرده بود اما به شکل دیپلماتیک بر امین اتکاء می‌نمود. امین دست را به جانب پاکستان دراز نموده بود و راه دیگری نیز نداشت. من می‌دانستم که شوروی به هیچ صورت نمی‌گذارد که در کشور همسرحدش، رژیم رویکار شود که خطراتی را متوجه سرحدات آن نماید. شوروی مجبور بود به اقدام مقتضی متوسل شود.

برداشت‌های چون شوروی می‌خواست به آب‌های گرم خود را برساند و یا در حزب قصداً نفاق را دامن می‌زند و یا اینکه چپروی رژیم و قتل و قتال به دستور آنها صورت می‌گرفت؛ همه و همه سخنان واهی است. حزب نتوانست وحدت خود را حفظ نماید، نبض جامعه را درک و متناسب با آن عمل کند. شوروی، امین را شخص وابسته به سی‌ای ای می‌دانست.

\*۲۱\*

دوران حاکمیت امین عجیب و ملامال از حوادث و تشویش‌ها بود. هیچ‌کس باور نداشت که چنین وضع مدت طولانی ادامه یابد. زیرا اکثریت راه‌ها مسدود گردیده بود. من و ودیروصافی اکثراً تبادل افکار می‌نمودیم و هر دو به این نتیجه رسیده بودیم که سرانجام شوروی مداخله خواهد کرد.

در دهه سوم ماه دسمبر سال ۱۹۷۹ غرش طیارات شوروی زیاد شد و مانع خواب ما می‌گردید. یک شب اخبار را می‌دیدم که متوجه شدم نطق یک طرف و دیگر طرف می‌بیند، من فهمیدم که چه جریان دارد. در این اثنا ودیروصافی برایم تلفون کرد و گفت رادیو را گوش کن، کارمل صحبت می‌کند. چندین مرکز آسیای میانه به تکرار صحبت کارمل صاحب را پخش می‌کند و می‌گوید که حاکمیت ظلم و وحشت امین نامین و میر غضب خاتمه یافت و حزب متحد قدرت را در دست دارد.

در کابل فیرها ادامه دارد. در تپه تاجبیک که محل زیست امین از ارگ (خانه خلق) بدانجا انتقال یافته بود، جنگ ادامه داشت؛ اما مدتی دیری دوام نکرد و شب ۲۶ بر ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ ختم شد. فردا حینی که برخاستیم دیدیم که در همه چهار راه‌ها سربازان شوروی و تانک‌ها ایستاده اند.

۲۷ دسمبر بیرک کارمل به حیث منشی عمومی حزب متحد، رئیس شورای انقلابی و شورای وزیران اعلان گردید و خبر اعدام انقلابی امین نیز پخش شد در حالی که وی در جریان جنگ کشته شده بود.

\*۲۲\*

شفیع داماد احتمالی حاجی نادرخان زخه خیل که پرچمی و محصل پولیتخنیک بود توسط خلقی‌ها با سایر پرچمی‌ها کشته شد و نادرخان روابط عادی با حفیظ الله امین داشت؛ اما ساحه برایش محدود شده بود و برای فرار خویش بهانه را مساعد می‌ساخت و در همین جهت ادعا کرد که دولت پاکستان و اشرار راه را در تیرا مسدود نموده و برای مقابله با آن به سلاح ضرورت دارد و دولت امین برایش اسلحه داد.

حاجی صاحب قبل از رفتن زیاد اصرار می‌کرد که من نیز چون در کابل کاری ندارم؛ بهتر است با او همراه و رونده تیرا شوم و مدتی را بگذرانم. از مهربانی غیرعادی او در شک قرار گرفتم که چرا حاجی صاحب با من چنین مهربان شده است و به همین علت از رفتن و همراهی با او خودداری کردم. همان بود که حاجی صاحب رفت و خود را به ضیاءالحق تسلیم نمود و مورد پذیرایی و حرمت قرار گرفت. و هرگاه مرا نیز با خود همراه می‌ساخت و تسلیم می‌نمود یقیناً منفعت بیشتری می‌برد. و من در میدان تنها می‌ماندم و یا روانه زندان می‌شدم.

### گروپ کاری

علت اصلی ایجاد گروپ کاری، پرکردن خلای سیاسی بود که در زمان حکومت بوتو، بعد از قتل حیات محمد خان شیرپاو و وضع قیود بر نشنل عوامی پارتی و تایید آن از جانب ستره محکمه پاکستان و وضع محدودیت قانونی پنجساله بر فعالیت سیاسی رهبران نیپ، اعضای اسامبله و سایر اعضای بلند رتبه آن و بندی شدن رهبران در زندانی در حیدرآباد، به وجود آمده بود.

در همین راستا و برای پرکردن خلای سیاسی، تحت رهبری شیرباز مزاری و بیگم نسیم ولی نشنل دموکراتیک پارتی NDP ایجاد شد. این حزب برعکس نیپ، علمبردار سیاست مترقی نه، بلکه تحت تأثیر سیاست جناح راست قرار داشت. در نتیجه حزب کمونیست پاکستان تحت رهبری داکتر اعزاز نذیر حزب مترقی ملی (شنل پروگریسیو پارتی) را ایجاد کرد. ما به عوض NPP، در موضع طرفداری از NDP قرار گرفته و برای ابراز موقف خویش مقاله را نیز نگاشتیم. این مقاله را در نشریه صدای جوان به پشتو، اردو و انگلیسی چاپ کردیم. جریده خوان برغ (صدای جوان) در کمپ جوانان پشتون و بلوچ در کمپ آسو مرغی به شکل گسترنتر چاپ می‌شد. در آنجا ما بصورت مخفی نشرات می‌کردیم.

همچنان در پاکستان برخلاف بوتو جنبش ائتلاف ملی (پاکستان نشنل ایانس PNA) ادامه داشت و اصغرخان مارشال هوایی نامه را برای نظامی‌ها نوشته بود و از آن چنین برداشت می‌شد که اصغرخان از آنها برای کسب قدرت دعوت نموده است. اجمل ختک نیز طی مصاحبه با بی بی سی، موضع او را تایید کرده و در نتیجه از

CP اخراج شده بود و NDP نیز بر اساس پیروی از بغض معاویه گونه با جماعت اسلامی و سایر احزاب دست راستی شانه به شانه موضع گیری کرد. ما نیز بر NDP اعتراضاتی داشتیم؛ اما نسبت ترس از رئیس جمهور داود آن را ابراز کرده نمی‌توانستیم.

بصورت خلص ضیاءالحق بر ضد ذولفقار بوتو کودتا کرد و با افغانستان به تفاهم رسید. محاکمه حیدرآباد خاتمه یافت. رهبران پشتون و بلوچ نیپ اسبق و رفقای آنها از زندان رها شدند و از افغانستان نیز پشتون‌ها و بلوچ‌ها (بر علاوه مری‌ها) بر گشتند.

رهبران بلوچ‌ها با NDP سازش نه کردند و جدا ماندند. ولی‌خان نه تنها از رژیم ضیاءالحق حمایت کرد، بلکه گفت که یک قبر است که در آن بوتو و یا ضیا باید دفن گردد. به عبارۀ دیگر نظامی‌ها را تشویق نمود که بوتو را جسماً از بین ببرند. در چنین وضع، ما در وسط ماندیم؛ نه با NPP بودیم و نه سیاست NDP را تأیید می‌کردیم.

انقلاب ثور (۲۷ اپریل) صورت گرفت. در این وقت ولی‌خان در لندن بود. چون خلق و پرچم در حکومت شریک بودند، وی بکس‌های خود را ذریعۀ طیاره آریانا فرستاد. بطور مجموعی سیاست NDP و ولی‌خان نسبت به انقلاب، بیشتر به حکومت ضیاءالحق نزدیک بود. تحت چنین وضع ما مجبور بودیم زیر نام گروپ کاری یک کمیته موقتی کمونیستی را ایجاد کنیم تا از طریق آن در پاکستان با شاهین شاه، سلیم راز و سایر رفقا در داخل و خارج در تماس باشیم.

زمانی که غوث بخش بزنجو، حزب خود را زیر نام "پاکستان نشنل پارتی" PNP ایجاد و فعال ساخت؛ تحت ریاست داکتر شیر افضل هیئتی را به کابل فرستاد و ما نیز مناسباتی رفیقانه با PNP ایجاد کردیم.

گروپ کاری، ما را از چوکات تنگ حزب کمونیست بیرون کشید و در مذاکرات، بحث‌ها و فیصله‌ها با احزاب دموکراتیک آزاد و مستقل شدید.

بعد از انقلاب ثور، گروپ‌های چپ زیادی به دفتر مرکزی ما مراجعه کردند. در بین آنها اکثراً گروپ‌های با تمایلات ترند ماوویستی چین بودند که بعد از انقلاب ثور (و مرحله دوم آن) قبلاً خویش را تبدیل و در جناح مخالف غرب قرار داشتند.

در این میان شیرعلی باچا و رفقاییش به منزل ما آمدند و با آنها فیصله‌های صورت گرفت. امتیاز عالم و شوکت نیز با آنها بودند که حین برگشت در راه مومند دستگیر و به زندان افتادند.

افضل بنگش نیز فرار کرده بود. نخست در هوتل کابل جابجا شد و سپس در نزدیک پل سرخ کارته سه، منزلی برایش داده شد. ما با موصوف در هوتل کابل ملاقات کردیم و این مرحله اول انقلاب بود. موصوف می‌خواست جبهه مشترک بسازیم؛ ولی ما هنوز تنها بودیم.

بنگش صاحب با حزب مردم پاکستان (PPP) و مخصوصاً با الذولفقار نزدیک بود و ما (از نظر او) با حکومت افغان نزدیک بودیم. وی می‌خواست که اگر کسی برای ما (منظورش از کلمه ما، مرتضی بوتو بود) سلاح بدهد؛ از دولت افغانستان می‌خواهد اجازه انتقال و عبور آن را به پاکستان بدهد. ما برایش گفتیم که تجارب قبلی، ما را از چنین ماجراجویی باز می‌دارد. در مورد جبهه با او توافق کردیم و او وعده داد که با PPP اعتبار ما بیشتر خواهد شد. اجمل صاحب برایش وعده داد که ما در صدد اعاده اعتماد با CP هستیم و در صورت تأمین ارتباط با آنها، مسأله شما (بنگش) را نیز مطرح می‌سازیم. همچنان برایش گفتیم که با رفقای خویش در پاکستان نیز در مورد جبهه صحبت خواهیم کرد.

بنگش صاحب گفت که حفیظ الله امین وعده انتقال سلاح را داده است. (در این مرحله، کش و گیر بین طرفداران تره‌کی و امین شدت یافته بود.) ما برایش گفتیم که آنها مصروف مشکلات درونی خویش هستند و در داخل ضرورت به امنیت دارند؛ چگونه می‌توان از آنها طالب کمک شد.

در مرحله اول انقلاب، اجمل با خلقی‌ها ایل و غیل شده بود و من روابط خود را با پرچی‌ها قطع نکرده بودم. در گروپ ما دوخط در جریان بود. من موضع گیری ملایم پرچم را تأیید می‌کردم، البته این اختلاف را ما هرگز علنی نساختم.

هیئت حزب سوسیالیست متشکل از سه نفر تحت ریاست چوهدری فتح محمد بعد از شرکت در جلسه کارگران (یا دهقانان) در چکسلواکیا به منزل ما آمدند و چند روزی با ما بودند. آنها نیز تغییر کرده و طرفدار اشتراک در یک پلتفورم سیاسی

بودند. اما آمدن آنها مقارن شاخ به شاخ شدن ترمکی و امین و سرانجام خواباندن ترمکی بود؛ به همین جهت بزودی عقب نشینی کردند.

در مرحله دوم انقلاب، اجمل صاحب از موقف چندان مساعد برخوردار نبود؛ زیرا پرچمی‌ها مخالف او بودند و بیرک کارمل می‌گفت که ولی‌خان بهتر از اجمل است زیرا وی موضعگیری سالم دارد. باوجود ناشکری اجمل صاحب، من او را تنها نگذاشتم و تلاش کردم تا روابط حسنه با او برقرار گردد. دوستان شوروی نیز وساطت نمودند و ما در فضای خوب با بیرک کارمل ملاقات کردیم.

صحبت در مورد گروپ کاری است و میا شاهین شاه، رفت و آمد خود را بیشتر ساخت.

گزارش مورخ ۲۶/۲/۸۰ میا شاهین شاه:

- ستارخان، شمس بونیر یا میرمحمد پسر نظیف کاکا، فیض الله باجور، ابراهیم اتمانخیل و دیگران با عبدالرحیم سالارزی (قونسل افغانی) حزب خلق را ایجاد می‌کردند.
- افضل بنگش در اینجا با ما مذاکره می‌کند و در پایین بر علیه ما پروپاگند می‌نماید.
- ملک شمیم اشرف، میرزا ابراهیم، امین مغل، سی آر اسلم با میا صاحب ملاقات کرده اند. همه آنها از مرحله دوم انقلاب حمایت می‌نمایند و امتیاز عالم نیز در این حمایت با آن هاست.
- حزب سوسیالیست بر علاوه مسأله ملی، اتحاد جناح چپ دموکراتیک را تأیید می‌نمایند و از خط اتحادشوروی و مرحله دوم انقلاب حمایت می‌کنند. با PPP مناسبات خوب ندارند، با PNP موافق و بر NDP اعتراضاتی دارند. در مقابله با مارشال‌لا از اتحاد جمهوریت حمایت می‌کنند؛ اما داعی این مطلب نیستند. آنها بیشتر با میجر اسحق مخالفت می‌کنند.
- ملک شمیم اشرف اتحاد جمهوری را تأیید و مخالف روش اعتدال آمیز است، بر دیگران اعتماد دارد، اما می‌ترسد میرزا ابراهیم شکار خط چینی از جانی سردار شوکت نشود. شمیم سعی داشت تا همه جناح چپ از



اتحادشوروی حمایت نموده و آن را تایید کنند و در مورد تعلق بیزنجو تشویش داشت.

- میرزا بر چین زیاد انتقاد میکرد و نیرومندی حزب مردم را قبول و حاضر به همکاری با آنهاست.

- امین مغل مخالف جنگ است. وی میگوید پاکستان خواستار جنگ است و نظامی‌ها پاکستان را تباه میسازد؛ بهتر است به بارک‌های خویش مراجعت کنند. او تشویش دارد که پاکستان طرف تجزیه روان است و سرمایه نیز در تشویش و به همین خاطر غیرفعال است.

- مردم نامطمئن، اما قدرت حرکت را ندارند. حکومت تلاش کرد که آنها را به حرکت وا دارد؛ اما ناکام شد.

- PPP در حالت انتظار و مراقبت است. کارکنان آن مأیوس و قهر اند. جناح راست آن خواستار سازش با نظامی‌ها اند و بی‌نظیر بوتو و نصرت بوتو آماده این کار نیستند. جناح چپ از موضع برتر برخوردار است.

- گروه ولی‌خان به مفتی محمود حاضر به تن‌دهی نیستند و خواستار عمل سیاسی است. از یک طرف حزب مذهبی راست است و طرف دیگر حزب مردم پاکستان. پیشگویی در مورد ولی‌خان دشوار است.

- سخن عام در سرحد درباره اتحاد است. لطیف باچا در باره NPP می‌گوید که آنها نیز مانند PNP طرفدار اتحاد ملی هستند. موضع لطیف با گروپ کاری بسیار نزدیک است.

- شیر افضل و مصطفی تنها مصروف گپ زدن هستند و کاری نمی‌کنند.

- شیر امان و سجاد را ملاقات کردیم. آنها گفتند که افراسیاب شان در لیلیه نهم در اثنای پخش شبنامه از طرف جمعیت مورد لت و کوب قرار گرفتند و بعداً شیر امان شان شش نفر جمعیت را لت و از جلسه بیرون کردند.

- گروه NPP با شیر زمان در مورد اتحاد صحبت اما به نتیجه نه رسیده اند.

- شیرعلی و گروپش با ما بسیار نزدیک است و با آنها مذاکراتی داشتیم.

۲۸/۸/۸۰: در باره اینکه گروپ کاری در مرحله نو انقلاب با دیگر احزاب و گروپ‌ها چه شیوه را اختیار نماید؛ چنین فیصله شد:

با ولی‌خان باید شیوه ادامه یابد تا به حمایت انقلاب تشویق شود. از همه نخست باید برای ثبات انقلاب ثور تلاش کرد و در همین راستا تقویه و فعال ساختن تحریک ملی جمهوری ضرور است. زیرا بر اساس برداشت ما ثبات انقلاب عامل خوشحالی، امن و بهروزی افغانستان، منطقه و جهان است و در بطن آن آزادی، آبادی و فردای روشن مردم ما وجود دارد.

برای عملی ساختن این مطلب ما باید در پر تو مرحله نو انقلاب، جامعه خود را مطالعه و تحلیل ارائه نماییم که در آن خط بین دوست و دشمن کشیده شده و دوستان و دشمنان معلوم باشد. از آنجای که دوستان گوناگون اند به همین جهت برخورد ما در مورد هر یک متفاوت خواهد بود. ما با هر دوست روی مسائل و برنامه‌ها صحبت خواهیم کرد و تلاش ما این است که اختلافات کم و اتحاد بیشتر شود. برای تمام دوستان اصول بنیادی برای فکر و عمل و اتحاد مطرح می‌شود؛ کسانی که با آن هم‌نوا می‌شوند در جمله دوستان و مخالفین آن دشمن خواهند بود:

الف. کمک با مرحله نو انقلاب ثور.

ب. مخالفت شدید در جهت تبدیل ساختن پاکستان به پایگاه نظامی از جانب امریکا، چین، کشورهای غربی و عربی و استفاده از آن بر علیه همسایگان.

ت. انتخابات عمومی بر اساس رای فردی بر اصول جمهوری.

بر اساس سه اصل فوق میتوان نیروهای را در پاکستان دوست حساب کرد که دارای وجوه مشترک تاریخی، سیاسی و اجتماعی اند. این نیروها اکثراً بطور انفرادی و مجزا از یک دیگر مبارزه را پیشبرده اما راه و چاره مبارزه مشترک را یافته نمی‌توانند. پس ضرور است تا راه‌های عملی برای وحدت فکر و عمل این نیروها را جستجو کرد.

به برداشت ما، احزاب و گروپ‌های ذیل می‌توانند در صف دوستان قرار گیرند. البته با در نظر داشت موقف طبقاتی و اندیشه‌های آنها که قبلاً نیز تفاوت‌های موجود بود، و متناسب به آن امروز نیز در بین آنها تفاوت وجود دارد:

۱. حزب ملی مترقی NPP

۲. حزب سوسیالیستی پاکستان PSP

۳. حزب مزدور کسان MKP (همه گروپ‌ها)
۴. حزب ملی پاکستان PNP
۵. حزب دموکراتیک ملی NDP
۶. حزب مردم پاکستان PPP
۷. پشتونخوا نیشنل عوامی پارٹی PNAP
۸. بر علاوه سایر تنظیم‌ها و گروپ‌های جمهوری‌خواه.

**NPP:** این حزب کمونیست پاکستان و رهبر آن امام علی نازش است و دارای پلتفورم سیاسی مردمی است. ما در این حزب مدتی طولانی کار کرده ایم. در اسناد بنیادی آنها ذکر شده است که این حزب در باره ثبات انقلاب نسبت به هر حزب دیگر پاکستان عملاً آماده حمایت است. به همین جهت ما مفاهیم با آن را بیشتر از هر حزب دیگر ضرور می‌دانیم و برای رفقا و خواهران خویش هدایت می‌دهیم تا با این رفقا از هرگونه کمک و مساعدت دریغ نکنند و در تحکیم رفاقت و مناسبات با آنها تلاش نمایند.

**PSP:** این حزب خود را متعهد به اصول مارکسیستی - لیننیستی می‌داند و تلاش دارد دو رخ جداگانه را حفظ نماید، از یک طرف خود را به حیث حزب لینینی معرفی می‌کند و از جانب دیگر پلتفورم ملی را در نظر دارد. عمدتاً رهبری آن کسانی اند که زمانی اعضای حزب کمونست هندوستان متحد بودند و پس از تجزیه، عضو حزب کمونست پاکستان شدند. با ایجاد اختلافات بر اساس ماوویسم در CPP نیز شقاق ایجاد و آنها از آن جدا و این حزب را بنیاد گذاشتند. اما بسیار به زودی در موضع مرکزیت قرار گرفتند و در جنگ آزادی‌بخش بنگله دیش برخلاف خط پیکنگ و افکار شوونیستی، چشم‌های آنها باز و علناً در مخالفت با ماوویسم قرار گرفتند و طرفدار نهضت بین‌المللی کمونیستی که رهبری آن را اتحادشوروی به عهده دارد، شدند.

در سیاست داخلی پاکستان، این حزب تأیید کننده همین اصول سه گانه بنیادی سیاست ما است؛ اما با سایر گروپ‌ها و احزاب چپ و دموکراتیک پاکستان کم و زیاد اختلافات دارد. PSP با علاقمندی با انقلاب ثور کمک کرده است. بر اساس گذارش رفیق ما، میا صاحب به مشکل با مرحله نو انقلاب کمک می‌کند. دروازه مذاکرات و افهام و تفهیم با آنها باز و تا اندازه رابطه نیز موجود است.

**MKP:** بعضی رهبران حزب مزدور کسان همانند PSP و ما با CPP روابط داشتند و همه در نشنل عوامی پارٹی کار می‌کردند. آنها مانند حزب سوسیالیست زمانی از حزب کمونیست جدا شدند که بر اساس تمایلات ماویستی اختلافات پدید آمد. آنها حزب مزدور کسان را ساختند و در پاکستان و مخصوصاً در بین پشتون‌ها برای افکار انحرافی ماوویسم و شوونیسم زیاد کار کردند. این حزب در پخش افکار ماویستی در افغانستان نیز نقش داشت و در داخل پاکستان برای جنبش ملی صدمه بزرگی رساند. بعداً این حزب به سه خط تقسیم شد: یک خط مربوط میجر اسحاق، دیگری مربوط افضل بنگش و سومی مربوط باچا، امتیاز عالم و اکرم دریجه و دیگران.

میجر اسحاق تا هنوز برای ما عنصر غیرقابل اعتبار است. سال قبل با بنگش مذاکراتی داشتیم و برای ما مشکوک معلوم شد. در باره او باید بر اساس اصول علمی مطالعه شود. با شیرعلی باچا بعد از مطالعات، رابطه ایجاد شد و گفته می‌توانیم که موصوف حاضر به پذیرش خط مشی ما است و می‌توانیم به فیصله‌های مشترک برسیم. وی به همین خاطر اینجا آمده است تا راه‌های فکر و عمل را در یابیم.

**PNP:** زمانی که رهبران نشنل عوامی پارٹی در زندان بودند، شماری از اعضای آن که در بیرون بودند حزب جدیدی را بنام NDP ساختند که با برنامه و پالیسی آن اعضای مترقی و ملی پشتون و بلوچ نشنل عوامی پارٹی هم‌نوا نبودند. از جانب دیگر هم‌زمان با خاتمه یافتن جریان محاکمه حیدرآباد، رهایی رهبران نیپ از زندان و برگشت مبارزین پشتون و بلوچ از افغانستان در رهبری نیپ اختلافات ایجاد شد. هم‌چنان حین مذاکرات رهبران در مورد تجدید برنامه NDP و تلاش برای یکجا شدن نیز تفاهماتی بمیان نه آمد.

در چنین فضای اختلافات، شماری عناصر مترقی و جمهوری خواه، حزب تازه را بنام نشنل پارٹی پاکستان برهبری غوث بخش بزنجو بنیاد گذاشتند و شماری از پشتون‌های ترقی‌خواه نیز در آن شامل شدند. ما نیز چون طرفدار خط سیاسی آن بودیم بعضی رفقا نیز عضویت آن را حاصل کردند. این حزب با انقلاب ثور و مرحله جدید آن کاملاً هم‌نوا اند.

ضرور است که تمام اختلافات با نیپ رفع و بر بنیاد سه اصل متذکره فوق وحدت تأمین گردد. برای رسیدن به این آرزو ضرور است تا بین PNP، NDP و NPP تفاهم به وجود آید و محور جنبش ملی جمهوری پاکستان و حمایت از انقلاب افغانستان و مرحله تازه آن تقویت یابد.

NDP: این حزب در اصل بر بنیاد خدایی خدمتگار و مبارزات باچاخان استوار بود و امروز در نتیجه فعالیت و نام و شهرت ولی خان استوار است و شکی وجود ندارد که در بین پشتون‌های پایینی تا اندازه به حیث نیروی منظم و باقوت سیاسی باقی مانده است. ما می‌دانیم که در خط سیاسی آن انحراف و عقب نشینی بوجود آمده و آهسته آهسته موقف قبلی سیاسی آن تضعیف و در اثر نزدیکی با حکمروایان نظامی و دور شدن از خط فکری مترقی نیپ باعث تجرید آن از مردم شده است.

برای همه هویدا است که ما تا حال تحت رهبری باچاخان و ولی خان فعالیت کرده و از هیچ گونه تلاش و قربانی دریغ نه ورزیده ایم و تا حال با کارمندان بزرگ و کوچک آن تا حال روابط نزدیک سیاسی و اعتماد متقابل وجود دارد؛ اما بعد از برآمدن رهبران از زندان و پس از انقلاب ثور در ذهن و عمل آنها تغییراتی بوجود آمده است و در نتیجه آن به تدریج رهبران NDP بطور یکجانبه از ما دوری گزیده اند.

برداشت ما این است که با این حزب و رهبران آن در مورد نکات آتی اختلافاتی وجود دارد:

۱. در مورد نزدیکی آنها با گروه حکمروایان پاکستان
۲. در مورد موضعگیری نیروهای مخرب بر علیه انقلاب ثور
۳. در باره نقض وحدت تاریخی بلوچ‌ها و پشتون‌ها
۴. در باره فعالیت‌های شدید ضد کمونیستی در داخل پاکستان

باوجود این همه ما می‌دانیم که:

۱. برای ثبات انقلاب ثور
۲. همنوایی با رهبری مرحله نو انقلاب ثور
۳. بر اساس اقتضات مرحله کنونی و موقف ملی و بین‌المللی ما، فعال بودن ولی خان و رفقای NDP بسیار ضرور است.

ما متیقن هستیم که ولی‌خان و سایر رهبران NDP نیز این ضرورت را درک می‌نمایند و به همین جهت تلاش می‌نماییم که بر اساس همین اصول زمینه اتحاد فراهم گردد و برای تاثیر گذاری بر وضع، مفید ثابت خواهد شد.

PPP: در مورد این حزب صحبت زیاد شده است؛ و برای دریافت راه‌ها جهت وحدت عمل با جناح چپ آن سفارش شده است. و بر اساس گذارش شاهین شاه در مورد فیصله نیز شده است.

۲۹/۲/۸۰: نشست به اشتراک من، اجمل، شیرعلی باچا و میا شاهین

آجندای صحبت: تحلیل وضع سیاسی پاکستان و منطقه و در پرتو آن موقف ما، روابط تنظیمی بین ما و شیرعلی، برخورد با سایر تنظیم‌های دوست، تفاهات ما با PDPA ( حزب دموکراتیک خلق افغانستان) و اقدامات عملی در روشنایی آن.

شیرعلی باچا: پاکستان قبلاً تجرید بود و کسی حاضر به همکاری با آن نبود؛ با وقوع انقلاب ثور و مخصوصاً مرحله نو آن چین، امریکا؛ غرب و کشورهای عربی متوجه پاکستان شده و در حمایت ضیاء‌الحق قرار گرفتند. در چنین حالت موقف هند مهم است زیرا با چین، غرب و امریکا در تضاد است و حمایه آنها از پاکستان برایش قابل تحمل نیست. مردم از تجزیه کشور در هراس اند و با نزدیکی ضیا و اردو با امریکا و غرب احتمال این خطر افزایش می‌یابد و روحیه ضد امریکایی در پنجاب نیرومند می‌شود. مردم خواستار اعاده حقوق مردم و نظام جمهوری اند.

شاهین شاه: راه‌های فعالیت‌های قانونی مسدود و برای فعالیت مسلحانه امکانات و نیرو وجود ندارد.

صوفی: فعلاً راه‌های را باید برای فعالیت‌های سیاسی جستجو کرد. ما یک بار آزمودیم و ناکام شدیم. البته امکان فعالیت مسلحانه را در آینده رد نمی‌کنیم.

اجمل صاحب نیز صحبت مفصل کرد و در اخیر تحلیل خود را ارائه کرد.

فیصله: در وضع کنونی پاکستان امکانات هر سه نوع فعالیت مسلحانه، غیرمسلحانه و قانونی موجود است. اما باید چنان جبهه وسیع مردمی ایجاد شود که بتواند جلو تهدیدات نظامی افغانستان را از جانب پاکستان مانع شود. ما برای مبارزه مسلحانه

نیز آمادگی را ضرور میدانیم. ما تمام جمعیت‌ها، گروپ‌ها و افرادی را که خواستار تغییر اند؛ در جمله دوستان محسوب و حاضر هستیم در مورد مبارزه مسلحانه با آنها به تفاهم برسیم. ما به مشوره‌های آنها نیاز مندیم و متوقع هستیم که آنها به حیث احزاب دوست برخورد نمایند. (در این جلسه اکثرأ من نمی‌توانستم صحبت خویش را تکمیل کنم زیرا مصروف نوشتن بودم.)

۱/۳/۸۰ : شیر علی باچا، شاهین شاه، اجمل، صوفی

شیر علی باچا: نخست ما باید متحد و سپس با دیگران نزدیک شویم. در بین ما اختلافات بنیادی نیست و در خط مشی عمومی وحدت نظر وجود دارد. نخست ارزیابی در مورد خویش و اشخاص هر دو تنظیم.

حزب مزدور کسان: شیر علی باچا، امتیاز عالم، اقبال دریجه، لهر (اولی)، افضل بنگش، میجر اسحق، داکتر فیروز، لهر (دومی)

شیر علی باچا، امتیاز عالم و اقبال دریجه نه تنها مدعی حزب کمونیست نیستند و نه بر آن باور دارند؛ بلکه ایجاد آنر قبل از وقت می‌دانند و می‌گویند در پاکستان علایق و تمایلات گوناگون ملی وجود دارد و حزب نیز بدون تأثیر آن بوده نمی‌تواند.

اکرم و گروهش در سطح سند موقف خویش را محکم و سازمان کمونیستی خویش را ایجاد کند. به همین شیوه امتیاز عالم در پنجاب و شیر علی باچا در سرحد عمل نماید.

در سازمان آزادی‌بخش سند، گروپ کمونیستی اکرم دریجه و در پنجاب گروپ کمونیستی امتیاز عالم ایجاد شده است. جهت تبادل اخبار، اطلاعات، فیصله‌ها و پالیسی مشترک کمیته مشورتی ایجاد گردیده است. البته هر تنظیم در تصامیم و فیصله‌های خویش آزاد، اما تصامیم و فیصله‌ها در یک استقامت خواهد بود.

ما در تنظیم خویش آزاد و با امتیاز و دریجه خط ملی مشترک داریم. در باره حفظ ارتباط با حزب افغانستان، آنها موافق اند. رابطه ما با اجمل و گروپ کاری را تأیید می‌کنند.

۲/۳/۸۰ : جلسه شیر علی باچا، شاهین شاه، اجمل و صوفی. صحبت در مورد امور

حزب:

اجمل: برای ما نظر رفقای اینجا در مورد خط بین‌المللی معلوم نیست، لذا نمی‌توانیم فیصله کنیم که در سطح پاکستان حزب واحد ایجاد شود و یا تنها در سرحد حزب جداگانه؟

شیرعلی باچا: از نظر ما با حزب دموکراتیک خلق افغانستان یک حزب ایجاد شود، زمانی که یک کشور باشد پس یک حزب باشد. البته در شیوه کار با ح.د.خ.ا می‌تواند تفاوت وجود داشته باشد. ما می‌گفتیم که در بین پشتون‌ها یک حزب بوجود آید و سپس با ح.د.خ.ا به تفاهم برسد. در باره نظر جانب افغانستان مهم است که آنها چه می‌گویند و نظر شان چیست؟ برای فعلاً باید مردم سرحد را متحد ساخت و به مشوره‌ها ادامه داد. در قدم نخست بین گروپ کاری و MKP پشتونخوا در سطح سرحد وحدت تأمین شود. اگر نمی‌توانیم حزب کمونیست سراسری پاکستان را بوجود آوریم، در سطح سرحد یک گروپ قوی را باید بسازیم. هر دو حزب به این اصل متفق اند که یک کشور، یک حزب. در این باره با هرکس در هر سطح حاضر به مذاکره هستیم.

۵/۳/۸۰: باچا، میا صاحب، اجمل و صوفی

باچا: شیوه برخورد در بین دو تنظیم ما چگونه باشد؟ با جبهه PNP چگونه موضعگیری داشته باشیم؟

اجمل: باچا، لطیف و شاهین مشترکاً با PNP صحبت و نظر آن‌ها را در مورد وضع و عملکرد مشترک معلوم نمایند و سپس براساس نظر آنها برنامه را خواهیم ساخت. پیشبرد کار پاکستان مربوط به شماس است.

در نتیجه این بحث‌ها، به حزب افغانستان مراجعه کردیم و به تاریخ ۱۳/۳/۸۰ با بیرک کارمل منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی ملاقات دو ساعته داشتیم. در ملاقات میا شاهین، شیرعلی باچا، اجمل و صوفی حضور داشتند. بیرک کارمل با گرمی از ما استقبال کرد.

بیرک کارمل: ما حاضر هستیم با شما کمک اصولی کنیم؛ اما وظیفه اولی تأمین امنیت در افغانستان است. بدون موجودیت حزب مارکسیستی - لنینیستی مبارزه پیشبرده شده نمی‌تواند. چنین حزب باید مطابق اصول ایجاد و خودخواهی رهبری در آن وجود نداشته باشد. البته رهبری باید در اختیار کسانی باشد که حامی



نظریات اصولی باشد. قبلاً برای ایجاد چنین حزب از جانب CPP و PSP تلاش‌های صورت گرفته بود؛ اما ناکام گردید. شما باید با اشتراک CPP و PSP سایر احزاب چپ اصولی برای تأسیس حزبی اقدام نمایید؛ ما و سایر دوستان در مورد کمک خواهیم کرد.

ما در مقابل گفتیم که از همه اولتر باید ما و CPP متحد شویم و برای رسیدن به این مرام بیشتر از همه به کوشش‌های شما متکی هستیم.

کارمل صاحب پذیرفت و اجرای آن را عهده دار شد.

کارمل صاحب علاوه کرد که هرگاه ایجاد حزب مارکسیستی - لیننیستی دفعتاً ناممکن باشد؛ بهتر است که اول اتحاد نیروهای چپ تأمین گردد و سپس در بین چنین اتحاد و طی پروسه‌گروپ‌ها با هم نزدیک و حزب را ایجاد نمایند. بر همین محور با نیروهای جمهوری خواه یعنی ولی‌خان و پی پی پی می‌توان مذاکراتی را انجام داد. برای برآورده ساختن این مأمول حاضر هستیم رهبران گروه‌ها را طور مخفی به کابل فراخوانیم و طور مشترک با آنها صحبت نموده تا زمینه برای ایجاد حزب واحد فراهم گردد. بخش اساسی این وظیفه بدوش شما است و ما می‌توانیم با شما کمک مادی و معنوی نماییم. البته وظیفه اولی و مبرم تأمین امنیت در افغانستان است و درباره باید تلاش مشترک صورت گیرد زیرا از پاکستان و بصورت مشخص از سرزمین پشتون‌ها بر ما حمله صورت می‌گیرد و شما باید در مورد تدابیر لازم اتخاذ نمایید.

صحبت‌های کارمل صاحب خطوط اساسی بود و بر مبنای آن همه ما در باره به بحث پرداختیم و شیرعلی باچا نیز موقف خویش را تغییر داد.

۲۰/۳/۸۰ : شیرعلی، شاهین، صوفی و اجمل: حال برای ما ضرور است:

الف. ایجاد حزب لینینی در پاکستان.

ب. هرگاه چنین حزب ایجاد شده نمی‌تواند، باید احزاب و گروپ‌های چپ دارای عمل مشترک باشند..

ج. ایجاد یک جبهه وسیع ملی و جمهوری. رهبری حزب باید در اختیار کسانی باشد که همیشه مواضع اصولی داشته اند.

ما از طریق گروپ کاری به فعالیت‌های خویش ادامه داده و ارتباطات را تأمین می‌کردیم. مرحله نو انقلاب و آمدن قوای شوروی سهولت‌های را برای فعالیت‌های ما ایجاد کرده بود و بیشترین توجه ما فرستادن جوانان به افغانستان و سپس به شوروی جهت تحصیلات بود.

در بین قبایل از طریق ارتباطات سابقه نیز کار می‌کردیم. با حزب کمونیست نیز در ۱۹۸۰ دوباره رابطه برقرار گردید. فکر می‌کنم سازش و افراسیاب در سال ۱۹۸۰ آمده بودند و ما هنوز مخفی بودیم. من خارج نه رفته بودم شاید دقیق نباشد. به تاریخ ۱۵/۷/۸۰ رفیق بریالی برایم گفت که CP می‌گوید که ما اجمل را برای این فرستادیم تا با احزاب کارگری و کمونیستی رابطه را تأمین نماید، اما وی چنین روابط را ایجاد نکرد. (بعدها من دانستم که منظور CP از تأمین رابطه چه بوده است و ما آن را برقرار ساخته بودیم). این اعتراض تازه بود و برداشت من در مورد این بود که اجمل حین مصاحبه با بی بی سی نه تنها بر اصغر خان انتقاد نکرد، بلکه آن را تأیید نیز نمود. اعتراض دیگر این بود که اجمل نماینده حزب بود و نه نماینده ولی‌خان و سردار محمد داودخان. موصوف چرا با داودخان نزدیک شد؟ البته این اعتراض در فضای جدید انقلاب بود و البته قبل از آن، آنها از این نزدیکی خوشحال نیز بودند.

## آمدن ببرک کارمل و ما

ببرک کارمل در راس حزب متحد قرار گرفت، اما خلقی‌ها نسبت به وی و موصوف نسبت به آنها اعتماد نداشت.

در نخستین کنفرانس خویش ژورنالیستان را به دو گروه دوست (کشورهای متعلق به کشورهای سوسیالیستی) و متخاصم (کشورهای غربی) خطاب کرد.

با آمدن ببرک کارمل تا اندازه‌ای ما نیرو گرفته و از ترس همیشگی رهایی یافتیم. اجمل صاحب تحت فشار قرار داشت؛ زیرا پرچمی‌ها به شمول ببرک کارمل دید مثبت در مورد موصوف نداشتند. اجمل صاحب نیز دارای چنین برداشت بود. البته من با او بودم و هرگاه کسی در محضر من بر وی اعتراض می‌کرد، من از وی دفاع می‌کردم. حتی در ذهنم نمی‌گذشت که من از وی جدا شوم.

رهبران تبعید شده پرچم در مسکو جمع وزرای خلقی اسلم و طنجار، گلابزوی، مزدوریار و سروری نیز با آنها پیوستند. [نویسنده در مورد مزدوریار دقیق نوشته است؛ وی در آن زمان در داخل کشور بود. م]

آنها یکجا با قوای شوروی به کابل بدون فامیل برگشتند؛ از جمله داکتر نجیب و فیض محمد محسود. منزل فیض محمد در میکروویون بود و کسی دیگری در آن می‌زیست. وی نمی‌خواست در هتل و یا مهمانخانه دولتی اقامت نماید و نسبت دوستی که با ما داشت، موقتاً در منزل ما و در اطاق من اقامت اختیار کرد.

فیض محمد خان در مورد ملاقات‌ها و صحبت‌های خویش با رهبران شوروی بریژنیف، گرومیکو، اوستینوف، پاناماریوف و دیگران گزارش مفصل داد و چند روزی خوشی با هم داشتیم. موصوف فامیل خود را در عراق یا مسکو گذاشته بود. در زمان امین از سفارت اندونیزیا به عراق تبدیل شد و می‌خواست به کابل بیاید؛ اما آمدنش به کابل توأم با خطر بود و بنابر مشوره دوستان از آمدن منصرف و با دیگر رفقا یکجا شد.

در جریان مظاهرات خلاف آمدن قوای شوروی، فیض محمد تصمیم گرفت که به منزل خویش در میکروویون برود. من مخالفت کردم؛ اما وی با قبول خطر از راه جاده می‌یونند و از بین مظاهره کنندگان به منزل خویش رفت.

با آمدن ببرک کارمل، دروازه‌ محبس پلچرخ‌ی باز و محبوسین پرچی مانند سلطان علی کشتمند، سلیمان لایق، تهذیب، رفیع و دیگران رها شدند. همچنان تمام اخوانی‌ها به شمول عبدالرسول سیاف بنیادگرا نیز رها گردیدند.

شورای انقلابی و شورای وزیران تشکیل گردید و کمیته مرکزی حزب واحد نیز بر اصل پنجاه - پنجاه ایجاد شد. فیض محمد عضو کمیته مرکزی شد و مسئولیت وزارت سرحدات و امور قباایل به وی سپرده شد. داکتر نجیب عضو بیروی سیاسی شد و در راس اداره مقتدر خدمات اطلاعات دولتی قرار گرفت. هردو شخص ذکر شده از جمله رفقا و دوستان بسیار نزدیک ما بودند و از طریق آنها رابطه ما با حزب و دولت تأمین می‌گردید و هردو همیشه نزد ما می‌آمدند.

برعلاوه آنها عبدالرشید وزیری پرچی نیز از زندان رها و از جمله دوستان نزدیک ما بود. وی به زودی در کوئته به حیث جنرال قونسل مقرر شد و اگر چه رابطه ما در اینجا قطع شد؛ اما چون کوئته نیز ساحه ما بود، باز هم باهم رابطه داشتیم. اسلم وطنجار از جناح خلق همیشه با ما رابطه داشت و شخص شریف‌النفس بود.

با آمدن ببرک کارمل، جهت ادای احترام به قربانیان زمان امین، ماتم ملی اعلان و در مساجد فاتحه قربانیان گرفته شد. فاتحه بریالی پرچی محصل پوهنتون پسر نیک محمد و خواهرزاده نجیب نیز در قره باغ گرفته شد که من و اجمل صاحب در آن اشتراک کردیم.

\*\*\*

روس‌ها می‌خواستند که با وحدت حزب، انقلاب پیروز و دشمنان آن ناکام خواهد شد. اما افغان‌ها از گونه دیگری هستند و همانند دریا لندی و اباسین نیستند که بعد از فاصله با هم مدغم شوند. آنها نه تنها یکجا نشدند، بلکه شوروی‌ها را نیز به خلق و پرچم تقسیم کردند.

ببرک کارمل در راس حزب متحد قرار گرفت، اما هیچگاه او و سایر پرچمی‌ها به وحدت وفادار نبودند. همچنان خلقی‌ها با وجود اختلافات درونی، در وحدت با پرچمی‌ها صادق نبودند. این دورانی بود که مسئولیت بر شانه‌های پرچمی‌ها بود و حاکمیت در آیدر شپ آنها متمرکز شده بود.

با وجود که ببرک کارمل از اجمل صاحب آزرده بود و وی را عنصر ضعیف می‌دانست، من تلاش داشتم تا این آزرده‌گی رفع گردد و داکتر نجیب نیز در حمایت ما قرار گرفت و از همه بیشتر ویلیور گابریلویچ اوسادچی که سرمشاور کارمل صاحب بود، کوشش کرد تا سوءتفاهمات حل شود تا اینکه من و اجمل صاحب را کارمل صاحب برای ملاقات پذیرفت.

در آن شب و روز طرفداران تره‌کی در جستجوی قبر روانشاد تره‌کی بودند و افضل بنگش صاحب نیز در این جستجو سهیم شده بود. اجمل صاحب برای ببرک کارمل شکایت کرد که بنگش صاحب می‌خواهد بعد از مرگ امین و تره‌کی رهبری خلقی‌ها را به عهده گیرد. کارمل برای داکتر نجیب که رئیس خاد بود تلفون کرد تا بنگش را احضار و موضوع را یک‌طرفه سازد. همان بود که روز دیگر داکتر نجیب بنگش صاحب را احضار و او را تهدید به اخراج از افغانستان نمود. بنگش مجبور گردید تا به لندن برود.

## کار با کمیسیون روابط بین‌المللی حزب

روزی داکتر نجیب آمد و از من خواهش کرد که چرا من با آنها کمک نمی‌کنم؟ من برایش گفتم که من آماده هستم، امر کنید. این زمان ماه جولای ۱۹۸۰ بود. نجیب جان گفت که حزب ما شعبه روابط بین‌المللی را ایجاد نموده و خودت به تیوری و سیاست می‌فهمی و با رفقای ما نیز آشنا هستی و بر علاوه لسان انگلیسی را هم میدانی؛ من با بریالی (محمود بریالی، برادر ببرک کارمل عضو بیروی سیاسی و رئیس کمیسیون روابط بین‌المللی) در مورد آمادگی خودت برای کمک، صحبت می‌کنم.

روز دیگر برایم تلفون کرد که بریالی منتظرت است. من رفتم و با بریالی ملاقات نمودم و مرا با اشخاص موجود دفترش معرفی کرد. دفتر روابط بین‌المللی در داخل وزارت خارجه در قصر ستور واقع بود. آنجا من کار را شروع کردم و برای بار نخست ماهوار شش هزار افغانی معاش برایم تادیه می‌شد و قبلاً در لنگر با شراکت نان می‌خوردیم و آنهم از برکت تورلالی. آغاز کار من ۱۵ جولای بود.

زمانی که من به کمیسیون روابط بین‌المللی رفتم، تشکیلات آن قرار ذیل بود:

رئیس: محمود بریالی

معاون اول: عبدالرحمن بسام

سکرتر: شفیع

معاون دوم: اسد کشتمند

احزاب منطقه: رحیم رفعت

کشورهای سوسیالیستی: رزاق

افریقا و امریکای لاتین: عمر

سازمان‌های بین‌المللی: وحید

در این تشکیلات بزودی تغییراتی رونما شد و وسعت یافت و کارمندان تازه از جمله اسد روغ، پرکاش، سلطان، یوسفی، ریدی گل و دیگران آمدند. مشاور آن

سپینکن بود. میاگل که خانم روسی داشت و زن شریفی بود، نیز کارکن فعال شعبه شد. میاگل تا حال دوستی و رفاقت را با من ادامه می‌دهد.

\* ۱ \*

به برداشت من، از طریق مقامات شوروی زمینه تداوی اجمل ختک در چکسلواکیا فراهم شده بود و غالباً در ماه جون سال ۱۹۸۰ موصوف از طریق مسکو به پراگ رفت. در آن وقت افغانستان دارنده طیاره ۱۰-DC بود و در میدان هوایی پراگ مانند آن طیاره بزرگ و زیبا نبود.

در پکتیا مردم جدران دست به بغاوت زده است. جدران در زمان رئیس جمهور داود نیز در مخالفت با تصمیم حکومت مبنی بر ممانعت انتقال چوب به پاکستان و فروش آن به قیمت معین به حکومت، بر علیه دولت موضعگیری نموده بودند. منطقه جدران زمین زراعتی نداشته و یگانه وسیله امرار معیشت باشندگان، همین چوب است. در آن زمان فیض محمد خان وزیر داخله بود که با دایر کردن جرگه، مشکل حل و مردم آرام گردید. این بار نیز موصوف چنین اندیشید که می‌توان به شیوه جرگه وضع را آرام ساخت. اما او نمی‌دانست که حال در عقب این بغاوت، اخوانی‌های بین‌المللی، پاکستان و امریکا قرار دارد و قیام ماهیت مردمی و قبایلی نداشته و دستور دهنده و تصمیم گیرنده بغاوت، جلال الدین حقانی است.

فیض محمد خان شخص دلاور و صادق بود؛ او با بعضی روشنفکران قبایلی از جمله بختاجان وزیر، پسر بجن خان، پیر کوتی و عده دیگر ذریعه هلیکوپتر در جدران فرود آمد و هلیکوپتر دوباره بازگشت نمود. بعد از سپری شدن یک شب افراد جلال الدین در اثنای وضو کردن وی را بقتل رسانیده و جسد وی را در جایی انداخته بودند.

ما از طریق اخبار بی بی سی از مرگ او آگاهی یافتیم و تا یکی دو روز باور کردن این مطلب ناممکن بود؛ تا اینکه خاد از طریق شبکه‌های اطلاعاتی خویش مطلب را تثبیت و بعد از چند روز خبر شهادت او رسماً نشر شد.

در رابطه، داکتر نجیب در وزارت سرحدات جلسه را دعوت نمود و از ما خواست تا فراخوانی عنوانی جدران و مسلمانان پخش نمایم که این جنایت خلاف اسلام و اصول جرگه قبایلی است و مردم جدران باید قاتلین را دستگیر و به جزا برسانند.

موصوف برای ما گفت تا چنین مطلبی را تهیه نماییم که بعد از تکثیر در منطقه جدران توسط هلیکوپتر پخش گردد. محراب‌الدین پکتیاوال و دیگران مطالبی را نگاشتند و من نیز چون با قبایل کار کرده بودم مطلبی را تهیه نمودم که نوشته من مورد دلچسپی داکتر نجیب قرار گرفت و آن را تکثیر و پخش نمودند.

تا آخر دولت جرأت نکرد تا فاتحه فیض محمد خان را بگیرد. هرگاه فیض محمد خان کشته نمی‌شد، امکان زیاد داشت که وی رهبر افغانستان می‌شد و زمینه برای نجیب مساعد نمی‌گردید. بعداً خبر شدم که ببرک کارمل به مرگ فیض محمد خوشحال بود؛ زیرا بعضی حلقات نظامی شوروی مخالف آمدن ببرک کارمل بودند.

\* ۲ \*

در دفتر روابط بین‌المللی [حزب دموکراتیک خلق افغانستان] وظیفه من همانند دیگر کارمندان بود، تنها یک تفاوت بین ما وجود داشت که من در جلسات حزبی آنها شرکت نمی‌کردم؛ زیرا من عضو حزب آنها نبودم؛ اما در سایر مسایل شریک بودم.

وظیفه مهم من ترجمه پیام‌ها و نامه‌ها عنوانی احزاب و دولت‌های مترقی و انقلابی و صحبت‌های رهبران در جلسات بین‌المللی به زبان انگلیسی بود. حین ارسال متن‌های ترجمه شده توسط من، متن فارسی آن نیز طور ضمیمه ارسال می‌شد. این نامه‌ها و پیام‌ها اکثراً حاوی کلمات نامناسب و رنگین بود و موافق با زبان و ادب انگلیسی و کلتور نبود. این جز عادت افغان‌ها بود و است.

من در جلسات اداری و تصمیم‌گیری و پروگرام‌های درسی شرکت می‌کردم. اکثریت سوال‌ها در مورد پاکستان به من راجع می‌شد و بر علاوه بعضی مطالب نشر شده در روزنامه‌های پاکستان توسط من ترجمه می‌گردید. بریالی در بعضی مسائل مهم از من مشوره می‌خواست.

در این دوران وزیر خارجه شاه محمد دوست بود که من او را از زمانی می‌شناختم که در پیشاور جنرال قنسل بود. وی در اکثر موارد مربوط به پاکستان، سوال می‌نمود و با من مشوره می‌کرد. در اواخر نامبرده چنان تحت تأثیر من قرار داشت



که برایم گفت بیا با ما بطور رسمی کارکن و من ترا به حیث نماینده رسمی به دفتر ملل متحد در نیویارک خواهم فرستاد.<sup>۲۴</sup>

\* ۳ \*

۸۰ / ۸ / ۷: باچاخان که دوماه قبل غرض تداوی به هند رفته بود؛ امروز رسید. من، نور احمد نور، داکتر صالح محمد زیری، داکتر اناهیٹا راتیزاد، فیض محمد محسود، اسلم وطنجار، داکتر نیاز محمد، پکتیاوال، وزیر فواید عامه و دیگران به میدان هوایی رفته بودیم. وی در منزل جنرال عارف خان وزیر دفاع ظاهر شاه که در تصرف دولت است؛ جابجا شد.

\* ۴ \*

حزب کمونیست پاکستان همانند خرگوشی بود که با بلند گرفتن پاها، مدعی نگهداشتن آسمان است. نظریه پردازان کراچی از آن چنین چیزی ساخته بودند. در عمل به جز از صدای خفیف و خیزک‌های بی‌جا چیزی دیده نمی‌شد. تا زمانی که ما از حزب کمونیست جدا بودیم، رابطه آن را نورت خان افریدی با حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأمین میکرد که شخص نورمال نبود. من می‌دیدم که وی نزد بریالی رفته و با طمطراق صحبت میکند. موصوف شخص خوب بود و بعدها رئیس اتحادیه ترانسپورت قبایل شد و از امکاناتی زیادی برخوردار شد.

### سفر به بلغاریا و بازدید از کشورهای سوسیالیستی

در ماه سپتمبر سال ۱۹۸۰ در صوفیه پایتخت بلغاریا جلسه "پارلمان جهانی مردم برای صلح" دایر گردید. من نیز در ترکیب دعوت شدگان شامل بودم. هیأت عبارت بود از: ظهور رزمجو و محمد [محمود] بریالی اعضای بیرونی سیاسی، چند عضو کمیته مرکزی، معین‌های بعضی وزارت خانه‌ها، روسای اتحادیه‌های صنفی و سازمان صلح و همبستگی.

ما توسط طیاره به مسکو رفتیم و در هتل مسکوا در نزدیک میدان سرخ جابجا شدیم. سایر اعضای هیئت توسط ریل از طریق رومانیا به صوفیه حرکت کردند و تنها من و چند نفر دیگر تکت طیاره داشتیم. من در مسکو ماندم و بعد از دو روز

توسط طیاره به صوفیه پرواز کردم. ما در هتل اروپا، واقع در مرکز صوفیه، جابجا شدیم..

جلسه پارلمان، به دعوت شورای جهانی صلح دایر و توسط رامش چندرا رئیس آن شورا افتتاح شد. در جلسه تودرژیکوف رهبر بلغاریا و شماری از رهبران حزبی و دولتی کشورهای دیگر از جمله یاسر عرفات اشتراک کرده بودند. در جلسه فیض احمد فیض از پاکستان شرکت نموده بود که حین اقامت در مسکو دختر زیبای روسی به حیث ترجمان همیشه همراه او بود.

جلسات پارلمان چند روز ادامه پیدا کرد و اشتراک کنندگان در ورکشاپ‌های گوناگون تقسیم شده بودند و من در ورکشاپ مربوط به بحر هند سهم گرفته و بیانیه ایراد کردم. همچنان بیانیه رئیس هیئت افغانی ظهور رزمجو را نیز ترجمه نمودم. جلسات پارلمان پنج روز ادامه داشت و در ختم آن دعوتی از جانب تودرژیکوف داده شد.

هیأت اشتراک کننده به کشورهای خویش برگشتند. من و محراب‌الدین پکتیاوال که در بلغاریا تحصیل نموده و معاون روان شاد فیض محمد خان در انجمن دوستی افغانستان و بلغاریا بود؛ از جانب رئیس انجمن بلغاریا - افغانستان که عضو بیروی سیاسی بود، دعوت و در بلغاریا باقی ماندیم. این انجمن به یاد فیض محمد خان دعوتی را به اشتراک ما ترتیب نمود.

من قبل از حرکت از کابل با عضو رابط خویش، اوسادچی [کارمند ک گ ب] مشوره نموده و گفتم که بسیار خسته هستم و می‌خواهم سیاحت نمایم. او برایم گفت که بسیار خوب؛ به تمام کشورهای سوسیالیستی سفر کن، اما به کشورهای غربی نرو. و من با استفاده از فرصت با همراهی پکتیاوال، بلغاریا و دیگر کشورها را دیدم.

از جانب انجمن دوستی برای ما گفته شد تا در همان هتل اولی باقی بمانیم. از جانب انجمن دوستی روزانه برای هرکدام ما بیست لیوه (واحد پول بلغاریا، هر لیوه معادل دو دالر) داده می‌شد. من و پکتیاوال در چند شهر و فابریکه از جمله بلغار تباک نیز دعوت شدیم و از شهرک محصلین دیدن نمودیم. بعد از ده روز پکتیاوال به کابل احضار شد زیرا به حیث معیین وزارت مالیه مقرر شده بود. من

تکت صوفیه - مسکو را کنسل و از طریق بلگراد و بوداپست برای دیدن اجمل صاحب بطرف پراگ حرکت کردم. تصمیم داشتم که بعد از دیدن اجمل صاحب به برلین و وارسا بروم و بعد از چند روز گشت و گذار در آنجا، طرف مسکو حرکت نمایم. برای غلام که از وزیرستان بود و در پراگ تحصیل می‌کرد، صحبت نمودم و موصوف با بی صبری منتظر من بود.

در اواخر سپتمبر و یا اوایل اکتوبر ذریعۀ ریل بطرف بلگراد حرکت کردم. چون در آنجا کنفرانس یونسکو دایر بود و هئیت‌های زیادی از کشورهای گوناگون آمده بودند لذا تمام هتل‌های ارزان قیمت پر و من مجبور شدم که در منزل یک خانم اطاقی را کرایه کنم. در آن خانه دو سیاح سریلانکایی نیز اقامت داشتند.

بلگراد شهر زیباست؛ اما من نسبت نداشتن محل مناسب اقامت و بلند بودن نرخ و نوا سه - چهار روز ماندم و سپس بواسطه ریل جانب بوداپست پایتخت هنگری حرکت کردم. در بوداپست نسبت گرانی هتل‌ها، شماری زیادی توریست‌ها اطاق‌های را در منازل شخصی کرایه می‌گرفتند و من نیز چنین کردم. بوداپست شهر زیبا است و دریای دانوب از بین آن می‌گذرد که یک جناح آن بنام بودا و جناح دیگر آن پست نامیده می‌شود.

در بوداپست، دوست قدیمی ما جیلانی باختری پسر عمه کارمل صاحب سفیر بود. دو روز رخصتی بود و سفارت تعطیل. لذا از شهر دیدن نمودم. بعد از دو روز مهمان سفیر شدم. موصوف لطف نمود و همه امکانات سفارت را در اختیارم قرار داد. اما من آن را رد کردم و گفتم که من "جیلانی‌ها" را در کابل رها کرده و اینجا می‌خواهم بدون آنها آزاد بگردم.

در این روزها هیئتی افغانی از سازمان همبستگی مردم آسیا - آفریقا به بوداپست آمده بود که ریاست آن را مجاور احمدزیار داشت. موصوف را امین مدتی زندانی ساخته و بعد از رهایی خود را در جمله پرچمی‌ها زد؛ در حالی که علت بندی شدن موصوف عواملی دیگری داشت. زیار صاحب شخص زور آوری بود و مهمانداران هنگری را مجبور ساخت تا زمینه آمدن خانمش را که در آلمان مصروف تحصیل بود به بوداپست مساعد سازند و تکت طیاره رفت و آمد را برایش تهیه نمایند. این عمل موصوف به ضررش انجامید، زیرا در کابل مورد نکوهش رهبران قرار گرفت.

من در بوداپست خوشحال و تقریباً دوازده روز ماندم و با افغانان زیادی آشنا شدم و می‌خواستم از شهر زیبای بالاتون هنگری دیدن کنم که خلاف انتظار، اجمل صاحب که بعد از تداوی باید در همانجا منتظر من می‌بود و یا به مسکو و کابل مراجعت می‌کرد، به بوداپست آمد و من از بلای که فرار کرده بودم، دوباره به آن مبتلا شدم.

من مجبور شدم به منزل باختری صاحب منتقل و چند روز آنجا باقی ماندم. در موتر سرکاری گشت و گذاری زیادی کردیم و روزی پسران باختری گوشت قاقی را بالایم خوراندند که بسیار مزه دار بود. آنها خندیدند و گفتند که این گوشت خر بود؛ هرچه بود بسیار مزه دار بود.

اجمل صاحب مهمان معزز بود. روزی یک کارمند مهم وزارت خارجه هنگری به منزل سفیر صاحب آمد و صحبت‌های سیاسی و تبادل نظر کردیم.

اجمل ختک از برنامه من آگاهی داشت و برایم گفت که با من می‌رود. من از بلا فرار کرده بودم و او می‌خواهد همراه من شود. من خواستار آزادی بودم، هرجایی که زمینه مساعد بود شب را سپری می‌کردم و می‌خوردم. گشت و گذار با اجمل دشوارتر از همراه داشتن طفل بود؛ زیرا هر چاشت می‌خواست در بستر به استراحت پردازد. من بنا بر مجبوری از همراهی سفر او انکار کرده نمی‌توانستم و به این علت از دیدن مفصل پراگ محروم شدم.

بعد از چند روز، ذریعه ریل، شام ناوقت به برلین رسیدیم. (ماه نومبر سال ۱۹۸۰) سفارت افغانستان مسدود بود و نماینده سفارت که باختری صاحب با آن صحبت نموده بود، نیز در منزل نبود. ما در هتلی جابجا شدیم. با خود دالر داشتیم اما نتوانستیم محل تبادله آن را پیدا نماییم و نسبت این مشکل و گرسنگی اجمل در رستوران هتل غذا برای ما گران تمام شد و ۳۵ دالر برای گارسون تادیه کردیم که بسیار خوشحال شد. اگر آن را در بازار سیاه تبادله می‌کردیم می‌توانستیم با این مبلغ چند روزی غذا بخوریم. بعداً دانستیم که در برلین غربی بانک‌ها به نرخ بازار سیاه این تبادله را انجام می‌داد.

من از تلفون عمومی برای باختری صاحب زنگ زدم و از رسیدن خویش اطمینان دادم. من دو مارک را در تلفون انداخته بودم اما حینکه گوشی را گذاشتم، چهار

مارک برایم مسترد شد و دو مارک مفاد نیز کردم. ماه نومبر ۱۹۸۰ و هوا سرد شده بود، اما شنبی آرامی را سپری کردیم.

فردای آن زمان پیدا شد و با مقامات آلمان شرقی صحبت و در مورد مهم بودن ما، برایش معلومات داد. سپس از جانب حزب و دولت آلمان دموکراتیک به مهمانخانه دولتی انتقال و بصورت رایگان شرایط عالی برای ما فراهم شد. اما گشت و گذار با اجمل صاحب همانند گشت و گذار با طفل بود و بعد از نان چاشت ضرورت به استراحت داشت و من بندیوان بودم.

برای ما زمینه بازدید از محلات مهم، موزیم‌ها و تأسیسات یادگاری از جنگ جهانی دوم مساعد گردید. فیلم‌های مستند از جنگ برای ما نمایش داده شده و مورد عزت و احترام زیاد قرار گرفتیم.

اعضای سفارت افغانستان نیز در مورد ما توجه و خدمتی شایانی نمودند. به مناسبت سالگرد انقلاب اکتوبر مقامات شوروی ما را نیز دعوت نمودند. در دعوت تمام سفرا و مقامات عالی‌رتبه حزبی و دولتی آلمان شرق شرکت کرده بودند. سفیر شوروی با اجمل صاحب بسیار با صمیمیت برخورد نمود و شعارهای در مورد پیروزی انقلاب و پیشرفت آن داده شد. هنوز دعوت به آخر نرسیده بود که اجمل تقاضا کرد تا او را به هتل برسانم و به این ترتیب از بخش آخری دعوت که برنامه موسیقی بود محروم شدم.

تقریباً ده روز در برلین ماندیم و سپس بواسطه ریل به وارسا رفتیم. پولند کشور زیبا، اما ویران بود. ما مهمان سفیر بودیم، سفیر یک رفیق خلقی و از سرکانو کنر بود. انسان شریف بود اما نسبت اطراف‌ی بودن از بسیار نزاکت‌ها بی‌خبر بود. وی برای هر دوی ما یک اطاق را در هتل گرفت که مطلوب من نبود و بعداً مرا به اطاقی جداگانه انتقال داد. سفیر با آداب و مناسبات سفارت آشنا نبود و با مقامات پولندی هیچ گونه روابط شخصی نداشت به همین علت هیچ مقامی پولندی خبری از ما نگرفت.

اجمل صاحب نسبت سردی هوا، ذریعه طیاره به مسکو رفت و من چند روز دیگری را نیز در وارسا سپری و نسبت کم پولی، بواسطه ریل به مسکو مراجعت کردم. از آنجای که قبل از رفتن به جانب صوفیه، ما مهمان مقامات روسی بودیم؛ لذا حین

برگشت نیز باید آنها از ما پذیرایی می‌کردند، اما اجمل صاحب توسط سفارت در هتل اوکراین جابجا شده بود و من به مصرف خود در اطراف مسکو هوتلی را گرفتم. بعد از چند روزی به کابل آمدم.

\*\*\*

شامل ساختن محصلین در فاکولته‌ها و مخصوصاً فاکولته طب ننگرها و بعداً انجیری و تهیه اسناد برای آنها و وظیفه من بود. بعد از انقلاب و مخصوصاً به قدرت رسیدن پرچی‌ها، آمدن محصلین زیاد شد و پروسه تهیه پاسپورت و ویزه از طریق وزارت داخله و ولایت کابل صورت می‌گرفت که مدت طولانی را دربر می‌گرفت. سید محمد گلابزوی وزیر داخله را از قبل می‌شناختم و پدر و برادرش محمد نزد اجمل صاحب می‌آمدند. من جهت کوتاه ساختن این مدت برای وی تلفون نمودم اما نمی‌دانستم که قدرت و خلقی بودن او و پرچی بودن ما، وی را چقدر مغرور و بی تفاوت ساخته است؛ او با قهر جواب داد که این پاکستانی‌ها چنین و چنان می‌کنند. بعداً بریالی به وزارت خارجه سفارش کرد تا اسناد از آن طریق تهیه گردد.

\*\*\*

اکثر جوانان ما که در پاکستان استعداد و سویه شامل شدن را در موسسات تعلیمی عادی نداشتند اما در کابل ما آنها را داکتر و انجیر ساختیم. شماری زیادی خواستار شمولیت در فاکولته طب بودند. داکتر نجیب هدایت داد تا همه کسانی که علاقمند طب هستند، شامل فاکولته طب شوند و اینها فارغان لیسه خوشحال خان بودند که برعکس افغان‌ها که بر اساس نمرات کانکور شامل فاکولته مربوط می‌شدند؛ بدون کانکور شامل فاکولته می‌شدند. چنانچه موضوع عدم شمولیت یکی از هم قریه‌های من جسیم نام با دوتن دیگر را که شامل نشده بودند، با داکتر مطرح کردم و مشکل حل شد. امروز جسیم داکتر مشهور است.

در آن وقت اعزام محصلین از طریق کمیسیون روابط بین‌المللی صورت می‌گرفت و من بخت زمین و فضل الرحمن فارغان لیسه خوشحال خان را در جمله محصلین به چکسلواکیا معرفی نمودم، اما آنها تقاضا داشتند تا به شوروی فرستاده شوند، استدلال من در مورد بهتر بودن چکسلواکیا آنها را قانع نساخت و بعدها بخت زمین

محبوس و فضل‌الرحمن نیز از رفتن بازماند. دختر روف وارثی را به چکسلواکیا فرستادم.

همچنان نعیم که در وقت انقلاب در لیسه خوشحال خان متعلم بود و بعد از صدور فتوای کفر بر افغانستان، پدرش نیز مانع ادامه دروسش در کابل شده بود. وی بعد از ختم لیسه نزد اجمل می زیست و من موصوف را در رشته زراعت به کیوبا اعزام کردم. موصوف خواستار تبدیلی رشته به کمونیزم علمی بود و من چون عاقبت کار را می‌دیدم مانع آن شدم. زمانی که بعد از تکمیل تحصیل آمد در باره زیاد اظهار سپاسگزای کرد. یک بار برای موصوف به دست روشن برادر داکتر نجیب که وی نیز در کیوبا محصل بود؛ پنجاه دالر، بوت و پیراهن فرستادم که روشن آن را برایش نرساند و حیف و میل کرد.

پسر و دختر اجمل صاحب را نیز به هنگری فرستادم. در باره با بریالی صاحب صحبت کردم و موصوف با سفرای چکسلواکیا و هنگری صحبت و هر دو کشور در مورد موافقه کردند. من هنگری را برگزیدم زیرا می‌دانستم که در آنجا کمی سرمایه داری دخیل شده است.

شماری زیادی از محصلین پشتونستانی که در موسسات تحصیلی شوروی و افغانستان شامل می‌شدند، اسناد آنها از طریق من ترتیب و مشکلات آنها از طریق من حل می‌شد و تحت نظارت و تربیه من قرار داشتند.

\*\*\*

به تاریخ هشتم مارچ ۱۹۸۱، رفقای مرتضی بوتو که بعدها به الذولفقار شهرت یافتند، طیاره خطوط هوای پاکستان PIA را اختطاف و می‌خواستند آن را در میدان هوایی کابل فرود آورند. محمود بریالی این مطلب را برایم گفت. من برایش گفتم این یا دسیسه در مقابل شما است و یا هم اقدام بسیار نامناسب است و بنظرم اگر اجازه نشست برای طیاره داده نشود، به نفع شما خواهد بود. بریالی در مورد با من موافقه کرد. اما همه اختیار در دست خاد و ک جی بی بود و آنها اجازه فرود آمدن را دادند. یکی از اختطاف‌کننده‌گان سلام تیپو، میجر طارق را به قتل رساند. طیاره سپس به دمشق پرواز کرد؛ اما پیامدهای بدی را برای افغانستان بوجود آورد. پروازهای آریانا به کشورهای اروپایی متوقف و روابط هوایی قطع و افغانستان

منزوی گردید. بعد از این افغانستان ضربات دیگری از جانب سلام الله تپیووال و الذولفقار متحمل شد و در اخیر موصوف اعدام و شماری دیگری از اعضای الذولفقار اکشته شدند.

\*\*\*

امام علی نازش جنرال سکرتر حزب کمونیست با نام شفری استاد و افراسیاب با نام شفری اکبرخان به گمان اغلب در نیمه دوم سال ۱۹۸۰ به کابل آمدند و از طرف خاد در وزیر اکبرخان جابجا شده بودند و من و اجمل صاحب از آمدن آنها اطلاع نداشتیم. زیرا تمام روابط را با آنها قطع کرده بودیم. ما در سال ۱۹۸۱ دوباره با آنها تفاهم کردیم.

افغان‌ها تلاش داشتند تا ما دوباره با هم سازش نماییم و داکتر نجیب در مورد پیشقدم شد و برایم از زبان استاد گفت که کیس من و اجمل از هم جداست و در مورد اخراج اجمل از حزب کمونیست نظر مرا جویا شد. من گفتم که کیس هردوی ما یکی است و من در پهلوی او ایستاده هستم. سرانجام هردوی ما بار دیگر به عضویت حزب کمونیست شامل شدیم. و اکثراً در وقت نان چاشت به منزل نازش و افراسیاب می‌رفتم و تبادل نظر می‌کردیم

شخص دیگری بنام روف وارثی عضو حزب کمونیست از کراچی توسط استاد آورده شده بود. موصوف در باختر آژانس کار می‌کرد و از طرف وزارت اطلاعات و کلتور در میکروریون برایش منزلی چهار اطاقه داده شده بود. دخترش را من به چکسلواکیا فرستادم و در آنجا محصل طب بود. این شخص بعداً به سویدن پناهنده شد.

تبلیغات بین‌المللی حزب کمونیست اکثراً از جانب من صورت می‌گرفت و نوشته‌هایم در نشرات گوناگون وسایل ارتباط جمعی کمونیستی نشر می‌شد. ما کمپاین وسیع را برای رهایی جام ساقی از زندان سازماندهی نمودیم.

استاد اکثراً مریض و تحت تداوی داکتر روسی قرار داشت. بعضاً نازش صاحب و افراسیاب به دعوت احزاب کمونیستی به خارج نیز سفر می‌کردند و بعد از بازگشت تحلیل‌های تازه را با خود می‌آوردند.



من، نازش، افراسیاب و روف وارثی اعضای کمیته خارجی حزب کمونیست بودیم و اجمل از این مطلب آگاهی نداشت. روزی ما طبق معمول جلسه داشتیم که تصادفاً اجمل وارد شد و ما موضوع را تغییر دادیم، اما اجمل به مطلب پی برد و بسیار قهر شد و گفت که شما بر من اعتماد ندارید؛ حال که می‌اندیشیم، او حق بجانب بود، ما بی‌مورد دور خود دیوار کشیده بودیم؛ زیرا CPP (حزب کمونیست پاکستان) یک حزب نه بلکه یک فرقه مخفی بود.

\*\*

نازش و افراسیاب مطالبی بسیاری را از ما پنهان می‌ساخت.

من به تاریخ سیزدهم جون سال ۱۹۸۲ عروسی کردم. مراسم عروسی ساده و عادی بود و محفل کوچکی را سازماندهی کرده بودیم که در آن داکتر نجیب و خانمش، خسر من لایق صاحب و خشویم، سه خواهر لایق صاحب و شوهر خواهر آن رشید، توخی و خانمش، محراب‌الدین پکتیاوال و خانمش، رشید وزیری و خانمش، خانم نوراحمد نور، حکیم و خانمش، بشیر رویگر و خانمش، ذبیح الله زیارمل و خانمش، روف وارثی و فامیلش اشتراک کرده بودند. عروسی من سبب شد که افراسیاب نیز بزودی عروسی نماید.

\*\*\*

من تقریباً در تمام جلسات بین‌المللی اشتراک می‌کردم. در جلسه نویسندگان آسیا - آفریقا در سال ۱۹۸۱ نسبت سهم‌گیری فیض احمد فیض فعال بودم. همچنین در جلسات آپسو و جنبش جهانی صلح بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم کمک‌کننده و سهیم بودم.

به تاریخ ۱۵ نومبر در جلسه شورای جهانی صلح با رییس آن رامیش چندرای هندوستانی (عضو پولیت بپرو CPI) برای چند دقیقه در هتل انترکانتیننتال ملاقات کردم و برایش گفتم که در جلسات بین‌المللی و شورای صلح به نمایندگی از پاکستان کسانی را دعوت نمایید که بعداً سوءتفاهمات ایجاد نشود. چنانچه حین سفر بنگش صاحب و داکتر فیروز احمد به کیوبا، آنها ادعا کرده بودند که حزب اصلی مارکسیستی و لیننیستی مربوط به آنها است. موصوف به سادان مکرگی وظیفه داد

و وی با من صحبت کرد که باید CPP اشخاص را معرفی نماید. این ملاقات به تاریخ ۱۵ نومبر صورت گرفت.

\*\*\*

نمونه دیگری از پنهانکاری CP (حزب کمونیست) از ما این بود که نازش و افراسیاب در کابل کنفرانس محدود حزب کمونست را پنهان از من و اجمل دایر و در مورد ای این پی و تنظیم بعضی امور فیصله‌های کردند.

در کابل گاهگاهی من برای پروگرام رادیویی پشتونستان و بلوچی و روزنامه هیواد در باره مسایل گوناگون مقاله‌ها می‌نوشتم.

\*\*\*

باچاخان انسان عجیبی بود؛ پرچمی‌ها دوستانش بودند و احترام زیاد برایش قایل بودند. مگر در آخر کسی او را تحریک کرده بود که اگر آنها دوستان شما هستند پس چرا یک هزاره سلطان علی کشتند را به حیث صدراعظم توظیف کرده است.

روزی در محضر ببرک کارمل که سلطان علی کشتمند، داکتر نجیب، محمود بریالی، داکتر اناهیتا راتبزاد، صالح محمد زیری و نوراحمد نور موجود بودند برای ببرک کارمل می‌گویند که تو چرا این هزاره (سلطان علی کشتمند) را صدراعظم ساخته اید؟ کسی دیگری نبود؟ این سوال نامعقول بود و بوی تعصب از آن احساس می‌شد. اما حزب و حکومت هر سخن او را با خنده تحمل می‌کرد. ببرک کارمل برایش گفت که این فیصله حزب است و همه حزب در مقابله نشسته است از آنها سوال کن. موضوع ختم شد. اما کشتمند صاحب حتماً آزرده و در آخر هزاره و شیعه شد.

در مورد باچاخان واقعاً دیگری نیز جالب است و آن زمانی که باچاخان به هندوستان رفته بود، در آنجا خلاف حکومت کارمل و اتحادشوری صحبت نموده بود. ببرک کارمل از آن مطلع شد و محراب‌الدین پکتیاوال (وزیرپلان و معاون صدراعظم) را فرستاد. باچاخان در گجرات و در قصر گورنر بود با رسیدن پکتیاوال باچاخان می‌دانست لذا گفت که در هندوستان غریبی است و حکومت در

غم غریبان نیست اما خوب است که در افغانستان به نفع زحمتکشانشان حکومت به میان آمده است. و به این شکل دهن پکتیاوال را بسته بود.

همچنان پکتیاوال صاحب برابری قصه کرد در زمانی که مسأله افغانستان بزرگ و انقلاب کبیر ثور گاهگاهی مطرح می‌شد از وی سوال کردم هرگاه افغانستان بزرگ بوجود آید رهبری آن با کی خواهد بود؟ باچا خان بلادرنگ جواب داد که ولی‌خان موجود است. یعنی مبارزه را افغان‌ها خواهند کرد و پاچاهی نصیب ولی‌خان خواهد شد. به همین علت باچاخان در جنوب آسیا طراح سیاست موروئی دانسته می‌شود.

\*\*\*

ادارات جاسوسی هم برای تأمین مقاصد خود به شمول جعل و دروغ به هر کاری دست می‌زنند. کمیسیون روابط بین‌المللی حزب دموکراتیک خلق جای که من وظیفه داشتم، نیز محل چنین کارها بود. اکثراً افغان‌ها و شوروی‌ها و یا هم تنها افغان‌ها، کنفرانس‌های مطبوعاتی را به اشتراک نمایندگان و سایل ارتباط جمعی افغانی و سوسیالیستی دایر می‌کردند و به ندرت کدام خبرنگار هندی و یا غربی نیز دعوت می‌شد.

برای اثبات اینکه تنظیم‌های جهادی با آی اس آی رابطه دارند؛ آنها اسنادی را جعل می‌کردند؛ گاهی نامه‌های با سمول حزب اسلامی و یا تنظیم جهادی دیگر و عنوانی آی اس آی با امضای گلبدین و یا هم برعکس به امضای کدام میجر و پاکرنیل به آدرس مجاهدین جعل می‌کردند تا برای جهانیان نشان دهند که چگونه روابط عمیقی بین آنها برقرار است و چگونه با بی‌شرمی پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله می‌نماید. اکثراً انگلیسی اینها خراب و کابلی بود و من متن را تصحیح می‌کردم.

\*\*\*

داکتر نجیب به تاریخ چهارم ماه می به عوض ببرک کارمل منشی عمومی شد. بعداً به تاریخ بیستم نومبر، کارمل از ریاست شورای انقلابی مستعفی و به تاریخ ۲۲ نومبر حاجی محمد شمکنی به عوض او تعیین گردید. این تنها یک مقام نمایی بود که برای شخص بی ضرر و بی دندان غیرحزبی داده شد. سپس به تاریخ ۳۰ سپتمبر ۱۹۸۷ نجیب این مقام را نیز اشغال کرد.

دور ساختن ببرک کارمل اصلاً فیصله اتحادشوروی بود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان آن را عملی ساخت.

زمانی که نجیب جان در کرسی اقتدار نشست؛ من از روابط بین‌المللی به کمیسیون انسجام قبایل رفتم. منزل عبدالرزاق خان قوماندان قوای هوایی زمان ظاهرشاه که در تصرف دولت بود، به حیث دفتر من تعیین شد. باوجود آزدگی بریالی، من مانند سایر رفقا طرف نجیب متمایل شدم. در این دفتر، سیاست مربوط به قبایل آزاد (قبایل پاکستانی) طرح و در مورد فیصله‌ها صورت می‌گرفت. همچنان مسایل و مشکلات مربوط به محصلین پشتون و بلوچ نیز از همین طریق رهبری می‌شد. داکتر نجیب نیز بعضاً برای جلسات اینجا می‌آمد.

اگر راست بگویم من تقریباً خلع سلاح شده بودم، در کمیسیون نمایندگان وزارت‌های سرحدات، داخله، دفاع و امنیت اشتراک می‌کردند و افراسیاب و اجمل هم در بعضی جلسات می‌آمدند و تصمیم در جلسه گرفته می‌شد. منظور این بود تا از طریق وزارت‌های متعدد امور قبایلی پیش برده شود. سلاح و پولی که برای قبایل داده می‌شد وزارت امنیت دولتی در هماهنگی با افراسیاب تنظیم می‌کرد. من و اجمل از مسأله داد و گرفت بیرون بودیم.

کار من عمدتاً مربوط به مسایل محصلین در ادارات تعلیمی شوروی و افغانی و شمولیت آنها بود که با همکاری وزارت سرحدات حل می‌شد و گاهگاهی مضامین مهم را نیز ترجمه می‌نمودم.

بطور خلاص هر آنچه مربوط به حزب کمونیست بود، از جانب افراسیاب تنظیم می‌گردید. من خود را گوشه گرفته بودم. نجیب نیز مانند قبل به من توجه نمی‌کرد. نجیب، صاحب قدرت بود؛ اما در انتخاب دوستان و دوری و نزدیکی آنها خانش بی‌بی فتانه دست بالا داشت و بسیاری اشخاص نزدیک را از وی دور ساخت و بسیار افراد دیگری را داخل حریم نجیب کرد که سرانجام این شیوه به ضرر نجیب انجامید.

روابط با من، بطور عموم عادی بود، اگر چه گرمی قبلی را نداشت. وضع اجمل باوجود که با همه خانواده نجیب مانند سوابق روابط داشت، نیز چنین بود. [تذکر

ضروری: پیشوند و پسوند که در ارتباط نام‌های اشخاص در متن اصلی کتاب بکار رفته، حین برگردان با امانت کامل و عیناً آورده شده است. م]

در تهیه اسناد جرگه قبایل آزاد که در ختم دوره کارمل صاحب و آغاز قدرت نجیب تحت ریاست اجمل صاحب دایر شده بود، من نقش زیاد داشتم. آن جرگه موفق بود و زمینه را برای تبلیغات رژیم کابل مساعد ساخت و مدت طولانی از آن بهره برداری تبلیغاتی می‌کردند.

\*\*\*

باچاخان هندوستان رفته بود و در بمبی مریض شد و سپس به بزرگترین شفاخانه دولتی، انستیتوت علوم طبی هند (آل اندیا انستیتوت آف میدیکل ساینس) انتقال داده شد تا به مقامات بالایی هند نزدیک باشد.

به گمان اغلب ماه جون و یا جولای ۱۹۸۷ بود که در ترکیب یک هیئت دولتی برای بازدید او رفتیم. در ترکیب هیئت بر علاوه من و اجمل، عبدالحمید محتاط (معاون رئیس جمهور)، اسلم وطنجار (وزیر دفاع)، سلیمان لایق (عضو بیروی سیاسی و وزیر سرحدات)، نور احمد نور و شماری مامورین پایین رتبه شامل بودند. من هر وقت با خویش بکس مالا مال حاوی ۶۰ هزار دالر را که به اساس اعتبار لایق صاحب، در اختیارم قرار داده شده بود؛ داشتم.

هیئت از طرف حکومت هندوستان استقبال و در هتل آشوکا جابجا شد. وزرای حکومت هند از وسیله نقلیه ساخت هند استفاده می‌کنند؛ اما برای نقل و انتقال ما موترهای جدید جاپانی توظیف شده بود. هر روز برای دیدن باچاخان به شفاخانه می‌رفتیم. ولی‌خان و بی‌بی نیز آمده بودند. آنها نزد یونس جان اقامت داشتند و روزانه با هم دیدارهای می‌داشتیم و در دعوت‌های که اعضای حکومت به افتخار ما ترتیب می‌کردند، آنها نیز شرکت مینمودند.

داکترهای معالج باچا خان گفتند که احتمال دارد وی مدت طولانی در حالت کوما باقی بماند و کمتر چانس بهبود وی وجود دارد و پیشبینی در مورد دشوار است؛ لذا ما واپس آمدیم. چند روز بعد ولی‌خان و خانواده وی فیصله نمودند که باچاخان را به پیشاور انتقال و در شفاخانه لیدی ریدنگ بستر سازند.

گمان می‌کنم در همین سال نازش از طریق تورخم به پاکستان آورده شد. رفقای قبایلی ما وی را همراهی می‌کردند. بعد از آن راه تورخم گاهی باز و گاهی هم مسدود می‌بود و بعد از برآمدن قوای شوری اکثراً بند می‌بود. فیصله در باره برگشت نازش عاقلانه بود. سایر راه‌ها در مناطق قبایلی در دست مجاهدین بود و با پاسپورت از راه هندوستان نیز رفتنش ناممکن بود زیرا افشا می‌شد زیرا پاسپورت پاکستانی نداشت و نه مطالبه کرده می‌توانست.

سازماندهی انتقال جنازهٔ باچاخان که در ماه جنوری ۱۹۸۸ فوت کرد، تقریباً به عهدهٔ من بود. در ترتیبات انتقال جنازه اشتباه بزرگی از من صورت گرفت، طوری که مراسم پایین کردن جنازه از هلیکوپتر فیلمبرداری نشد و من آن را در سناریوی مرتبه پیشبینی نکرده بودم.

مطلبی مهمی دیگری را که باید بگویم این است که موضوع دفن کردن جسد باچاخان در جلال‌آباد بین حکومت نجیب و ولی‌خان فیصله شده بود و هیچ وصیتی در مورد موجود نبود. باچاخان همیشه می‌گفت که جسد مرا در دریا اندازید. در مرگ ماستر کریم گفته بود که همهٔ ما خدایی خدمتگاران در مرکز سر دریاب دفن می‌شویم و در مورد سند تحریری وجود دارد. دفن وی در جلال‌آباد فیصله فامیل و حکومت افغان بود.

در مراسم تدفین باچاخان از هند معاون رئیس جمهور شنکر دیال شرما، و از کشمیر فاروق عبدالله، غلام نبی آزاد، بیگم ارونا، آصف علی و دیگران آمده بودند. صحبت معاون رئیس جمهور هند را من ترجمه می‌کردم.

در اثنای مراسم تدفین بم‌ها انفجار نمود که تعدادی زیادی را کشت. این واقعه به مجاهدین نسبت داده شد؛ اما نظری دیگری نیز موجود بود که عامل آن خاد است تا مردم پیشاور را بر ضد مجاهدین تحریک کند. برادرم بختیار و مادرم نیز برای اشتراک در جنازه آمده بودند و برایم گفتند که موتر آنها در همان محل ایستاده بود که انفجار صورت گرفته است. دو سه ساعت در شفاخانه‌ها در بین زخمی‌ها و کشته شده‌ها در جستجوی آنها بودم و بعداً معلوم شد که به خیر برگشته اند.

بعد از آن فیلم تلویزیونی در مورد باچاخان که همهٔ آمادگی‌های آن را من تدارک کرده بودم، ساخته شد. طرح ساختن مقبره بزرگ باچاخان و در جوار آن اعمار

مرکز کلتوری در شیشم باغ نظر من بود. نقشه این مرکز توسط اتحادیه هنرمندان افغانستان تهیه و از طرف ولی‌خان تایید شد، اما حوادث سرعت دیگرگون و جنگ‌ها آغاز و دولت نجیب سقوط کرد.

کتاب باچا خان: ضرور است در مورد کتاب زنده گی نامه باچا خان یا «قصه جد و جهد من» وضاحت داد.

این کتاب در اصل از جانب فقیر محمد بایزی نگاشته شده بود. خانواده حسن خان روابط عمیقی با باچا خان داشت. بایزی صاحب همیشه در خدمت باچا خان بود و وقتاً فوقتاً از زبان موصوف واقعات سیاسی را می‌نوشت. تقریباً تمام حکومت کارمل با باچا خان همدردی داشت. باچا خان بعد از یادآوری‌های متعدد تصمیم به چاپ کتاب گرفت. اما کتاب به شیوهی نگارش یافته بود که ضرورت به وارد آوردن تغییرات و ویرایش داشت.

قسمی که باچا خان عادت داشت تمام مطالب و نصیحت‌ها را به دور محور نوعیت غذا می‌چرخاند؛ به همین علت زمانی که مسوده کتاب برای صدیق‌الله رشتین راجع شد، موصوف برای باچا خان گفت که این کتاب است و یا "نان نامه". باچا خان مجبور شد که قصه‌های غذا را از آن حذف نماید.

در تدوین کتاب بر علاوه فقیر محمد بایزی، بختانی صاحب، اجمل صاحب، رشتین صاحب، و تا اندازه من و دیگران سهم داشتند. حین ویرایش آشکار شد که باچا خان تا همان زمان (۱۹۸۲) در اشتباه بزرگی قرار داشت و چنین برداشت داشت که همه بی‌وفایی در مقابل او از طرف انگلیس و مسلم لیگ صورت گرفته است. با چاپ کتاب آزادی هند، نوشته ابوالکلام آزاد معلوم شد که کانگرس نیز باوی بازی را انجام داده است. به همین علت برای نویسندگان گفت که کتاب آزادی هند را ترجمه و در بین کتاب جابجا سازند.

به این شکل تا این زمان پیروان خویش، افغان‌ها و دیگران را در مغالطه نگه داشته بود. همچنان در کتاب «جد و جهد من» برخلاف کانگرس نیز مطالبی درج شده است. این کتاب به تعداد ده هزار جلد چاپ و هزار جلد آن برای بابا ارسال شد. موصوف آن را برای کسی رایگان نمی‌داد، بلکه در مقابل پول می‌فروخت.

\*\*\*

در دوران کارمل و نجیب احزاب مخفی ایران از جمله حزب توده، سازمان فداییان خلق و دیگران در افغانستان موجود بودند. آنها هوشیار بودند و رابطه آنها با حزب بود و با خاد سروکار نداشتند.

من و نازش گاه گاهی با آنها دید و وادید داشتیم. همچنان سایر اعضای احزاب مخفی مانند منشی عمومی حزب کمونیست عربستان سعودی و رهبر حزب عراق و سایرین می آمدند و ما با آنها ملاقات می کردیم. بر علاوه با نمایندگان احزاب علنی و قانونی منطقه مانند منشی عمومی حزب کمونیست مارکسیست هند سورجیت سنگ و نمایندگان احزاب سوسیالیستی ملاقات می کردیم.

\*\*\*

زمانی که شوروی تصمیم به ترک افغانستان گرفت و معاهده ژنیو امضا شد، یولی ورنسوف که یک دیپلمات مشهور و در عین حال معاون وزیر خارجه شوروی بود، به حیث سفیر به افغانستان فرستاده شد. ورنسوف تلاش داشت تا بین حکومت نجیب و مجاهدین وساطت نموده تا به تفاهم و صلح برسند و حکومت مشترک را تشکیل دهند.

ورنسوف به عربستان رفت تا با رهبران مجاهدین ملاقات نماید اما مذاکرات وی به نتیجه نرسید. ورنسوف حکایت کرد که ما حین مذاکرات با رهبران مجاهدین در مورد مسأله تقریباً به تفاهم می رسیدیم؛ اما آنها به بهانه نماز و یا نوشیدن چای برای مدتی اطاق را ترک نموده و بعد از برگشت بر همه تفاهمات قبلی خط بطلان می کشیدند. زمانی که علت آن بررسی شد، دریافتیم که آنها بعد از خارج شدن با رئیس آس ای آی ملاقات و عامل این همه مخالفت نقش منفی پاکستان در رسیدن به توافقات صلح بود.

#### **سفر چکسلواکیا، فرانسه، انگلستان و شوروی**

من با خانم خویش باید یک سال قبل بنابر دعوت حزب کمونیست چک به آن کشور سفر می کردم؛ اما در اثر به میان آمدن سوء تفاهم با شعبه روابط بین المللی پراگ و تا اندازه هم سهل انگاری شعبه روابط بین المللی، این سفر یک سال بعد از عروسی ام زمانی صورت گرفت که دخترم مینه تولد شده بود.



به هر صورت به تاریخ ۲۴ جولای ۱۹۸۳ ساعت ده بجه و چهل دقیقه از میدان هوایی کابل به جانب مسکو پرواز و تقریباً پنج ساعت بعد، ساعت دو بجه و پنج دقیقه به وقت مسکو در میدان هوایی شیرمیتووا مسکو مواصلت کردم. بر اساس تلفون شعبه روابط بین‌المللی، داکتر حبیب منگل موتری را برایم فرستاده بود. سفیر در آن وقت در منزل تابستانی که آن را داچه می‌نامند و محل شاعرانه‌ی بود؛ می‌زیست. من هم آنجا رفتم.

بعد از کمی استراحت، برای برادر خویش افضل تلفون نمودم و با آمدنش در مورد همه‌ی مسایل صحبت و برایش گفتم که با خانم روسی خویش در وطن زندگی کرده نمی‌تواند. وی گفت اینرا می‌دانم، اما با پسر خویش چه باید بکنم؟ من برایش گفتم همین جا بمان و به وطن برنگرد. افضل بر رفتن به وطن اصرار کرد. من برایش گفتم که مطالبی متضاد را مطرح می‌سازی. "دو تربوز در یک دست گرفته شده نمی‌تواند."

روز دیگر یعنی ۲۵ جولای به سفارت رفتم و با افضل، جمال (پسر اجمل) و غلام حبیب (پسر تورلالی) صحبت‌های داشتم. در سفارت با شریفی که در دوره‌ی سیزدهم شورا وکیل بود آشنا شدم. او با پسر خویش که آموزش نظامی را در ادیسه ختم نموده بود، مصروف چکر بود. عصر روز، ما برای چکر به کوه‌های لنین رفتیم. بعد از برگشت به داچه آمدیم و در دریا کشیترانی را تمرین کردیم. شام مهمان حبیب منگل بودیم.

۲۶ جولای ۱۹۸۳ مصطفی باچا، برادر سیدمختار باچا را دیدم. وی ضروریات رفقای مسکو را بیان کرد و خواستار اخبار پاکستانی، کابل نیوتایمز، کتاب‌های چاپ شده به زبان انگلیسی و سایر مواد شد. من در مورد وظایف مربوط استقبال و ترتیب و تنظیم سایر محصلین که در آینده می‌آیند، صحبت کردم.

ساعت سه و سی دقیقه به وقت مسکو جانب پراگ پرواز و ساعت پنج و سی و پنج دقیقه رسیدم. عجیب این بود که من و حبیب منگل از طریق تلفون با سفیر در پراگ صحبت و در مورد آمدن خویش اطلاع داده بودم؛ اما از اعضای سفارت هیچ کس به استقبال من در میدان هوایی نه آمده بود، مهماندار چیکی نیز تعجب کرد. مرا از میدان هوایی به هتل کمیته مرکزی بنام پراگ انتقال داد و از آنجا برای سفیر صاحب یعنی شریف تلفون کردم و با لهجه‌ی نرم برایش یادآوری کردم که برای

پذیرایی و استقبال کسی نه آمده بود. وی بهانه آورد که سکرتر اول عامر را فرستاده بود، ممکن وسیله نقلیه در راه خراب شده باشد. او برایم گفت که اینجا کمیته مرکزی از دعوت خودت آگاهی ندارد و این مطلب باعث تعجب من شد.

سفیر روز دیگر مصروف بود و درک خان محمد که مصروف اخذ پی اچ دی بود، نیز معلوم نشد و من تا دوازده بجه منتظر ماندم. ساعت نه بجه در بوداپست برای سفیر افغانستان جیلانی باختری تلفونی کردم؛ موصوف حاضر نبود و با عزیزی صحبت نمودم.

چاشت سفیر صاحب (شریف) موتزی را فرستاد و تا ساعت دو در سفارت بودم و بعداً به منزل سفیر صاحب رفتیم. محبوبه خانم سفیر صاحب بسیار خوشحال شد زیرا وی نیز عضو حزب بود و در روابط بین‌المللی کار می‌کرد. درباره کابل صحبت کردیم و بعد از صرف غذا، من، شعیب (محصل) و خالد (برادر شریف) برای چکر برآمدیم. شهر کهنه پراگ بسیار زیبا بود.

جالب این بود که رفقای چیک مطابق پروتوکول عمل نکردند. نوواک Novak نماینده شان بسیار بی‌نزاکت بود و حین ملاقات از دعوت و آمدن من اظهار بی‌خبری کرد و در مورد تکت برگشتم نیز هیچ نگفت. من بالای شعبه روابط بین‌المللی کابل و چک به قهر شدم و هرگاه مسأله آمدن خانم من نمی‌بود، در همان ساعت هتل را ترک می‌کردم. من بر اساس پروتوکول احزاب چک و افغانی به پراگ رفته بودم و می‌خواستم برای محمود بریالی نامه زشت بنویسم.

به تاریخ ۳۱ جولای از طریق آریانا عنوانی اسد کشتمند و میاگل نامه ارسال کردم و نوشتم که از مقامات چیکی سوال شود که چرا با من چنین بی‌وفایی کردند؟

با داکتر منظور صحبت مفصل کردم؛ وی می‌خواست با مولانا ملاقات نماید. مولانا و افراسیاب در صوفیه بودند.

اول اگست برای حبیب منگل تلفون کردم و گفتم که مقامات چک اینگونه با من شوخی کرده اند لذا رفیق بریالی یا شفیع را در روابط بین‌المللی از موضوع آگاه سازد. اما بعداً نماینده روابط بین‌المللی آمد و معذرت خواست و با وی در هتل نان خوردیم و ۱۶۰۰ کرون جیب خرچ را نیز برایم داد و گفت که برایت موتر و مهماندار ترجمان توظیف و در استراحتگاه جای فوق‌العاده برایت آماده می‌سازیم.

به همین جهت دوباره برای حبیب منگل زنگ زدم که موضوع را به کابل اطلاع ندهد.

۴ اگست: در پراگ برای دیدن شاردا مترا نماینده حزب کمونست هند در مجله صلح و سوسیالیسم به منزلش رفتم و مجله کامرید حزب کمونست را به زبان انگلیسی برایش دادم و یک شماره آن را برای رفیق خاوری نیز سپردم.

برای کتاب سبط حسن از نزدش خواستار مواد شدم. موصوف وعده داد که حین ملاقات با نمایندگان احزاب شرقمیانه از آنها در مورد خواهش خواهد کرد.

ساعت دویجه همراه رفیق نواک در هوتل نان خوردم و مبلغ ۱۶۰۰ کرون جیب خرج برایم داد. داکتر منظور، سهیل و مونا جانب صوفیه حرکت کردند. من از نواک خواهش کردم تا شعبه روابط بین‌المللی حزب کمونست بلغاریا را در مورد آگاه تا از آنها در ستیشن ریل صوفیه پذیرایی نمایند.

هفتم اگست تقریباً شش بجه خانم هوسی ذریعۀ طیاره آریانا از کابل آمد. نان خوردیم و سپس خوابیدیم. در این وقت افغانستان دارای بزرگترین طیاره DC ۱۰ بود که حین مواصلت به میدان هوایی، مردم چک برای تماشای آن می‌آمدند.

هشتم اگست به منزل سفیر صاحب رفتیم و اشیای فتانه، خانم داکتر نجیب را برای شان سپردم.

در سناتوریم حزبی بعد از معاینات و تداوی جابجا شدیم. ببرک کارمل نیز زمانی که از سفارت برطرف شده بود، مدتی در این جا اقامت داشت.

کمال‌البقاع یعنی ابو حسام با خانم و جیلی عبدالرحمن عضو کمیته مرکزی حزب کمونست سودان با خانم آذربایجانی و دو دخترش نیز در همین سناتوریم مصروف استراحت بودند.

۱۳ اگست بحث طولانی با پایایانو رهبر حزب برسر اقتدار قبرس داشتم؛ نمی‌دانم چرا در باره صحت ببرک کارمل از من سوال نمود. وی نیز با خانمش در همین استراحتگاه معتبر کمیته مرکزی مقیم بود.

نهم اگست: صبح نزد داکتر رفتم. و در مورد آببازی، آب معدنی، مساز و پروسجیرهای مربوط توصیه نامه نوشت. بعداً با مهمانان فلسطینی و سودانی در بازار گشت و گذار کردیم.

۱۳ اگست با پایپایانو، منشی عمومی حزب Akei که حزب بر سر اقتدار است بحث کردم. موصوف در مورد وضع صحنی ببرک کارمل پرسان کرد. علت این سوال را ندانستم. وی با خانم خویش در همین استراحتگاه کمیته مرکزی که محل معتبر است با ما اقامت دارد.

۱۴ اگست با پایپایانو صحبت کردم. وی در مورد وحدت قبرس برایم معلومات داد. بالمقابل من در مورد وضع افغانستان و پاکستان و رهبران هند معلومات دادم.

۱۷ اگست، برای شریف و نوواک تلفون کردم و خواستار ملاقات با عالم ادبیات و زبان پشتو پروفیسور بیچکا شدم و برای روز دوشنبه ۲۲ اگست وعده ملاقات گذاشته شد.

۲۲ اگست به سفارت افغانی رفتم تا در مورد ویزه، عنوانی سفارت انگلستان مکتوب اخذ نمایم. چون من پاسپورت دیپلماتیک داشتم به زودی برایم ویزه دادند. ساعت چهار در شهر قدیمی به منزل بیچکا رفتم و کتابهای ارسالی لایق صاحب را برایش تسلیم کردم که زیاد خوش شد.

\*\*\*

از آنجای که من که از طریق مسکو به چکسلواکیا، لندن، پاریس و جرمنی می‌رفتم، داکتر نجیب، اجمل صاحب، مولانا و لایق صاحب بعضی سوالها و جوابها و وظایفی را برایم سپرده بودند. بعضی وظایف را شعبه من نیز برایم داده بود و نواب خیربخش مری نیز فرمایشاتی داشت.

داکتر نجیب برایم گفته بود تا در مسکو برای حبیب منگل بگویم تا نواسه عمه اش عزیز، فرزند فرید کارگر را از گرفتن خانم روسی ممانعت کند زیرا پدرش موافق نیست. معلوم شد که عزیز قبلاً ازدواج کرده بود. حبیب گفت که من داکتر را در مورد خبر خواهم کرد.

از طرف رفقا برای شاهد حسن بگویم که تنها با WFDY (فدراسیون جهانی جوانان دموکرات) می‌تواند تماس داشته باشد. شاهد و سایرین که تحصیل را ختم کرده اند به پاکستان مراجعت کنند. اما زاهد حسن، عارف و شاهد از مسکو رفتند.

افضل (برادرم) برایم گفت که در پاکستان در گروپ سیدمختار باچا بود و کمک هم می‌کرد. اما زمانی که مسکو آمدم باچه برایم گفت که بدون اجازه آمده اید، لذا عضو گروپ نیستم (افضل را من بر اساس روابط خویش به مسکو فرستاده بودم و حزب کمونست در آن هیچ نقش نداشت).

داکتر نجیب برایم گفته بود که باید قالین ارسالی اش برای عطاالله مینگل را سفیر صاحب در پراگ از طریق مقامات چیکی به لندن ارسال نماید. (زیرا طیاره آریانا تا پراگ پرواز داشت). این قالین تا لندن رسید؛ اما سفیر پول کرایه را نپرداخته بود.

وظیفه دیگر من در پراگ این بود که در پاسپورت افغانی دختر رووف وارثی که در رشته طب تحصیل می‌کرد، اجازه رفتن به سایر کشورهای اروپایی علاوه شود زیرا فامیلیش در سویدن پناهنده شده بود و این مشکل را نیز حل کردم.

برای اکادمی علوم چکسلواکیا تلفون و گفتم که هیئت اکادمی علوم افغانستان در کنگرس آینده آنها اشتراک می‌نماید. با شاگردان فرستاده شده از جانب حزب سوسیالیست ملاقات کردم.

وظیفه داشتم تا در شهر پلزن برای توخی صاحب بیر خریدیده و برای آریانا تسلیم نمایم.

نامه حزب کمونست پاکستان، عنوانی حزب کمونست چکسلواکیا را بواسطه نواک رساندم.

مطالب آتی نیز جز وظایف من بود:

سفیر صاحب خواهش کرد که جواب نامه‌های من زود زود فرستاده شود. رفقا بریالی و نور احمد نور چه وقت به دعوت مجله صلح و سوسیالیسم می‌آیند؟ مبلغ ۲۵۰۰۰ دالر که برای چاپ مجله صلح و سوسیالیسم داده شده بود چطور شد؟ باید کلکسیون مجله به این زبان‌ها فرستاده شود.

عنوانی حزب کمونیست فلسطین باید پیام ارسال گردد. جریده صدای وطن نه رسیده است و غیره و غیره. از نواک خواهش کردم که سالانه دو شخص مریض را غرض تدای بپذیرند؛ این تقاضا پذیرفته شد.

سینکن مشاور شعبه تقاضا کرده بود که در مورد انقلاب، حزب و حکومت معلومات توزیع شود، عقاید غربی افشا و تمام مطالب چاپ شده روابط بین‌المللی باید ارسال گردد، اما از کدام کانال؟ بریالی گفته بود که با سفارت‌ها باید از نزدیک تماس گرفته شود و با دوستان دید و وادید صورت گیرد، اما برای کسی و عده داده نشود.

به تاریخ ۲۸ اگست، خانم من ساعت دوازده و نیم شب به قصد رفتن به کابل از پراگ پرواز نمود و من به تاریخ ۳۰ اگست غرض رفتن به لندن در ریل نشستم و ساعت دویجه شب ۳۱ اگست به سرحد فرانسه رسیدم.

در جریان راه واقعه دلچسپی اتفاق افتاد؛ دکتر نجیب یک تخته قالینچه را برای عطالله مینگل برایم داده بود که آن را از پراگ به لندن ارسال کردم. اما دو کارتن بسیار سنگین را که خیربخش مری داده بود، حین که در ستیشن ریل اسناد را مؤظفین کنترول می‌کردند، جنجالی را برایم خلق می‌کرد و مورد پرسش قرار می‌گرفتم. در یکی از آنها کاردها و چاقوهای را که مری‌ها در کمپ ساخته بودند قرار داشت. کارتن دیگر حاوی میوه خشک بود.

بعد از سرگردانی، به سفارت افغانستان در پاریس رفتم و رفیق نظام سکرتر اول پیدا شد و در پاریس چکر زدم و از طرف شب در هتل مهاراجه دعوت شدم.

برای ولی‌خان که در بیرمنگهم بود تلفون نمودم که جویای احوال اجمل صاحب، لایق صاحب و دکتر نجیب شد. دکتر نظیر برایم گفت که ولی‌خان برایش گفته است که حکومت موجود روابطی خوبی با اجمل ندارد زیرا در دوران تره‌کی - امین موصوف روابط بسیار نزدیک با آنها داشت و مطالبی را نیز نوشته بود که اولیای امور آن را خوانده بودند. وقتی که کابل رفتم مسأله را حل کردم. (ولی‌خان درست گفته بود. در بهتر ساختن روابط، من و شوروی‌ها نیز نقش داشتیم)

به تاریخ دهم و یازدهم سپتمبر، جشن ارگان مرکزی نشراتی حزب کمونیست فرانسه L, Humanite است و از افغانستان گل آقا معاون شورای انقلابی غرض اشتراک در آن می‌آید.

نظام برای ژان شارل نیگر معاون کمیته روابط بین‌المللی آن حزب که مسئول منطقه ما نیز است، تلفون و در مورد آمدن من اطلاع داد. فردا ساعت سه و نیم ملاقات خواهم کرد. حین ملاقات با موصوف در مورد وضع پاکستان و حزب کمونیست و وظایف خویش معلومات دادم. در مورد آینده وضع پاکستان سوالاتی را مطرح ساخت. من در باره رفقای زندانی معلومات دادم و خواستار معلومات بیشتر شد تا ژوژ مارشی آن را در کمیته امنیتی تحت ریاست خویش مطرح سازد. در مورد ولی خان گفتند که حاضر اند از وی در فرانسه پذیرایی و ملاقات کنند.

به تاریخ دهم سپتمبر ذریعه ریل به طرف انگلستان حرکت کردم. حین رفتن به پراگ و سپس تصمیم در جهت رفتن به اروپای غربی، داکتر نجیب که در آنوقت رئیس خاد بود، مرا تشویق نمود تا حتماً به لندن نیز بروم و با ولی‌خان و عطاالله مینگل ملاقات نمایم و مخصوصاً ملاقات من را با ولی‌خان ضروری و عاجل دانست. بطور خاص برایم گفت که من باید از طرف او، برای ولی‌خان بگویم که: « رهبر بزرگ ما (کارمل صاحب) همیشه بر سخنان ولی استناد می‌نماید، تمام بیانیه‌های ولی‌خان از طریق رادیو، تلویزیون و اخبارها انعکاس می‌یابد. برایش بگویند که تمام فعالیت و عملکرد شما مثبت ارزیابی می‌شود. این تنها برداشت ما نیست، بلکه دوستان نیز چنین می‌اندیشند. ما می‌خواهیم که مانند نشنل عوامی پارتی همه نیروهای جمهوری و مترقی تحت رهبری شما جمع شوند. زمانی که شما لندن می‌رفتید برای ما اطلاع رسید که می‌خواهید مسأله وحدت NDP (Pakistan) و PND را حل نمایید؛ ما با شما هم‌نوا هستیم.»

علاوه بر آن اجمل این مطلب را برایم گفت: « دوستان افغان و شوروی شما را دوست می‌شمارند و در سیاست پاکستان، دید شما را معتبر می‌دانند. ما بدون مشوره خودت اقدامی نمی‌کنیم. هر کسی که مراجعه می‌نماید، برای خودت می‌فرستیم از جمله بسم‌الله و سایر مشران قبایلی را. ما به حزب کمونیست تعلق داریم. اکنون آنها نیز چنین موقف دارند و چنین می‌اندیشند. از طرف شما ۱۸۶ سند رسیده است

و همه بچه‌ها شامل شدند. تا حال برای خارج تنها ۲۲ سند رسیده است. روزانه به قنصلگری مراجعه می‌شود تا متباقی را نیز بفرستند.»

همچنان داکتر نجیب در مورد عطاالله مینگل این مطلب را برایم گفته بود: «ما برای آمدن شما آمادگی گرفته بودیم؛ معلوم نشد که چرا نه آمدید. هر بار برای خیربخش می‌گوییم تا سلام‌ها و احترامات ما را برای شما برساند. ما حق خودارادیت ملت‌ها را تا سرحد جدایی قبول داریم. اما نخست باید نهضت به پختگی برسد. برای این کار حالا حمایت نیروهای جمهوری خواه پشتونخوا، افغانستان و پاکستان ضرور است؛ زمانی که نهضت به پختگی برسد، هر چه می‌توان انجام داد. هرگاه مبارزه مسلحانه مطرح گردد، ما در حمایت آن قرار می‌گیریم، اما نه آنگونه که داودخان کرد، ما تا آخر در حمایت آن خواهیم بود. سخن اصلی حالا زنده نگاهداشتن نهضت است. ما قادر به انجام هر اقدامی هستیم، البته محتاط هستیم تا مبادا امریکا قوای خود را در بلوچستان پیاده سازد.»

برای من گفته شده بود که بنگش صاحب را نیز ببینم و وی را جهت اشتراک در چنین اتحاد تشویق نمایم. یک دوست شوروی من که در پاکستان باقی‌مانده و با بنگش صاحب معرفت داشت نیز تمنیات نیک خود را ابراز داشته بود.

فرمایشات نواب خیربخش مری چنین بود: «کتاب‌های مرارجی دیسای، لویی دوپری، اجنت سیا و کتاب رقابت انگلیس - روس و سایر کتاب‌های جالب از جمله نشریه‌های بی بی سی در مورد هنرمندان سینما، در باره غذا و رژیم غذایی و سایر کتاب‌های را که ولی‌خان برای خواندن تجویز می‌نماید؛ برایش تهیه نمایم. همچنان کسیت‌های برنامه بی بی سی به مناسبت صدسالگی مارکس را برایش پیدا نمایم. برای ولی‌خان بگویم تا خودش در باره پاکستان کتابی بنویسد. هم چنان عطاالله مینگل باید برایش کتاب‌های در مورد جنگ گوریلائی و کتاب چاپ شده در امریکا درباره ضد شورش و کتاب لارنس لیفشاج را تهیه نماید. باید با فرید هالیدی ملاقات نمایم و کتاب‌های را در باره آیرلیند از او بخواهم. برای سردار بایدبگویم که هالیدی نمی‌خواهد با من مکاتبه داشته باشد.»

همچنان باید با عارف، اصغر موسی، چغتایی و نظامانی ببینم. با پشتون‌های زیاد ملاقات و در مورد CP، PPP، PNP،NDP، معلومات جمع آوری کنم. با کارکنان بخش پشتو و اردوی بی بی سی ملاقات نمایم.



\*\*\*

سوم سپتمبر روز شنبه برای دیدن ولی‌خان به برمنگهم رفتم و ساعت یازده ونیم رسیدم. تمام روز صحبت نمودیم، تمام مطالب سفارشی را برایش بازگو کردم؛ فشرده صحبت او چنین بود:

«وضع داخلی پاکستان قابل تشویش است، باشندگان صوبه‌های کوچک، ویرانی را راه علاج می‌دانند. سندی‌ها خاکسار اند و راه تشدد را برگزیده اند. تا زمانی که نیروی خارج کمک ننماید، هیچ گونه اقدامی صورت گرفته نمی‌تواند. سندی‌ها شکایت دارند که با افغانستان هیچ گونه رابطه ندارند. بلوچ‌ها و پشتون‌ها بدون افغانستان گزینه‌ی دیگری ندارند. امریکا به پیمان‌ه وسیع در پاکستان نفوذ نموده و همان سیاستی را عملی می‌سازد که انگلیس به همان منظور پاکستان را ایجاد نموده است و تلاش می‌نماید که جلو انقلاب را بگیرد. در صوبه‌های کوچک ما این احساس را ایجاد کرده می‌توانیم که در محدوده پاکستان برای آنها جایی نیست. نکته دیگر این است که سیاست امریکا در سطح عوام قابل پذیرش نیست. جماعت اسلامی، حزب وابسته به امریکا است، اما علنی در مورد موضعگیری کرده نمی‌تواند. برای درک بهتر کتابی را که من می‌خواهم بنویسم، خواندن کتاب "نقش امریکا در پاکستان" ضرور است. ما در بین مردم این احساس را بوجود آورده ایم که بر اساس آن حال دولت نمی‌تواند مستقیماً برای امریکا پایگاهی را بدهد؛ لذا تلاش می‌نماید که توسط عربستان سعودی و مسلمان‌ها پایگاه را اعمار نماید. اطلاعاتی وجود دارد که در بلوچستان برای اعمار پایگاه "مردم سفید" آمده اند و پاکستانی‌ها را آنجا اجازه نمی‌دهند. امریکا در صدد تنگ ساختن حلقه است. دوستان (شوروی‌ها) باید ببینند که از وضع پاکستان چگونه استفاده نمایند. جنبش ادامه دارد و تلاش صورت می‌گیرد تا تنها جناح راست باقی ماند. رابطه نهران پاکستان با امریکا از طریق ترکیه تأمین می‌شود. به همان شیوه که امریکا برای اشرار (مجاهدین) آموزش می‌دهد، آنها جماعت اسلامی را نیز به همین شیوه تربیت می‌کنند.

در حادثه یونیورستی پیشاور بر علاوه یک طالب، یک افغان مهاجر نیز کشته شد که مرگ آن را پنهان ساختند. در راس حوادث امریکا قرار دارد و در پایین افغانان

مهاجر و جماعت اسلامی است. برای مقابله باید شما (دولت افغانستان) بیشتر فعال شوید. رابطه وجود ندارد و شما چرا نمی‌توانید رابطه را تأمین نمایید؟

مشکلات افغانستان وابسته و مربوط به پاکستان است؛ هرگاه شما در پاکستان فعال شوید، این مشکلات رفع شده می‌تواند و ثبات سیاسی پاکستان برهم می‌خورد. همان دو تفنگ تا حال نرسیده است؟ وضع چنین است که توانایی ارسال دو تفنگ را ندارید.

NDP قوت شماست، تبلیغ مهم است، باید تمام اخبار پاکستان برای شما برسد و بر اساس آن بر علیه پاکستان پروپاگند سازماندهی گردد.

در تلویزیون امرتسر کی نیر K. Nayyaar گفت در لاهور در دو محل شنیدم که می‌گفتند: تقسیم هند، پنجاب را پارچه ساخت. باید بر اساس این خط برای پشتون‌ها پروپاگند صورت گیرد. باید طبق سخنان لایق صاحب که در تورخم نموده بود که قبایل به طرف پیروز می‌روند، عمل کرد. حال هر چیز متصور است و مربوط به شما است: تبلیغ، سلاح و سایر ضروریات محصلین.

بعد از تفاهم با شوروی و هند، امکان هر چیز متصور است. آمدن قوای امریکایی تنها یک تهدید است و آنها آمده نمی‌توانند. شما برای قبایل پول و سلاح داده نمی‌توانید؟ در مورد تنها فیصله هند، روسیه و شما بکار است. در کشمیر و سند، هندوستان و در بلوچستان و مناطق پشتون نشین شما دست بکار شوید. امریکا آمده نمی‌تواند. کست‌های ویدیویی تهیه و بفرستید و توام با آن پول و سلاح را آماده سازید.

حفیظ پیرزاده می‌گوید که در سند ده ناحیه تحت کنترل اردو است. ولی‌خان همچنان در مورد نقش جماعت اسلامی زیاد صحبت کرد و گفت که در تیمرگره به مصرف یازده لک دارالعلوم و در مردان و کوئته به قیمت دو میلیون چهار کالج را اعمار کرده و در کمپته بلوچستان دونیم میلیون اختلاس صورت گرفته است. من آماده هستم که برای فعالیت به کابل بیایم. با هند صحبت نمایید و تفاهم با همسایه شمالی بسیار ضرور است؛ در غیر آن امکانات فعالیت محدود شده است.

ولی‌خان می‌خواست تا باچاخان به بهانه تداوی به کابل آمده و او نیز برای دیدنش خواهد آمد؛ اما باچاخان صحبت نامطلوبی کرد و محبوس شد. وی و بی‌بی نوشتند تا زمانی که آنها برایش اطمینان ندهند، باید در انگلستان باقی بماند.

اصل جریان چنین بود که تحریک MRD

[ The Movement for the Restoration of Democracy ] [ جنبش برای اعاده دموکراسی ] ادامه داشت و وضع در سند بحرانی گردید. باچاخان در رابطه گفت که ما هیچ‌گونه دلچسپی برای تحریک پاکستان نداریم و نه منفعتی از آن برای ما متصور است، به عوض آن باید جنبش خدایی خدمتگار احیا شود. غلام بلور که رئیس صوبه بود نیز مستعفی و با باچاخان یکجا شد. همچنان در صوبه ما، در جنبش ضد ضیاءالحق اختلاف پیدا و سبب تضعیف آن گردید. ولی‌خان، بی‌بی را از بیرمنگهم فرستاد تا مانع دخالت باچاخان در تحریک شود، اما ضربه قبل از آن وارد شده بود.

برای سردار صاحب [ عطاالله مینگل ] تلفون کردم تا کسی را برای گرفتن قالین بفرستد، پسرش جاوید مینگل با جمعه خان بلوچ آمد و قالینچه را تسلیم نمود.

ساعت پنج و نیم، جاوید آمد و با وی به منزل شان رفتم و صحبت‌های صورت گرفت.

سردار عطاالله مینگل گفت: که بین سیر و گرسنه تفاوت زیاد است؛ ما گرسنه هستیم و شما نه. گرسنگی سبب محدودیت می‌گردد؛ ما همدردی شما را رد نمی‌کنیم، ما منتظر رهنمایی‌های شما هستیم. ما مردم ساده هستیم و با ما بصورت صریح صحبت نمایید، به دیپلماسی نمی‌فهمیم. صریح بگویید که ما برای شما چه کرده می‌توانیم و چه نه.

من برایش گفتم که مردم را نباید با دستان خالی گذاشت، تیر ضرورت است؛ اما نباید آن را برای شکار روباه بکار برد. ما نیز دارای کمبودی‌های هستیم و تا حال مطلبی وجود ندارد که بگوییم در پشتونخوا و یا بلوچستان چه می‌گذرد.

سردار صاحب: خوردن سیلی از جانب پنجاب، به مفهوم مشروعیت استعمار پنجاب است. نمونه‌های آن داکتر خان صاحب و بوتو است. گذاره با پنجاب ناممکن است.

ولی خان نخست موضوع جمهوریّت را مطرح می‌سازد و من منطق آن را درک کرده نمی‌توانم.

برای سردار صاحب دعوتنامه لایق صاحب نرسیده بود. گلیه کرد که اسلم گچکی زمانی که کابل میرفت شرکت هوایی آریانا برایش گفته که پاسپورت وی پاکستانی است و به همین علت وی مجبور شد دومی برود. هرگاه ضرورت به آمدن من به کابل باشد به سرعت خواهم آمد.

من باید به سفارت افغانستان در پاریس از آمدن سردار صاحب اطلاع دهم. به سفارت افغانستان در هند نیز در باره آمدن سردار صاحب هدایت داده شود. برای ابوی صاحب (سفیر) این مطلب هم گفته شود که نفر سردار صاحب آمدنی است.

شب گذشته افضل بنگش آمد و به کنایه برآیم گفت اگر کسی برایت اجازه می‌دهد، مهمان من شو. گفتم من شخص آزاد هستم و به چشم می‌پذیرم. ولی خان مداخله کرد و گفت که بنگش باز هم تفتین می‌نماید.

در گوادر، پاکستانی‌ها دو پسته مجهز با کمره‌ها افزاز و رفت و بدانجا مجاز نیست. در هر پانزده روز، نظامی‌ها می‌آیند و فیلم‌ها را اخذ و فیلم تازه می‌گذارند. این فیلم‌ها بعداً در کراچی توسط امریکایی‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. جیونی، برای استفاده قوت‌های سریع‌الحرکه امریکا ساخته شده و در اورمره پایگاه بحری امریکا است. در مجله کنیڈیا آمده است که پاکستان برای عربستان در بلوچستان تسهیلات پایگاه را آماده می‌سازد و این همانند دادن عینک به شخص کور است. فارن ایسترن اکونومیک نوشته است که یکی از دو جزوتم پاکستانی مستقر در عربستان سعودی به خلیج (بگمان اغلب مسقط) انتقال یافته و جای آن را جزوتم بنگله دیشی گرفته است.

می‌خواهم با ولی خان مجدداً ملاقات نمایم؛ شنیده‌ام که بعد از جنبش جدید سند، دیگرگونی به میان آمده است. حالا آنها نیز نمی‌خواهند با پاکستان یکجا باشند. قبلاً زمانی که با ولی خان صحبت کردم، وی جمهوریّت را مطرح می‌ساخت. من برایش گفتم که ما برای جمهوریّت در پنجاب زیاد تلاش کرده‌ایم؛ اما بیهوده بوده است. من برای جلوگیری از آزدنش، سخن را به درازا نکشانم.

از جانب دیگر ولی خان می‌گوید که برای مینگل گفتیم که شما (تو و خیربخش) با آمدن به خارج چه دستاوردی دارید؟ رفقای خویش را بدون حمایت برای حکومت پاکستان گذاشتید و آنها هیچ چیزی کرده نمی‌توانند. شما تجرید شده اید. مینگل می‌گوید که ولی خان در خارج بماند. در آنجا حال نمیتوان در مورد جمهوریت صحبت کرد. من با موصوف صحبت خواهم کرد.

(من برایش گفتیم که داکتر نجیب به حیث فرزند شما است و همانند ما می‌اندیشد. البته آنها تنها نیستند، نظر دوستان بین‌المللی نیز در نظر گرفته می‌شود.)

داکتر فیروز احمد برای سردار صاحب گفته است که اجمل در محضر عام گفته است که ما خط دیورند را به رسمیت می‌شناسیم. من این مطلب را رد کردم.

۹ سپتمبر: صبح وقت رهسپار پاریس شدم. ساعت هفت و عده ملاقات با حزب کمونیست داشتم. هیچ‌کس نه آمد. سفارت رفتم. رفیق گل‌آقا (معاون شورای انقلابی) آمده بود. شب را در سفارت با وی سپری کردم.

۱۰ سپتمبر: برای اشتراک در جشن هیومانتی رفتیم (جالب بود که من و معاون شورای انقلابی در موتر کوچک ستروین یک عضو حزب کمونیست بودیم و برای محافظت به تعقیب ما در یک موتر کلان مؤظفین امنیتی روان بودند).

برای من حزب کمونیست، نزدیک میدان هوایی در هتل BIS اطاق گرفته بود و شب را آنجا سپری و فردا رفیق گل‌آقا مرا مجبور ساخت که به سفارت منتقل شوم.

با بابک عضو حزب توده ایران ملاقات کردم. موصوف خواهش کرد که در مورد جابجایی رفقای توده در پاکستان و تهیه پاسپورت برای آنها کمک کنم. در دعوت سفارت، نظری عضو دیگر این حزب را نیز ملاقات کردم.

۱۶ سپتمبر: شش شام جانب لندن حرکت و ۱۷ سپتمبر ساعت هفت به لندن رسیدم. برای سردار عطاالله مینگل تلفون و اشیای آورده شده از کابل را برایش سپردم.

معلوم شد که سردار صاحب مشتاق زود رفتن به کابل است. برابم گفت که ولی خان بعد از ملاقات من تغییر کرده است. برابم می‌گوید که همه مردم طرف تو روان است و ما نمی‌توانیم مانند شما در پاکستان صحبت کنیم. من برایش گفتم که کنفدراسیون طور داوطلبانه صورت می‌گیرد. برای شما بهتر است که شعار مساوات

را در همه امور نظامی، اداری، نمایندگی، و اقتصادی مطرح سازید.

سردار صاحب از من خواهش کرد که برای ولی خان تفهیم کنم که سندی ها نیز شاکی اند که پشتون ها با پنجابی ها شریک اند و خاموشی پشتون ها این شک را به یقین مبدل ساخت. پنجاب به هیچ وجه حاضر به پذیرش مساوات نیست

\*\*\*

عطالله مینگل منزل قبلی را که به سی و پنج هزار پوند خریده بود؛ آن را به چهل و پنج هزار پوند فروخته و منزلی دیگری را به ۶۰ هزار پوند خریده است.

۱۶ سپتمبر با قادربخش نظامانی و دامادش ملاقات و آنها خواستار ارسال مجله سوب به زبان بلوچی، روزنامه حقیقت انقلاب ثور، کابل نیوتایمز و سایر نشرات اند.

در لندن آگاه شدم که حزب مردم پاکستان تحت رهبری غلام مصطفی کهر و سندهی ها تحت رهبری عبدالحفیظ پیرزاده و جام صادق علی و گروه چپ پنجاب با رهبری قیوم بت و سردار مطهر علی فعال اند.

من نزد بنگش صاحب رفتم. بنگش صاحب از من خواهش کرد تا برای خسرم (لایق صاحب) و داکتر نجیب بگویم که هرگاه شما اعتراض نداشته باشید، ما گاهگاه برای دیدن رفقای خویش به کابل خواهیم آمد. ما برای انقلاب کار می‌کنم و برای شما مزاحمتی ایجاد نخواهیم کرد.

بنگش صاحب در تایید سخنان من گفت که خلقی ها بسیار کم عقل و بی‌خبر اند. من برایش گفتم که با ولی خان تفاهم کن اگر اتحاد بوجود آید با آن یکجا شو. گفت که با ولی خان مناسبات خوب دارم و وی رول مهم در مورد نشنلیزم پشتون ها دارد.

بنگش صاحب در مورد نقش غفارخان در در اثنای ریفراندم ۱۹۴۷ انتقاد و علاوه کرد که وی موضعگیری قاطع نداشت. همچنان ولی خان و نیپ در دوران حکومت صوبایی ۱۹۷۲ در مورد مسأله زبان همه چیز را از دست داد و اردو زبان رسمی شد. اما اینها دلالت بر این ندارد که من نقش آنها را نفی کنم.

افضل بنگش در مورد اجمل صاحب گفت که وی برای داکتر فیروز احمد گفته است که ما خط دیورند را قبول داریم و بزودی بر خواهیم گشت و علاوه کرد که دولت افغانستان چگونه خط دیورند را می‌پذیرد که پاکستان حاضر به پذیرش هیچ چیزی نیست. برای نجات انقلاب هرگاه خط دیورند پذیرفته شود کار نیک است، اما این پذیرش در حکم خودکشی است. من برایش گفتم که دولت افغانستان هیچگاه نگفته است که دیورند را به رسمیت می‌شناسد. هرگاه ضیاءالحق چنین برداشت نموده باشد، مطلبی دیگری است. دولت افغانستان در مذاکرات رسمی حاضر به چنین مصالحه نیست.

از سخنان بنگش آشکار گردید که وی با PPP [ حزب مردم پاکستان ] روابط عمیق داشته و رفقای زیادی در آن دارد و این یگانه پلتفورم باقی‌مانده برای وی است.

بنگش صاحب گفت که ولی‌خان باوجود داشتن رفقای زیاد، برای سازماندهی پشتون‌ها هیچ گونه تلاش نمی‌نماید؛ در بین پشتون‌ها در مورد انقلاب مخصوصاً بعد از آمدن شوروی‌ها شک و تردید زیاد پیدا شده است و ولی‌خان می‌تواند آن را مرفوع سازد.

\*\*\*

به تاریخ ۳۰/۹/۸۳ به بن رسیدم. سرزمین کیمور در جلسه اشتراک کرده بود که از طرف طرفداران ظاهرشاه سازماندهی شده بود. همچنان وی از درک ترجمانی برای گلبدین حین سفر موصوف به آلمان دوازده هزار مارک بدست آورده است.

در جریان سفر به یک نکته پی بردم که در سفارتخانه‌های افغانی دو نفر باهم سازش ندارند و یکی در پی تخریب دیگر است.

\*\*\*

به تاریخ ۲۲/۱۰/۸۳ به میدان هوایی مسکو رسیدم، حبیب منگل سفیر، موتری برایم فرستاده بود و به منزلش رفتم؛ اما آنجا بیروبار زیاد بود لذا به سنترالنیه گستینیسسه (هوتل مرکزی) در جاده گورگی جابجا شدم.

سفیر برایم گفت که من با رفقا نجیب و محمود بریالی صحبت و آنها مشوره داده اند که حین برگشت باید در مورد سازماندهی و اتحاد محصلین پشتون و بلوچ که

در موسسات تحصیلی شوروی شامل شده اند، اقدام نمایم. به همین علت عوض رفتن مستقیم به کابل در مسکو ماندم.

در بین این محصلین تعدادی زیادی اعضای اتحادیه محصلین پشتون، اعضای اتحادیه دموکراتیک محصلین وابسته به NDP و PNP و همچنان شماری از اعضای اتحادیه محصلین پشتون از کویته که از جانب حزب عوامی ملی پشتونخوا و اتحادیه محصلین بلوچ BSO اعزام شده بودند و سه - چهار کشمیری نیز موجود بودند.

اینها در مورد رشته‌های تحصیلی نیز جنجال‌های داشتند؛ شماری از فارغان صنوف دوازدهم در تخنیکم و شماری فارغان صنوف دهم شامل فاکولته شده بودند. شماری نیز به تنگ آمده خواستار برگشت بودند. در مجموع بی‌نظمی بود. اینها همه با پاسپورت افغانی فرستاده شده بودند. از بین آنها، بر شماری اتهام وارد می‌شد که با جمعیت و احزاب مخالف ارتباط دارند و تحت PSF فرستاده شده اند.

برای حل این مسایل، حکومت افغانستان برایم وظیفه داد که اینها را در یک تنظیم عام جمع و تابع دسپلین واحد بسازم. آنها به خصوصیات افغان‌ها و افغان‌ها به خصوصیات و مسایل اینها وارد نبودند.

من با اعضای DSF و CP جداگانه ملاقات کردم. اینها در بین خویش اختلافات زیاد داشتند و همه شاهد حسن را مسئول وضع می‌دانستند. شاهد حسن با رهبران حزب کمونست پاکستان تا سرحد چابولوسی مناسبات داشت و با استفاده از آن تمام مناسبات را با حزب کمونست در انحصار خویش قرار داده بود و دیگران را تهدید میکرد.

نه تنها در سازمان حزبی مسکو، بلکه در سرتاسر شوروی بین محصلین چنین بی‌نظمی موجود بود و آنها بر یکدیگر اتهاماتی وارد می‌کردند. محصلین پاکستانی که از جانب هر حزب و حکومت پاکستان اعزام شده بودند همه در اتحادیه محصلین پاکستانی عضویت داشتند، اما محصلین فرستاده شده PSF و DSF با پاسپورت افغانی نمی‌توانستند در آن اتحادیه شامل شوند.



به تاریخ ۲۵ اکتوبر من به هوتل اکتوبر مربوط کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی انتقال یافتم. این هوتل برای مهمانان عالی مقام و معتبر اختصاص یافته بود.

یکروز قبل به تاریخ ۲۴ اکتوبر با پراوالوف مربی بخش پاکستان کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ملاقات مفصل نموده و در مورد جریان تمام سفر و اهداف آن برایش معلومات دادم. من توضیح دادم که نهضت جاری MRD [جنبش برای اعاده دموکراسی] سرکوب خواهد شد؛ لذا ضرور است تا برنامه متعادلی برای جاگزینی آن جستجو و جنبش ملی پشتون‌ها، بلوچ‌ها و سیندی‌ها با جنبش عمومی و نهضت دموکراتیک پاکستان پیوست گردد و برای این کار تبلیغ ضرورت است.

ما برای ملاقات با محصلین دارنده پاسپورت افغانی، به شهرهای زیادی از جمله زاپاروژ، رستوف، کیف، خارکوف و لنینگراد رفتیم. تمام محصلین را در حال سفارت افغانستان جمع و جلسه را در رابطه با زندگی روزمره و سایر مطالب دایر و اصولنامه را بعد از بحث و تبادل نظر وضع نمودیم.

در مسکو با اشخاص مسئول وزارت تحصیلات عالی اتحادشوروی از جمله کاملوف، مشکلات محصلین را مطرح و راه‌های حل برای آن جستجو گردید.

زمانی که باردیگر در سال ۱۹۸۷ مسکو رفتیم، برای همه محصلین از طرف خویش اجازه دادم تا پاسپورت پاکستانی اخذ نمایند و البته تبلیغاتی زیادی بر علیه من نیز صورت گرفت. البته من پیش از پیش در مورد با داکتر نجیب صحبت و او هم موافقه نموده بود.

در اواسط نومبر ۱۹۸۳ به کابل مراجعت کردم.

ذکر این مطلب جالب است که حین سفر و گشت گذار در انگلستان، فرانسه، جرمنی و چکسلواکیا هیچ چیزی برای خویش نخریدم و تصمیم داشتم در آخر سفر در مسکو ضروریات خویش را تهیه کنم. ضرورت به ماشین کالاشویی داشتم و اینجا ماشین کالاشویی ۹۵ کیلو وزن داشت که مصرف انتقال آن بیشتر از قیمت آن می‌شد.

می‌خواستم برای خود پیراهن خریداری کنم اما هیچ رنگ مناسب برای خود نیافتم.

سرانجام به مغازه مخصوص کمیته مرکزی برای مهمانان خارجی که اموال خارجی به قیمت ارزان در آن فروخته می‌شد رفتیم. اعضای کمیته امور خارجی و شعبات مربوط و ترجمان‌ها به نام خارجی‌ها نیز آن برای خود و اعضای خانواده و دوستان خریداری می‌کردند. در آنجا نیز پیراهن دلخواه خود را نیافتیم و تنها پیراهن ساخت پاکستان را خریدیم. صنایع شوروی در این عرصه بسیار عقب مانده بود.

ذکر این نکته ضرور است که حین بازدید از لندن، دوستانی را که ملاقات نمودم، آنها را به سفارت افغانستان و داکتر نجیب معرفی نمودم. شخص مسئول در سفارت افغانستان در لندن، طوری که من پیشبینی نموده بودم بعد از ختم وظیفه فرار و پناهنده شد. حین که احمد سرور باجه داکتر نجیب، سکرتر اول سفارت تعیین شد، باردیگر دوستان پاکستانی خویش از جمله داکتر نواز داماد بنگش صاحب را برای وی معرفی نمودم. نواز بنگش بعداً با خانواده داکتر نجیب مناسبات ایجاد کرد و بعد از مرگ او نیز ادامه یافت

### سفر به عدن

از تاریخ چهارم الی پانزدهم مارچ ۱۹۸۵ من و امام علی نازش مشهور به مولانا از طریق مسکو - قاهره به عدن سفر رسمی نمودیم و با رهبران حزبی، دولتی، اتحادیه‌های صنفی و سایر مقامات یمن گفتگوها و تبادل نظر و از موسسات گوناگون آن کشور بازدید بعمل آوردیم. در این سفر چون افراسیاب (اکبرخان) در برلین بود و نازش صاحب به لسان تسلط کامل نداشت، لذا من به عوض افراسیاب در ترکیب هیئت شامل شده بودم.

۱۹۸۵/۳/۹: با جارلاع عمرسکرتر اول (حزب متحد عوامی) و عبدالواحدالمردادی عضو کمیته مرکزی ملاقات و آنها طالب معلومات در باره وضع پاکستان و مبارزات مردم و نقش حزب کمونیست بودند تا بعداً نکات نظر خود را بیان کنند. نازش در مورد نقش مذهب در پشت پرده پرده ایجاد پاکستان، همانند اسرائیل معلومات داد و مشکلات فعالیت زیرزمینی حزب کمونیست را توضیح کرد. در عین روز قاسم عبدالرب صالح سفیر یمن در افغانستان آمد و تبادل افکار صورت گرفت و در مورد بلوچستان بحث طولانی شد.

به تاریخ ۱۵ مارچ دوباره به مسکو مراجعت و به تاریخ ۱۹ مارچ ۱۹۸۵ نازش غرض تداوی از مسکو به آلمان شرقی سفر کرد و من نامۀ عنوانی افراسیاب برایش سپردم.

من در مسکو با مسئولین شعبۀ پاکستان در کمیته مرکزی شوروی پلیشوف و پراوالوف در مورد موجودیت رفقای ما در شورای جهانی صلح (آپسو) صحبت و این پیشنهاد پذیرفته شد.

پراوالوف دعوتنامۀ را غرض استراحت فامیلم در شوروی برایم سپرد و پیشنهاد دوم من نیز که در مورد مساعد ساختن زمینۀ تحصیل برای ده نفر و تداوی و استراحت چهار - پنج نفر در شوروی بود، پذیرفته شد.

من از مقامات شوروی بسیار خوشنود بودم؛ زیرا هرگاه بدون دعوت و برای امور شخصی نیز می‌رفتم، در هتل معتبر حزبی بنام اکتوبر اقامت می‌کردم و از تمام امتیازات آنها به شمول موتر و ترجمان برخوردار بودم. یک بار چنین سفری داشتم و در آن وقت ذبیح الله زیارمل رئیس امور سیاسی وزارت دفاع و مانوکی منگل رئیس سیاسی وزارت امور داخله نیز غرض اشتراک در کورسی در مسکو بودند و در مهمانخانه‌های وزارت های دفاع و داخله اقامت داشتند. من آنها را هر شب به برنامه‌های گوناگون فرهنگی از جمله بالت می‌بردم، زیرا آنها چنین امتیازات نداشتند و من تکت‌های رایگان خاص برای مهمانان معتبر حزب شوروی داشتم.

## دوران کارمل و نجیب:

### یادداشت‌های پراگنده

۵ مارچ ۱۹۸۲: من، اجمل ختک، تورلالی، محراب‌الدین پکتیاوال و داکتر مهربان سنگ داکتر هندی شفاخانه هندوستان یکجا ذریعۀ طیاره به جلال‌آباد رفتیم. باچاخان افتیده و استخوان پایش صدمه دیده بود. نان چاشت را با رئیس خاد داکتر ضمیر

صرف کردیم و ساعت چهار دوباره به کابل مراجعت و باچاخان به شفاخانه چهارصد بستر انتقال و داخل بستر شد.

۶ مارچ ۱۹۸۲: تثبیت شد که استخوان پای باچاخان شکسته است و با در نظر داشت سن وی، امکان تداوی مشکل و خطر سرایت آن به سایر اعضای بدن وجود دارد و مرگ چنین شخصیت سیاسی خطرناک است؛ لذا تجویز گرفته شد تا غرض تداوی به هند انتقال داده شود. زیرا در آنجا امکانات بهتر تداوی موجود است و بر علاوه خطر سیاسی ناشی از مرگ او در افغانستان کاهش می‌یابد. اما صحت باچاخان طور معجزه آسا بهبود یافت.

به تاریخ ۲۴ مارچ ۱۹۸۲ ولی‌خان، نسیم بی‌بی، یحیی جان لاله و خانمش (بی‌بی مهراج دختر باچاخان) غرض احوال‌گیری باچاخان از راه تورخم به جلال آمدند ما در تورخم منتظر آنها بودیم. در طول راه تا جلال‌آباد مردم غرض استقبال استاده بودند. آنها سپس به واسطه طیاره به کابل آمدند. در میدان هوایی کابل رهبران حزب نور احمد نور، نظر محمد، داکتر نجیب، زیری، دستگیر پنجشیری، عبدالرشید آرین، داکتر پکتیاوال، رشید وزیری، مفتاح الدین صافی و داکتر اناهیتا راتبازاد از آنها استقبال کردند.

نزدیک تورخم، من، اجمل ختک، سلیمان لایق، میاخیل قوماندان فرقه جلال‌آباد، سرور یورش رئیس زون، خدایداد بشرمل منشی کمیته ولایتی حزب، قدیر هوتک والی و داکتر ضمیر از آنها استقبال کردیم. ساعت پنج شام به کابل رسیدیم. چون نان چاشت در باغ جمهوریت صرف شده بود؛ لذا مهمانان مستقیماً به احوالپرسی باچاخان به شفاخانه رفتند. آنها چند روزی به حیث مهمانان معتبر در کابل سپری کردند و بعداً به همان ددبده از طریق تورخم رخصت شدند.

۲۸ اپریل ۱۹۸۲: باچاخان از راه تورخم به پیشاور رفت. من سلیمان لایق و اجمل ختک او را مشایعت کردیم. در تورخم هزاران نفر آمده بودند و شعارهای زنده باد انقلاب افغان، باچا خان، ولی‌خان، ببرک کارمل و اجمل ختک بلند بود. خصوصاً شعارهای (ببرک - ولی بهایی بهایی و لر و بر یو افغان) داده می‌شد.

۳۰/۱۰/۸۲: ساعت هشت شب بی بی سی از دستگیری باچاخان خیر داد. باچاخان ۹۰ سال عمر داشت، پایش شکسته و مریض بود، از چپرکت بلند شده نمی‌توانست

اما با آنها فعال بود. گرفتاری وی نشان دهنده این بود که فعالیت‌های وی تا کدام اندازه برای حکومت ضیاء قابل تشویش بود. قبل از آن اجازه نشر رساله «پشتون» داده نشده بود.

### منطق ولایت‌خان در کابل (مارچ ۱۹۸۲)

بوتو در صدد ایجاد تفرقه بین پشتون‌ها و بلوچ‌ها و در قدم نخست نیز متوجه پشتون‌ها بود. در همین راستا حکومت بلوچستان را منحل ساخت، اما پشتون‌ها نیز به تعقیب آن مستعفی و بدینترتیب پلان ذکر شده ناکام شد. سپس عناصری از قماش سعید احمدخان برایش مشوره دادند که چون پشتون‌ها دوستان خود را تنها نمی‌گذارند، این بار تلاش در مورد بلوچ‌ها صورت گیرد و احمد سعیدخان با همراهی گل نصیرخان و کمک عطاالله مینگل در همین خط تلاش نمودند. بلوچ‌ها و خصوصاً عطاالله مینگل قبل از توقف تریبونال حیدرآباد، خواستار ضمانت‌هایی بودند و ما مخالف چنین خواست بودیم. در این بحبوحه بوتو خودش روانه زندان شد و مسأله تریبونال و ضمانت، دیگر مفهومی نداشت.

ولی‌خان می‌گوید که باوجود وضع محدودیت بر نیپ، آن حزب فعال است و من برای بلوچ‌ها (مری، بزنجو و مینگل) گفتم که بعد از این تعهدی دیگری خواهم بست و یکدیگر را درک خواهیم کرد. نباید مانند گذشته‌ها عمل کرد. ما فیصله نکرده بودیم که به کوه‌ها بالا شویم، من پیرو شیوه عدم تشدد باچاخان هستم. رفقای شما (مری گفت که من خبر ندارم که چه اتفاق افتاد؟) تصمیم باید از جانب حزب صورت می‌گرفت. شما بدون تصمیم حزب به کوه بالا شدید و انترنشنلسان پنجاب و کراچی نیز با شما همدست بودند.<sup>۲۶</sup>

\*\*\*

بعد از کودتای ضیاءالحق روابط ولی باغ با حاکمیت نظامی بسیار نزدیک بود. باچاخان چندین بار با ضیاءالحق ملاقات کرد و تبصره ضیاء در مورد باچاخان چنین بود که وی یک پاکستانی وفادار است. در اینباره مطالبی نیز نوشته شده است. باچاخان نامه‌ی عنوانی جنرال ضیاءالحق نگاشته بود و جواب آن چنین بود. (این خط از طریق سفارت پاکستان در کابل آمده بود).<sup>۲۷</sup>

نامه شما که در آن در باره وقایع اتفاق افتاده در افغانستان توضیحاتی داده بودید به تاریخ پنجم ۱۹۸۰ به رهبر داده شد. جهت رضایت بخش نامه شما این است که شما همزمان با ابراز ناخوشنودی از اشغال یک کشور آزاد اسلامی توسط شوروی، اظهار امیدواری کرده اید که ما به خاطر دیگران این منطقه را به میدان جنگ مبدل نمی‌سازیم. رئیس جمهور پاکستان در حمایت این مطلب است که منطقه ما از آن محفوظ باشد.

شما به جا گفته اید که باید افغانستان و پاکستان همسایه های خوب باشند. آرزوی رئیس دولت نیز چنین است و برای استحکام مناسبات دوستانه با افغانستان گام‌های گذاشته شده است. در مورد از جانب ما هیچ کوتاهی صورت نگرفته است.

سایر مشوره‌های شما نیز از جانب رییس جمهور به دیده قدر نگریسته شده و از آن جهت شکرگذار است که با وجود سن زیاد باز هم نظر خود را ارائه کرده اید. حکومت پاکستان تلاش دارد تا همه مناطق با خوشحالی در این پروسه سهم گرفته و کشور به سرعت راه ترقی را به پیماید. امید است عاجل صحت یاب شوید خیرخواه شما (میجر جنرال ایم کی عارف)

**وعدۀ که نه تنها ایفا نشد بلکه بی وفایی نیز صورت گرفت**

۵ اپریل ۱۹۸۳: امروز جمعه، باوجود که لایق صاحب ما را به خانه خویش طلبیده بود، نان را در منزل خود صرف و سپس تنها در منزل بالا به آپارتمان لایق صاحب رفتم. خبر شدم از اینکه داکتر نجیب به رتبه جنرالی ارتقا نموده بود، آنها غرض ابراز تبریکی به خانه وی (منزل پنجم) رفته بودند. من دیروز در سر راه وی را دیدم و نسبت اخذ رتبه جنرالی برایش تبریکی دادم.

باز هم به منزلش رفتم، خلاف معمول بسیار با صمیمیت با من برخورد نمود و از صمیم قلب با من صحبت کرد که فشرده آن چنین است: رشد من به حیث شخصیت بزرگ، تصادفی نیست. نهضت آن طرف سرحد سبب بزرگی شخصیت من شده است. این مطلب را من و رفقای شوروی می‌دانیم و خودت (صوفی) در آن نقشی زیادی داشته اید. تو تشویش نکن، خودت در نهضت شخصیت بزرگی هستی. ما ترا فراموش کرده نمی‌توانیم موقعیت تو در بین هزارها چه که در میلیون‌ها برجسته

است. آنچه در توان من باشد در خدمت خودت است. من زمانی خوشنود خواهم شد که شما را در وطن تان بر مسند قدرت ببینم. آنوقت ما واقعاً خوشحال خواهیم شد. تبصره: مگر زمانی که به مسند قدرت رسید، کیسه پول را در جای دیگری گذاشت و بنابر تحریکات حریفان مرا متهم به اجنت ISI نمود و در صدد گرفتاری من شد. سیاست تا چه اندازه لعنتی است. در یاد دادن انگلیسی و اردو برای نجیب من نقش اساسی داشتم و همچنان تأثیر من در آشنا ساختن او به نهضت پاکستان بسیار بزرگ بود.

## بخش پنجم

### برگشت از افغانستان: رفت و آمد

\* ۱ \*

برنامه برگشت عساکر شوروی آغاز شده بود و چند ماه بعد یعنی اپریل ۱۹۸۹ تکمیل می‌شد. ماه دسمبر ۱۹۸۸ بود. همه خانواده ما یعنی خانم و دو دخترم از جانب شوروی دعوت و در هتل حزب اقامت داشتیم. پروگرام چنان بود که برای استراحت و گردش برای مدتی به سوچی برویم و بعد از آن فامیل به کابل خواهد رفت و من به بلغاریا سفر خواهم کرد؛ زیرا دوست من، محراب‌الدین پکتیاوال در آنجا سفیر افغانستان بود و از من دعوت نموده بود تا مدتی را در آنجا بسر ببرم.

زندگی ما در افغانستان تنها در حالت انتظار بود و کاری مؤثری نداشتیم. پروگرام‌های من نیمه تمام ماند زیرا اجمل صاحب در تلفون برایم گفت که فیصله شده است باید برگردیم. من تفصیل بیشتر خواستم، اما جواب قانع کننده نشنیدم. تنها همین قدر گفت که با داکتر صاحب (رئیس جمهور نجیب الله) تمام مطالب فیصله شده است و نظر او نیز چنین است که باید برگردیم.

برگشت قوای شوروی ادامه داشت و طی سه - چهار ماه تکمیل می‌شد. برای من این مطلب عجیب بود، اما از اینکه فیصله صورت گرفته بود، چیزی گفته نمی‌توانستم. براساس رفاقت، پشتو، غیرت و مصلحت مجبور بودم از مسکو مراجعت کنم.

حینی که به کابل رسیدم، مستقیماً به منزل اجمل صاحب رفته و سوال کردم که در پاکستان با ولی‌خان و دیگران در باره به فیصله رسیده اید؟ معلوم شد که تفاهم کلی وجود ندارد. اجمل صاحب و افراسیاب (اکبرخان) در غیاب من فیصله نموده بودند و من مجبور بودم که با آنها بروم.

فضا چنان بود تا زمانی که امنیت نسبی موجود و حکومت کابل قوی بود؛ آنها از مهمانی‌های حکومت بهره گیری نموده بودند و حال که سرنوشت حکومت نجیب با بیرون رفتن قوای شوروی در خطر افتیده است؛ آنها پای خود را پس می‌کشند.



برای اینکه تمام جهان به شمول روس‌ها چنین برداشت نادرست داشتند که با خروج قوای شوروی، حکومت کابل سقوط می‌نماید.

من شخصاً مهمان حکومت نبودم، در خانه خود زندگی می‌کردم، حکومت نه برایم محافظ، نه خانه و نه موتر داده بود. مانند سایر افغان‌ها زندگی می‌کردم. یگانه تفاوت در این مورد این بود که خسر من در رهبری حزب و حکومت قرار داشت و بودن او در رهبری، برای من تاوان و تاوان رسانیده بود و هیچ فایده از آن ندیده بودم. زیرا وی در وقت کارمل و حال به شمول نجیب در کتاب‌های خوب طرفداران کارمل شامل نبود و هم به اصطلاح کابلی‌ها خودش نیز "خودکُش بیگانه پرست" بود.

روز دیگر داکتر نجیب دعوت و داعیه برای ما ترتیب نموده بود و خیربخش مری نیز در آن اشتراک داشت. خیربخش مری برای داکتر نجیب گفت که اینها رونده هستند، آیا جواب شما برای من نیز چنین است؟ داکتر صاحب در محضر ما گفت: این فیصله خودشان است، وقتی که تصمیم رفتن دارند، من در مورد چیزی گفته نمی‌توانم، من هیچ‌کس را جواب نه داده‌ام و نه ترا جواب می‌دهم. من به طرف رفقای خویش دیدم.

فردا نزد اجمل صاحب رفته و گفتم که داکتر صاحب در مورد رفتن ما موافقت نشان نداد؛ این چگونه رفتن است که نه رضایت داکتر وجود دارد و نه جواب ولی‌خان و نه موافقت رفقای حزب کمونیست؟

اجمل صاحب آزرده بود، و بدون مقدمه گفت که داکتر صاحب گاهی یک سان گپ می‌زند و زمانی به شکل دیگر، چاره دیگر نداریم. افراسیاب نیز هر دو پا را در یک موزه کرده بود و نسبت به اجمل صاحب یک گام پیشتر بود.

لایق صاحب برایم گفت که داکتر صاحب چنین برداشت کرده که تا حال که قوی بودیم، اینها اینجا بودند و حال که سرنوشت ما معلوم نیست، اینها سرنوشت خود را جدا می‌سازند و ما را در نیمه راه می‌گذارند. من گفتم که من مجبور هستم با آنها بروم؛ زیرا اگر باقی بمانم احتمالاً آنها تبلیغ خواهند کرد که صوفی در کابل خوش است و به این جهت نمی‌آید. البته من سرنوشت خود را از شما جدا نمی‌سازم.

بنابر مشوره او و به همراهی او، نزد داکتر صاحب رفتیم و برایش گفتم که من با

آنها می‌روم و بزودی برمی‌گردم و اگر مرگ هم باشد، یکجا خواهیم مرد و من رفیق شما هستم. به همین جهت فامیل را با خود نمی‌برم. (من در آنوقت احساس می‌کردم که من در بازی کشانده شده‌ام که یک سر آن هم نزد من نیست و حتی نجیب هم در مورد نقش بازی می‌کرد و گمان من این است که موقعیت لایق صاحب نیز چنین بود). نجیب به همه سخنان من گوش داد، اما تعهدی نه کرد. البته لایق صاحب برایش گفت زمانی که دوباره پس بیاید باید پست معینیت وزارت خارجه را برایش بدهیم. نجیب طرح را رد نکرد.

ما پاسپورت نداشتیم [پاسپورت پاکستانی] و در سفارت پاکستان بعد از آمدن شوروی‌ها سفیر نبود و همه امور توسط شارژدافیر پیشبرده می‌شد و فدا یونس در این وقت در این پست توظیف بود. برداشت من در مورد اینکه رفتن ما براساس عفو عمومی مخالفین که توسط حکومت بی نظیر اعلان شده بود، صورت می‌گرفت و فدا یونس دستوری در مورد از وزارت خارجه یا مرجع دیگر داشت؛ نادرست بود. سال‌ها بعد برای من آشکار شد که فدا یونس بیچاره نیز در مورد بی‌خیر بود؛ تنها اینقدر آگاهی داشت که ما دوباره رونده پاکستان هستیم و وزارت خارجه دستور داده بود به عوض پاسپورت، ورق سفری یا همان ورق عبوری با نصب فوتو، برای ما داده شود.

براساس این ورق باید ویزه از سفارت هندوستان اخذ می‌شد؛ زیرا کابل در محاصره بود و راه تورخم نیز در کنترل مجاهدین قرار داشت. لذا رفتن ما به پاکستان باید از طریق دهلی صورت می‌گرفت.

در سفارت هند کارمندانی زیادی را می‌شناختم<sup>۲۸</sup> و با سفیر از نزدیک معرفت داشتم. من سفارت هند رفتم، سفیر از رفتن ما آگاهی داشت و ویزه را صادر کرد و هم‌زمان گفت چون از راه دهلی می‌روید لذا بهتر است یک دو روز مهمان حکومت هند باشید و من دعوت را پذیرفتم.

این دعوت را نه اجمل صاحب و نه افراسیاب پذیرفت و افراسیاب علاوه کرد که برای پاکستان مثلث مسکو - کابل - دهلی تکمیل خواهد شد و خواهند گفت که با خود هدایاتی از مسکو - کابل و دهلی را آورده‌اند. من گفتم که ما مجبوراً شب را در دهلی سپری خواهیم کرد؛ اما هر دو سخن من را نپذیرفتند. شاید برای شان گفته باشم که چرا ترس از هندوستان دارید؟

اجمل صاحب گفت که ما شام به لاهور بدون اطلاع قبلی خواهیم رسید و از آنجا تکسی گرفته و شب در قریه خواهیم بود و هیچکس از آمدن ما آگاه نخواهد شد.

روز قبل از حرکت، داکتر صاحب با بسته‌ها به منزل اجمل صاحب و اکبرخان (افراسیاب) رفت و تحفه‌ها را سپرد، چون من دوباره آمدنی بودم از تحفه محروم شدم، البته در جیب من نیز سفرخرچ را گذاشت. من تنها بکس کالا داشتم و افراسیاب لوازم زیادی را از طریق قبایل به پیشاور ارسال کرده بود. اجمل صاحب نیز کم و زیاد بدست اشخاصی اموالی را فرستاده بود و بعضی‌ها را با خود داشت.

ذریعه طیاره آریانا ناوقت به دهلی رسیدیم و طیاره PIA جانب لاهور پرواز کرده بود. چون دعوت دولت هند را نپذیرفته بودیم، لذا نه محلی برای شب باش و نه پاسپورت مدار اعتبار داشتیم و زنان و اطفال نیز با ما بودند.

من از میدان هوایی برای دوست خویش صحافی که از امکانات در حکومت و جامعه هند برخوردار بود تلفون و مشکل خویش را مطرح نمودم. موصوف بعد از نیم ساعت دوباره زنگ زد و گفت که در هتل اشوکانیواس اطاق‌های را برای ما ریزرف کرده است. شب را در هتل سپری و فردا توسط طیاره خط هوایی پاکستان به لاهور مواصلت کردیم.

خلاف توقع ما، در میدان هوایی لاهور استقبال شایانی از ما صورت گرفت. تمام رفقای ترقی‌خواه لاهور و اعضای ای این پی انتظار ما را می‌کشیدند. آنها ما را با خود به منزل ملک عبدالله بردند تا شب را در آنجا سپری و فردا پرواز نماییم.

در پیشاور، ولی‌خان همه ANP را برای استقبال ما آورده بود. بعداً در اکوره نشست صورت گرفت و سپس به منازل خویش رفتیم.

برای دیدن من نیز همانند اجمل صاحب و افراسیاب اشخاصی زیادی از جمله اقارب، دوستان و اعضای حزب می‌آمدند و مدتی در اینگونه رفت و آمدها مصروف شدم.

حین صحبت مفصل با ولی‌خان، برایم معلوم شد که آمدن ما به پاکستان از جانب وی سازماندهی نشده بلکه کنسولگری افغانی وی را از آمدن ما باخبر ساخته و گفته که به خیر بیایند. ما نیز کنسولگری را در جریان نگذاشته بودیم، بلکه آنها از

کانال مربوط خویش در مورد مطلع شده بودند. در همین مورد از مسئول حزب کمونیست، سید مختار باچا سوال نمودم؛ او نیز گفت که از طریق ANP اطلاع یافته است.

چند سال بعد در باره دوباره پس رفتن ما به پاکستان از فدا یونس شارژدافیر آنوقت پاکستان در کابل نیز سوال کردم و وی گفت که برگشت شما از طرف من سازماندهی نشده بوده بلکه در مورد برایم از اسلام آباد اطلاع داده شده بود.

مدتی بعد اجمل صاحب در محضر انور زیب در مورد از من سوال کرد و من گفتم آن فیصله از جانب شما و افراسیاب صورت گرفته بود و من در مسکو بودم. پس یگانه کسی که در مورد می‌داند افراسیاب است. او می‌داند که کدام شخص و منبع این برگشت را سازماندهی کرده بود؟

با رسیدن ما به پیشاور، هر سه عضویت مجلس عامل ایالتی ای ان پی (نشئل عوامی پارٹی) را حاصل کردیم و در اولین جلسه فرصت صحبت برای ما داده شد. طبق معمول اجمل صاحب از تعریف و تمجید آغاز کرد و به همان سیاق آن را ختم کرد. افراسیاب نیز مطالب خود را گفت. زمانی که نوبت برای من رسید این سخن من در باره افغانستان که ANP در مورد افغانستان وظایف خود را انجام نداده و همه امور در مورد به ولی‌خان محدود نگه داشته شده است؛ باب طبع ولی‌خان واقع نشد و متعاقب آن بر علیه من بدبینی ایجاد شد. در مورد اینکه ضرور بود تا چنین موضعگیری نمایم؛ طور جداگانه توضیحات خواهم داد.

در مناطق مختلف، دعوت‌ها و نشست‌های از طرف اعضای حزب سازمان داده شد و ما در آن شرکت کردیم.

من از نام ولی‌خان، بر علیه اقدامات ضد افغانی پاکستان و سیاست‌های آن نامه‌های متعددی به عنوان سرمنشی ملل متحد، آیت‌الله خمینی رهبر ایران، بوش رئیس جمهور امریکا، صدراعظم هند، رهبر چین و رهبر حزب و دولت شوروی گرباچف نوشتم که هنگامه‌ی بزرگی برپا کرد و گرباچف نامه مفصلی به عنوان ولی‌خان فرستاد و این نامه سبب ارتقای وقار و نام ولی‌خان شد و اخبارهای پاکستانی تبصره‌های زیادی بر آن نوشتند و مطبوعات خارجی نیز برای آن اهمیت قابل شدند.

اقدام دیگر من نوشتن شعارها بر دیوارها، برضد حکومت جلا وطن مجاهدین در پیشاور بود که توسط بعضی افراد آن را سازماندهی نمودم. و بعضی مطالبی دیگر را نیز چاپ و توزیع کردم.

این اقدامات همزمان با آمادگی برای کنفرانس نیروهای مترقی و چپ در سوات بود؛ اجمل صاحب خواستار نظر من درباره شد. من برایش گفتم که در آن کنفرانس نباید اشتراک کرد و من نیز نخواهم رفت. من احساس کرده بودم که افراسیاب در صدد شکستن APN است و به همین جهت در صدد تهیه پاسپورت شدم و رویدادخان اجازه رفتن به هندوستان را برایم گرفت. زیرا در پاسپورت عادی امکان رفتن به هندوستان نبود.

در ماه اپریل ۱۹۸۹ با اخذ ویزه از طریق هند به کابل رفتم. ذکر این نکته ضرور است که من و اجمل صاحب تقریباً بعد از شانزده سال به وطن خویش رفته بودیم و برای من همه امور دیگرگون معلوم می‌شد. شماری زیادی از پیران، فوت و همسالانم به سن پیری رسیده بودند و میدان در اختیار جوانان بود. برای من سازش با این تغییرات دشوار معلوم می‌شد و همانند آن بود که درختی را از وسط قطع و بار دیگر بخواهیم آن را دوباره باهم وصل سازیم. من تا حال با چنین دشواری‌ها مواجه هستم. با شماری از اقارب بسیار نزدیک نمی‌توانم زبان مشترک بیابم. بسیاری چنین خواهند گفت که من تغییر کرده ام و این سخن طبعی است؛ اما آنها مشکل مرا درک کرده نمی‌توانند.

بدبختی بزرگ من این است که با آمدن به پاکستان، همه چیز از خانه، همسایه، قریه و ولس همه دیگرگون شده اند. بعد از سال ۱۹۹۲ و ویرانی کابل و افغانستان آن نسلی از افغان‌ها که با آنها آشنا شده بودم نیز پراکنده شدند و من در خلا قرار گرفتم، به عبارۀ دیگر، یک جهان برایم ختم و دیگری آن نیز ویران شد.

به هر صورت به کابل رسیدم و دوباره در خانۀ خویش با اولادها یکجا شدم. در فاصلۀ رفتن و آمدن من، تغییراتی زیادی رونما شده بود؛ برداشت جهانیان چنان بود که با خروج قوای شوروی، حکومت کابل توانمندی مقاومت را در مقابل مجاهدین نخواهد داشت. در عمل همه این برداشت‌ها نه تنها غلط ثابت شد، بلکه حمله مشترک تنظیم‌های جهادی بر جلال‌آباد که تحت رهبری مستقیم جنرال حمیدگل

به منظور تصرف آن شهر و انتقال دادن حکومت موقت به آن و سپس حمله بر کابل بود با شکست سختی انجامید.

این حوادث سبب مغرور شدن نجیب گردید و بر علاوه بی‌وفایی رهبران قوم پرست در کابل و کویته، که کمک‌های زیاد مالی و سیاسی با آنها شده بود و در آخر بی‌وفایی آنها با افغانستان، عامل آن شد که نجیب در مورد من نیز بی‌تفاوت شود.

من پنج ماه منتظر ماندم، اما موصوف مرا نپذیرفت. داکتر نه تنها مغرور شده بوده بلکه در مورد من از جانب کسانی مشکوک هم شده بود. ایجاد این شک‌ها از جانب کسانی صورت گرفت که با استخبارات روابط داشتند.

بعدها دانستم که داکتر صاحب نه تنها در مورد من بی‌تفاوت شده بود بلکه بر علیه لایق صاحب نیز تحریک گردیده و برخلاف همهٔ خانوادهٔ ما قرار داشت. طی مدت این چند ماه، من از موقعیت قبلی فرو افتادم و محلی جدیدی نیز نیافتم.

با خانواده خویش چه باید می‌کردم. قریه را نیز دیدم، در منزل پدری در قریه، دو برادرم با فامیل‌های خویش می‌زیستند و برای ما جای کافی بود و بر علاوه خانواده ام با زندگی در قریه عادت نداشت. پول نداشتیم اما در کابل صاحب خانه بودم که اطفال و خانم در نزدیکی پدر و مادر خویش زندگی نسبتاً آرامی داشتند. اگر چه خطرات راکت زیاد بود و هر روز پیر و جوان و زنان اطفال را می‌گشت. آپارتمان محل زیست ما نیز در بلاکی موقعیت داشت که رهبران حزبی و دولتی می‌زیستند و هدف اساسی برای حملهٔ راکتی مجاهدین بود.

پرتاب راکت از دوران کارمل تا زمان نجیب ادامه داشت و در اواخر حکومت نجیب شمار راکت‌ها زیاد و مرگ و میر بی‌حد و اندازه شد. داکتر نجیب در جوار ارگ در قصر زندگی می‌کرد که در اطراف آن بوجی‌های از ریگ و بر بالای آن تاپرها گذاشته شده بود. اطفال وی در داخل خانه و خارج آن پهردارها بودند. قصر نه بود بلکه یک موضع جنگی بود

\*۲\*

در ماه اگست ۱۹۸۹ ما (خانم و دو دخترم) به منظور رفتن به قریه، دهلی رفتیم. مدتی را در دهلی و چند روزی را در آگره سپری نمودیم و از شمله نیز دیدن

کردیم. شمله زیاد مورد علاقه اولادهايم قرار گرفت، برای اینکه نسبتاً ارزانی بود و کرایه هوتل نیز مناسب بود. از شمله به لاهور و سپس به اسلام آباد آمديم و سپس به قریه رسیدیم.

مدتی به دعوت‌ها و رفت و آمد اعضای خانواده و اقارب سپری شد و از اینکه منزل ما دارای چهار اتاق بود و اطفالم با زندگی در قریه عادت نداشتند، ادامه زندگی دشوار بود و از طرف دیگر در تشویش مکتب و تعلیم اولادها نیز بودم.

به پیشاور کوچیدیم و با برادرم زیارت خان که دارای منزل سرکاری بود، اقامت و مدتی را در آنجا سپری کردیم. تلاش داشتیم تا منزلی با کرایه ارزان پیدا کنیم. بعد از مدتی کسی در حیات آباد منزلی را با کرایه ۱۴۰۰ کلدار برایم داد. منزل بسیار کثیف بود و آن را پاک کردیم. اما زمانی که خانم آمد و مجاهدین را که با ریش‌های کلان در همسایگی ما می‌زیستند، دید؛ هراسان شد و از کوچیدن بدانجا خودداری کرد.

حکومت نجیب هنوز سر قدرت و لایق صاحب ستونی از حاکمیت او بود؛ مجاهدین می‌توانستند برخلاف ما به هر نوع اقدامی دست بزنند. لذا آن منزل را ترک نمودیم و به آپارتمان به مراتب نامساعدتر با کرایه ۲۸۰۰ روپیه در جوار سرک عمومی در یونیورسٹی رود رفتیم.

الیاسی سکرتر سوم قنصلگری افغانی در همسایگی ما می‌زیست<sup>۲۹</sup> و سپس ضیاءالحق که سکرتر دوم و یا اول بود نیز آنجا آمد. دو دخترم را در مکتب یونیورسٹی تاون شامل نمودم، تا این وقت پسرم سپین تولد نشده بود. در این آپارتمان نیز با مشکلاتی زیادی مواجه بودم و مدتی در آن زیستم اما کیفیتی در زندگی نبود و پول نداشتیم.

بعد از آمدن از کابل، بیست و چهار ساعت تحت تعقیب جواسیس ادارات اطلاعاتی بودم و هر جایی که می‌رفتم، جواسیس مرا به یکدیگر حواله می‌دادند. به فکرم یکبار پیش یکی از اقارب نزدیک رفته بودم و رد پل من از نزد آنها گم شده بود؛ آنها به قریه، معبر اٹک و ولی باغ و سایر محلات در مورد اطلاع داده بودند. زمانی که دوباره پیدا شدم؛ آنها در مورد از من گپه کردند. بعد از آن هر جای که می‌رفتم، آنها را در جریان می‌گذاشتم. در آن روزها نمایندگی هندوستان بسیار تحت تعقیب

قرار داشت و محدودیت‌ها زیاد بود، اما زمانی که من ویزه می‌گرفتم با دیدن پاسپورت، مرا می‌شناختند و بیشتر سوال نمی‌کردند.

\*۳\*

با آمدن ضیاءالحق وضع تغییر کرد، او هم وابسته به خاد بود. موصوف افشا ساخت مبلغی که از کابل برای ولی باغ فرستاده می‌شد هجده میلیون دالر بود که وقتاً فوقتاً توسط عبدالخالق از راه دهلی انتقال داده می‌شد و الیاسی آن را به ولی باغ می‌رسانید و یکبار توسط اعظم خان نیز انتقال داده شده بود. این پول مثل اینکه در چاهی پرتاب شده باشد، برای ملک‌های قبایلی از جمله ملک نادرخان ذخه خیل، میاشاه جهان، خلیفه عبدالطیف و امیر نیاز علی خان (پس از مرگ او برای پسرش) داده می‌شد. آنها تنها دو جرگه نه بلکه دو جلسه را در میر علی (وزیرستان شمالی) و لوارگی (خیبر) سازماندهی کردند. هدف اصلی این جرگه‌ها باید گشایش راه تورخم - جلال‌آباد و حفاظت آن توسط قبایل می‌بود. مگر در جرگه در مورد باز شدن راه هیچ زکری بعمل نه آمد. این ملک‌ها سروصداهای را بلند کردند و گفتند که برای ما تنها یکصد و پنجاه هزار دالر رسیده و متباقی حیف و میل شده است. این معامله همانند آن بود که برای پشک صلاحیت توزیع گوشت داده شده باشد؛ زیرا صلاحیت کار با آنها و شماری از افغان‌ها در رابطه با مصالحه ملی، برای اعظم خان داده شده بود.

ضیاءالحق در مورد سروصداهای را راه انداخت که نتیجه آن بی‌اعتمادی کابل بین کابل و روس‌ها که تمویل کننده اصلی بودند با اضافه ملک‌های قبایلی شد.<sup>۳۰</sup>

بعد از این روابط کابل و ولی باغ نیز خراب شد و زمانی که ANP به اتحاد جمهوری اسلامی ساخته شده توسط اجنسی‌ها پیوست و با نواز شریف دست را یکی نمود، بی‌اعتمادی کابل بیشتر شد. چنانچه ولی‌خان حین اشتراک در مراسم دفن راجیو گاندی بسیار تلاش کرد تا با داکتر نجیب الله در هند ملاقات نماید اما از طرف او رد شد. همچنان زمانی که اجمل ختک در دوره اول نواز شریف به حیث رئیس ANP به مسکو سفر نمود؛ کوشش کرد تا ویزه کابل را اخذ نماید اما از طرف محترم نجیب الله برایش ویزه داده نشد.

ما در مضیقه قرار داشتیم، پول خلاص شده بود و توان دادن کرایه و فیس مکتب



اطفال را نداشتیم و لذا ماه جنوری ۱۹۹۰ فامیل را دوباره به کابل بردم. آنجا نسبت راکت باران شهر، مکاتب گاهی فعال و گاهی هم مسدود می‌بود. من به زودی به پیشاور برگشتم.

یگانه اشتباهی را که مرتکب و بعداً بسیار پشیمان شدم این بود که اجمل صاحب حین برگشت نخست، بکس حاوی کتابچه‌های یادداشت‌های شخصی خویش را نزد رؤف تنیوال گذاشته بود و موصوف حین رفتن به جرمنی آن را برایم سپرد تا آن را برای اجمل صاحب برسانم. این بکس حاوی یادداشت‌های جنبش ما بود و من باید آن را به منزل می‌بردم و برای آن شخص ناسپاس نمی‌سپریم؛ اما اخلاق اجازه نداد و آن امانت را تسلیم وی کردم.

جای تعجب این است که رؤف تنیوال دروغ شاختاری گفته و در یکی از وبسایت‌های افغانی نگاشته است که بکس حاوی یادداشت‌ها را خودش به خواهرزاده اجمل سپرده است.

\* \* \*

برخورد رهبران ANP با من خصمانه بود و آنها مایل به کسانی بودند که با اجنسی‌ها روابط داشتند و اسم من در لیست سیاه اجنسی‌ها درج بود.

در ماه اگست ۱۹۹۰ دوباره کابل رفتم. گاهی در منزل و گاهی هم در دفتر قبلی کمیسیون قبایل می‌بودم. تکلیف کمر برایم پیدا شد و از سفارت هند تقاضای ویزه نمودم و نمیبیار سفیر هند گفت که من تلکس خواهم داد تا در شفاخانه قوای مسلح زمینه تداوی ام مساعد گردد. اما زمانی که در آخر جنوری ۱۹۹۱ به دهلی رفتم؛ در شفاخانه برایم گفتند که ما بر اساس پروتوکول تنها برای شماری افغان‌ها زمینه تداوی را فراهم می‌کنیم و چون خودت پاکستانی هستی، جواب رد داده شد.

در ماه فیروزی دوباره به پیشاور آمدم. از برخورد نماینده‌گان هندی و کارمندان سفارت بسیار آزرده شدم، زیرا با وجود آن همه روابطی که با آنها داشتم، چنان بی‌مهری با من نمودند. در دفاع از داکتر نجیب نیز بعد از ختم حکومتش قرار نگرفتند. در کتابی نشر شده از جانب فدا یونس در مورد افغانستان صراحت داده شده است که چگونه در محضر نمایندگان ملل متحد از دادن پناهندگی سیاسی به نجیب خودداری کردند اما پاکستان وی را دعوت نمود که به اینجا بیاید. البته نجیب از

لحاظ سیاسی این تقاضای پاکستان را نمی‌توانست بپذیرد.

از جنجال‌های حزب کمونیست خود را گوشه نمودم، آنها مصروف ساختن و ویران کردن گروه‌ها بودند و یکی بر دیگر اتهاماتی وارد می‌کردند و حیف و میل بین شان ادامه داشت. سلاح و پولی که بنام حزب کمونیست آمده بود ذریعه آن یا وسایل خریداری شد و یا هم در تجارت ندیم خالد، پسر سیف خالد به دوران انداخته شده بود و افراسیاب، سید مختار، اسد، شفیق و دیگران در تصرف آن در رقابت بودند. من کابل را نیز دیدم، در آنجا نیز احساس کردم اموالی که می‌آمد مورد حیف و میل قرار می‌گرفت و از تن یکدیگر لباس را می‌کشیدند. همراهی با چنین اشخاص برایم مطلوب نبود.

من کابل را نیز دیدم، آنجا نیز احساس کردم اموالی که می‌آمد حیف و میل می‌شد. لذا فیصله کردم تا مناسبات خویش را با ولی‌خان عادی بسازم و چنین نیز شد و رفتنم بار دیگر به ولی‌باغ شروع گردید.

\* \* \*

در ماه می ۱۹۹۱ از طریق دهلی دوباره کابل رفتم. در کابل این برداشت قوت گرفته بود که انقلاب تکه و پارچه شده است و تنها برای حفاظت جان و پیدا کردن جایی پایی برای حزب در حکومت آینده تلاش صورت می‌گرفت. رفقای حزبی نیز شروع به گرفتن رشوت کرده بودند زیرا سرمایه داری در حالت آمدن بود و مشاورین شوروی نیز در این تلاش سهیم بودند.

به افغانستان یک طیاره غیر معمولی مربوط به KGB پرواز می‌کرد که توسط آن پول چاپ شده و پست مخصوص شوروی انتقال داده می‌شد. این طیاره تابع قوانین امیگریشن نبود. من و خسر بره ام فضل الحق غریزی با یک تاجر جاجی توسط این طیاره بدون ویزه شوروی و بدون مهر خروجی، مسکو رفتیم. در آنجا مهمان دوستان شوروی شدیم و در هتل معتبر و مرکزی حزب ما را جابجا ساختند.

دو واقعه در مسکو اتفاق افتاد که قابل ذکر است: نخست اینکه دوست من ولادیمیر آرتیموف که در سال ۱۹۷۲ استادم بود و در دهه هشتاد در کابل به حیث مشاور ایفای وظیفه می‌کرد و با او رابطه دوامدار داشتم، به دیدنم آمد. موصوف حین

گردش در شهر ذریعه موترش، سخنانی را با من شریک ساخت که در اطاق هتل و یا محلی دیگری نمی‌توانست آن را مطرح سازد.

انگیزه اصلی او معلوم کردن نظر و فکر من بود. موصوف برایم گفت که بخش زیادی اعضای حزب کمونیست از سیاست گرباچف ناراض اند و می‌خواهند تغییراتی صورت گیرد. آرتیموف بصورت علنی با من مطرح ساخت که آنها می‌خواهند گرباچف را از صحنه دور سازند و نظرم را در مورد خواستار شد؟. من برایش گفتم که وقار و پرستیژ قبلی اتحادشوروی احیا شده نمی‌تواند و اعتماد نیروهای مترقی دنیا را از دست داده است.<sup>۳۱</sup>

مطلب دومی این بود که دوست من و مهماندار ما از شعبه روابط بین‌المللی، گنریخ پولیکوف برایم گفت که ما کارمل صاحب را به کابل اعزام می‌کنیم،<sup>۳۲</sup> اما امروز در پرواز مانع ایجاد شد. من با خنده گفتم که رفیق کولیکوف باز چه بازی را راه انداخته اید؟ او برایم گفت که بازی را ما راه نه انداخته ایم، نجیب شخصاً برایش تلفون کرده است. مگر من فهمیدم که شاید آنها می‌خواهند باز از کارمل صاحب استفاده ببرند. این سخن راست بود که نجیب برایش تلفون و خواستار آمدنش به کابل شده بود.

در زمان حاکمیت کارمل صاحب، یک هیئت مشترک امریکایی‌ها و شوروی‌ها که شامل ۱۶ - ۱۷ نفر بود، به کابل آمده بود و سلیمان لایق به حیث رئیس اکادمی علوم افغانستان مهماندار آنها بود. این اولین هیئتی بود که بعد از انقلاب ثور و بصورت مشخص بعد از آمدن قوای شوروی به افغانستان آمده بود. رئیس هیئت امریکایی با Robert White بود که سمت ریاست "مرکز بین‌المللی برای صلح" را داشت. مدیر اجرایی آن مرکز Mattison نیز وی را همراهی می‌کرد. در راس هیئت شوروی رئیس اکادمی علوم انگلشور یفگنی پریماکوف بود که در زمان یلسن صدراعظم آن کشور شد. در جریان نشست‌های آنها یک ژورنالیست هندی دوست ما راجندر سرین نیز اشتراک می‌کرد که موصوف بعداً برای ما راپور داد که شوروی‌ها حتماً از افغانستان عقب نشینی می‌کنند؛ اما این سخنان وی آنگاه مورد قبول کسی قرار نگرفت.

من با Mattison در هتل حزبی در اثنای صرف چای صبح آشنا شدم. امریکایی‌های دیگری نیز با وی بودند. موصوف از من در مورد افغانستان سوالاتی

نمود و در مورد حل معضله آن معلومات خواست. جواب‌های من به اندازه سبب خوشحالی وی شد که امریکایی دیگری بنام دیک کلارک را که در میز پهلوی ما قرار داشت، به میز ما دعوت کرد. دیک کلارک گفت که ما در مورد قطع ارسال اسلحه به مجاهدین فیصله کرده ایم. ماتیسن گفت که عصر به لنینگراد می‌رود و سپس به هانوی پرواز می‌کند تا در مورد جستجوی استخوان‌های عساکر امریکایی با مقامات ویتنامی مذاکره نماید. وی علاوه کرد که من به هتل Savoy رفته و با دیک کلارک ملاقات نمایم. من برایش گفتم که من شخص منفرد هستم و با حزب و حکومتی روابطی ندارم. موصوف گفت که سخنان خودت دلچسپ است. من با دیک کلارک و عده ملاقات گذاشتم.

زمانی که عصر همان روز به محل نوشیدن کافی رفتم، ماتیسن نیز که آماده رفتن به لنینگراد بود، غرض نوشیدن کافی آمد. در این وقت با مهماندار من، پولیکوف صحبت نمود و موصوف برایش گفت که من داماد لایق هستم. لهجه ماتیسن تغییر نمود و گفت که حین سفر به کابل ما احساس کردیم که لایق شخص نرم و معتدل است؛ اما زمانی که به پیشاور رفتم؛ صبغت الله مجددی برایم گفت که اصلاً عامل آوردن کمونیسم، آشنا ساختن نجیب با نظریات کمونیستی و تریبه کردن آن و پخش این ایدیالوژی سلیمان لایق است. پس اگر نجیب به هندوستان می‌رود، لایق هم باید با او برود. از این جا فهمیدم که موضوع رفتن نجیب به هندوستان در بالاها فیصله شده است.

من چندین بار به مهماندار خود پولیکوف یادآوری نمودم که باید با دیک کلارک ببینم، اما موصوف بدان اعتنایی نکرد. وی در مقابل نجیب - زیاد طرفدار کارمل بود و شاید مرا نیز به ارتباط لایق جز گروپ نجیب می‌دانست. دیدار من با دیک کلارک صورت نگرفت.

در اتحادشوروی بی‌نظمی بزرگی در جریان بود. مردم در تلاش پیدا کردن پول بودند. پولیکوف برایم گفت که برایش چند صد تن پنبه جمع آوری شده توسط دست، پیدا نمایم. من در کراچی برای اورنگ زیب پسر عبدالخالق خان تلفون کردم، اما نتیجه بدست نه آمد. هرگاه در حبیبیت پول نقد می‌بود، در آن وقت در مسکو امکان هرچیز موجود بود. اما جیب‌های ما خالی بود و تجربه هم نداشتیم. چند روز دیگر را نیز در آنجا سپری و بدون نتیجه پس به کابل آمدم. ماه جون و کابل در حال

شاریدن بود.

### معضله بلوچ‌های مری

روزگار میر هزار رحمکانی خراب بود و دروازه‌های بی‌شماری را تک تک نموده بود؛ رئیس جمهور نجیب اورا نپذیرفته بود، وزیر امنیت یعقوبی صاحب نیز اورا اجازه ملاقات نداده بود. سرجنگ، وزیر سرحدات نیز راه حل مشکل را نیافته بود. سرانجام وی با من درد دل کرد. چون روزگار من نیز مناسب نبود لذا همدردی من را جلب کرد. او برام حکایت کرد که:

«باشندگان کمپ هلمند در مضیقه قرار داشتند و نزدیک به یک سال کمک‌ها برای شان نرسیده بود (حکومت توان مالی خود را از دست داده بود). من نزد خیربخش مری رفتم و گفتم بهتر است شخصاً بدانجا رفته و مردم را آرام سازد. نجیب در اختیار خیربخش پول و کمک‌ها را قرار داد؛ اما وی همه را در بین افراد مربوط به خود توزیع کرد و برای ما هیچ چیزی نداد.<sup>۳۳</sup>

زمانی که در مورد برای خیربخش شکایت کردم، وی افراد مسلح را به منزل فرستاد و تمام اسلحه را که من از نظامیان پاکستانی به زور گرفته بودم، از نزد گرفت. در جریان زد و خوردی هم صورت گرفت و یک نفر زخمی و یکی هم کشته شد. حال من نزد حکومت افغان مراجعه کرده ام و مسأله سلاح، مسأله غیرت بلوچ‌ها است. من خواستار استرداد آن اسلحه نیستم که دولت افغانستان داده است، بلکه خواستار مسترد شدن آن اسلحه هستم که در جنگ از نزد عساکر پاکستانی به غنیمت گرفته بودم. هرگاه اسلحه من مسترد نشود، آن را به زور خواهم گرفت؛ بشرط آنکه دولت افغانستان در مورد بی‌طرف بماند و از خیربخش جانبداری ننماید. من می‌خواهم که این مطلب برای حکومت افغان انتقال شود.»

تمام مطالب فوق را برای لایق صاحب بازگو و علاوه کردم که هرگاه خون بلوچ‌ها در افغانستان بریزد، این بدنامی بزرگی برای افغانستان خواهد بود و از موضوع باید نجیب آگاه گردد.

در این زمان حالت تجرید ساختن نجیب ادامه داشت و وی بالای همه مشکوک بود. همه دوستان را از خود دور ساخته و تنها شماری اندکی برایش باقی‌مانده بود. وی

اول رئیس خاد را نزد نواب خیربخش مری فرستاد و موصوف از ملاقات با آن خودداری کرد، سپس قوماندان قول اردو را درباره وظیفه داد، اما نواب نمی‌خواست با افراد کمتر از سطح خود دیدار داشته باشد. سرانجام مجبور شد که از لایق صاحب خواهش نماید که به هلمند رفته و اختلافات بین هردو را رفع نماید.

لایق صاحب قبل از رفتن به هلمند، میرهزار را احضار و برایش گفت که ما خیربخش مری را به رسمیت می‌شناسیم و خودت نیز یک قوماندان تابع او هستی و خودت باید این واقعیت را بپذیری.

میرهزار در جواب گفت که من جنگ‌های بی‌شماری را به امر خیربخش کرده‌ام، او قبلاً نیز رهبر من بود و حالا هم همان موقف را دارد و حاضر هستم از وی معذرت بخواهم. البته خواستار مسترد شدن سلاحی هستم که از نزد قوای پاکستانی گرفته‌ام. زیرا در نزد ما بلوچ‌ها زن و اسلحه ارزش همگون دارند. خواست میرهزار برحق بود و لایق صاحب با آن توافق کرد. ما ذریعه طیاره به هلمند رفتیم و نسبت تهدید ستینگر طیاره در ارتفاع کم پرواز می‌کرد.

در هلمند من خیربخش را شخصاً ندیدم. زیرا وساطت پشتون پیشاوری در معضله بلوچ‌ها باب طبع نواب صاحب نبود. لذا تمام مذاکرات از جانب لایق صاحب پیش‌برده شد. لایق صاحب بسیار چنه زده بود و هضم این مطلب برای نواب صاحب که با یک فرد عادی قبیله در سطح همگون صحبت نماید دشوار بود. او به هیچ قیمتی حاضر نبود میرهزار را بپذیرد. سرانجام فیصله شد که طرفداران میرهزار بجارانی که در حدود هفت - هشتصد خانواده بود از کمپ نواب به کمپ قندهار بروند. کمپ قندهار از قبل در تصرف بجارانی تکر بود و رئیس کمپ یعقوب خان بود و بهرام خان، شیرمحمد خان مری و دیگران که مخالف خیربخش بودند؛ برآن حکمروایی می‌کردند. دقیق به یاد ندارم که در آنوقت شیرو مری دوباره برگشته و یا به هندوستان رفته و تحت تداوی قرار داشت.

تمام راه‌های بین هلمند و قندهار تحت تسلط مجاهدین بود که همه از مخالفین سرسخت بلوچ‌های مری بودند.

فیصله شد تا رهبران، خانم‌ها و اطفال آنها توسط طیاره انتقال داده شوند و سایر بجاران با بزها و گوسفندهای خویش پای پیاده به کندهار کوچ نمایند. معتبرها ذریعه

چند پرواز به قندهار منتقل شدند. ما به کابل آمدیم. بعدها میر هزار برایم قصه کرد که شماری زیادی در طول راه توسط مجاهدین مورد غارت واقع شدند، اسلحه آنها غصب و شماری هم به قتل رسیدند. در قندهار نیز محل مناسبی برای آنها نبود و در حالت خواری و پریشانی به مناطق خویش برگشت نمودند و اینبار نیز در طول راه مورد چور و چپاول قرار گرفته، سلاح‌های شان به زور توسط مجاهدین اخذ شد.

میر هزار بسیار قهر و مأیوس بود و از من خواستار مشوره شد. من برایش گفتم که پاکستان برود. وی گفت که این بی‌ننگی کلان است که من در تمام دوران جوانی بر علیه پاکستان جنگیده ام و حال دوباره آنجا بروم. من گفتم چاره دیگری نداری. در افغانستان در موجودیت خیربخش مری، برایت جایی وجود ندارد و بر علاوه حکومت موجوده افغانستان دیر یا زود سقوط می‌نماید و عملاً با خودت هیچ‌گونه کمک کرده نمی‌تواند. وی گفت اگر چنین است پس من به کوه بالا می‌شوم و به جنگ ادامه می‌دهم. من برایش گفتم به تنهایی امکان جنگیدن وجود ندارد و این عمل خودکشی است. در اخیر میر هزار برایم گفت که هند می‌روم و از آنها طالب کمک می‌شوم. من گفتم که آنها نیز خیربخش را به رسمیت می‌شناسند و با خودت کمک نمی‌کنند. وی خواستار کمک جهت رفتن به هندوستان شد و من گفتم به حیث یک پشتون با تو کمک خواهم کرد، اما هندوستان به هیچ‌وجه راضی نخواهد شد.

من باور داشتم که هند وفاداری ندارد. با آنها ما در دسمبر ۱۹۹۱ به دهلی رفتیم. با میر هزار ۸ - ۱۰ تن دیگر نیز بود بود. جابجایی این تعداد در هوتل دشوار بود؛ زیرا میر هزار پول زیادی نداشت. خانه را طور موقت به کرا گرفتیم.

میر هزار با نمایندگان RAW [اداره اطلاعاتی هندوستان and Research Analysis Wing] ملاقات نمود. من در آن ملاقات نبودم، عاقبت همانگونه شد که من گفته بودم. هندی‌ها از دادن کمک به او خودداری کردند و میر هزار بار دیگر نتوان گردن من شد و از من تقاضا کرد تا با مقامات پاکستانی و یا هم با ولی‌خان یا اجمل صحبت نمایم.

من می‌دانستم که آنها نیز حامی خیربخش اند و من نیز در حالت بدتر از او قرار داشتم. لذا گفتم که با (هایی کمیشن) پاکستان صحبت خواهم کرد.

مشکل این بود که هایی کمیشن زیر مراقبت شدید استخبارات هندوستان قرار داشت. من در هایی کمیشن با شفقت کاکاخیل شناخت داشتم و زمانی که من برایش تلفون کردم، چون تلفون‌ها توسط ادارات هندی شنیده می‌شد، ترسید و بهانه کرد و از ملاقات بامن خودداری نمود.

چون مری‌ها باردوش من بودند و مجبور بودم با آنها کمک نمایم. سرانجام شفقت شماره تلفون اندارابی را (شاید نماینده ISI) را برایم داد تا با او صحبت نمایم. موصوف گفت که نزدش به هایی کمیشن مراجعه کنم. چون پاسپورت من ختم شده و مجبور به گرفتن پاسپورت جدید بودم و هایی کمیشن رفتنم و تمام ماجرا را برای اندارابی بیان و میرهزار را برایش معرفی نمودم.

اندارابی شناختی دقیقی از من نداشت لذا برای کسب معلومات بیشتر طور مخفی افرادی را به قریه ما فرستاد. اندارابی گفت که من از دفتر مرکزی اجازه خواهم خواست و شما را در جریان خواهم گذاشت.

میرهزار بر اساس صحبت‌های من قانع شده بود که با خیربخش جنگیدن به نفعش نیست و تنها می‌توان به مخالفت سیاسی پرداخت. چند روزی دیگر نیز منتظر ماندم و سرانجام میرهزار را با رفقاییش در حالت انتظار رها و بعد از مدتی من تنها پاکستان آمدم. چون آنها با پاسپورت افغانی به هند رفته بودند و برای رفتن به پاکستان، ضرورت به اسناد پاکستانی داشتند. بعداً خبر شدم که برای آنها از جانب هایی کمیشن پاکستان اجازه برگشت برای شان داده شده بود.

بعداً میرهزار چندبار تلفونی با من صحبت کرد؛ خواستار ملاقات با اجمل بود و اجمل تعلل می‌کرد. میرهزار نه در مورد سرنوشت خویش می‌دانست و نه در مورد سیاست. بار آخر در نومبر ۱۹۹۴ برایم تلفون کرد و من برایش گفتم که من رونده نندن هستم.

با سقوط دولت نجیب، خیربخش با خانواده اش توسط طیاره خصوصی انتقال داده شد و حکومت نواز شریف برای جابجایی مری‌ها، پانزده کروور پول تادیه کرد. البته میرهزار از این مبلغ محروم و در جیب پسران مری سرازیر شد و مری‌ها باز هم مرئی باقی ماندند. [در زبان پشتو، تفاوت کوچکی است در تلفظ کلمه مری که نام قبیله است و مرئی به معنی غلام است. م]



سرانجام میرهزار همدست حکومت شد و شنیده ام که ملیشه را ایجاد نموده است. یکبار خیربخش با دوصد تن از طرفدارانش بر وی حمله نمود؛ اما توسط ششصد تن از افراد میرهزار محاصره شدند و سرانجام توسط کرنیل‌های پاکستانی از محاصره نجات یافتند.

بدینگونه انقلاب، جنگ آزادی و حقوق، مصروفیت رهبران پشتون‌ها و بلوچ‌ها است و مردمی همانند من و میرهزار قربانی می‌شوند اما در نواب باغ و ولی باغ گل‌های تازه بی می‌شگفتند و زندگی آنها ادامه می‌یابد.

\* ۱ \*

در کابل قضایا با خوشبینی دیده می‌شد. داکتر نجیب براساس گفتار بنین سیوان، نماینده ملل متحد برای افغانستان، اعلان کرد که هرگاه طرح ملل متحد برای حل مسأله افغانستان دربرگیرنده حکومت شامل عناصر بی‌طرف و هموار ساختن زمینه برای انتخابات باشد، من در حکومت آینده شرکت نمی‌کنم. این یک اقدام نامعقول بود. زیرا از یک طرف وی طرفداران خود را بی‌مورال و بی‌روحیه ساخت و از طرف دیگر در داخل حزب و حکومت برای مخالفین خویش و در بیرون برای مجاهدین فرصت را مساعد ساخت. همچنان بنین سیوان تنها نماینده سرمنشی ملل متحد بود و هیچ‌گونه فیصله‌نامه و تصمیم شورای امنیت در مورد موجود نبود و سخنان نامبرده به کف سرآب شباهت داشت؛ هرگاه قبول می‌شد خوب، در غیر آن هیچ تأثیری وارد کرده نمی‌توانست.

برایم از کابل و بصورت مشخص از طرف لایق صاحب گفته می‌شد که همه چیز عادی است و انتقال قدرت هم بشکل عادی خواهد بود. اما طرح بنین سیوان ناکام شد. اول بر علیه نجیب در حزب خودش بغاوت صورت گرفت و همچنان مجاهدین و نمایندگان آن و حکومت نواز شریف که ANP یک جز آن بود؛ طرح ملل متحد را نپذیرفتند.

برایم از کابل تلیفون شد که بیا و غم فامیل خود را بخور. من به کمک نجیب الله مجددی [پسر عمه خانمش] از طریق سرکانو و جلال‌آباد به کابل رفتم. رسیدنم به کابل مصادف به همان شبی بود که در میدان هوایی مانع رفتن داکتر نجیب به خارج شده و وی مجبور شده بود به دفتر ملل متحد پناه ببرد. من زیاد عجله داشتم. وضع

بکلی خراب بود. حکومت تقریباً از بین رفته و هرکس در غم جان خویش بود.

پس از پناهندگی نجیب، طرفدارانش هم قهر و هم خفه بودند. رفتن بدون مشوره او و طرفداران خود را در کام مرگ رها کردن، مورد پسند هیچ کس قرار نگرفته بود. طرفداران کارمل بسیار فعال و خوشحال بودند. شمال از دست رفته بود، احمدشاه مسعود به چاریکار رسیده و قوت‌های دوستم میدان هوایی را تصرف کرده بود. گلبدین حکمتیار از چهار آسیاب فیرهای تهدید کننده می‌کرد.

من به بسیار عجله برای فامیل خویش از سفارت هندوستان ویزه اخذ و روز سوم با فامیل خویش غرض پرواز به میدان هوایی رفتم. اما در میدان هوایی پاسپورت‌های ما را اخذ و تهدید نمودند که ما کابل را ترک کرده نمی‌توانیم و حتی تصمیم چنین بود که ما را همانجا بندی نمایند، پس آمدم. سفارت پاکستان زمانی که از موضوع آگاه شد؛ گفتند در صورت تهدید خطر به سفارتخانه برویم.

در چنین وضع خانواده لایق صاحب یعنی خسرمن نیز تحت تهدید قرار داشت. لذا ما طور مخفی به منزلی دیگری کوچیدیم. حکومت و حزب حاکم وطن پیهم جلساتی دایر می‌کرد و فیصله‌های را نشر می‌نمود. نمایندگان حزب حاکم با نمایندگان مجاهدین شمال و جنوب در رفت و آمد بودند.

مرحوم جنرال عبدالحق علومی دوست قدیم ما، انسان شریفی بود و در این وقت در کمپ طرفداران کارمل صاحب و خلاف رئیس جمهور نجیب بود. وی خیر شد و به تاریخ ۱۸ اپریل شخصاً با ما به میدان هوایی رفت و پاسپورت‌های ما را دوباره اخذ کرد و با قهر گفت آنانی که پول دزدی نموده اند برای شان اجازه می‌دهید و مانع افراد شریف مانند ما می‌شوید. در همین روز مراسم دفن جنازه وزیر امنیت، یعقوبی صاحب که شب قبل خودکشی نموده بود و علومی به جنازه اش رسیده نتوانست اما در مقابل ما وظیفه خود را انجام داد.

۱۸ اپریل ما به دهلی رسیدیم و منتظر آمدن خشو و خیاشنه ام بودیم. خیاشنه ام در سفارت برلین مقرر شده بود. من برای هردوی آنها از سفارت جرمنی ویزه گرفتم و برای شان تکت یافتیم و آنها رخصت شدند. ما چند روزی در دهلی ماندیم.

به تاریخ ۶ می به قریه رسیدیم. در حیات آباد خانه کوچک کرایه گرفتیم و زندگی را آغاز کردیم. باوجود که دوسال درسی اطفال از دست رفته بود، آنها شامل مکتب

شدند. در این وقت دولت نجیب سقوط کرد و بین مجاهدین شمال و جنوب جنگ شدید جریان داشت. حکومت صبغت الله مجددی ناتوان و بی کفایت بود، مجاهدین همانند ملخ بر سرزمین سبز افغانستان باریده بودند. خانه، عزت و آبروی هیچکس مصئون نبود.

خسرم سلیمان لایق به کمک بعضی طرفداران قبایلی به قبایل و سپس به ولی باغ رسید. مدتی در ولی باغ مهمان بود و شماری دیگری از رفقای دیگر مانند رفیع و وطنجار هم در آنجا جابجا شده بودند. مناسبات من با ولی باغ نیز عادی و در رفت و آمد بودم.

اجمل صاحب رئیس حزب بود و از همه ما حذر می کرد و از مطلبی پنهانی ترس داشت.

لایق صاحب مدتی در ولی باغ باقی ماند و ولی خان بسیار با حرمت با او برخورد می کرد. خانمش در جرمنی بود و شدیداً مریض و در حالت مرگ قرار داشت؛ مجبوراً وی هم همانجا رفت.

\* ۲ \*

زمانی که من با خانواده خویش در ماه اپریل از کابل می برآمدم، خانه و مال و سامان را برای لایق صاحب گذاشتم تا برای شخص قابل اعتمادی بسپارد. اما بعد از سقوط حکومت نجیب، مجاهدین همچو ملخ بر افغانستان فرود آمدند. منزل من نیز مورد چپاول قرار گرفت و غصب شد.

دوره چهارماهه صبغت الله مجددی سپری و مطابق قرار قبلی، دوران برهان الدین ربانی شروع گردیده بود. ماه اکتوبر بود و من بعد از جنازه سناتور عبدالخالق خان با رسول امین، حکیم آریویی و شاه آغا یکجا کابل رفتم. معضله خانه حل نشد و باوجود حکم صریح احمدشاه احمدزی وزیرداخله و تلاش پولیس حوزه نهم، نتوانستم منزل را از چنگ اشغالگران خلاص سازم.

من به منزل دوست خویش جنرال عبدالحق علومی رفتم که با دیدن من بسیار خفه شد و گفت چرا آمده اید؛ کسی ترا خواهد کشت. من برایش گفتم که من با اشخاص مطمئن آماده ام، اما خودت محتاط باش تا ترا نکشند. موصوف علاوه کرد که من

هنوز در وظیفه نظامی هستم و کسی برای من چیزی گفته نمی‌تواند. این زمانی بود که هنوز قوت‌های طرفدار کارمل و بریالی با قوت‌های دوستم و مسعود پهلوی به پهلوی در کابل موجود بود و تحت اداره علمی صاحب قرار داشت. جای افسوس است که این شخص شریف بعد از مدت کوتاهی در چهارراهی میکروریون در بین موتر کشته شد.

پسر و یا داماد معاون رئیس جمهور عبدالرحیم هاتف اختطاف شده بود و من عرض ابراز همدردی به منزل وی رفتم. هاتف صاحب گفت که سقوط نجیب و سپس گیرآمدن او در اصل دسیسه بود که نماینده ملل متحد بینن سیوان هم در آن دخیل بود.

\*۳\*

روابط من نه تنها با ولی‌خان عادی بود بلکه او علاقمند بود تا اطاقی را در جوار اطاق خویش در اختیارم قرار دهد تا همه کارهای وی را پیش ببرم. کتاب کاکا احمد را من قبلاً در کابل نه تنها چاپ، بلکه زحمتی زیادی بالای آن کشیده بودم و آن را بار دیگر توسط مولانا فضل حنان مالک یونیورسیتی بک ایجنسی مجدداً چاپ کردم. به عوض مقدمه من، مقدمه از قلم ولی‌خان نوشته شده بود. او می‌خواست تا بیوگرافی او را بنویسم. برایم گفته بود که موتر و هرچیز در منزل او، در اختیارم است. اما من متکفل فامیل بودم و برای کرایه منزل و خوراک و لباس پول نداشتم و مهمانی در ولی باغ دردم را دوا نمی‌کرد. بر علاوه روزی برای رفتن از ولی باغ به منزل خویش با نسیم بی‌بی در موتر نشستیم؛ حین رسیدن به اسامبله به عوض اینکه هدایت دهد که راننده مرا به منزل برساند، برایم گفت که بچیم من اسامبله رفتم و خودت برو. چنین اندیشیدم که اینها از من کاکا احمد می‌سازند که تنها در مقابل نان برای آنها کار نمایم و برای اسامبله افرادی دیگری را بفرستند.

در سال ۱۹۹۳ من تلاش کردم و حمایت حلقه خویش را نیز کسب کسب کردم، اما آنها آن را نپذیرفتند. ممکن علت آن این بود که من مطلوب ISI نبودم و اینها برای چنین افراد تکت نمی‌دادند؛ بلکه طرفدار کسانی بودند که مطلوب اجنسی بود و یا هم عناصری بی ضرر و بی زبانی بودند.

سابقه من معلوم بود و ANP با اجنسی‌ها همگون بود؛ لذا از ولی باغ دلسرد شدم،

از حزب مدت‌ها قبل اخراج شده بودم و در کتاب‌های بی‌بی تا هنوز اسمم از لیست سیاه خارج نشده بود. لذا خواستم ارزش مستقل و آزاد برای خویش پیدا نمایم. اما با جیب حالی هیچ چیز نمی‌توان کرد؛ با وجود اینهمه روابط خویش را با ولی‌خان حفظ نمودم.<sup>۳۴</sup>

## مهاجرت به لندن و رفت و آمد

\* ۱ \*

تمام راه‌ها به رویم مسدود شده بود و هیچ‌کس دست کمک برآیم دراز نمی‌کرد. آن رهبرانی که ما همیشه سرودهای آن‌ها را زمزمه کرده بودیم با رسیدن به قدرت مغرور شده بودند. در مورد شخصیت اجمل، کسی که من جوانی خود را با او تباه ساختم، جداگانه خواهم نوشت. هرگاه بنویسم که اولین و آخرین عمل ندامت‌آمیز سراسر زندگی من، آشنایی و دوستی با او بود، مبالغه‌آمیز نخواهد بود. جناح چپ، بدور افراسیاب جمع شده بود و ضروریات او را مرفوع می‌ساخت.

بدبختی من این بود که بعد از آمدنم از کابل، اقارب، دوستان و رفقای سیاسی همه فکر می‌کردند که چون با مقامات بالایی دولت‌ها از داودخان تا داکتر نجیب، آشنا و مورد مهربانی آنها قرار داشتیم و بر علاوه خسرم بعد از نجیب فرد دوم در حزب و حکومت و صاحب صلاحیت بود؛ پس با پول هنگفتی آمده‌ام و بر علاوه تبلیغ شماری در مورد اینکه کابل برای رهبران و شخصیت‌های سیاسی پول زیادی داده است که واقعتاً هم داشت؛ پس چگونه می‌تواند صوفی از آن لک بخشی‌ها محروم شده باشد؟ بر همین مبنا، نزد آنها این تصور موجود بود که من نیز باید در بین دالر، طلا و نقره غرق باشم. آنها نمی‌دانستند که من با کسی خویشی کرده بودم که وی با این خوشحال بود که با غربی فیشن نماید و با سیاست علاقه افلاطونی و صوفیانه داشت.

بدبختی دیگر من این بود که روابط حکومت‌های افغانستان اکثراً با ملاکان بزرگ، سردارها و خان‌ها بود و بعد از سرنگونی حکومت نجیب، دوستان و عزیزان و اقارب که به پیشاور می‌آمدند توقع داشتند که من مهماندار آنها باشم و برای آنها نان و محل اقامت تدارک ببینم. آنها نمی‌دانستند که باید نزد کسانی بروند که بانک‌ها، خانه‌ها و جیب‌های آنها را پر کرده بودند. و بر علاوه این احساس را نیز نداشتند که تنها ثروت و دارایی من جوانی و تحصیل بود که هر دو را در جامعه افغانی با طرز تفکر قبایلی، از دست داده بودم.

لذا من مایوس و ناامید در دسمبر ۱۹۹۴ به انگلستان رفتم. من بر اساس دعوتنامه انجمن بین‌المللی پشتون که رئیس آن نواز بنگش، داماد افضل بنگش بود، غرض

اشتراک در جلسه سالانه آن ویژه برتانیه را گرفتیم و به برمنگهم رفتیم. چند روزی با نواز بودم و سپس به اساس صحبت قبلی با پروفیسور عارف، لندن رفتیم و او مرا به دوست خویش افریدی معرفی کرد.

بعد از مدتی به اساس مشوره عارف، به اداره مهاجرت و ملیت وزارت داخله مراجعه و به حیث افغان درخواست پناهندگی دادم. و اسناد و پاسپورت پاکستانی را تسلیم نمودم بعد از چندروزی برایم کرایه خانه و مصرف خرچ و خوراک حواله شد. در شش ماه اول حق کار را نداشتیم و کار سیاه را نیز کرده نمی‌توانستیم تا برای خانه پول بفرستیم.

در سپتمبر ۱۹۹۶ واقعه قتل داکتر نجیب بسیار دردناک بود؛ ما پولی را جمع‌آوری تا محفل فاتحه خوانی مرحومی را در مسجد بزرگ ریجنت پارک دایر نماییم؛ اما اجازه داده نشد و سپس خواستیم این محفل را در مسجد هیرو دایر نماییم که با مخالفت مسئولین مسجد مواجه شدیم. سرانجام در یکی از سالون‌های یونیورسیتی لندن جمع شدیم و چند بیانیه ایراد شد. خلص مراسم فاتحه خوانی داکتر صاحب به یک افتضاح تبدیل شد و طور شاید مطابق اصول اسلامی بجا نگریدید.

باوجود برخورد نامناسب ولی‌خان، بی‌بی و حزب با من، تلاش داشتم تا روابط را با آنها قطع ننمایم به همین خاطر زمانی که ولی‌خان می‌آمد من در میدان هوایی هیترو به پیشوازش می‌رفتم.

زمانی که غنی خان فوت کرد؛ من در لندن بودم. لایق صاحب از جرمنی برایم تلفون کرد که به لندن می‌آید. در این وقت ولی‌خان نیز در لندن بود و با سلیمان لایق یکجا نزدش بخاطر فاتحه رفتیم. زمانی که ولی‌خان در شفاخانه داخل بستر بود به عیادتش می‌رفتم و تا سال ۲۰۰۰ با آنها رابطه داشتم اما هر قدر که مهاجرت طولانی می‌شد، به همان اندازه آزرده‌گی ام از رهبران بیشتر می‌گردید و مخصوصاً بی‌حرمتی اعظم‌خان در مقابل فراموشی نبود. باوجود این همه، در اخبارهای جنگ و نیوز لندن، مطالبی را نشر کردم که در آن بر معترضین ولی‌خان انتقاد صورت گرفته بود.

\*۲\*

در کمپنی که من کار می‌کردم، پروژه دیگری آغاز می‌شد که زیارت خان برادرم

که در این وقت معاون کمیشنر در مردان بود از پاکستان برایم تلفون کرد که با اعظم خان در مورد من صحبت و موصوف گفته است که پاکستان بیاید تا ویرا به سنا بفرستم.

در این زمان برایم اجازه اقامت موقت داده شده بود، اما نمی‌توانستم با آن فامیل خود را بیاورم. از طریق وکیل تلاش داشتم تا حق مهاجرت دایمی را حصول کنم. باوجود که من هم بی‌بی و هم بابا را می‌شناختم؛ تمام پروگرام‌های خویش را فسخ و با وصول دعوت به پاکستان و آنهم از جانب اعظم خان هوتی پاکستان آمدم.

زیاد تلاش کردم تا اعظم خان را پیدا نمایم؛ اما موفق با گرفتن تماس با موصوف نشدم و موصوف خود را پنهان می‌ساخت. اعظم خان همان شخصی بود زمانی که از جلال‌آباد به کابل می‌آمد ما همه امکانات به شمول آب تلخ را در اختیارش می‌گذاشتیم. البته آن را سفارت‌های خارجی که با آنها روابطی داشتیم به مناسبت‌های گوناگون برای ما می‌آوردند.

اعظم خان که در مرکز با نواز شریف بود و در صوبه نیز ای پی ان با مسلم لیگ نواز شریف در حکومت شریک بود؛ نه تنها مرا نپذیرفت، بلکه برادرم را نیز از مردان سبکدوش و خانه نشین ساخت؛ در حالی که برادرم همیشه حرمت خانواده ولی خان را نگه می‌داشت.

بعد از جفای اعظم‌خان چند مدتی در پاکستان ماندم، اما زندگی دشوار بود و اولادها ضرورت به نان و تعلیم و کرایه خانه داشتند؛ لاجرم دوباره انگلستان رفتم. دوباره به مرکز اعاشه و اباته سینت منگو معرفی شدم. اکثریت باشندگان آن معتاد و نشه‌یی‌ها بودند. من کار سیاه کرده نمی‌توانستم. برای خود کار سفید یافتم، اما کارمندان مرکز مشوره ندادند. زیرا مبلغ کمی کرایه خانه ناچیز بود و نمی‌توانستم با آن اطافی را پیدا نمایم.

من در مرحله نامساعدی از سن و سال به لندن رفتم، بهترین وقت برای رفتن به آنجا جوانی است که شخص تحصیل کند و چیزی را فراگیرد و یا هم پول کمایی کند. هرگاه در این مرحله سنی، شخص با فامیل یکجا باشد و از غم آنها خلاص، نیز غنیمت است. من اجازه خواستن فامیل را نداشتم زیرا فاقد پناهندگی کامل بودم.

دوری از وطن و فقر، مصیبتی بزرگ است و بر علاوه که این احساس نیز با آن



همراه باشد که تمام عمر را همانند اینکه گِل برای درمسال انتقال داده و هیچکس نیز ارزش برای آن قایل نباشد؛ توأم گردد. مدتی در دکان سامان الکترونیک کار سیاه کردم و صاحب آن با درک مجبوریتم، پول‌هایم را تادیه نکرد.

در سال ۱۹۹۸ ویزه سه ساله برایم داده شد. من دوباره پاکستان رفتم و باردیگر اجمل صاحب باغ‌های سبز را برایم وعده داد، اما بازهم مورد چپاول قرار گرفتم.

باردیگر باز گشتم [به لندن] و خواستم در پاکستان برای خویش جایی پایی پیدا نمایم در صدد شدم تا چند پایه کمپیوتر کهنه را از لندن بیاورم و در داخل افغانستان در زمینه آموزش فعالیت نمایم.

برای این کار انجو (NGO) را در پاکستان بنام (AFGHAN (ASAS SOCIAL ASSISTANCE SERVICE ایجاد و دفتری را با تلفون، برق و کمپیوتر مجهز و خواستم جواز آن را بنام خود راجستر نمایم، اما دفتر انتلجنس (IB) آی اس آی و سپیشل برانچ پولیس برایم جواز فعالیت نداد. زیرا یک افسر آی اس آی نوشته بود که صوفی ضد دولت و ضد پاکستان است و تجربه اداره انجو را ندارد، لذا اجازه برایش داده نشود.

در این وقت رشید وزیری هم با من بود که دشنام‌های را به آدرس نجیب و خاد گفت. من پرسیدم وزیری صاحب چرا؟ گفت: آنها همه می‌گفتند که تو وابسته به آی اس آی هستی و حال آی اس آی برایت اجازه کار معمولی را نمی‌دهد. من برایش گفتم خوب شد که خودت به چشم خود دیدی و به گوشت شنیدی. اما وزیری صاحب خودش نیز بر علیه من چنین تبلیغات می‌کرد.

دفتر ایجاد شده به کورس آموزشی کمپیوتر مبدل شد؛ اما عاید آن تنها برای معاش استاد کفایت می‌کرد.

\* ۳\*

با استفاده از شناخت‌ها و مناسبات قبلی با دوستان و همکاران به حیث اسپیسانتت تحقیق در یونیورسیتی کار زیاد اما با معاش پنج هزار یافتم که تنها کفاف مصرف موثر ام را می‌کرد.

زمانی که از لندن آمدم تلاش نمودم تا ولی‌خان را ببینم، احتمالاً سال ۱۹۹۹ بود که

به ولی باغ رفتم. اما در آنجا با من چنان برخورد صورت گرفت که گویا شخصی ناشناسی آمده و می‌خواهد وقت خان را ضایع سازد و یا تقاضای کاری دارد. برایم گفته شد که بابا خوابیده و بی‌بی هم بی‌کار نیست. من پشتون یوسفزی هستم و عقده ام بیشتر شد، اما باوجود آن مخالفت خود را ابراز نکردم، تا اینکه در ماه جون سال ۲۰۰۰ من در اخبار انگلیسی زبان نیوز در مورد پول باچاخان در بانک‌های افغانستان و اینکه باچا خان همیشه تأکید می‌کرد که این پول مربوط پشتون ترست است، مطلبی را نوشتم و سوال نمودم که آن پول چه شد؟ و آن ترست چه شد؟ چرا طبق وصیت باچاخان عمل نگردید؟ بعد از این در مناسبات من با خان‌ها وقفه آمد و مخالفت علنی گردید و گپ از گپ تیر شد.

مطلبی را باید در مورد اجمل نیز تذکر دهم؛ متأسفانه به گفته کابلی‌ها وی "پیش پای‌بین" باقی‌مانده بود. زمانی که از کابل برگشتیم، وی بزودی عضو اسامبله مرکزی شد و شش سال رهبری حزب را عهده دار بود. طی این مدت دوبار، حزب با مسلم لیگ نواز شریف در حکومت سهیم بود و در هر دو مرتبه در حکومت صوبه تقریباً دست بالا داشت و در دور آخر بر علاوه رهبری حزب، سناتور هم بود. بار اول به همراهی اجمل به کابل و بار دیگر در زمان اقتدار و بی‌وفایی وی به انگلستان مهاجر شدم.

باری اجمل ختک احتمالاً در معیت نواز شریف به لندن آمده بود؛ من متقاضی پناهندگی بودم و موصوف در منزل نماینده نواز لیگ اقامت داشت. دوست مشترک ما نجیب بیگ چغتایی حین دیدار با وی در مورد من گفته بود که صوفی نیز اینجا است. اجمل پرسیده بود اینجا چه می‌کند؟ او برایش گفته بود که شخص غریب است و دولت کابل نیز پاشیده است و در اثر بی‌لطفی شما مجبور است نفقه اولاد را پیدا نماید. اجمل به عوض ابراز همدردی با من، گفته بود که برادرش معاون کمشنر است و صاحب مقام. نجیب بیگ برایش گفته بود که برادر من هم در سیند زمیندار بزرگ است و من هیچ ندارم و برادر صوفی نیز دی سی دی است، اما خودش نیست.

بخاطر ندارم که من در لندن بودم و یا هم در پیشاور که مناسبات ANP با حزب نواز شریف برهم خورد و از حکومت آن خارج گردید. در ظاهر می‌گفتند که نسبت عدم تعمیم تعهد نواز شریف در مورد تغییر نام صوبه، علت برآمدن از حکومت

بود. در هر حال اجمل از زین پایین شده بود و برای احوالپرسی به منزل من آمد. اما من در خانه نبودم. فرض خود دانستم تا بخاطر رعایت ادب از وی بازدید بعمل آورم. اجمل صاحب در آپارتمان ساخته شده برای اعضای اسامبله ملی سکونت داشت.

اجمل صاحب گفت که اعظم خان نیز می‌آید و تلاش دارد تا با نواز شریف نزدیک شود و در مورد مسوده تفاهم نموده است که در آن زکری از خودمختاری صوبه نشده است و من آن را رد کرده‌ام. فکر می‌کنم، علاوه کرد که ولی‌خان نیز موضع او را تایید کرده است. اجمل صاحب علاوه کرد که اعظم خان تلاش دارد که با حکومت نواز به توافق برسد تا خود را به چوکی وزارت و پول برساند. اعظم خان با وجود که ANP رسماً از حکومت نواز شریف جدا شده بود، خود را به مقام وزارت چسپانده و عضو کابینه نواز و مصروف خورد و برد بود.

اجمل صاحب می‌خواست که بار دیگر مرا جذب نماید؛ نسبت اینکه اعتماد من در مورد موصوف کاملاً متزلزل شده بود، به آن توجه نکردم. عادت نامطلوب وی این بود که تنها رفقا را زمانی به یاد می‌آورد که در حضيض قرار داشت و در اوج همه رفقا را فراموش می‌کرد. این ملاقات بسیار سرسری سپری شد.

## مشرف، اجمل و ایجاد نشنل عوامی پارٹی پاکستان

به تاریخ دوازدهم اکتوبر سال ۱۹۹۹ پرویز مشرف طی کودتا حکومت نواز شریف را ساقط کرد. پرویز مشرف با درک نبض مردم پاکستان، برنامه حاوی هفت مسأله را اعلان نمود. وی همه سیاستمداران به شمول نواز شریف و بی نظیر بوتو را در جمله مفسدین حساب و زیر عنوان احتساب، بر علیه رشوت خواران و چپاولگران جهاد اعلان کرد. مردم عوام بیش از حد خوشبین و هواخواه چنین مسیحا بودند.

مشرف با رسیدن به قدرت از ملاقات با هیچ سیاستمداری ابا نمی ورزید و مدتی را با چنین شیوه سپری و با صلاحیت عام و تام حکومت را در اختیار داشت. رفیق تاور رئیس جمهور زمان نواز شریف هنوز در پست خویش قرار داشت.

با شروع عمل احتساب، اسم اعظم خان هوتی برادر نسیم بی بی نیز در جمله افرادی شامل شد که در چپاول دارایی عامه دست داشتند. در این زمان بصورت ناگهانی خبری در مورد ملاقات اجمل ختک با پرویز مشرف، در پیشاور پخش و چنین توجیه گردید که گویا اجمل در لیست چپاول گران شامل نبوده و سیاستمدار منزله است. این واقعه همانند نشستن سیمرخ اقبال بر فرق اجمل ختک بود و در روزنامه‌ها تبلیغاتی صورت گرفت که گویا اجمل رئیس جمهور آینده خواهد بود.

اجمل تلاش داشت تا با من ملاقات نماید؛ اما من باور خود را در مورد او از دست داده و حاضر به ملاقات نبودم. در این زمان خانم اجمل با خانم بابو صاحب به منزل ما آمد و دعوت نمودند تا در محفل عروسی پسر بابو صاحب اشتراک نماییم.

در محفل عروسی، اجمل ختک نزد من آمده و گفت که باید با هم ببینیم و وضع تغییر کرده، گپله و گذاری‌های گذشته را باید فراموش کرد. من متردد بودم و اعتماد کرده نمی توانستم. این زمانی بود که مردم فرصت طلبی بی شماری در اطراف او جمع شده بودند. لطیف افریدی در مورد بسیار اصرار کرد و سرانجام برای اجمل صاحب گفتم من نزدت می آیم.

در ماه های اول سال ۲۰۰۰، برای دیدن اجمل به منزلش در اکوره رفتم. در این زمان من در مرکز مطالعات منطقوی یونیورستی پیشاور مصروف بودم. این اولین رفتنم به منزل وی در اکوره بعد از سال ۱۹۸۹ بود. نامبرده جریان ملاقاتش را با پرویز مشرف با کش و فش بیان کرد و گفت که مشرف می خواهد که من (اجمل)

رئیس جمهور و یا رئیس شورای امنیت ملی شوم و من در مورد با وی موافقه نموده ام.

اجمل برایم گفت که حال موقع فرارسیده که همه گلیله‌های تو خاتمه یابد و آنچه را که می‌خواهیم، چنان خواهیم کرد. من با حوصله سخنانش را شنیدم اما بی‌اعتمادی من رفع نشد. اجمل علاوه کرد که ولی‌خان نیز با وی موافق است و حتی گفت که اجمل تو فرصت‌های مساعدی را از دست داده ای.

من برایش گفتم که اجمل صاحب، تمام آرزوهای من به خاک برابر شده است و من طالب هیچ چیز نیستم. ما در افغانستان مدت طولانی را سپری کرده ایم، با در نظرداشت حکومت‌های گوناگون افغانستان، ما مدیون مردم آن هستیم و سیاست جاری پاکستان در مقابل افغانستان غلط است، نخست باید پاکستان در صراط مستقیم روان گردد و در آن حالت ما می‌توانیم نقشی را در باره ایفا نماییم و من حاضر به کمک هستم و من طرفدار مقامی نیستم. اجمل موضع‌گیری من را تایید و علاوه کرد که در مورد با ولی‌خان نیز مشوره خواهیم کرد. من گفتم که هرگاه من حیث اطلاع این مطلب را بگوش ولی‌خان می‌رسانید؛ مخالف نخواهم بود. اما هرگاه بخواهید ولی‌خان را در این پروسه و عمل داخل سازید، من در آن اشتراک نخواهم کرد؛ زیرا این خانواده را از من بهتر می‌شناسید و آنها تنها در صدد تأمین منافع مادی خویش اند. اجمل بعد از اگر و مگر در مورد، با من موافقه کرد. (موافقه و عدم موافقه موصوف یک سان بود؛ با آنهم من پافشاری کردم)

در صحبت‌ها و نوشته‌های اجمل صاحب به آدرس پرویز مشرف، خوش‌بینی بیش از حدی دیده می‌شد؛ وی می‌گفت که من در پیشانی او نوری را برای آینده پاکستان می‌بینم.

اجمل برای خوشنودی بیشتر، مرا در گروپ خاص خویش شامل ساخت. من، عالمزیب، هدایت‌الله و ایمل گروپی را جهت ارائه مشوره‌ها برای اجمل ایجاد کردیم.

در این زمان، در نوشهر جلسه ANP به اشتراک بیگم نسیم تدویر یافت. اجمل در سخنان خویش در حمایت از طرح مشرف در مورد احتساب یادآوری کرد. با در نظرداشت اینکه اعظم خان هوتی زیر تیغ احتساب قرار داشت، وی ضمنی

اشاره کرد که دزد، دزد است ولو که برادر و یا پسر کسی باشد. این صحبت اجمل، سروصدای زیادی را براه انداخت و ولی‌خان در کنفرانس مطبوعاتی سخنانی زشت به آدرس اجمل بیان کرد و گفت که او شخصی غریب بود و ما او را رشد دادیم، به اسامبله فرستادیم و رئیس حزب ساختیم.

از طرف دیگر در بین گروه پارلمانی ANP به طرفداری اجمل گروه حمایتی ایجاد شده بود که در آن ارباب جهانگیر، ارباب ایوب جان، سلیم وکیل مدافع، زرین گل و غیره شامل بودند.

اجمل طی سخنان خویش بر تفاهم ملی پافشاری می‌کرد و می‌گفت که پرویز مشرف خواستار چنین تفاهم است و ما از او حمایت می‌نماییم. در این وضع، اجمل از حزب اخراج شد و ضرورت به طرح پلتفورم جدید ایجاد گردید. پشتون‌ها مردم دوراندیش نیستند و بین این پلتفورم و موقف اجمل به حیث رئیس جمهور پاکستان تضاد واضح موجود بود و به همین جهت مشوره داده شد تا حزب ایجاد گردد.

ما مشوره دادیم تا نشنل پارتی قبلی احیا گردد؛ اما مشکل این بود که بر فعالیت‌های نیپ محدودیت‌های از جانب ستره محکمه وضع گردیده بود. برای رفع مشکل با عنوان نشنل عوامی پارتی، کلمه پاکستان علاوه گردید و بعوض NAP عنوان جدید NAPP پذیرفته شد. ارباب جهانگیر خود را گوشه کرد و هوشیار بود و زمانی که من و اجمل به منزلش رفتیم، خود را پنهان کرد.

به تاریخ ۴ جون ۲۰۰۰ نشنل عوامی پارتی پاکستان اعلان و فعالیت آن شروع شد. تقاضاهای عضویت بسیار زیاد بود و گروه‌های رابط ایجاد گردید. در بین خانواده‌های معروف وابسته به ANP در مورد پیوستن به حزب جدید اختلاف پیدا شد، عده خواستار الحاق و شماری دیگری مخالف آن بودند. اما به هر حال شمار اعضا روز بروز بیشتر می‌شد.

به تاریخ نهم جون در جلسه منعقد در منزل ارباب ایوب جان، پروگرام‌های برای ضلع‌ها طرح و کمیته برای تدوین اساسنامه ایجاد شد که بر علاوه من عبدالرازق خان، لطیف افریدی و میا ظفرشا در آن شامل بودند. پشتونخوا قومی پارتی تحت ریاست اظیف افریدی ادغام خود را با نیپ نو اعلان کرد.

در جلسه دوم جولای، نام‌های اشخاصی گرفته شد که داوطلبانه برای عضویت در

در نیپ آمادگی ابراز کرده بودند و همچنان اسمای آنهای گرفته شد که رفقا به آنها مراجعه کرده بودند. نیپ همانند آتش افروخته شده در جنگل وسعت می‌یافت. در شمولیت به نیپ در داخل خانواده‌های نامدار اختلافاتی ظهور کرد، شماری طرفدار عضویت و عده دیگری خواستار حفظ مرادوات و تعهدات با خانواده بهرام خان بودند و بصورت کوتاه، ANP طرف نابودی روان بود. گذارش‌ها و صحبت‌ها در جلسات واضح ساخت که مردم از اجمل ختک و نیپ توقعاتی داشتند.

اجمل همانند مداری مجرب، برای منتظر نگاهداشتن تماشاچیان تا آخر، اصل راز را با خود نگه داشته بود و به همین جهت برای ملاقات با پرویز مشرف، خواستار اجازه شد که مورد تأیید قرار گرفت.

این جلسه در منزل سرور خان مهمند دایر شده بود و اجمل صاحب با مهارت زیاد بیان کرد که تعمیم‌کننده سیاست تفاهم ملی با اقشار مختلف مردم، حتی قبایل است. میا مظفرشاه گفت که از تصادم با عوام خودداری شود و مملکت از بحران بیرون گردد. (تجربه شخصی من این است پشتون که سخنانی را علنی در محضر دیگران بیان می‌دارد، صدای صادق نه بلکه نمایش و حاوی منافقت است.) اجمل علاوه کرد که با نظامی‌ها تفاهم را قبول ندارم.

اجمل گفت که سکرتریت مستقل به اشتراک صوفی ایجاد و قیصرخان با او کمک نماید. لطیف اظهار داشت مسایلی که با جنرال در مورد صحبت می‌شود باید در مطبوعات نشر شود. ارباب همایون مخالف این طرح بود. اجمل علاوه کرد که صحبت‌های لازم با مطبوعات مطرح و مطالب سری باید از آنها پنهان نگهداری گردد.

اجمل در مورد احتساب خواستار مشوره شد، همه خواستار سرعت آن بودند. من گفتم که بهتر است راه حل معقولی افغانستان نیز مطرح گردد. اجمل گفت که همه مطالب سیاسی است و اگر جرنیل مسأله افغانستان را مطرح ساخت از همه اول چه باید شود؟

لطیف گفت که در مورد باید غور شود.

هشتم جولای سال ۲۰۰۰، جلسه حزب دایر گردید و اجمل در مورد ملاقات دوساعته خویش با پرویز مشرف که رئیس آی اس آی جنرال اکرم و معاون جنرال

شتاب جنرال غلام محمد نیز موجود بود، گفت که ملاقات غیررسمی بود و در فضای اعتماد و آزاد صحبت شد و من بالای مشرف اعتماد دارم. وی از قول مشرف روایت کرد که وی مخالف سیاستمداران نه بلکه خلاف دزدان است و در این استقامت خواستار کمک شد. وی گفت که سیاستمدارانی که بسیار بدنام نیستند توسط قوانین از انتخابات منع خواهند شد اما جایی برای رهبری حزب مردم پاکستان و مسلم لیگ که بسیار بدنام هستند، وجود ندارد.

در جریان بحث این مطلب نیز مطرح شد که حزب ارجهیت دارد و یا مقام در دولت؟ اشخاصی که بدور اجمل جمع شده بودند، همه به خاطر موقف و مقام احتمالی او در دولت بودند؛ اما در جریان جلسه هریک بیشتر از دیگر در مورد اصول پا فشاری داشتند. اجمل نیز گفت کشور بدون احزاب سیاسی اداره شده نمی‌تواند. من قبلاً آماده بودم ولی حال نیستم ما باید حزب را مقدم بدانیم. (چنین معلوم می‌شود که اجمل چهره خود را در آینه مشرف دیده است.) طرح مشرف به ناکامی می‌انجامد و رویارویی با نظامیان صورت خواهد گرفت، من برای مشرف گفتم باید مسأله احتساب را سرعت داد و تنظیم کرد و نباید احتساب سبب قهرمانی فساد پیشه‌گان شود. موضوع افغانستان در هم و برهم شده است، بشرطی که برای ما صلاحیت داده شود می‌توانیم آن را سر براه بسازیم. رهبران سالم و تاریخی در مورد فیصله خواهند کرد. مشرف بالمقابل این نکته را نیز واضح ساخت که بیروکراسی مخالف ما است و در شهرها باید ادارات منتخب ایجاد گردد و توصیه نمود تا با جنرال نقوی دیدار صورت گیرد و امور قبایل را جرگه پیش خواهد برد.

اشخاص دیگری نیز ابراز نظر کردند و اجمل در مورد توضیحاتی داد. لطیف در مورد مقام اجمل گفت که هرگاه شورای امنیت NSC ایجاد و اجمل در راس آن قرار می‌گیرد، باید موقف و صلاحیت قانونی این اداره تثبیت گردد، مفاهمه و همکاری هر دو برای حکومت کمک می‌نماید. سوالاتی گوناگونی در مورد صلاحیت و نقش شورای امنیت مطرح شد.

از توضیحات اجمل در جلسه، نزد من این شک ایجاد شد که آیا مشرف واقعاً می‌خواهد برایش مقام صدارت و ریاست شورای امنیت را بسپارد و یا این اقدام نوعی مصاحبه بود که اجمل از آن موفق بدر نشده بود و سایر مطالب تنها برای ضایع ساختن وقت مطرح شده بود.



با افراد متعددی دید وادید صورت گرفت و اشخاصی زیادی غرض عضویت در حزب دعوت شدند و شمار آن فزونی گرفت. جلساتی در محلات مختلف دایر و اجمل صحبت‌های جذابی می‌نمود. در یکی از جلسات گفت اگر باچاخان و خوشحال خان از قبر برخیزند و جلسه دایر نمایند، من دیگر با خان‌ها نخواهم رفت. منظور وی از خان‌ها، ولی باغ و ولی‌خان بود. وی در هر نشست چنین جملات را به جواب اتهامات ولی‌خان تکرار می‌کرد.

۳/۹/۲۰۰۰: در جلسه مباحث طوانی صورت گرفت و نظریات و گذارش‌ها ارائه شد. اجمل در ارزیابی مطالب مطروحه گفت که در تایید مطالب شما، باید وضع را تحت مطالعه داشت. باید خوشبین بود و انشاءالله این حزب به حیث مسئولترین حزب پاکستان بدل شود. از مقابله باید خودداری کرد. حزب را باید مستحکم ساخت. از عمل سیاسی جدا بوده نمی‌توانیم و نمی‌توان از عوام جدا شد. ناظر وضع باید بود. هرگاه اتحاد باشد، حزب به پیش خواهد رفت؛ هیچ فیصله بدون شما صورت نمی‌گیرد. خود را نباید تجرید کنیم.

کنفرانس ملی: تا زمانی که پول ضروری تهیه نشود، تدویر آن در اسلام‌آباد ناممکن است. میتوان آن را در صوبه پشتونخوا دایر کرد. سکرتر مالی ما سرور مہمند پول ندارد اما دارای غیرت است. جنگ اقتصادیات است.

تدویر جلسات ادامه داشت و کمک‌های مالی سرازیر می‌شد و وعده و وعیدهای نیز وجود داشت.

در آخر اجمل اظهار تشکر کرد و گفت که برای وفاق پاکستان تلاش می‌کنیم که خواست‌های همه مناطق پاکستان را دربر گیرد و حزب ما حزب سراسری پاکستان شود و شما رهبران مسئول آن هستید.

میتینگ‌های حزب جریان دارد و به سرعت گسترش می‌یابد. اجمل صاحب در جلسات و میتینگ‌ها برنامه پرویز مشرف را تایید و با رهبری ANP مخالفت میکند و صریح می‌گوید که دیگر رفتن با اینها کافی است و حال اگر خوشحال‌خان و باچاخان هر دو از قبر نیز برخیزند و مرا دعوت به رفتن با اینها کنند، می‌گویم که راه من جداست.

ANP در حال فروریزی است، اما هر قدر بیرون شدن مار از خورجین اجمل و

موضوع مقام و صدارت او معطل می‌شود، به همان اندازه شک مردم بیشتر می‌گردد و مردم قدم آهسته می‌گذارند، اما تا هنوز هم امیدها زنده است و ریل در حرکت.

من به تدریج به این نتیجه میرسم که اجمل توقعی را که از مشرف داشت حاصل نشده و نه مشرف به وی ضرورت دارد و یا هم اجمل دروغ گفته و مشرف هیچ گونه وعده برایش نداده و شایسته مقامی ندانسته است. من از اول این را می‌دانستم اما چشم را بسته و دوباره به همان سوراخی دستم را داخل کردم که قبلاً از آن گزیده شده بودم.

در جلسه ۴ اکتوبر ۲۰۰۰ کمیته مرکب از اجمل، هدایت، صوفی و... توظیف گردید تا با عمران خان در مورد ایجاد حزب صحبت شود. رای اکثریت چنین شد که با نام نیپ ضرورت به مفاهمه نیست.

من، اجمل و لطیف یکبار اسلام آباد رفته و با مارشال هوایی اصغرخان، عمران خان و چند نفر دیگر صحبت‌های نمودیم، اما فیصله صورت نگرفت.

در نشست ۴ نومبر که در دیره ایوب جان دایر گردیده بود، اجمل ختک چنین صحبت کرد: وقت حساس و هدف دور است؛ چند نکته را برای تان می‌گویم، در مورد آن بیاندیشید.

سخن اول این است که تمام افراد صوبه ما از اینکه ANP را ترک کرده ایم مسرور اند. ما از طریق جرگه ها، مشوره‌ها و سیاست جمهوری بطور آزاد روان شدیم و هیچ مانع در مورد وجود ندارد. بر اراده و برنامه ما هیچ‌کس تاثیر گذار نیست، حزب بر اساس فیصله و رای خود پیش می‌رود. هرگاه از این خط انحراف و حزب را تابع کسی بسازیم، همه چیز از دست خواهد رفت.

دوم: هر فیصله کاملاً آزاد نه، بلکه تابع یک اساس است و هرگاه آن اساس را در نظر نگیریم باز همه را از دست خواهیم داد. آن اساس کدام است؟ آن اساس، هدف ماست و آن محور انسانیت دینی است و بر پشتو، پشتونوالی، دین، انسان و برادری استوار است. تا حال بر این محور حرکت کرده ایم واز هیچ زور و زر، تهدید و تطمیع نه هراسیده ایم. گروه ANP که از ما مجزا است؛ گروه بدنام و سرخم است

و ما نیکنام و سربلند. سیاست آنها بر فریب و نیرنگ و دروغ استوار است. ما چال و خدعه را بکار نمی‌بریم، صاحب عمل هستیم اما خوان چرب و زر نداریم.

سوم: در جهان امروز، وضع سیاسی منطقه و کشور مغشوش و بسیار زیاد قابل تشویش است؛ امروز به شمول چین، امریکا، روسیه، هند، اسرائیل و سایر کشورهای غربی مخالف بنیادگرایی اند و ما در سطح جهانی و منطقوی درگیر با چنین معضله هستیم. راه نجات ما کدام است؟ چه باید کرد؟ ما باید با جهان در تقابل قرار نگیریم و شیوه و محور خود را نگه داریم. هرگاه محور خویش را ترک نماییم، هیچ چیز باقی نمی‌ماند. هرگاه با آنها در تقابل قرار بگیریم، آینده خویش را خراب خواهیم ساخت. این اجلاس به این جهت دایر شده است تا در مورد این مسائل غور نماییم.

در جلسه ۳۰ اکتوبر بعد از بحث فیصله شد:

۱. بر ای اجمل صلاحیت داده شد تا با تحریک انصاف و دیگران در مورد ادغام و یا اتحاد مذاکرات را پیش ببرد.
۲. اجمل صاحب اختیار دار است تا در مشوره با سایر صوبه‌ها در مورد تدویر کنفرانس و تاریخ آن اقدام نماید.

به تاریخ ۲۳ و ۲۴ نومبر نخستین کنفرانس ملی نشنل عوامی پارٹی پاکستان در ناصر پور، نزدیک پیشاور در منزل قبلی ایوب جان دایر شد. در کنفرانس منشور حزب و اساسنامه آن تصویب گردید. ادارات مرکزی حزب ایجاد گردید و انتخابات صورت گرفت. اجمل ختک به حیث رئیس عمومی حزب و لطیف افریدی به حیث جنرال سکرتر و جمعه خان صوفی به حیث سکرتر مرکزی اطلاعات برگزیده شدند.

من عهده داده شده را جدی حساب نکردم، زیرا از یک طرف قرارداد من با پوهنتون پیشاور در حال ختم شدن بود و بر علاوه دارای ویزه کوتاه مدت برتانیه بودم و بر طبق قانون بیشتر از سه ماه در خارج از برتانیه نمی‌توانستم باقی بمانم و مدت اعتبار ویزه من نیز کم باقی مانده بود؛ لذا باید لندن می‌رفتم و ریسک بودن را قبول نکردم. زیرا سر خورجین اسرار اجمل صاحب بسته بود و من متیقن بودم که هرگز گشوده نخواهد شد. این همه تلاش‌ها، تنها تال چال بود و اجمل این را خوب

می‌دانست؛ اما دیگران نمی‌دانستند که با آنها چه نیرنگی بکار رفته است؟

۲۶ دسمبر ۲۰۰۶ رونده لندن شدم و در میدان هوایی لندن اجازه دخول برایم داده نشد و بعد از دو ساعت تحقیقات، در پاسپورت تابه دخولی زده شد و بصورت استثنایی داخل انگلستان شدم. در این مورد بعداً خواهم نوشت. رابطه با نپ قطع شد.

۴ جولای ۲۰۰۲ پس بر گشتم. در نیپ دیگرگونی‌های صورت گرفته بود؛ تیز رونده‌ها خسته شده و آنهای که خواستار چیزی بودند، ناامید شده بودند. آنهای که یکبار یوغ را برگردن حمل کرده بودند، بارثانی مجبور به حمل آن شده بودند.

به هر حال چون در نیپ شمار اشخاص تحصیل یافته و دانشمند زیاد بود در کتاب حکومت مشرف هنوز اسم آن وجود داشت و به سهولت فریب خورده بودند. من بار دیگر با نیپ پیوست شدم و در تک و دو همانند دیگران مصروف گردیدم. شاکر بونیری به عوض من به حیث سکرتر اطلاعاتی توظیف و صفحات اخبارها حاوی بیانیتهای او بود.

در اکتوبر ۲۰۰۲ انتخابات عمومی اعلان شد، رفقای زیاد توقع داشتند که به کمک حکومت مشرف بر چوکی‌های پارلمان خواهند نشست. آمادگی برای انتخابات جریان داشت.

رفت و آمد اجمل صاحب به اسلام آباد زیاد شده بود، وی در آنجا با اجنت‌های مخفی و سران آی اس آی ملاقات می‌کرد. وی همیشه تلاش داشت تا مرا از چنین ملاقات‌ها دور نگهدارد و من علت آن را نمی‌دانستم. من هیچگاه از جانب آی اس آی مورد سوال قرار نگرفته بودم، در حالی که هر دو ختک از قبل چنین روابطی داشتند و معلوم می‌شود که یکی از آنها از قبل روابط با آنها داشت و اسم من در لیست سیاه شامل بود. اجمل صاحب در چنین ملاقات‌ها لطیف، امین ختک، ارباب ایوب و دیگران... و گاهی یکی و گاهی هم دیگری را با خود همراه می‌ساخت.

سرانجام اجنسی‌ها زیر عنوان اتحاد ملی بر علاوه نیپ گروه‌های گوناگون چون حزب ملت فاروق لغاری، نشنل پیپلز پارتی غلام مصطفی جتویی، حزب غلام قادر و بقایای مسلم لیگ ملک قاسم را یکجا نمود و وعده پول نیز داده شده بود.

توقع چنان بود که نیپ به برکت این اتحاد صاحب چوکی‌ها خواهد شد. اما دستاورد انتخابات برای نیپ همانند کفن بود. هیچ‌کس انتخاب نشد، حتی ارباب ایوب‌خان که همیشه برنده انتخابات بود؛ این بار باخت. بگفته، مرمی اجمل صاحب پوچ برآمد. بعد از این بهانه‌های اجمل صاحب بیشتر می‌شد و علاقمندی اش به حزب نیز کمتر. سرانجام راه‌های را جستجو می‌کرد تا بار دیگر با ولی باغ رابطه برقرار نماید.

حزب از کش و فش قبلی افتاده بود و در مورد اتحاد مجدد با سایر احزاب صحبت‌های می‌شد. گردهم‌آیی‌های ما همچنان ادامه داشت و به جلسات محدود شده بود.

در جلسه ۲/۳/۰۳ اخبار ضد و نقیضی مخصوصاً در باره اجمل مطرح شد از جمله که موصوف بطور مخفی به ولی باغ رفته و با ولی‌خان ملاقات نموده است. این ملاقات از رفا مخفی بود؛ اما خواهرزاده نسیم بی‌بی آن را به حزب اطلاع داد.

اجمل بر طبق عادت در مورد نه اعتراف کرد و نه آن را رد نمود. وی گفت که بعضی رفا ANP با من رابطه برقرار نموده بودند و گילה نمودند که من آنها را تنها گذاشتم. کمیته برای من گفت تا من با ANP ملاقات نمایم. من هیچ‌گونه فیصله با آنها ننموده‌ام. اجمل اعتراف کرد که با ولی‌خان ملاقات نموده است. وی گفت که ولی‌خان برایش گفته تا اعضای هر دو حزب را با هم یکجا ساخته و سپس با احزاب دیگر مذاکرات را انجام دهد. اجمل صاحب علاوه کرد که ANP آماده پذیرش هر نوع طرح است.

اجمل: من بصراحت صحبت می‌کنم، همه رفقای صوبه موجود اند و اظهار نظر کردند که سبب مسرت است. من برای رفا می‌گویم که در این سخنان بی‌اعتمادی نسبت به بیان کارکردگی‌ها بیشتر است. منظور این است که گویا فیصله صورت نگرفته و در سخنان بی‌اعتمادی وجود دارد. (اجمل صاحب برای نجات خویش بهانه می‌پالد و به همین خاطر رفا را متهم به بی‌اعتمادی می‌نماید) من خواستار نزدیکی هستم و رسیدن به تفاهم با چنین بی‌اعتمادی چگونه ممکن است؟ به همین خاطر من می‌گویم:

۱ - فیصله این صوبه، فیصله همه حزب نیست. برای من سخن حزب سراسری

پاکستان مدار اعتبار است. (کدام حزب سرتاسری؟)

۲- بیابید بی‌اعتمادی را از بین ببریم و حزب را به پیش ببریم. اگر چنین نشود؛ من تنها فیصله نخواهم کرد. و اگر چنین بی‌اعتمادی باشد؛ من چه کرده میتوانم؟ پس در این کمیته سهیم نمی‌شوم.

لطیف گفت که اعتراض رهبر وارد است. چون مطالب به صراحت مطرح شد و بیانگر اعتماد است و ما بر شما اعتماد داریم؛ لطف کنید و بر تصمیم خویش تجدید نظر نمایید.

اجمل: بی‌اعتمادی قبلاً بوجود آمده است؛ من خواستار تفاهم هستم و رای و نظر صوبه را خواهم گرفت و به این بی‌اعتمادی خاتمه می‌دهم. نزد جرنیل، ISI و گورنر رفته ام و به اجازه شما رفته ام. نزد ولی‌خان بنا بر تصمیم خود رفته ام و باردوم بر اساس فیصله شما رفته ام. (غلط) هیچ فیصله نکرده ام. اعتماد نیست. به تمام صوبه‌ها می‌روم و صحبت خواهم کرد و نظر خویش را ابراز می‌نمایم.

در مورد سخنان اجمل نظریات موافق و مخالف زیادی ابراز شد. موضوع کنوانشن مطرح و فیصله شد تا در هر ضلع ایجاد گردد. کمیته دیگری به شمول اجمل و صوفی ایجاد شد تا سبب تحرک در حزب شود. ارباب مطرح ساخت که جریان جلسه نباید به بیرون انتقال داده شود. من گفتم بر اجمل باور داریم و مسأله بی‌اعتمادی وجود ندارد، دیروز رهبر ما بود، امروز هم است و فردا هم خواهد بود. اجمل صاحب بگوید که ما چه کنیم؟

اجمل هر دوپا را در یک موزه کرده بود و گفت فیصله من خواهم کرد، در راه‌های کج نخواهم رفت و در فضای بی‌اعتمادی قدم نخواهم گذاشت.

جلسه بدون فیصله ختم شد. من و لطیف دوبار نزد اجمل به اکوره رفتیم. ما برایش گفتیم که حزب را ترک نکنند. اما وی با ولی‌خان بند وبست داشت. عجیب این بود که اجمل حزبی را ترک می‌کرد که خودش ایجاد نموده بود. اجمل به عوض مشوره با من و قناعت دادنم، از من فرار می‌کرد. به این شکل بار دیگر اعتماد من متزلزل گردید و بالای شخصیت وی شک پیدا کردم و آن سخنش بیادم آمد که در موقف سناتور گفته بود که «من در افغانستان، برای پاکستان زیاد خدمت کرده ام.»

اجمل شماری هواخواه در نیپ داشت؛ اما آنها صاحب صلاحیت نبودند. اجمل جلسه را در حجره خویش به منظور ادغام نیپ و ANP سازماندهی نموده بود که در آن نسیم بی‌بی باید اشتراک می‌کرد. اجمل برای آنها گفته بود که همه در نیپ صاحب مقام خواهند شد و این ادغام نیپ و ای ان پی خواهد بود. به همین خاطر در ساختار و کمیته مرکزی ANP برای آنها موقف داده خواهد شد. آمادگی‌های اجمل ادامه داشت و در روزنامه‌ها در مورد ادغام نیپ در ANP مطالبی نشر می‌شد این جلسه باید در اواخر مارچ دایر می‌شد.

ما برای خنثی ساختن این جلسه، به تاریخ ۲۷ مارچ ۲۰۰۳ جلسه نیپ را دعوت کردیم و در مورد رویدادهای آخر صحبت‌های صورت گرفت و همه بر عملکرد اجمل صاحب انتقاد نمودند. در آخر به اتفاق آرا اجمل از حزب اخراج گردید و کمیته مشترکی ایجاد شد که تا زمان برگزاری انتخابات امور مربوط به حزب را پیش ببرد. همچنان کمیته دیگری برای بررسی امور مالی دوران اتحاد ملی ایجاد شد.

اجمل نیز در روز معین جلسه خویش را دایر و ادغام نیپ و ANP را اعلان نمود. جالب این است که بی‌بی به آدرس اجمل جمله نامناسب را بکار برده بود که گویا اجمل از خانه خویش یعنی حزب آزرده شده بود و حال دوباره مراجعت کرده است. اجمل عضو کمیته مرکزی شد، اما برای متبای رفقاییش اهمیتی قابل نشدند و نه اجمل خبری آنها را گرفت.

نیپ برای شخص غیرسیاسی باقی ماند که همه علاقمندی اش مربوط به حلقه محدود خودش بود. و چون حجره و دیره بزرگ داشت؛ ما نیز مجبور بودیم که آن را به حیث رهبر میراثی بپذیریم. ارباب ایوب، از اینکه من با اجمل نرفتم در تعجب بود. وی برایم گفت که ما ترا رفیق صمیمی اجمل می‌دانستیم و در محضر صحبت نمی‌کردیم و حال معلوم شد که خودت بر اساس عقل و نظر خویش روان هستی.

در این وقت هیئتی از جانب حزب مسلم لیگ (قائد اعظم) بریاست چو دری شجاعت به حجره ارباب آمد و تقاضا کرد که با مسلم لیگ ببینیم. نظر من در تایید پیوستن بود؛ اما ارباب تمایل بیشتر به طرف حزب مردم داشت. اما مخالفین وی در آن حزب مانع تحقق عضویت وی شدند و سرانجام با من در مورد پیوستن خویش با نیپ مشوره کرد. من گفتم اگر فیصله همگانی باشد من هم با شما خواهم رفت؛ اما

من کتابی انتقادی را در مورد باچاخان نوشته ام و اشخاصی چون افراسیاب توان تحمل مرا در آنجا نخواهد داشت و قبلاً در کابل نیز گفته بود که در حزب ما جایی برای صوفی نیست. سرانجام ارباب ایوب ANP را با نیپ یکجا ساخت و من خارج از آن تنها ماندم.

### ایزی لود و گله عزیز نعیم

عزیز نعیم، پسر سردار محمدنعیم خان، برادرزاده رئیس جمهور محمد داود و داماد اعلیحضرت محمد ظاهرشاه مرحوم و در پوهنتون کابل استاد و کارمند وزارت خارجه بود. موصوف توتۀ شرافت و نجابت بود. زمانی که انقلاب ثور در ۱۹۷۸ صورت گرفت، پدر و کاکایش به شمول سایر اعضای خانواده آنها شامل زنان، اطفال و مردان همه کشته شدند و تنها وی که در آن زمان در سفارت افغانستان در لندن وظیفه داشت و یک دختر داودخان که غرض تداوی به خارج رفته بود، زنده ماندند. دختر داودخان بعدها در سوئیس وفات نمود.

من با عزیز نعیم در کابل آشنایی سرسری داشتم؛ اما زمانی که در لندن مهاجر شدم، گاهی با هم می‌دیدیم و تبادل افکار می‌کردیم. وی شخص عالم و فاضل بود و غیبت کسی در شان و سرشت وی نبود.

در ماه جولای ۱۹۹۸ من برای عزیز نعیم تلفون کردم که با هم ببینیم، وی گفت فردا بیایید. این زمانی بود که ولی‌خان آمده بود و من گفتم فردا آمده نمی‌توانم، زیرا به دیدن ولی‌خان می‌روم و روز دیگر خواهم آمد. زمانی که روز دیگر رفتم، این شخص فرشته صفت گفت که ولی‌خان چگونه شخصیت است؟ خانواده من در مورد اینها چقدر لطف داشت؛ اما همه اعضای خانواده من از بین رفت و تنها من ماندم و مدت بیست سال است که در لندن زندگی می‌نمایم و ولی‌خان هر سال اینجا می‌آید و می‌داند که من اینجا هستم اما یکبار قدم رنجه نکرد تا برایم فاتحه دهد.

آنچه را که من در مورد ولی‌خان برایش گفتم، اینجا تکرار نمی‌کنم اما مطلبی را از صفحه ۱۹۸ کتاب «سرگذشت یک ملت مظلوم در مسیر سده بیست، نوشته غلام حضرت کوشان» اینجا نقل می‌نمایم.

[از آنجای این کتاب در دسترس بود، به عوض برگردان متن مورد نظر از متن



کتاب "در مسال له ختی"، اصل جملات را از آن بازنویسی می‌نمایم. آسمایی]

«دکتور عبدالمجید و خان عبدالولی‌خان در لندن»

مرحوم دوکتور عبدالمجید روزی به این محرر چنین گفت: «سفیر وطن خود بودم در لندن؛ تلفونی سفارت اطلاع داد که شخصی از بیرون سفارت می‌خواهد با من حرف بزند. گفتم حاضر، مخابره کننده به زبان دری سلام داد و گفت سفیر صاحب من خان عبدالولی‌خان استم، پسر خان عبدالغفارخان» احوالش را پرسیدم، جواب داد که مریض است، اغلباً از چشم خود می‌نالید و علاوه کرد که به پول ضرورت دارد، گفت همان معاش مرا (خوب به یاد این محرر نمانده که مرحوم داکتر عبدالمجید پنجم دالر ذکر کرد یا پنجم پوند)؛ اگر کسی در هوتل به من بیارد خوشحال می‌شوم. برایش گفتم: «خان صاحب شما می‌دانید که این پولها از مالیات مردم افغانستان است، شما خود به سفارت بیاوید و آن را تسلیم شوید و رسید بدهید که محاسبه سفارت و وزارت خارجه رسید می‌خواهد.» خان گفت: «ما را در کابل به امر سردار محمد داود سردار محمد نعیم، ریاست قبایل هر چه می‌دهد رسید نمی‌گیرد! شما چرا رسید می‌خواهید؟» جواب دادم: «خان صاحب! آنها هر دو صلاحیتدار هستند و ما حساب ده و مسئول.» خان گفت: «ما خو می‌آئیم مگرم باز سفارت پاکستان خبر نشه نی چه پروبلم جو ریژی! جواب من این بود که ما به کسی نمی‌گوییم که شما از افغانستان معاش می‌گیرید اما اگر خود آنها خبر شوند، ما چه کرده می‌توانیم؟ خان باز خواهش کرد که بگوئید چک ندهند، نقد بدهند، من نا وقت می‌آیم و می‌گیرم ... و همینطور هم شد.»

این مطلب مربوط به دوران ظاهر شاه بود که داودخان صدراعظم و شاید نعیم خان وزیر خارجه بوده باشد.

به تاریخ سوم مارچ ۲۰۰۵ در لندن عبدالحق واله شخصیت سیاسی، ادبی و قبلاً مدیر مسئول جریده کاروان در کابل، پسر محمد حسین خان وزیر خارجه حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا)، از قول لودین سفیر افغانستان در لندن این مطلب را برایم حکایت کرد که وی در سال‌های شصت سفیر افغانستان بود و باری سردار محمد نعیم نیز به لندن آمده بود. موصوف برای سفیر خویش لودین هدایت داد تا برای ولی‌خان نهصد پوند بدهد. برای ولی‌خان چک حاوی نهصد پوند داده شد. مگر وی آن را بخاطر این نگرفت که نمی‌تواند در بانک آن را نقد نماید زیرا پاکستان باخبر

می‌شود؛ لذا بنا بر خواهش ولی‌خان چک نقد و جنساً به ولی‌خان داده شد. معلوم است که ولی‌خان معاش خور افغانستان بود.

بعد از کودتای جولای ۱۹۷۳ و به قدرت رسیدن داودخان، نیپ و خصوصاً ولی‌خان نسبت آغاز جنگ بر علیه بوتو، وی را در مقابل عمل انجام شده قرار داد که پیامد آن مواجه ساختن افغانستان و پاکستان و حتی منطقه و جهان با مصیبت بزرگ بود.

داودخان در آغاز هر ماه یک و نیم لک کلدار و بعدها دولک کلدار را بنام محاذ پشتون، به خانه ولی‌خان می‌فرستاد. اما این پول برای مصارف محاذ استفاده نمی‌شد. همین مقدار پول برای محاذ بلوچستان در کوئته نیز ارسال می‌شد. که پنجاه - پنجاه هزار آن بنام خیربخش مری، عطاالله مینگل و غوث بخش بزنجو بود؛ اما این مبلغ تا آنها نمی‌رسید و در طول راه نماینده‌های آنها آن را مصرف می‌کرد. اما پول اختصاص یافته برای محاذ پشتون در دسترس تابعدار اجمل بود و وی در آن خیانت نمی‌کرد.

بر علاوه کانال اجمل، آنها راه مستقیم دیگری را نیز همیشه باز نگه می‌داشتند، زمانی که ولی‌خان در زندان بود و نسیم بی‌بی باغ شاهی و زمین مربوط آن را با سلطان خان تبادل نمود و ولی باغ ساخته می‌شد؛ بی‌بی می‌گفت که در یک اطاق زندگی می‌کنم که نه در دارد و نه دیوار. داودخان از طریق وکیل تجار اختر محمد خان (پدر رئیس جمهور نجیب الله) یکبار ۸۷ لک روپیه فرستاد. در این وقت ولی‌خان در زندان، جوانان یا مخفی و یا در زندان، یا هم در افغانستان و یا کوه‌های قبایل سرگردان بودند، اما ولی باغ در حال ساختمان بود و اخبار شهباز نیز به پول افغانستان تمویل می‌شد. چندین بار توسط عزیز الله و اصفی نیز پول برای آنها ارسال شد. از طرق دیگر نیز ارسال می‌شد.

زمانی که مناسبات افغانستان و پاکستان متشنج بود، غلام حسن صافی جنرال قنسل افغانی در پیشاور ضمن توزیع پول و کتاب برای باغ شاهی نیز سهیمه می‌داد. زمانی که باچاخان حین دوران حکمروایی ابوبخان در اپریل ۱۹۶۱ دستگیر و روانه زندان حیدرآباد گردید<sup>۳۰</sup> و مناسبات افغانستان و پاکستان بیشتر خراب و به مرحله مسدود شدن سفارتخانه‌ها رسید؛ صدر اعظم محمد داودخان ارسلان سلیمی را که بعداً رئیس امور قبایل شد به حیث نماینده خاص خویش تحت پوشش نگران

موتر لاری به حیدرآباد فرستاد. موصوف ضمن ملاقات مخفی و بر علاوه تبادلۀ پیام، پول نقدی فراوانی را نیز سپرده بود.

مانند اینگونه کمک‌های بیشماری دیگری از جمله بخشیدن پنج جریب زمین در مرکز شهر جلال‌آباد و خانه دومنزله برای باچاخان صورت گرفته بود، اما ولی خان در مقابل حاضر به دادن یک فاتحه نشد.<sup>۳۶</sup>

عزیز نعیم تنها با من درد دل کرد و ممکن با کسی دیگری این مطالب را مطرح نساخته باشد. خوشبختی خانواده بهرام خان این است که همه کمک کنندگان قبل از بیان این ماجراها محو میشوند. داودخان کشته شد؛ بوتو کشته شد. هردو را با هم جنگاندند و خود بر غندی خیر نشستند و فریاد عدم تشدد را شروع کردند. چنین معامله غمناک با داکتر نجیب‌الله نیز شد و قبل از اینکه ماجرا را بیان کند از بین رفت و حتی در از بین رفتن آن یک رهبر همین حزب نیز شریک بود.

واقعات انفرادی بی‌شماری دیگری نیز موجود است؛ از جمله کسی از اعضای خانواده حسن خان کامه، فقیرمحمد باییزی، بابا، مرحوم لونگین و داکتر حسین سوال نماید که آنها با این خانواده چه کردند و بالمقابل زمانی که آنها مهاجر شدند، برخورد ولی باغ با آنها چگونه بود؟

این نکته را نیز باید تذکر دهم که افغان‌ها این خانواده را همانند دفتر پست پشتون‌ها دانسته که هر چیزی در آن پست گردد؛ حتماً به پشتون‌ها می‌رسد. ممکن این شیوه را هندوها (کانگرس) برای آنها آموخته باشند. البته مجبوریت‌های داخلی آنها نیز در باره نقش داشت.

ایزدی لود؛ اصطلاح تازه است که با تکنالوژی موبایل عام گردید و منظور از آن طریقه سهل و ملفوف گرفتن رشوت است. این اصطلاح بعد از ایجاد حکومت ANP در صوبه معمول گردید.

ایزدی لود شیوه قبلی خانواده بهرام خان بود و مردم نیز ساده و نمی‌فهمیدند. البته خدمات سیاسی و اجتماعی باچاخان بسیار زیاد و این اصطلاح برای آنها مناسب نیست؛ اما حقیقت، حقیقت است. بابا نیز با ایزی لود خوشحال می‌شد.

قبل از تقسیم هندوستان چهارلک کلدار را غرض تجارت و سود برای مهرچند کهن

داده بود که نامبرده آن را خورد. در آن وقت چهارلک کلدار در خانه نوابان هوتی نیز نبود. این پول همان مبلغی بود که کانگرس تادیه می‌کرد و بابا برای خود می‌گرفت. کانگرس برای خانواده هر محبوس کانگریسی (خدایی خدمتگار) غرض مصارف خرچ و خوراک پول می‌داد، همچنان برای انتخابات و جلسات بودیجه تدارک می‌کرد و بابا آن را مصرف نمی‌کرد. حکومت هند نیز وقتاً فوقتاً نیز پول می‌فرستاد و بعد از مرگ وی نیز این سلسله ادامه داشت.

عظمت باچاخان را یک طرف باید گذاشت؛ اما پول را بسیار دوست داشت. شاهد این ادعا ابولکلام آزاد رهبر کانگرس ۱۹۳۹ - ۱۹۴۶ و داکتر رام منوهر لوهی رهبر مشهور آزادی هند و حزب سوسیالیست، سر جارج کنگم و سر اولف کیرو گورنران خیبر پشتونخواه اند که بابا چگونه از فوندهای کانگرس استفاده می‌کرد.

برای همه پشتون‌های خدایی خدمتگار که زندانی می‌شدند کانگرس مرکزی پول می‌فرستاد مگر به خانواده‌های آنها داده نمی‌شد و همه را بابا در جیب خویش می‌انداخت. این فوند به لک‌ها می‌رسید. به همین علت بابا که عضو کمیته مرکزی آل اندیا کانگرس بود، همیشه حامی نظریات گاندی جی بود در حالی که شماری دیگری از کانگریسی‌ها گاهگاهی با او مخالفت می‌کردند. اما با وجود اصرار زیاد بابا نخواست که تنظیم صوبایی خویش را تابع کانگرس سازد. زیرا در این صورت تمام فوندها به کانگرس صوبایی واصل می‌شد که هر سه سال باید تجدید انتخابات صورت می‌گرفت. بر علاوه خدایی خدمتگاران به حیث یک سازمان دموکراتیک مبدل می‌شد اما بابا آنها را همانند بونده‌های گرسنه برای جنگ نگه می‌داشت و تنها برای اعضای خانواده خویش اجازه می‌داد که عضو کانگرس شوند.

به مناسبت هشتاد سالگی اش در هند برایش هشتاد لک روپیه هندی جمع آوری شده بود و قبل از آن در سال ۱۹۶۷ نسبت دادن جایزه نهر و بخاطر تفاهم بین الاقوامی به موصوف ۲۵ لک نقد نیز داده شده بود. این مبلغ در بانک‌های افغانستان بود و برخلاف سایر مفاد پس اندازها، برای آن ۱۵ فیصد مفاد تادیه می‌شد.

این رقم تقریباً به یک میلیارد افغانی می‌رسید. باچاخان می‌گفت که این پول را به پشتون ترست می‌دهیم و باچا خان در حیات خویش چندبار آن را ایجاد و ویران کرد و در آخر نه ترست بود و نه برای پشتون‌ها چیزی مانده بود و خانواده آن را حیف و میل کرده بود.

ترست موجوده بنام باچاخان NGO است که با پول غرب و هند فعالیت می‌کند و وسیله برای جمع آوری پول است. هندوستان در سال ۱۹۸۷ جایزه بهارت رتنا را نیز به باچاخان داد و نسبت اینکه موصوف در حالت کوما بود؛ پسرش آن را اخذ کرد. نمی‌دانم که این جایزه پول نقدی نیز داشت و یاخیر. این جایزه بسیار معتبر هند است.

در زمان حکومت ببرک کارمل مناسبات آنها با باچاخان بسیار گرم بود. باچاخان سروصدا بلند کرد که برای دخترهای پشتون زمینه تحصیل مهیا نیست می‌خواهم برای آنها مکتبی بسازم. داکتر نجیب رئیس خاد و لایق صاحب وزیر اقوام و قبایل بودند. آنها گفتند که شما آرام باشید، حکومت ما مکتب‌ها می‌سازد و طبق رهنمایی شما عمل خواهیم کرد. اما بابا شله بود. سرانجام داکتر نجیب برایش گفت که در جلال‌آباد پهلوی منزل والی زمین خالی وجود دارد و در آن مکتب بساز. انجنیر را ما می‌دهیم. بابا گفت که من ضرورت به انجنیر ندارم، در زمین‌های باییزی، منشی سهارگل و حاجی ایوب و سایر دوستان درختان زیاد است و گل نیز فراوان. برای بچه‌ها دو سه اطاق گلی می‌سازیم. داکتر نجیب برایش گفت که ما در اطراف مکتب گلی نمی‌سازیم پس چگونه در شهر جلال‌آباد چنین مکتب را اعمار نماییم؟ اجمل صاحب برایش گفت که اصلاً وی خواستار تصرف زمین است.

در وقت حکومت کارمل باچاخان در وزیر اکبرخان مینه در تعمیر زیبایی که در کنار آن زمین خالی به وسعت یک جریب موجود بود، می‌زیست. خانه ملکیت عارف خان وزیر دفاع ظاهر شاه و خسر پسر ارشدش احمدشاه بود که بعد از مهاجرت آنها خانه تحت تأمین دولت قرار داشت. مقابل آن قصری بود که خیربخش مری در آن می‌زیست. روزی رئیس جمهور کارمل برای دیدنش آمده بود و باچاخان گفت که اعلیحضرت ظاهرشاه در دارالامان برایم خانه داده بود، نمی‌دانم چه شد که آن را پس گرفت؛ عوض آن این خانه را برایم بدهید. کارمل صاحب برایش گفت که بابا، این خانه بنام شما و از شما است. باچاخان گفت که قبالة این خانه بنام من نیست و می‌خواست آن را بنام خود سازد. مگر حکومت کارمل ملکیت کسی دیگری را نمی‌توانست بنام شخصی دیگری نماید. در زمان حکومت نجیب‌الله در اثنای کودتای تنی، بر تعمیر ذکر شده، بم ۵۰۰ کیلویی پرتاب شد.

این مطالب بخاطر بدنامی بابا نه بلکه برای نمونه از علاقمندی وی به پول است.

گفته می‌شود که حتی جنرال ضیاءالحق نیز بعد از ملاقات با بابا، بسته را برایش می‌داد. در مورد بخشیدن فابریکه‌های آرد و روغن برای این خاندان در وقت حکومت نظامی ضیاءالحق چیزی نمی‌نویسم.

برعلاوه مهربانی‌های هند، افغانستان همیشه با شاهی باغ رفاقت داشت و در وقت رهبری داودخان این باغ به ولی باغ میدل گردید. زمانی که حکومت کارمل و مخصوصاً نجیب به میان آمد این مهربانی‌ها شکل دیگری بخود گرفت.

می‌خواهم در مورد انکشاف سیاسی دیگری نیز نکته‌یی را مطرح سازم. ایجاد NDP و نشنل پارتی پاکستان ایجاد شده توسط غوث بخش بزنجو تمام نیروهای جمهوری خواه پاکستان را تکان داده و مخصوصاً در بین پشتون‌ها خطری را متوجه ولی باغ ساخته و نقش سنتی آن را کم ساخته بود. داکتر نجیب که آن وقت رئیس خاد و بیرک کارمل رئیس جمهور بود تلاش کرد که همه قوت‌ها را به شمول PNP به گرد ولی‌خان جمع آوری نماید. این زمانی بود که تمام کشورهای غرب و شرق به شمول چین و ممالک اسلامی متحد پاکستان بودند و به آموزش و تسلیح مجاهدین و اعزام آنها به افغانستان مصروف و حتی در داخل سرحدات اتحادشوروی حملاتی وسیعی را سازماندهی می‌نمودند. مقامات اتحادشوروی به این نتیجه رسیدند که تا افغانستان به سرحدات طبیعی (اباسین) نرسد امکان قطع حملات مجاهدین و بستن سرحد دیورند امکان ندارد. و برای این کار آنها بر نیروهای پشتون‌ها می‌توانست حساب نماید. آنها خواستند بر اساس مناسبات قبلی ولی‌خان با حزب برسر اقتدار پرچم، از ولی‌خان در باره بهره گیرند و برای این کار ANP را ایجاد کردند. کارمل صاحب دختر خود را با یک پشتون، پشتونخواه عروسی کرد.

سند ندارم اما گفته می‌شود که شوروی‌ها برای این کار شش میلیارد دالر فوند را هم ایجاد کرده بودند. اما آنها در بین پشتون‌ها به قدرتی ضرورت داشتند که در داخل پاکستان بی‌نظمی را ایجاد نماید و قوای شوروی زیر نام قوای افغانی و یا هردو یکجا مناطق پشتون‌ها را اشغال نماید. گفته می‌شود که ولی‌خان این را نه پذیرفت. او می‌خواست قوا بیاید و قدرت را به او بسپارد. اما مشاورین شوروی و به نمایندگی آنها افغان‌ها در مورد موافقه ننمودند.

اتحاد شوروی به جز از یک بهانه، نمی‌توانست تعرض نماید زیرا برای جنگ سوم جهانی آمادگی نداشت. ولی‌خان حتی برای آوردن سلاح آماده نبود و می‌گفت به عوض سلاح، پول بدهید. ما در داخل پاکستان و قبایل آن را خریداری می‌کنیم. در این وقت اندپراگاندی هم در هند صاحب قدرت بود و می‌خواست خود را از شر پاکستان رها سازد و حمله نماید. اما کشتن بی‌موقع او از جانب سیک‌ها مانع این حمله شد. گریچف در اوایل نیز معتقد بود که راه دیگری به جز همین طرح وجود ندارد. مگر به تدریج فکرش تغییر کرد و در مورد خروج قوای خویش تصمیم اتخاذ و برای این کار نجیب را با کارمل تعویض نمود.

نجیب باز هم بر ولی‌خان زیاد اعتماد داشت؛ ولی بر بی‌بی نه. زمانی که ولی‌خان به کابل می‌آمد؛ دوبار حین مطالبه او برای مذاکرات، در محضر ما گفت که شما بیایید و ضرورت به آمدن بی‌بی نیست و اینرا در موجودیت بی‌بی می‌گفت. ممکن در این ملاقات‌ها شوروی‌ها نیز می‌بودند اما من آن را تایید کرده نمی‌توانم. این ملاقات‌ها در دفتر و یا منزل وی صورت می‌گرفت و در مهمانخانه تنها روی مطالب عادی صحبت می‌شد.

تنها گفته می‌توانم زمانی که نجیب موضوع فرستادن پول را بررسی کرد، ولی‌خان برایش گفت که امانت، امانت نخواهد ماند. ارسال پول برای نجیب همانند NGO های کنونی یک پروژه بود. پول از شوروی بود و هردو طرف از آن بهره می‌گرفتند.

همان بود که به میلیون‌ها دالر آمد و حیف میل شد و در آخر نجیب از ولی‌خان آزرده گردید و اعتماد خود را بر آن از دست داد. روس‌ها نیز بر پشتون‌ها بی‌اعتماد شدند. داکتر نجیب‌الله در پلینوم آخری حزب خود گفت که ولی‌خان خواستار پشتونستان نیست، پس افغانستان چرا بخاطر آنها دعوا نماید. این زمانی بود که حزب ولی‌خان با مسلم لیگ نواز شریف در اتحاد شامل شده بود.

نجیب‌الله، غوث بخش بزنجو را در اپریل ۱۹۸۹ برای مراسم جشن انقلاب ثور دعوت نموده بود و تلاش کرد تا جفاهای قبلی را که در مورد وی و نشنل پارٹی نموده بود؛ جبران نماید. می‌گویند زمانی که بزنجو نسبت مرضی سرطان در یکی از شفاخانه‌های کراچی تحت درمان قرار داشت، نجیب‌الله پولی برایش فرستاد؛ اما بزنجو با ابراز تشکر گرفتن پول را رد کرد و گفت وقتی کمی برایم باقی‌مانده

است و به پول ضرورت ندارم.

زمانی که ANP با نواز شریف دست اتحاد داد و سپس هردو به اشتراک مسلم لیگ در حکومت صوبایی راه پیدا کردن پول را پیدا کردند؛ اعظم خان بر وزارت از همه پرعایدتر موصلات پنجه انداخت و به میلیاردها اندوخت.

در اواخر حکومت نجیب و اینکه نجیب گفت طبق پلان ملل متحد در دولت آینده سهم نخواهد داشت، چنین شایعاتی پخش شد که گویا گفته بودند بهتر است تا ملکیتی که در پیشاور بنام دولت افغانستان است آن را بنام آنها نمایند. این ملکیت افغان بلدنگ در قصه خوانی عقب سینمای فردوس مربوط قنسلگری با مساحت پنج - شش صد جریب زمین زراعتی قرار دارد.

بعد از سقوط دولت، هاشم برادر فرید طوفان آن را غصب نمود و بعدها دوباره تحت تصرف دولت افغانستان قرار گرفت.

حال با زائیدن گاو تازه و اینکه امریکا مصروف جنگ با دهشتگری است، حکومت ANP به طریقه ایزی لود و ایس ایم ایس زیاد پول جمع و با زرداری صاحب در تمام چپاول شریک است. چنانچه مدیر عمومی محاسبه پاکستان رحمت منظور در محضر محکمه عالی اعتراف و اقرار نمود که صدراعظم قبلی پاکستان راجا پرویز اشرف در زمان قدرت خویش از فوند مخفی خاص یک هزار و هفتصد میلیون روپیه را برای ای ان پی (اسفندیار) داده است. (رجوع شود به اخبار انگلیسی زبان نیوز مورخ ۱۸ جولای ۲۰۱۳).

گفته می‌شود که امریکا نیز از طریق سعودی (ویا شاید هم به دست کرزی) ۳۵ میلیون دالر برای آنها داده است. این مبلغ در بانک‌های سویس، تجارتخانه‌ها، ساختن تعمیرها در دوبی و ساختن هتل‌ها در مالیزیا بکار برده شده است. منبع معتبری دیگری می‌گوید که از طرف حکومت کرزی تا آخر سال ۲۰۱۲ هر ماه دولک دالر به نام این حزب می‌آمد. نوش جان! نوش جان!

این یگانه خاندان سیاسی خواهد بود که هم از هندوستان و هم از پاکستان بهره برده است و هم جیب‌های افغانستان را خالی کرده و هم در جیب شوروی دست انداخته و امریکا را نیز از نظر دور نگذاشته است. آفرین بر آنها.



## حیف و میل پول و سلاح

من مسئول دفتر محاذ جمهوری انقلابی بودم که از جانب اجمل ختک رهبری می‌شد. زمانی که جنبش پشتون‌ها و بلوچ‌ها در زمان بوتو ناکام گردید و ضیاءالحق قدرت را غصب کرد؛ اعضای پشتون زلمی، دوباره به پاکستان برگشتند، زندانیان را و نقش قبلی این دفتر نیز خاتمه یافت.

این دفتر برعلاوه لوازم و اثاثیه، دارای پول نقدی هم بود که همانند پول باچاخان زیر نظارت دلال گل احمد فریاد قرار داشت. برخلاف حساب باچاخان، اگر چه مبلغ آن به چندین کروور نمی‌رسید؛ اما در حدود کروور بود. این پول مربوط جنبش بود و به ولی‌خان و یا فامیلش تعلق نداشت؛ اما اجمل چندین بار برایم گفت که آن را برای ولی‌خان داده است؛ من دلچسپی در مورد ابراز نکردم. اما این پول برای ولی‌خان تادیه نشده بود و نه ولی‌خان آنقدر سبک بود که در مورد همچو پول سوال نماید.

من از جمله بانیان حزب کمونیست در صوبه پشتونخوا بودم و در زمان کارمل و نجیب پول و سلاح و میلیون‌ها پولی که به نام حزب کمونیست می‌رسید من در جریان آن بودم. زمانی که فعالیت حزب ختم و حزب انقلابی ملی بوجود آمد و سپس آن نیز مضمحل شد؛ لوازم و پول حزب کمونیست در کراچی نزد ندیم خالد پسر سیف خالد در دوران تجارت قرار داشت و سود آن گرفته می‌شد. این پول توسط سیدمختار باچا و افراسیاب تصرف شد. پلات‌های همجوار سنتدیوم قیوم در پیشاور بنام شفیق وزیر بود که آن را از خود ساخت و پول نقد را به بهانه‌های گوناگون بین هردو تقسیم و چیزکی هم برای شماری دیگری داده شد.

در باره سرفراز محمود نیز مطلبی را یادآوری می‌نمایم. این شخص فرزند شخص ثروتمند گل محمد خان با پول ناچیزی که ماهوار برایش حزب کمونیست می‌پرداخت زندگی می‌کرد. این شخص در سال ۱۹۸۸ به کابل آمد و برای داکتر نجیب شکایاتی زیادی را مطرح ساخت و گفت که ما در شرایط دشوار مبارزه و فعالیت می‌کنیم و شما که دارای حکومت هستید، مشکلات ما را نمی‌بینید. رئیس جمهور نجیب به تفصیل در مورد کمک و پرداخت‌های ماهوار که برای آنها شده بود توضیحات داد. زمانی که برگشت بسیار قهر و آزرده بود و زمانی که از سرنوشت پول و اسلحه آگاه شد، به گفته دل کفک شد.

این شیوه تازه نیست؛ مسلمانان همیشه چنین کرده اند. در سال ۱۹۲۳ در هندوستان متحده جذبات آغاز شده مسلمان‌ها، توسط ترک‌ها ختم و پولی که بنام این جنبش جمع آوری شده بود و شامل کرورها پول نقد و زیورات بود از جانب تیکه داران اسلام و "مولاناها" تصرف شد.

## قسمت هشتم

### سخن آخر

داستان زندگی هنوز ختم نشده است؛ وقایع زیادی را ثبت ننموده‌ام، مطالبی زیادی فراموش شده است و نکاتی را هم آگاهانه ننوشته‌ام و مسائلی است که تا هنوز جز تاریخ نشده است. در نوشته موجود کمبودی‌های زیادی خواهد بود؛ بعضی را خوانندگان برجسته خواهند ساخت و در مورد شماری نیز خواستار توضیحات بیشتر خواهند گردید. اگر فرصت یافتم این خواست را برآورده خواهم ساخت.

ذکر این نکته نیز ضرور است که ممکن عده‌ی نه تنها با خواندن نوشته‌های من آزرده خواهند شد؛ بلکه به آدرس دشنام نیز خواهند گفت. شماری از ذکر نام و آدرس خویش در این کتاب آزرده خواهند شد، ضمن عرض معذرت، بدون یادآوری از آنها این قصه تکمیل نمی‌شد. آنها حق دارند در رد آن مطالبی را بیان نمایند و این سلسله را غنای بیشتری بخشند.

من این طلسم منافقانه را که در زندگی برای یکدیگر مطالب را بشکل افسانه و غیبیت بازگویی می‌کنیم و حقیقت را با خود به گورستان می‌برند؛ می‌شکناهم.

نوشته‌های من بایست سبب تحرک دیگران گردد تا تجربه‌ها و مطالعات خویش را به شکل کتاب حفظ نمایند. این حوادث و وقایع تحت شعاع جنجال‌های دو کشور همسایه صورت گرفته است. بیان و ثبت کردن آن مکلفیت تاریخی است تا در پرتو آن راه حلی برای آن پیدا شود. اگر کسی خوشحال و یا آزرده می‌گردد، من مطابق توانم دین خویش را ادا کرده‌ام.

نکته مهم این است که در پاکستان و بطور مشخص در پنجاب احساس عام بوجود آمده و سیاستمداران، روشنفکران، ژورنالستان، نظامی‌های متقاعد و سایر حلقات آگاه پاکستان در مورد وقایع گذشته ۶۵ سال اخیر انتقاد می‌نمایند و می‌خواهند که پاکستان صراط مستقیم را برگزیند. جای تاسف است که اینگونه احساس در افغانستان وجود ندارد و اگر کمی هست، آنهم منفی و یا هم تحت تاثیر خارجی‌ها است.

افغان‌ها دیگران را عامل این همه مصیبت‌های طولانی می‌دانند و توان انتقاد بر خود را ندارند. اگر انتقاد هم می‌کنند، آنهم مثبت نبوده و بر عکس می‌باشد. طور مثال در پاکستان، در مورد سیاست آن کشور در قبال هند و افغانستان وسیعاً انتقاد صورت می‌گیرد و بصورت مشخص مداخله پاکستان در امور افغانستان و تربیه و تسلیح مجاهدین و استعمال آنها بر علیه افغانستان و سپس حمایت از طالبان و تلاش برای ایجاد حکومت دلخواه را به نفع پاکستان ندانسته و وضع موجود پاکستان و جریانات خونبار را پیامد همین سیاست می‌دانند. مگر در افغانستان کمتر دیده شده است که بگویند ما هم در مورد توازن بین هند و پاکستان و در مورد ادعا بر خاک پاکستان، سیاست غلطی را پیش برده و باید بعد از این همه تباهی، بر ختم اینگونه روش نقطه آخر بگذاریم. حتی شماری از امریکا و سایر کشورها توقع دارند تا سیاست آنها را در مورد خط دیورند تایید و عملی نمایند و وضع را بیشتر بحرانی سازند.

آنها توانایی این تحلیل را نیز ندارند که اگر پاکستان سیاست غلطی را پیش می‌برد؛ هم‌زمان حمایه‌کنندگان بین‌المللی را نیز با خود دارد؛ اما افغانستان هیچ‌گونه کمک‌کننده در مورد نداشت و ندارد. هند همیشه افغانستان را آله دست قرار داده و موضوع پشتونستان هم از جانب هند و خصوصاً از جانب مطبوعات کانگرس هند با عنوان پتانستان، در آستانه تقسیم هند تعمیم گردید و بعدها، افغانستان آن را بنام پشتونستان مطرح ساخت.

تا زمانی که در افغانستان سیاست ملی که منافع مردم را دربر نگیرد و متکی به آن نباشد و از ادعا بر خاک دیگران منصرف نشود، متوقف ساختن حلقات مداخله‌گر پاکستان ناممکن خواهد بود و به این شکل فاصله بین هر دو کشور روز بروز از دیداد خواهد یافت و قوت‌های سالم پاکستان نخواهند توانست که دست حلقات مداخله‌گر را کوتاه سازند. طبعاً جهان در این مورد حامی پاکستان است و عمل آن را در مورد حق بجانب می‌دانند.

چندی قبل عکس‌العملی که در مورد سخنان مارک گراسمن نماینده امریکا در مورد خط دیورند، از جانب حلقات مداخله‌گر افغانستان نشان داده شد، سبب ریختن آب به آسیاب حلقات مداخله‌گر پاکستان گردید. از طرف دیگر آنهایی که در باره آن مدعی هستند، بی تفاوت ماندند. زیرا در بین پشتون‌های پاکستان، حزب و گروهی وجود ندارد که چندین بار در وفاداری به قانون اساسی پاکستان سوگند نخورده

باشند. پس چگونه می‌توان اینگونه ادعاها را مطرح ساخت؟

من تقریباً بیست سال در افغانستان زندگی کردم و حامی سیاست آن بودم ولی تا حال برایم معلوم نشد که در صورت عدم قبولی معاهده دیورند و سایر معاهدات، افغانستان چه می‌خواهد؟ برای پشتون‌های مسکون در پاکستان طالب حق خودارادیت هستند؟

اگر چنین است، به خواست نواسه‌ها و کواسه‌های باچاخان در خیبر پشتونخوا، نام صوبه تبدیل شد و مانند سایر صوبه‌ها برای آنها خودمختاری داده شد و آنها در تعدیل قانون اساسی پاکستان سهم فعال گرفتند و حزب محمودخان نیز در آن پروسه شرکت کرد. و حال نیز در حکومت صوبه نقش مهم داشته و از ریاست آن نمایندگی می‌کند؛ پس این حق خودارادیت برای کی؟

دوم اینکه اگر آنها خواستار الحاق مناطق پشتون نشین پاکستان با افغانستان هستند، برای این کار از همه اولتر اتفاق نظر در داخل افغانستان ضرورت است و باید در قانون اساسی این مطلب گنجانیده شده و برای پشتون‌های پاکستان به شکلی از اشکال حقوق اتباع تسجیل شود. برای این کار از همه اولتر ضرور است که افغانستان به پای خود ایستاده شود و از اتکای خویش بر پاکستان خاتمه دهد آنطوری که پاکستان در مورد ادعای هند در باره کشمیر نموده است. بعد از آن از پشتون‌های پاکستان سوال نمایند که آنها خواستار چنین الحاق هستند یاخیر؟

سوم اینکه گذشت ۶۶ سال نشان داده است که افغانستان در مورد این خواست خود نه توانایی دارد و نه اراده و نه حمایت بین‌المللی. پس پاکستان خود پشتونخوا و بلوچستان را تحفه گویا تقدیم افغان‌ها نه خواهد کرد.

یگانه راه این است که افغان‌ها بیشتر از این آب را زیر کاه شالی جاری نسازند و داس خود را با کلوخ تیز نمایند و موضع شفاف اتخاذ و با پاکستان مخالفت نمایند تا هر دو کشور همانند همسایه‌های دوست زندگی کنند. نگذارند که جنجال‌ها در آینده تداوم یابد و برای دست سوم زمینه مداخله را مساعد نسازند.

عواقب نامطلوب حوادث باید سرمشقی برای همه باشد. اگر افغانستان سرحد بین دو کشور را به رسمیت نمی‌شناسد، پس پاکستان را کی مجبور خواهد ساخت که

آن را دوفکتو قبول نماید. زیرا دنیا، دنیای زور است و به نظر من آینده هردو کشور خوب نخواهد بود.

هردو مملکت نه تنها با انعطافیت، ضرورت به مناسبات قانونی دارند؛ بلکه تمام منطقه یعنی افغانستان، پاکستان و هند همانند کشورهای اروپایی با قبولی سرحدات، ضرورت به مناسبات سیاسی، اقتصادی، کلتوری و هماهنگی ضرورت دارند که به مرور زمان سرحدات ارزش خود را از دست می‌دهد. زیرا هر سه کشور روابط تاریخی دارند. در قدم دوم چنین روابط با سایر کشورها در چوکات سارک نیز فراهم می‌گردد.

بخاطر باید داشته باشیم که افغانستان تحت فشار تاریخی و جغرافیایی قرار داشته و قدرت مانور بیشتر ندارد. بدبختی این است که پشتون‌های افغانستان در قید گذشته اند. وظیفه نسل نو است تا تاریخ سرکاری و سمیناری سرکاری گذشته را مرور و از جنجال‌ها خود را دور نگه دارند و با دید و تفکر نو، جهان، منطقه، همسایه‌ها و وطن و مردم خویش را ببینند؛ مداخله نمایند و جلو مداخله را بگیرند. مداخله زمانی صورت می‌گیرد که زمینه برای آن در داخل فراهم باشد.

نوشته‌های من که بیانگر سرگذشتم است این نکات را ثابت می‌سازد:

۱. افغانستان توان مقابله با پاکستان را ندارد و نه جهان از آن حمایت می‌نماید.
۲. پشتون‌های خیبر پشتونخوا و پشتون‌های بلوچستان از چنین ماجراجویی حمایت نمی‌کنند. بلوچ‌ها به هیچ‌وجه افغانستان را با پاکستان، تعویض نمی‌کنند. خیربخش مری رهبر بزرگ آنها که تقریباً نژده سال در افغانستان مهاجر بود در مصاحبه گفت که بلوچ‌ها در پاکستان، ایران و افغانستان برده هستند و باید آزاد شوند.<sup>۳۷</sup>
۳. آنها، تنها از پاکستان امتیازات می‌خواهند.
۴. در این ماجرا، تنها به افغانستان ضرر می‌رسد.
۵. شوروی، حامی تاریخی افغانستان هم مورد آزمایش قرار گرفت.
۶. داودخان، خلق و پرچم که علمبرداران این داعیه بودند، نیز این داعیه را آزمودند و خود را از جهان تجرید نمودند.
۷. در چنین بحران، پشتون‌های سرحدی افغانستان تمایل به پاکستان دارند.

۸. هیچ نیروی پشتون‌ها در پاکستان طرح الحاق با افغانستان را ندارند. تنها حلقه‌های محدودی هستند که برای کسب امتیازات محدود سیاسی، لفاظی می‌نمایند.<sup>۳۸</sup>

۹. افغانستان در مورد هیچگاه موقف ثابت نداشته است.  
۱۰. موجودیت این بحران، تنها برای هند در رویارویی آن با پاکستان، منفعت می‌رساند و پاکستان را برای مداخله تحریک می‌نماید و افغانستان حیثیت کشور ثالث بی‌طرف را از دست می‌دهد. این وضع عواقب منفی بی‌شماری دیگری نیز دارد؛ خصوصاً برای آن عده افغان‌های که روزی آنها وابسته به پاکستان است و یا آن مهاجرینی که در پاکستان زندگی می‌کنند و می‌خواهند همانجا باقی بمانند.

علاوه بر این، رهبرانی دیگری نیز از قبل از ما، این راه را آزموده‌اند و نامراد و ناکام از این دنیا رفته‌اند. من امیر امان‌الله خان، رهبران تحریک آزادی هند و پیشاهنگان تحریک هجرت را یادآوری نمی‌نمایم که به جز مهاجرت و بی‌وطنی چیزی دیگری حاصل‌شان نشد و چگونه برخوردی با آنها صورت گرفت؛ زیرا اینهمه قبل از ایجاد پاکستان بوده است. آنها همه نادم، خسته و با دست خالی ماندند و بیان سرنوشت آنها که بخاطر داعیه پشتونستان دربردار شده‌اند، ضرورت به تفصیل بیشتر دارد. این سخن ایوب‌خان اچکزی قابل ذکر است: "پشتونستان ممکن ایجاد شود و یا نشود، اما از من آشپز ساخت."

رفتن به افغانستان جهت ایجاد پشتونستان، از خان فقط آشپز می‌سازد که در خانه کرایه حکومتی به دست خویش برای خود نان می‌پزد و بینوا از این دنیا می‌رود و حتی اثاثیه و یادداشتهای‌شان نیز چور می‌شود. سرنوشت ما با سرنوشت ایوب‌خان متفاوت نبود، خوب بود که او فوت کرد و داستان خویش را بیان ننمود.

فیض احمد فیض، حین پافشاری دوستان هندی در مورد پاییدنش در هند گفته بود: "اگر هند معشوقه است، پاکستان منکوحه است"، پس کسی که با خانم نکاحی خود (پاکستان) خیانت کند، معشوقه اش (افغانستان) نیز بر سرش بی اعتبار است و دلش که هر آنچه با وی می‌کند.

من از اجمل گیله‌های زیادی داشتم؛ اما این را می‌دانم که هرگاه افغانستان و خصوصاً هم‌فکران سیاسی و نظریاتی افغان او، با وی همانند یک اجنت خاد و یا

یک قوماندان مجاهد و مخالف برخوردار می‌کردند و باوجود صدها میلیون پول رشوت و مصرف باز هم از آنها نشدند، او نیز مانند ملنگ از این دنیا نمی‌رفت و مانند یک مرد سیاست می‌کرد و محتاج خان‌ها نمی‌ماند.

بزرگترین نقطه ضعف اجمل غریبی او بود و افغان‌ها، خان‌ها را رفقای خویش می‌دانند. باچاخان را به رسمیت می‌شناسند اما کاکا احمد را نوکر و بدرد نخور می‌شمارند. اگر چه نام اجمل در افغانستان همیشه برای سیاست بکار می‌رود.

چقدر تفاوت بزرگ است که پاکستان از افراد عادی، رهبر و سرمایه داران ساخت و به جواب ما، آنان برضد وطن خویش استعمال شدند و بالمقابل افغان‌ها برای تعمیل سیاست‌های خویش از رهبران، ملنگ و از خان‌ها آشپز ساختند.

به یاد باید داشت که پروژه پشتونستان در دوران سلطنت با پول هند جریان داشت و بعد از انقلاب ثور همه چیز با پول روسیه ادامه یافت.

بعد از تجربه‌های زیاد، مشوره حبیبی صاحب بخاطر م‌آمد که افغان‌ها خود به کمک ضرورت دارند و بر اساس تجربه خویش مشوره می‌دهم که عقب ناممکنات نگرید، افغانستان ضرورت دارد که موجودیت خویش را مستحکم سازد تا فردا کسی نگوید که وجود افغانستان در خطر است.



- <sup>۱</sup> کابل در اصل تصویر کاذبی از وطن بود.
- <sup>۲</sup> خبیر در آن وقت مسئول جناح پرچم در بخش نظامی بود. در گارد جمهوری داودخان پرچمی‌های زیادی بودند و ضیا مجید، قوماندان گارد پرچمی بود.
- <sup>۳</sup> قبل از این آموزش برای جوانان در کره مار و حتی کوند هند داده می‌شد.
- <sup>۴</sup> ولی‌خان با نسیم بی بی به تاریخ ۱۲ دسمبر ۱۹۷۳ از طریق تورخم داخل افغانستان و از طرف عزیزالله و اصفی والی ننگرهار، تورن جنرال محمد یونس قوماندان فرقه و به اصطلاح آن وقت، پشتونستانی‌های مقیم جلال آباد استقبال شدند.
- <sup>۵</sup> این جوان‌ها را سرکار بنام سرباز یاد می‌کردند. از اینکه نسبت ناتوانی جانب افغانی مدت طولانی بی‌کار بودند و کسی اجازه آوردن فامیل را نداشت. برای هر جوان روزانه ده افغانی (یک کلدار، سیزده افغانی بود) تادیه می‌شد. آنها بی‌کار جلال آباد در گشت و گذار بودند بعضی‌ها مجبوراً به صحنه می‌رفتند که جلال آبادی‌ها بنام ساعت تیری یاد می‌کردند.
- <sup>۶</sup> غداری مقدمه معامله جدی بود. هرگاه بغاوت نظامی ضد بوتو پیروز نمی‌شد و مذاکرات افغانستان و پاکستان به نتیجه نمی‌رسید، ولی‌خان به اتهام فعالیت مخالف حاکمیت ملی پاکستان و بصورت مشخص فعالیت خلاف تمامیت ارضی پاکستان و تغییر دادن سرحدات به تهدید اعدام مواجه بود. به همین خاطر ولی‌خان ارباب همایون مرحوم را موظف کرد تا از قول مرحوم کرنیل علی گوهرخان (در آنوقت قوماندان ملیشه در تورخم بود و ولی‌خان در سال ۱۹۷۴ در تورخم در گوش جرنیل گفته بود که زنجیر تورخم را در اتک می‌گذاریم و موصوف به حیث شاهد این مطلب را نوشته بود که ولی‌خان هیچگاه چنین نه گفته است. علی گوهر بعد از تقاعد در نیپ شامل شد و این سخن را پذیرفته بود.
- <sup>۷</sup> در همین آوان بوتوصاحب در لکرو مهمند جلسه داشت و برای منفجر ساختن آن پلانی ترتیب شده بود. عاملین آن الف گل و رسول خان چند دقیقه دیرتر می‌رسند و مواد انفجاری تهیه شده را به شکل نان جواری جابجا می‌سازند و منفجر می‌گردند. در نتیجه معاون اجنت سیاسی دره اپردی کشته و یک تحصیلدار زخمی می‌شود. همچنان از قبل آغاز سلسله افغانستان، انفجار دادن طباره پی ای ای مطرح بود. در مورد کتابی دیگری نگاشته می‌شود.
- <sup>۸</sup> مسأله جنگ با پاکستان بدون مشوره بادشاه خان ممکن نبود.
- <sup>۹</sup> اعجازالحق پسر ضیاءالحق طی مصاحبه با حاجی عدیل در اگست ۲۰۱۳ علاوه کرد که ولی‌خان بعد از رهایی از زندان در پیشاور با پدرم ملاقات کرد.
- <sup>۱۰</sup> می‌گویند که محمد بها بها بعد از مایوس شدن در افریقای جنوبی دست به خود کشی زد.
- <sup>۱۱</sup> قابل یادآوری است که شایسته خان فرزند میرلونگ خان از جمله قوماندانان بلوچ‌ها بود. وی در کمپ شورواک مسئول نگاهداری اسلحه بود. شورواک در ولایت هلمند در سرحد نوشکی واقع است. یگانه راه رسیدن به آن از ریگستان است و امکان دیگر استفاده از شتر و یا هم جیب‌های حکومتی بود.
- <sup>۱۲</sup> به خاطر باید داشت که حکومت افغان صد و پنجاه هزار کلدار برای محاذ بلوچ (پنجاه هزار برای مری، پنجاه هزار برای مینگل و پنجاه هزار باری بزنجو) می‌فرستاد که بعداً به نوصد هزار افزایش یافت. به همین مقدار هر ماه برای محاذ پشتون به شاهی باغ فرستاده می‌شد.
- <sup>۱۳</sup> جناح بندی در کمیته مرکزی داودخان در این وقت چنین بود: جناح چپ: داکتر حسن شرق، پاچاگل وفادار، ضیا مجید، مولاداد و خلیل‌الله؛ جناح راست: عبدالقدیر خان نورستانی، حیدر رسولی، سرور، سید عبدالله، وحید عبدالله و غوث‌الدین فایق.
- <sup>۱۴</sup> اما بعد از مدتی برابرم واضح شد که مخالفین کوشش می‌کردند که بر خلاف دولت تفاهم نمایند و داودخان را از صحنه دور و جشن را به جشن خویش مبدل نمایند. مگر این تریبه شدگان پاکستان

ناکام شدند و مهمان نوازی ما طولانی شد و جشن را ادامه دادند تا در پرتو آن این دسیسه را پنهان سازند.

<sup>۱۵</sup> فیض محمد خان را به این جهت از وزارت داخله به وزارت سرحدات تبدیل کردند که پرچمی بود. برای ستر و اخفا با سرزمین کیمور (رئیس گمرکات) و یا من نشست و برخاست داشت. بعد از دفتر به خانه ما می‌آمد و پینگ پانگ می‌کردیم و یا لوگر، سروبی و یا جلال‌آباد می‌رفتیم. قبل از سفیر شدن در اندونیزیا عاقل و باطل و در حالت انتظار بود.

<sup>۱۶</sup> در اوایل این ملاقات‌ها را من جدی و سنجیده شده حساب می‌کردم. اما به مرور زمان بر این عادی معلوم می‌شد. برای رفقا این منبع مطمئن و دست اول اطلاعات بود.

<sup>۱۷</sup> در این وقت اطلاعات ما چنین بود که بها بها ماویست است ولی بعداً معلوم شد که ترسکیست بود

<sup>۱۸</sup> صلاحیتدار نشرات پاکستان دموکراتیک در لندن ایم - کی جنجو عه بود. داودخان می‌خواست من آنجا بروم و کار را پیش برم؛ زیرا DP و کمک مالی چاپ را افغانستان تادیه می‌کرد.

<sup>۱۹</sup> اسمای این افراد در متن نیست و آنرا به تخیل خوانندگان وا می‌گذارم.

<sup>۲۰</sup> شوروی‌ها ممکن از لحاظ تاریخی بر اشرافیت بی‌باور بودند و خلقی‌ها به همین جهت بلافاصله بعد از بعد از انقلاب بر پرچمی‌ها نام اشراف زاده‌ها را گذاشتند.

<sup>۲۱</sup> باچاخان حساب و کتاب حساب بانک را واری می‌کرد.

<sup>۲۲</sup> تام لیتل در اواسط ۲۰۱۰ در بخشان از طرف جنایتکاران کشته شد.

<sup>۲۳</sup> هرگاه تلاش‌های شوروی‌ها برای تأمین وحدت نتیجه می‌داد، ممکن ضرورت به مداخله نظامی آنها پیدا نمی‌شد.

<sup>۲۴</sup> افغان‌ها مردم عیبی هستند، تجربه شخصی من این است که آنها در مورد اشخاصی که در خارج درس خوانده اند تنها نمی‌توانند ترجمه نمایند و این را قبول ندارند که ممکن مطالبی دیگری را نیز آموخته باشند که در زبان‌های ملی وجود ندارد. تنها شاه محمد دانست که من به امور سیاست و سفارت نیز می‌فهمم.

<sup>۲۵</sup> این مجله به زبان‌های دری، بلوچی و پشتو چاپ می‌شد. در متن پشتو من اصطلاحات آن طرف سرحد را علاوه می‌کردم و بعدها به شکل قاموس از طرف نشرات دانش چاپ شد.

<sup>۲۶</sup> گذشت زمان، تصویر برعکس واقعات را نشان می‌دهد. بزنجو بی‌بناو زاری می‌کرد. ولی‌خان در صدر کسانی قرار داشت که آنرا نمی‌شنید و حکومت و مردم را جنگاند و سپس در غندی خیر نشست و ساز عدم تشدد را سر کرد. این شیوه خانواده بهرام خان بوده است.

<sup>۲۷</sup> متن اردو است.

<sup>۲۸</sup> یقینی گفته نمی‌توانم؛ شاید اسم سفیر بهدره کمار بود

<sup>۲۹</sup> بعد از سقوط دولت نجیب، فرید طوفان از جانب الیاسی در حکومت مشترک صوبایی نیشنل عوامی پارتی و مسلم لیگ در بنگله داگ مربوط وزارتتس جابجا شد.

<sup>۳۰</sup> یک اشتباه از من نیز سر زد؛ من در دوسه محل و بطور خصوصی در محضر اجمل وفادار به دربار گفتم که این پول باید در بانی مصرف شود که برای آن تخصیص داده شده است. به خاطر این را اشتباه می‌دانم که پول و سلاحی که برای پیشاور و کوپته تخصیص می‌یافت به قول خاد پروژه واحد بود و از این پروژه در کابل هم از جانبی افرادی استفاده سوء می‌شد. این پول به منظور حفاظت راه جلال‌آباد و کشاندن افغان‌های در حال جنگ، در جهت صلح بود؛ که این هدف عملی نشد. لذا مرا از حزب اخراج کردند. اگر چه من اعتراض و خواستار دفاع شدم. مگر ولی باغ جواب نداد. بعداً ملک نادرخان به کابل رفت و به تفصیل موضوع را با کابل شریک ساخت. اما خوشبختی ولی باغ در این بود که همه شاملین (نجیب، الیاسی، ضیاءالحق، عبدالخالق

خان، نادرخان، شاه جهان، خلیفه لطیف، امیرنیز علی خان و دیگران) بسیار زود فوت کردند.<sup>۳۱</sup> در شوروی در ماه اگست برهبری یانایوف معاون رئیس جمهور کودتای ناکامی صورت گرفت. در کابل کمونیست‌های دو آتشه از شنیدن خبر، درباره بسیار خوشحال بودند. قرار شنیدگی فرید مزدک عضو کمیته اجراییه حزب وطن (عضو بیروی سیاسی) ضمن لافی برای کسی گفت که من در KGB دگروال هشتم و حال نوبت ما است. اما کودتا بزودی ناکام شد و حاکمیت گرجاچف ختم و اتحاد شوروی منحل گردید.

<sup>۳۲</sup> بعد از اینکه کارمل از امور حزب و دولت کناره شد؛ نه خودش و نه طرفدارانش آرام ننشستند. برای رهایی از شر آنها، نخست موصوف به بهانه تداوی به مسکو تبعید شد و در آنجا منزلی کوچکی برایش داده شد.

<sup>۳۳</sup> قبیله مری از سه شاخه ترکیب شده بود: تگر گزنی خیربخش مری، لوهانی و میر هزار بجارانی. در بین بجارانی‌ها از سابق با خیربخش مخالفت‌های موجود بود؛ اما میر هزار قوماندان وفادار آن باقی‌مانده بود.

<sup>۳۴</sup> بعدها در کابل دانستم همان کسی که دو مرتبه توسط آنها به حیث سناتور انتصاب شده بود، بعد از سقوط رژیم نجیب در جمله اعضای گروهی مخصوصی شامل بود که برای تقشیش و ارزیابی ادارات و وزارت خانه‌ها اعزام شده بود. موصوف چون در رادیو تلویزیون باقیمانده بود، به همین جهت بخش رادیو تلویزیون به وی تعلق گرفت و مامورین قبلی وی را می‌شناختند. وی در مورد کمیت، کیفیت و ظرفیت سندیوها معلومات جمع آوری می‌کرد. به گمان اغلب برهبری این گروه را جنرال حمید گل به عهده داشت. به گفته کابلی‌ها: پَکه دا د لا بله سپکه. / کل این رسوایی دیگری از کار روایی هایت.

<sup>۳۵</sup> باچاخان از طرف کانگرس هند، بنام گاندی سرحد یاد می‌شد و در افغانستان به لقب رهبر بزرگ پشتونستان خطاب می‌شد.

<sup>۳۶</sup> جنبش پشتونستان باید به تفصیل مورد بررسی قرار گیرد. اگر به صورت خلص توضیح گردد، می‌توان گفت که محمد زابی‌ها در افغانستان خواستار بقای خانواده خویش بودند و محمدزایی هشتنغر (مهمندزایی) خواستار در صدد بدست آوردن قدرت مجدد بود که در بین آن دیوانه‌های زیادی لر و بر همانند داودخان شامل بودند. داودخان زیر این نام شهرت حاصل می‌کرد و بعداً افغان ملت، خلق و پرچم از بین پشتون‌ها به این نام سربازگیری می‌کرد. اما هر دو طرف به این داعیه وفادار نبودند و سبب ایجاد مشکلات شده و بین دو همسایه دشمنی را ایجاد کردند که تا حال اثرات نامطلوب آن در منطقه باقی است.

<sup>۳۷</sup> نامبرده افغانستان را همانند پاکستان و ایران دشمن نمی‌شمارد، اما آنرا دوست فعال نیز حساب نمی‌کند و می‌گوید که با افغانستان روابط رفت و آمد عنعنوی داریم و افغان‌ها ممکن مهمانداران خوب باشند؛ اما رفتای خوب نبودند. به این معنی که شوروی و آنها با وی هیچ کمک نکردند.

<sup>۳۸</sup> در این باره تنها یک رهبر پشتون‌ها، افضل لالا زیر عنوان وحدت ملی صحبت‌های نموده و مطالبی نوشته است. اما در آن نیز واضح نشده است که این وحدت چگونه عملی می‌گردد؟ آیا پشتون‌های پاکستان با افغانستان الحاق می‌یابند؛ هر دو کشور تجزیه و پشتون‌ها با هم متحد می‌شوند، یا اقلیت (پشتون‌های افغانستان) با اکثریت (پشتون‌های پاکستان) باهم متحد می‌شوند. در اینباره بخاطر باید داشت که خان لالا شخصاً چندین بار بنام قانون اساسی پاکستان سوگند یاد نموده و در اسامبله ملی مسأله وحدت ملی پشتون‌ها را مطرح نموده است. پس مطلب این است که خان لالا در اصل خواستار الحاق پشتون‌های افغانستان با پاکستان است و حلفات مقتدر پاکستان را به این طرح جلب می‌کند.

---

سوال مطرح می‌گردد که این حلقات و مخصوصاً پنجابی‌ها چگونه چنین نیروی پشتون‌ها را تحمل خواهد کرد؟ از جانب دیگر، حزب پشتونخوا ملی عوامی افغانستان را کشور عربی و پاکستان را ملک (فارسی) می‌داند. یا اینها در صدد احیای وطن احمدشاه بابا هستند که افغانستان و پاکستان موجوده هردو را در بر می‌گیرد. آیا این طرح برای مردم هردو کشور و حکومت آنها قابل پذیرش است؟

زمانی سکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان برای اعلیحضرت ظاهرشاه نظریه را زیرنام پاک افغانستان مطرح ساخته بود. در باره نظر طالبان بیشتر واضح و مطابق تاریخ است. زیرا آنها می‌گویند که "ما برای خراسان اسلامی" می‌جنگیم" (وطن احمدشاه بابا به این نام شهرت داشت و هردو کشور را در بر می‌گرفت. اگر چه افغانستان نام بسیار قدیمی است اما طور رسمی این نام را امیر عبدالرحمن خان بر وطن خویش گذاشت. قبل از این افغانستان بنام کابل شاهی، کابلستان، خراسان، روه و ولایت نامیده می‌شد و احمد شاه بابا آنرا ایل جلیل افغان یاد می‌کرد.



کابل، سپتمبر ۱۹۷۶ با وزیر سرحدات فیض محمدخان در اطاق من



مارچ ۱۹۷۸، از طرف چپ صوفی، اسفندیار ولی خان و تورلالی



کابل جولای ۱۹۷۶، صوفی و حاجی نادرخان نخه خیل



از طرف چپ: صوفی، در وسط اجمل با جنرال حیدر رسولی،  
میراکرم بلوچ، طرف راست مراد بزنجو و جنرالان افغان.  
ریشخوردولای ۱۹۷۴



دسمبر ۱۹۷۳ در دره سالنگ. از طرف چپ: راننده،  
تورلالی، نسیم بی بی، فیض محمد خان محسود، ولی خان،  
وزیر سرحدات پاچاگل وفادار، اجمل ختک، کیمور، جمال و  
صوفی (پیشرو نشسته سید محمد گلابزوی، اسلم وطنجار)



وداع با ولی خان در تورخم، والی ننگرہار عزیزاللہ واصفی، قوماندان قول  
اردو تورنجنرال محمد یونس خان، اجمل و تور لالی (جون ۱۹۷۴)



ولی خان و والی ننگرہار عزیزاللہ واصفی در جلال آباد (جون ۱۹۷۴)





کابل: در منزل باچاخان. صوفی و باچاخان ۱۶ اپریل ۱۹۸۲



کابل: مهماخانه دولتی. صوفی با ولی خان. ۱۶ اپریل ۱۹۸۲



مصاحبه بیرک کارمل با نامه نگار جریده تایمز ستروب تالیت (در  
 زمان کلنتن اسیستانت امور خارجه، حال آمر انستیتوت بروکنگز)  
 با ترجمانی صوفی. اکتوبر ۱۹۸۱



عروسی من: از طرف چپ: سیدمختار، افراسیاب، اجمل، صوفی،  
 هوسی، تورلالی و نجیب (۱۵ اکتوبر ۱۹۸۱)



۱۷ مارچ ۱۹۶۹، میزگرد در جریان کنفرانس ہندی: سلور گرل رستوران. از طرف راست: قریش گل، اکبر بگتی، عطا اللہ مینگل، غوث بخش بزنجو. قطار دوم صاحب زادہ، شفیق، مہتاب ضمیر، پراچہ و در آخر ایستادہ صوفی



ماہ می ۱۹۸۳ باغ جرگہ شینواری ہا. نشستہ ردیف اول از طرف چپ: سرور ماموند، توخی، جنرال داودشاہ، نجیب، رشید وزیر، مفتاح الدین صافی؛ منوکی منگل، سلیم مومند (حاجی) معروف خان صحبت می نماید



کابل، جمال مینه اگست ۱۹۷۶ با علامه عبدالحی حبیبی



قادر مل، صوفی و داودکاوین



کابل ۱۹۷۵: صوفی، تورلالی و عالمزيب



جلال آباد، جنازه باچاخان



به مناسبت جشن در قول اردوی ریشخور با جنرال  
غلام حیدر رسولی و جنرالان، اجمل، اعظم، هدایت،  
پشتون زلمی و دیگر بلوچ‌ها



از طرف چپ بسم‌الله، میرهزار، مری، اجمل، خیرجان



دسمبر ۱۹۷۲. دعوت در گورنر هاوس. اجمل با بوتو  
صحبت میکند



از طرف چپ داکتر نوین (وزیر اطلاعات) اجمل، قیوم وردک (وزیر معارف)  
میر اکرم، میر هزار، اسلم گجکی



از طرف چپ دوم مولوی هاشم وزیر با رفقایش





هدايت الله، اجمل، اعظم و صوفى



اجمل و امر كشف عبدالحق علمى



از طرف چپ: داکتر نوین (وزیر اطلاعات) قدیر نورستانی  
وزیر داخله و اجمل



صوفی و عالمزيب



از طرف چپ نورمحمد اچکزی، میر هزار، صوفی، اسلم  
کچگی و امجد



از طرف چپ صوفی، میراکرم و مراد



دهلی ۱۹۸۷، از طرف چپ صوفی، دوست هندی،  
سلیمان لایق، دو نفر هندی



سال ۱۹۷۳، ولی خان در یونیورسٹی پیشاور دفتر  
پشتون زلمی را افتتاح میکند



از طرف چپ ارباب نصار، امجد، صوفی، داکتر سالار و  
اعظم (۱۹۷۶ کابل)



کابل اگست ۱۹۷۶ صوفی و سلیم راز



کابل قرغه، از طرف چپ، میر اکرم بلوچ، مراد بزنجو



کابل، منزل صوفی، کماندر هدایت ۱۹۷۵



سناتور عبدالخالق خان (سفیر دالری) با رئیس جمهور  
نجیب‌الله در حال مصافحه. صوفی و چپسر در عقب (روز  
همبستگی پشتون و بلوچ ۳۱ اگست ۱۹۷۸)



صوفی و بسم الله کاکړ، کارته سه کابل ۱۹۷۶



نامزدی من: خشو ماهره، محبوبه کارمل، من و خانمم





صدر اعظم سلطان علی کشتمند و برادرش اسدالله  
کشتمند، صوفی (در وسط) ۱۷ می ۱۹۸۱



نامزدی من: سلیمان لایق، صوفی، هوسی، اجمل، استادہ افراسیاب، سید مختار و تور لالی



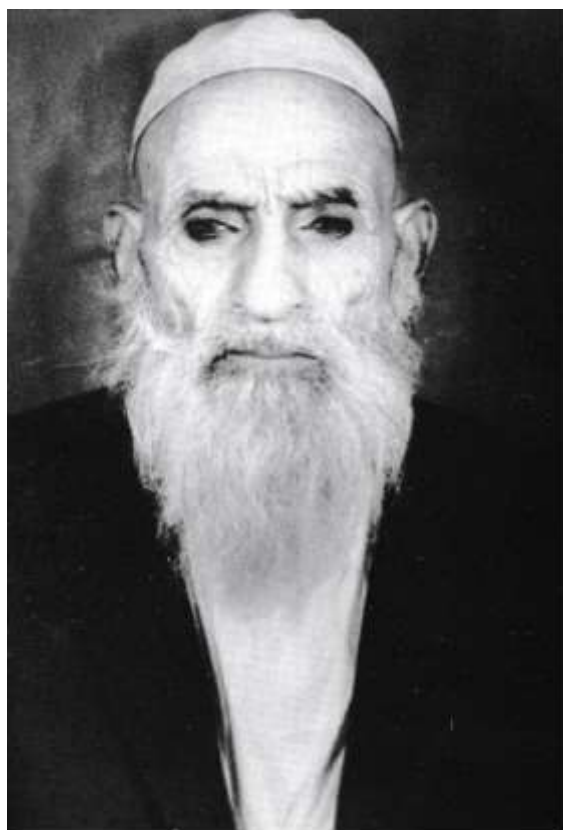
صوفی با سنگین وئی خان (نومبر ۱۹۷۷)



کنفرانس نویسندگان آسیا و آفریقا، میدان هوایی کابل، از طرف راست صوفی، عبدالله تائبی، فیض احمد فیض، شاعر مصری الخمیسی، عنایت رشید (۱۹۸۱)



کابل: صوفی و میاٹاہین شاہ



پدر من امبارس خان



رشید اقبال، صوفی او صفدر ۱۴ مارچ ۱۹۷۸



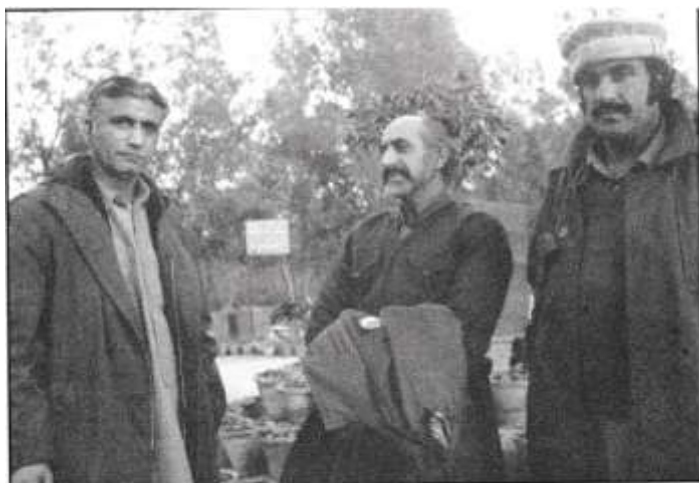
اکتوبر ۱۹۷۵ در کارزمیر صوفی و نعیم



از طرف چپ اعظم، سیال، مراد بزنجو، نادرخان با حیدر هوتی کوچک، میراکرم بلوچ،  
سهارگل مہمند، میر ہزار، مسیت، اسلم گنجکی



از طرف چپ امجد، جنرال یحیٰ نوروز، جنرال روکی، تورلانی، جنرال عزیز، اجمل، حیدر  
رسولی، میراکرم، جنرال... میر ہزار، جنرال ... مراد بزنجو



میراکرم، مرادبزنجو او لال بخش رند



جشن پشتونستان. در تصویر وزیرا با اجمل و رفقا دیده میشوند



صوفی و خیرجان بلوچ



جشن پشتونستان: اجمل، کیمور و اعظم هوتی

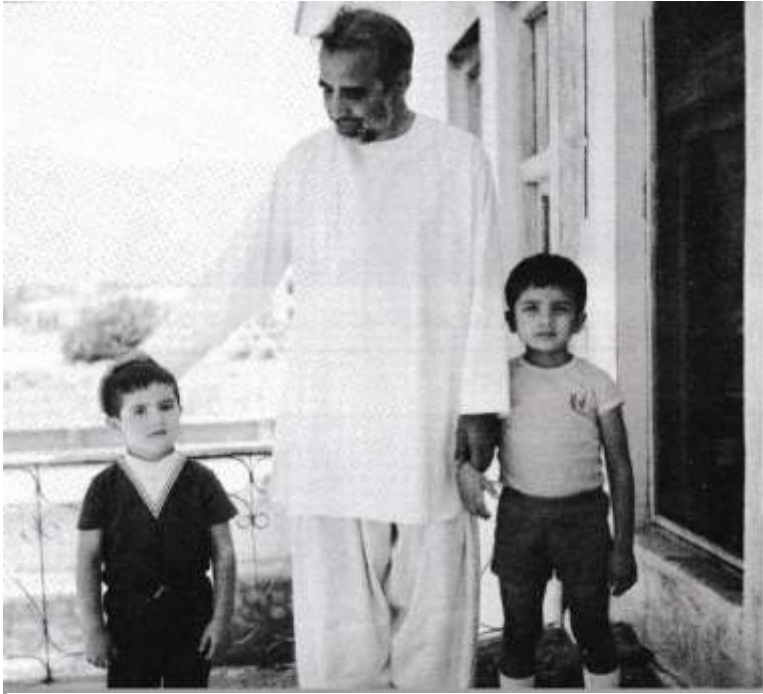




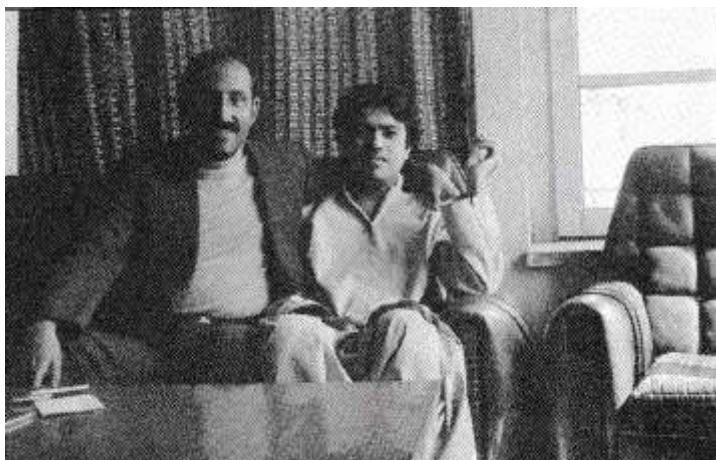
خيرجان و اجمل



کابل: صوفي، اجمل و مطيع الله ناشاد



غزن، اجمل و حيدر هوتی



رشید وزیری و صوفی



مسکو (۱۷ مارچ ۱۹۸۵) از طرف چپ پروالوف، نازش، صوفی و ترجمان



۶ سپتمبر سال ۱۹۷۰، اجمل ختک حین بیاتیه به مناسبت ایجاد زلمی پشتون در شاهی باغ  
پیشاور



سال ۱۹۶۳، زندان هری پور. زندانیان نیپ: نشسته از طرف  
راست: میا شکرالله، مولانا ترخوی، شهزاده عبدالکریم،  
فردوس خان عرف کوکو مانیره. ایستاده از طرف راست:  
مجاهدخان، سالار منیرخان، همیش خلیل، جانس خان، فدامحمد  
درانی، زرین خان نانا



صوفی با غنی خان در منزل وی سال ۱۹۹۰



اپریل ۱۹۷۷، دعوت سفیر حسن البکر. از طرف چپ: صوفی، کوکی خواهر نجیب جان،  
 در شهوار، خانم سفیر، اجمل، سفیر عراق و جمال  
 استاد: نورانی، اولادهای سفیر، خواهرزاده اجمل، غلام حبیب



اپریل ۱۹۷۷، دعوت سفیر عراق، صوفی در بین اجمل و نورانی، سفیر عراق با اعضای خانواده سفیر.



۱۹۸۶، در منزل نجیب در میگروریون، اجمل، نسیم بی بی، فتنه بی بی و نجیب



استقبال بعد از برگشت از افغانستان، میدان هوایی پیشاور



سال ۱۹۹۱ در آگره ، تاج محل، صوفی، میر هزار رحمگانی و رفقای افغانی سفارت



سال ۱۹۷۶ کابل، چپ میراکرم، صوفی، کیمور و

اسلم گجکی





من و اسلم در منزل خویش ۱۹۹۰



استقبال حین برگشت از افغانستان، حرکت به طرف قریه



اگست سال ۹۸۷ استقبال از من و خاتم در دعوتی به مناسبت چهلمین سالگرد آزادی هند



جلال اباد سال ۱۹۸۶، در مرکز فرهنگی قبايل [ننگرهار]، از طرف چپ من با نماینده خاد، منشی کمیته ولایتی، سلیمان لایق، محمدین ژواک، مفتاح الدین صافی، قدیر هوتک و دیگران



با لال بخش رند در کابل ۱۹۷۶



سپتمبر سال ۱۹۸۶، از طرف راست صوفی، عبدالودود وفامل، سرفراز محمود  
و افراسیاب



کابل، میافسر شاه، کوثر علی شاه و صوفی



صوفی و بشیر بلور



از طرف چپ: داکتر ضمیر، عبدالخالق خان، میرمن خالق خان،  
 هوسی صوفی (قرغہ)



ولی باغ ۱۹۹۲، از طرف چپ منان، ہادی مکمل، جنرال رفیع، سلیمان  
 لایق، اسد اللہ پیام و صوفی



سپتمبر ۱۹۸۳ ، صوفی و معاون صدر هیت رئیسہ گل آقا



۱۹۸۱، ۲۴، ۱۲، مسکو، از طرف چپ نماینده وزارت تحصیلات عالی، دوست  
ارمنی، وارث وزیر، نورالله، میا افتخار حسین و صوفی



لندن سپتمبر ۱۹۸۳ قبرستان های گیت



پیشاور فیبروری ۲۰۰۳ ، صوفی، اجمل و  
محراب الدین پکتیاوال





کابل ۱۹۸۶ در منزل من، از طرف چپ من، سخر [خسر] من سلیمان لایق،  
نازش و افراسیاب



۱۹۸۶ میکروزیون منزل نجیب، ولی خان، صوفی، افراسیاب ختک، نجیب، بی  
بی فتانه



سپتمبر ۱۹۸۳ در لندن با نجیب بیگ چغتایی



کابل، با سناتور عبدالخالق خان



از طرف چپ ولی خان، افراسیاب، با صدر نجیب حین دعوت در منزل او  
(۱۹۸۶)



ولی باغ، از طرف چپ ارباب مجیب، عبدالهادی مکمل، جنرال رفیع،  
سلیمان لایق، اسدالله پیام و صوفی

انتشارات: راه پرچم